



پرولترهای همه، کشیورها، متوجه شوید!



تصویر و. ای. لنین. سال ۱۹۲۰

لَبِن

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۱۰



بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پورهرمزان و علی بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 10

На персидском языке

© ترجمه بزبان فارسی، بنگاه نشریات پروگرس، سال ۱۹۸۶

Л 0101020000—479 246—86
014(01)—86

دربارهٔ دولت

سخنرانی در دانشگاه سوردلوفسک
۱۱ زوئیه سال ۱۹۱۹

رقا، موضوع صحبت امروز ما بر طبق برنامه‌ای که برای شما تصویب کرده‌اند و بمن اطلاع داده شده است، درباره دولت است. نمیدانم شما تا چه درجه با این مسئله آشنا هستید. اگر اشتباه نکنم، کلاس‌های شما همین اواخر دایر شد و شما باید برای نخستین بار بطور مرتب و سیستماتیک به این مسئله نزدیک بشوید. اگر چنین است خیلی احتمال دارد که من در سخنرانی اول پیرامون این مسئله دشوار نتوانم آنرا در حد کفايت بروشنی تشریح نمایم و برای بسیاری از شنوندگان مفهوم سازم. و اگر چنین باشد خواهش می‌کنم آشته و ناراحت نشوید، چونکه مسئله درباره دولت یک از پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائل است و تقریباً بیش از هر مسئله^۱ دیگر توسط دانشمندان و نویسندها و فیلسوفان بورژوا مشرب سردرگم شده است. از این رو هرگز نباید انتظار داشت که ممکن است در یک سخنرانی کوتاه، طی یک صحبت بروشن شدن کامل این مسئله نایل آمد. باید پس از صحبت اول پیرامون آن، نکات نامفهوم یا ناروشن را یادداشت کرد تا بار دوم و سوم و چهارم به آنها بروگشت و آنچه را که نامفهوم مانده است هم با مطالعات و هم با سخنرانیها و صحبت‌هایی بیشتر تکمیل و روش نمود. امیدوارم که باز هم بتوانیم جمع شویم و آنوقت دربارهٔ کلیه^۲ مسائل تکمیلی، اسکان تبدیل نظر خواهد بود و معلوم خواهد شد که چه نکاتی بیشتر نامفهوم مانده است. همچنین امیدوارم که علاوه بر صحبت‌ها و سخنرانی‌ها وقت معینی برای خواندن اقلاً برخی از عمده‌ترین آثار

مارکس و انگلش تیخصیص دهید. شک نیست که در فهرست مطبوعات و کتابهای درسی که در اختیار محصلین مدرسهٔ شوروی و حزبی در کتابخانه شما هست، حتماً این آثار عمدۀ را پیدا می‌کنید و با وجود اینکه باز هم ممکن است دشواری شرح و بیان کسی را بترساند، باز هم باید بگوییم که نباید نامید شد، نکات نامفهوم در نخستین مطالعه، ضمن بررسی‌های مکرر و یا اگر بعداً از جانب دیگر آنرا مورد بررسی قرار دهید، مفهوم خواهد بود چونکه باز هم تکرار می‌کنم که مسئله چنین دشواری، آنچنان توسط دانشمندان و نویسنده‌گان بورژوازی پیچیده و سردگم شده است که هر کسی که می‌خواهد درباره این مسئله جدآ فکر کند و مستقل‌آنرا یاد بگیرد، باید چندین بار آنرا مورد بررسی قرار دهد، باز هم و بازهم به آن برگردد و مسئله را از جوانب مختلف بسنجد تا بدرک روشن و عمیق آن نایل آید. و بازگشت به این مسئلهٔ برای شما آسانتر خواهد بود چون که این مسئله آن مسئلهٔ اساسی و بنیادی همهٔ سیاست است که نه تنها در چنین دوران پرشور انقلابی که اینک ما می‌گذرانیم بلکه در صلح‌آمیزترین اوقات هر روز در هر روزنامه‌ای درباره هر مسئلهٔ اقتصادی یا سیاسی همواره با سؤال: دولت چیست و چه ماهیتی و چه اهمیتی دارد و برخورد حزب ما، حزبی که در راه سرنگونی سرمایه‌داری مبارزه می‌کند، برخورد حزب کمونیست‌ها بدولت چگونه است، مواجه می‌شود، — شما هر روز به این یا آن دلیل و انگیزه‌ای به این مسئله برمی‌گردید. و مهمتر از همه آنست که در نتیجهٔ مطالعات شما و صحبت‌ها و سخنرانیهایی که درباره دولت خواهید شنید، در برخورد مستقل به این مسئله مهارت پیدا خواهید کرد، چونکه بعلل بسیار گوناگون، در هر مسئلهٔ کوچک، در برخورد‌های کاملاً غیرمنتظره، در مصاحبه‌ها و مباحثات با مخالفان، با این مسئله مواجه خواهید شد. شما اگر یاد بگیرید که مستقل‌به این مسئله پی ببرید، تنها آنوقت می‌توانید خود را در معتقدات خویش بحد کافی محکم بشمارید و از آنها در برابر هر کسی و در هر زمانی با موقتیت کافی دفاع نمایید.

پس از این ملاحظات مختصر بخود این مسئله می‌پردازم که دولت چیست و چگونه پیدا شده و برخورد حزب کارگر که در راه سرنگونی کامل سرمایه‌داری مبارزه می‌کند — برخورد حزب کمونیست‌ها به آن بطور اساسی چگونه باید باشد.

گفتم که مشکل می‌توان مسئله^۱ دیگری پیدا کرد که بقدر مسئله^۲ دولت توسط دانشمندان و فیلسوفان و حقوقدانان و نمایندگان اقتصاد سیاسی و پولیسیست‌های بورژوا‌مشرب بطور عمدی و غیر عمدی پیچیده و سردرگم شده باشد. هنوز هم اغلب این مسئله را با مسائل دینی قاطی می‌کنند و اغلب نه تنها نمایندگان تعالیم دینی (که انتظار چنین امری از آنها کاملاً طبیعی است)، بلکه افرادی که خود را فارغ و سبرا از توهمنات دینی می‌شمارند، مسئله^۳ ویژه دولت را با مسائلی مربوط بدین قاطی می‌کنند و می‌کوشند از فقط^۴ نظر برخورد فلسفی و استدلال، اغلب آموزش بغرنجی بسازند مبنی بر اینکه دولت یک چیز الهی و متفوق طبیعی و نیروی است که بشریت با آن زندگی کرده، به انسان‌ها می‌دهد یا می‌تواند بدهد، چیزی که منشاء انسانی ندارد و از خارج به آن داده می‌شود و این نیروی الهی است. و باید گفت که این تعالیم پیوند آنچنان نزدیک با منافع طبقات استشارگر — ملاکین و سرمایه‌داران دارد و چنان بنفع علایق آنهاست و چنان همه^۵ عادات و کلیه^۶ نظریات و سرتاسر دانش آقایان نمایندگان بورژوازی را عمیقاً فرا گرفته که شما با بقایای این دانش در هر قدمی حتی در نظریات منشویک‌ها و اسارها (۱) درباره دولت که با حشم و نفرت انکار می‌کنند که تحت تأثیر واپسگی توهمنات دینی هستند و یقین دارند که هوشیارانه می‌توانند بدولت نگاه کنند، مواجه می‌شوید. این مسئله چنان پیچیده و سردرگم شده است (از این لحاظ تنها از نهادهای علم اقتصاد دست‌کمی دارد) که با منافع طبقات حاکمه بیش از هر مسئله^۷ دیگر اصطکاک پیدا می‌کند. آموزش درباره دولت بتوجیه مزایای اجتماعی، بتوجیه وجود استشاره، بتوجیه وجود سرمایه‌داری خدمت می‌کند — به این جهت انتظار بیغرضی در این مسئله^۸، انتظار

برخورد عملی به این مسئله بنحوی که گویا افراد مدعی علمیت می‌توانند نظریات صرفاً علمی برای شما بیان دارند، بزرگترین اشتباه است. در مسئله دولت، در آموزش مربوط بدولت، در تئوری مربوط بدولت وقتی شما با مطلب آشنا شوید و بقدر کافی در آن خور کنید همیشه می‌بینید، همیشه مبارزه طبقات مختلف را میانشان می‌بینید، مبارزه را که در برخورد نظریات درباره دولت، درباره ارزیابی نقش و اهمیت دولت بازتاب پیدا می‌کند و متظاهر می‌شود.

برای آنکه بعلمی ترین وجهی به این مسئله نزدیک شویم، باید اقلال نظر اجمالی تاریخی به این نکته بیندازیم که دولت چگونه پیدا شده و چگونه رشد یافته است. در مسئله "علم اجتماعی مطمئن ترین و ضروری ترین نکته برای کسب مهارت واقعی در برخورد راستین به این مسئله، برای آنکه انسان میان انبوه جزئیات یا تنوع عظیم آراء و عقاید مبارز، گم نشود،" - مهمترین نکته در برخورد علمی به این مسئله آنست که ارتباط اصلی تاریخی فراموش نگردد و بهر مسئله‌ای از این نقطه نظر نگاه شود که آن پدیده معین چگونه در تاریخ بوجود آمده و کدامیں مراحل عمده رشد را پیموده است، و از نقطه نظر همین رشد باید نگاه کرد و دید که این پدیده مفروض در حال حاضر بچه شکلی در آمده است.

امیدوارم که در مسئله مربوط بدولت، با اثر انگلیس «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» آشنا خواهید شد. این کتاب یکی از آثار اصلی سوسیالیسم معاصر است که بهر جمله "آن می‌توان باور کرد و اطمینان داشت که هر جمله‌اش نه بدون تأمل و تفکر گفته شده بلکه بر اساس کاریایه" عظیم تاریخی و سیاسی نوشته شده است. شک نیست که در این اثر همه بحث‌ها بیکسان آسان و مفهوم تشریح نگردیده است: برخی‌ها خواننده‌ای را که دارای ادراک معین تاریخی و اقتصادی است، در نظر دارند. اما باز هم می‌گوییم که اگر این اثر هنگام خواندن فوراً مفهوم نباشد، نباید ناامید شد. این کار تقریباً هرگز برای یکنفر میسر نمی‌شود. ولی بعداً وقتی علاقه پیدا کنید و به آن برگردید موفق خواهید شد که اگر همه آنرا

نفهمیدید، بخش اعظم آنرا خواهید فهمید. یادآوریم درباره این کتاب از آن جهت است که بمسئله از لحاظی که گفته شد برخورد درست می‌کند. این کتاب از شرح تاریخی چگونگی پیدایش دولت آغاز می‌شود.

برای برخورد راستین به این مسئله و بهر مسئله‌ای مثلاً بمسئلهٔ پیدایش سرمایه‌داری، استشمار بیان انسانها، به سوسيالیسم و بمسئلهٔ چگونگی پیدایش سوسيالیسم و شرایطی که آنرا بوجود آورده‌اند، برای برخورد راستین بهر مسئله‌ای از این قبیل می‌توان بنحو جدی و مطمئن البته با انداختن نظر تاریخی بر همهٔ روند رشد و تکامل آن بطور کلی به آن نزدیک شد. در باره این مسئله مقدم بر همهٔ چیز باید به این نکته توجه داشت که دولت همیشه وجود نداشته و زمانی بود که دولت وجود نداشت. دولت در آنجایی و هنگامی پا بعرضهٔ وجود می‌نهد که جامعه بطبقات تقسیم می‌شود و استشمارگران و استشارشوندگان پا بعرضهٔ وجود می‌نہند.

تا زمانی که نخستین شکل استشمار و بهره‌کشی انسان از انسان، نخستین شکل تقسیم جامعه بطبقات - بردهداران و بردگان - پیدا شده بود، تا آن زمان هنوز خانواده پدرشاهی و یا بطوریکه گاهی آنرا می‌نامند - قومی (قوم - نسل و قبیله، هنگامی که انسان‌ها بشکل طوایف و عشاير زندگی می‌کردند) وجود داشت و آثار این دوران‌های اولیه در زندگی و هستی بسیاری از جوامع اولیه بقدر کافی معین و آشکار هست و اگر شما هر نوشتار مربوط بفرهنگ ابتدایی را بگیرید همواره با توصیف‌ها و اشارات و خاطرات کم و بیش معین درباره اینکه دوران کم و بیش مشابهی با کمونیسم بدروی بوده که در آن جامعه به بردهداران و بردگان تقسیم نشده بود. آن زمان دولت نبود و دستگاه ویژه‌ای برای توسل منظم و سیستماتیک بقهر، برای مطیع ساختن انسان‌ها بزور، وجود نداشت. چنین دستگاهی را دولت می‌نامند.

در جامعهٔ ابتدایی که مردم به شکل طوایف نسبتاً کوچک زندگی می‌کردند و هنوز در نازلترين پله رشد خود و در حال نزدیک

بتوحش بودند، در دورانی که پنتریت متمدن امروزی چندین هزار سال با آن فاصله دارد، هنوز آثار موجودیت دولت مشاهده نمی‌شد. ما شاهد سلطه و حکمرانی رسم و عادات و اوتوریته و احترام و قدرتی هستیم که ریشن‌سفیدان طایف از آن برخوردار بودند، می‌بینیم که این قدرت حتی گاهی در دست زنان بوده و وضع زنان در آن زمان شبیه بوضع کنونی مبتقی بر بی‌حقی و محرومیت و مظلومیت نبوده، ولی در هیچ‌جا صنف ویژه مردم را نمی‌بینیم که وجه تمايز پیدا می‌کنند تا دیگران را اداره و رهبری کنند و بنفع و بخاطر این کار بطور منظم و دائمی دستگاه معین اجبار، دستگاه اعمال زور و قهر که در حال حاضر همانطوریکه همه شماها می‌دانید واحدهای سلاح نظامی و زندانها و دیگر وسائل مطیع ساختن قهری اراده دیگران، آن چیزی که ماهیت دولت را تشکیل می‌دهد داشته باشند.

اگر از آن به اصطلاح تعالیم دینی و حیله‌گری‌ها و فلسفه‌بافی‌ها و از آن آراء و عقاید گوناگونی که دانشمندان بورژوا مشرب می‌سازند انحراف حاصل کنیم و بتفحص ماهیت واقعی امر بپردازیم می‌بینیم که دولت همانا بچنین دستگاه اداره و رهبری که از جامعه انسانی جدا شده است اطلاق می‌شود. وقتی چنین گروه خاصی از افراد پیدا می‌شود که کارشان فقط این است که اداره و رهبری کنند و برای اداره کردن بdestگاه ویژه اجبار و تابع ساختن اراده دیگران به زور و قهر—به زندانها، بواسجهای ویژه افراد، بسپاهیان و غیره احتیاج دارند، آنوقت دولت پا بعرصه وجود می‌نهد.

اما زمانی بود که دولت وجود نداشت و آن زمان رابطه عمومی، خود جامعه و انتظام و نظم و ترتیب کار به نیروی رسم و عادات و اوتوریته و یا به احترامی متکی بود که ریشن‌سفیدان طایفه و یا زنان از آن برخوردار بودند، در آنهنگام زنان غالباً نه تنها از حقوق برای برخوردار بودند، بلکه حتی غالباً وضع و منزلتشان عالی‌تر بود، و آن زمان صنف ویژه افراد—کارشناسان برای اداره و رهبری وجود نداشت. تاریخ نشان می‌دهد که دولت بعنوان

دستگاه ویژه اجبار انسان‌ها تنها در جایی و هنگامی بوجود می‌آمد که در آن‌جا و در آن هنگام تقسیم جامعه بطبقات یعنی تقسیم بگروههایی از افراد که عده‌ای از آنها دائماً می‌توانند ثمرة کار دیگران را از آن خود سازند، در جایی که یک دیگر را استثمار می‌کند، پیدا می‌شد.

و این تقسیم جامعه بطبقات در تاریخ باید همواره بروشنبی همانند واقعیت اصلی در برابر ما باشد. رشد و تکامل همهٔ جوامع بشری طی هزاران سال در همهٔ کشورها بدون استثناء قانونیمندی عمومی، صحبت و تداوم این رشد را بچنان وجهی برای ما نشان می‌دهد که ابتداء می‌جامعهٔ بدون طبقات — جامعه ابتدایی پدرشاهی، جامعه بدوي داریم که در آن اثری از اعیان و اشراف نبود؛ سپس جامعهٔ مبتنی بر برdegی، جامعهٔ بردهداری بوجود آمد. تمامی تمدن معاصر اروپا از این راه گذشته است — نظام برdegی دو هزار سال پیش کاملاً حکم‌فرما بود. اکثریت عظیم ملت‌های سایر بخش‌های جهان هم از این مرحله گذشته‌اند. ملت‌هایی با کمترین رشد، هنوز هم آثاری از برdegی دارند، و حالا هم مثلاً در آفریقا نهادهای برdegی پیدا می‌شود. بردهداران و برdegان نخستین تقسیم‌بندی بزرگ طبقات است. گروه اول علاوه بر همهٔ وسائل تولید — زمین و همچنین ابزار کار که هر قدر هم ضعیف و ابتدایی بود، صاحب افراد هم بود. اینها بردهدار نامیده می‌شدند و آنها بی کار می‌کردند و ثمرة آنرا بدیگران میدادند برده نامیده می‌شدند.

پس از این شکل در تاریخ شکل دیگری پیدا شد که حقوق سرواز (نظام خاوندی — م.) نام داشت. برdegی در اکثریت عظیم کشورها ضمن رشد و تکامل بحقوق خاوندی مبدل گشت. جامعه بطور عمده بمالکان خاوندی و دهقانان سرف (رعایای مملوک — م.) تقسیم گردید. شکل مناسبات میان افراد تغییر یافت. بردهداران برdegان را مال خود می‌شمردند، قانون این نظریه را مسجیل می‌ساخت و برdegان را همچون اشیاء می‌شمرد که تماماً تحت مالکیت بردهدار است. در مورد دهقان سرف ستم طبقاتی و وابستگی باقی ماند، اما

ملّاک خاوندی صاحب دهقان—دهقان بمشابهه شیی شمرده نمی‌شد، و ملاک خاوندی فقط حق تصاحب ثمرة کار او را داشت و می‌توانست او را به انجام کار معینی و ادار سازد. در عمل و پرایتیک بطوريکه همه میدانید حقوق خاوندی بویزه در روسیه که بیش از هر جای دیگر بموجودیت خود ادامه داد و خشن‌ترین شکل را بخود گرفت فرقی با پردازگی نداشت.

و اما بعد، در جامعه سرواز بموازات گسترش بازرگانی و پیدایش بازار جهانی و گسترش دامنه گردش پول، طبقه جدید—طبقه سرمایه‌داران بوجود می‌آمد. از کالا و مبادله کالا و از پیدایش سلطه پول، سلطه سرمایه پیدا می‌شد. در قرن ۱۸، بعبارت دقیقتراز اواخر قرن ۱۸ و طی قرن ۱۹ انقلابهایی در سراسر جهان روی داد و نظام خاوندی از همه کشورهای اروپایی غربی برانداخته شد و این کار دیرتر از همه در روسیه انجام گرفت. در روسیه هم بسال ۱۸۶۱ تحولی صورت گرفت و در نتیجه آن یک شکل اجتماعی جایگزین شکل دیگر شد—نظام خاوندی بنظام سرمایه‌داری مبدل گردید و در آن تقسیم بطبقات و آثار و بقایای گوناگون حقوق خاوندی باقی ماند، ولی تقسیم جامعه بطبقات بطور کلی شکل دیگری بخود گرفت.

صاحبان سرمایه و زمینداران و صاحبان فابریکها و کارخانه‌ها در همه کشورهای سرمایه‌داری اقلیت ناچیز اهالی را تشکیل داده و می‌دهند و تماماً صاحب اختیار کار مردم هستند، و این به آن معناست که تمام توده زحمتکشان را که اکثراً پرولتاپیا، کارگر مزدپگیر هستند و در روند تولید فقط از راه فروش دستهای کارگری، نیروی کار خود، وسیله معاش و زندگی دریافت می‌دارند در اختیار خود گرفته و مورد ستم و استثمار قرار می‌دهند. دهقانان که حتی در دوران نظام خاوندی هم پراکنده و زیر فشار بودند، با گذار بدوران سرمایه‌داری بخشی (اکتشان) به پرولتاپیا و بخشی دیگر (عدة کمترشان) به دهقانان مرغه مبدل می‌شدند که خودشان کارگر اجیر می‌کردند و بورژوازی روستا بشمار بیرونفتند.

این واقعیت اساسی — انتقال جامعه از اشکال ابتدایی بردگی به شکل حاوندی و سرانجام به سرمایه‌داری را شما باید همواره در نظر داشته باشید، چونکه فقط با بیاد داشتن این واقعیت اساسی، تنها با قرار دادن همه آموزش‌های سیاسی در این چارچوب اصلی خواهید توانست این آموزشها را بدروستی ارزیابی کنید و بی ببرید که بچه دوران مربوطند، زیرا هر کدام از این سراحل بزرگ تاریخ بشری — پرده‌داری، حاوندی و سرمایه‌داری دهها و صدها قرن را در بر گرفته و شامل چنان اشکال سیاسی زیاد و تعالیم سیاسی و نظریات و اقلاب‌های گوناگون است که سر در آوردن از تمایی این تلوں فوق العاده و تنوع عظیم بتوئه در ارتباط با تعالیم سیاسی و فلسفی و غیره دانشمندان و سیاستمداران بورژوا مشترک تنها در صورتی بسیر است که از این تقسیم جامعه بطبقات و تغییر اشکال سلطه طبقاتی بمتابه رشته اصلی هدایت کننده، با قاطعیت پیروی کنید و همه مسائل اجتماعی — اقتصادی و سیاسی و معنوی و مذهبی و غیره را از این نقطه نظر بررسی نمایید.

اگر شما از نقطه نظر این تقسیم اصلی بدولت نگاه کنید می‌بینید که تا تقسیم جامعه بطبقات، همانطوریکه گفتم، دولت هم وجود نداشت. اما بموازات پیدایش تقسیم جامعه بطبقات و تحریکیم آن، بموازات پیدایش جامعه طبقاتی، دولت هم پا بعرضه وجود می‌گذارد و قوام می‌یابد. ما در تاریخ بشری دهها و صدها کشور داریم که دوران‌های بردگی و حاوندی و سرمایه‌داری را گذرانده و می‌گذرانند. در هر کدام از آنها با وجود تحولات عظیم تاریخی که روی داده است، با وجود تمام فراز و نشیب‌های سیاسی و تمام انقلابهایی که با این رشد و تکامل پیشریت، با انتقال از دوران پرده‌داری از راه حاوندی بسرمایه‌داری و بمبارزه جهانی کنونی علیه سرمایه‌داری مربوطند، شما همواره پیدایش دولت را می‌بینید. دولت همواره دستگاه معینی متمایز از جامعه بوده و از گروه افراد تشکیل شده که فقط مشغول آن بوده و یا تقریباً یا بطور عمده مشغول آن بودند که اداره و رهبری کنند. مردم به افراد مشمول اداره

و بکارشناسانی در رشته‌های اداره و رهبری که ماقوّق جامعه قرار می‌گیرند و حکام و نمایندگان دولت نامی‌دهند می‌شوند تقسیم می‌شوند، این دستگاه، این گروه افراد که دیگران را اداره می‌کنند، همواره دستگاه معین اجبار، نیروی بدنی را در دست خود می‌گیرند صرف‌نظر از اینکه این اعمال زور و قهر بر مردم بشکل چماق دوران اولیه و یا در دوران بردگی بشکل نوع کاملتر تسليحات باشد و یا بشکل اسلحه، گرم و ناریه که در قرون وسطی پیدا شده، یا بالاخره بشکل تسليحات معاصر که در قرن بیستم به اعجاز فنی رسیده و تماماً بر آخرین دستاوردهای تکنیک معاصر مبتنی گشته است، بروز می‌کند. شیوه‌های اعمال زور و قهر تغییر می‌یافتد اما همواره وقتیکه دولت بوده، گروه افرادی در هر جامعه بودند که رهبری و اداره می‌کردند، فرمان می‌دادند و سلطه و سیاست داشتند و برای حفظ قدرت حاکمه، دستگاه اجبار بدنی، دستگاه اعمال زور و قهر و آن تسليحات را در دست داشتند که با سطح فنی هر دوران وفق می‌داد. با توجه به این پدیده‌های مشترک، با مطرح ساختن این سوال که چرا، هنگامیکه طبقات نبودند و از استثمارگران و استثمارشوندگان اثری نبود، دولت وجود نداشت، و علت چیست که دولت هنگامی بوجود آمد که طبقات پیدا شدند، — ما تنها از این راه پاسخ معین به سوال مربوط به ماهیت و اهمیت دولت پیدا می‌کنیم. دولت، ماضیتی برای حفظ سلطه، طبقه‌ای بر طبقه دیگر است. هنگامیکه طبقات در جامعه وجود نداشتند و مردم تا دوران بردگی در شرایط اولیه با برابری بیشتر، در شرایط نازلترين بهره‌دهی کار در آن زمان، هنگامیکه پسر اولیه بخشواری وسائل لازم برای ناهنجار- ترین زندگی بدوى خود فراهم می‌ساخت، گروه ویژه افراد برای اداره و برای تسلط بر بقیه جامعه بوجود نیامد و ممکن نبود بوجود آید. تنها هنگامیکه تخته‌تین شکل تقسیم جامعه بطبقات پیدا شد و بردگی پا بعرصه وجود نهاد، هنگامیکه طبقه معینی از افراد با متمرکز ساختن توجه به حشنترین اشکال کار زراعت توانستند محصول اضافی تولید کنند و این مازاد که برای نازلترين سطح زندگی و

موجودیت برده ضرورت مطلق نداشت و بدست بردهداران می‌افتد و بدین ترتیب پایه^۱ موجودیت این طبقه^۲ بردهداران قوام پذیرفت که برای تحریکیم پایه‌های آن، لازم آمد که دولت بوجود آید.

و دولت—دولت دوران بردهداری—دستگاهی بوجود آمد که قدرت و امکان اداره و رهبری همه^۳ برگان را بدست همه^۴ بردهداران داد. هم جامعه و هم دولت آن دوران خیلی کوچکتر از حال بودند و دستگاه فوق العاده ضعیفتر ارتباط در اختیار داشتند—در آن زمان وسائل کنونی ارتباط و معاشرت وجود نداشت. کوهها، رودخانه‌ها و دریاها موانع فوق العاده بزرگتر از حالا بودند و تشکیل دولت در چارچوب سرزمایی‌های جغرافیایی خیلی تنگتر صورت می‌گرفت. دستگاه دولتی که از لحاظ فنی ضعیف بود، بدولتی که در داخل سرزمایی نسبتاً تنگ و با دایرۀ تنگ عملیاتی بود خدمت می‌کرد. ولی در هر حال دستگاهی بود که برگان را وادار می‌نمود در حال بردنگی باقی بمانند، و بخشی از جامعه را در وضع اجبار و تحمل ستم و تعدی از بخش دیگر نگه میداشت. وادار کردن بخش اعظم جامعه بکار منظم بتفع بخش دیگر بدون دستگاه دائمی اجبار ممکن نیست. تا زمانی که طبقات نبودند، از این دستگاه هم اثری نبود. وقتی طبقات پیدا شدند در هر جا و محلی همراه با رشد این تقسیم و تحریکیم پایه‌های آن، سازمان ویژه‌ای—دولت—بوجود آمد. اشکال دولت فوق العاده گوناگون بود. در دوران بردهداری در کشورهای بسیار متفرقی و بافرهنگ و متمند آن زمان، مثلاً در یونان باستان و روم که تماماً بر بردنگی متکی بودند اشکال گوناگون دولت را مشاهده می‌کنیم. در آن زمان تفاوت میان رژیم سلطنتی و جمهوری، میان آریستوکراسی (اشرافیت—م.) و دیکراسی بوجود می‌آید. سلطنت بمثابه حکومت فردی و جمهوری بمثابه^۵ فقدان هر گونه حکومت غیر انتخابی؛ آریستوکراسی—به عنوان حکومت اقلیت نسبتاً کوچک، دمکراسی—بعنوان حکومت مردم (دمکراسی بمعنای تحت الفظی آن بزبان یونانی یعنی حکومت مردم). تمام این تفاوتها در دوران بردهداری پیدا شد. و با وجود این تفاوتها، دولت دوران بردهداری—دولت

بردهداری بود صرفنظر از اینکه سلطنتی یا جمهوری اشرافی یا دمکراتیک باشد.

در هر دوره چهیلی مربوط به تاریخ باستان، خیمن استماع سخنرانی در باره این موضوع نکاتی راجح به مبارزة دولت پادشاهی و جمهوری خواهید شد، ولی نکته اساسی این بود که برگان را آدم حساب نمی کردند؛ نه تنها آنها را شهروند نمی شمردند بلکه حتی آدمشان حساب نمی کردند. قانون روم آنها را جزء اشیاء می شمرد. قانون مربوط به قتل، و البته قوانین دیگر مربوط به حراست شخصیت افراد شامل حال برگان نمی شد. این قانون فقط از بردهداران بمتابه^۱ یگانه شهروندان تمام حقوق دفاع می کرد. اما وقتی رژیم سلطنتی تشکیل می شد — رژیم سلطنتی بردهداری بود، و وقتی رژیم جمهوری می آمد — رژیم جمهوری بردهداری بود و در آنها بردهداران از تمام حقوق استفاده می کردند و برگان بربط قانون شیئی محسوب می شدند و علاوه بر هرگونه ستم و تعدی که بر آنها روا بود حتی قتل پرده هم جنایت و تبهکاری شمرده نمی شد. جمهوری های بردهداری از لحاظ سازمان داخلی مستمازن بودند؛ جمهوری های اشرافی و دمکراتیک بودند. در جمهوری های اشرافی عده معددی از صاحب امتیازان در انتخابات شرکت می جستند و در جمهوری های دمکراتیک همه در انتخابات شرکت می کردند، ولی باز هم همه^۲ بردهداران — همه بغیر از برگان. این نکته اساسی را باید در نظر داشت، چونکه بیش از همه، مسئله مربوط به دولت را روشن می سازد و ماهیت دولت را بروشنى نشان می دهد.

دولت ماشینی برای تعدی طبقه ای بر طبقه^۳ دیگر، ماشینی است که طبقات زیردست را تحت اطاعت طبقه ای نگه میدارد. این ماشین می تواند اشکال مختلف داشته باشد. در دولت بردهداری، شکل پادشاهی، جمهوری اشرافی و یا حتی جمهوری دمکراتیک می بینیم. در واقع اشکال رهبری و اداره فوق العاده گوناگون بود، اما ماهیت امر یک بود؛ برگان هیچگونه حقی نداشتند و کما کان طبقه^۴ مظلوم

باقي مانده، آدم حساب نمي شدند. اين وضع را در دولت خاوندي هم مي بینيم.

تغيير شكل استمار، دولت بردهداری را بدولت خاوندي مبدل مي ساخت که اهميت عظيم داشت. در جامعه^{*} بردهداري محروميت كامل برده از حقوق حکمفرما بود که آدم حساب نمي شد؛ در جامعه^{*} خاوندي دهقان وابسته زمين است. نشانه^{*} اصلی حقوق خاوندي اين است که دهقانان (در آن زمان دهقانان اکثریت جامعه را تشکيل مي دادند و شهرنشیاني وشد فوق العاده کمي داشت) وابسته بزمین شمرده مي شدند و خود مفهوم حقوق خاوندي از همین جاست. دهقان مي توانست روزهای معينی را برای خود در قطعه^{*} زميني که ملاک بوی مي داد کار کند و روزهای ديگر را دهقان بيگاري مي کرد. ساهیت جامعه^{*} طبقاتی بمجای خود باقی مانده؛ جامعه بر استمار طبقاتی مبتنی بود. تنها ملاکين مي توانستند از حقوق كامل برخوردار باشند و دهقانان حقوقی نداشتند و وضع شان با وضع بردن در دولت بردهداری عملتاً تفاوت بسیار کمي داشت. اما در هر حال برای آزادی آنان، برای رهایي دهقانان راه وسیعتری باز مي شد، چونکه دهقان سرف (رعیت مملوک^{-م}). مال صرف ملاک حساب نمي شد و مي توانست بخشى از وقت خود را در قطعه^{*} زمين خود صرف نماید و مي توانست به اصطلاح تا درجه^{*} معيني بخود تعلق داشته باشد، و حقوق خاوندي در شرایط وجود امكان بيشتر توسعه مبادله و مناسبات بازارگانی هرچه بيشتر متلاشى مي شد و مدار رهایي دهقانان هر چه بيشتر گسترش مي يافت. جامعه^{*} خاوندي همواره پيچيده تر از جامعه^{*} بردهداری بود و عنصر بزرگ برای توسعه^{*} بازارگانی و صنایع داشت و حتى در آن زمان موجب پيدايش سرمایه داری مي گردید. حقوق خاوندي در قرون وسطي برتری داشت. و اينجا اشكال دولت متنوع بود و اينجا ما هم با پادشاهي و هم با جمهوري اگر چه خيلي ضعيفتر نمایان شده مواجه هستيم، ولی همواره تنها ملاکان خاوندي بسلط شمرده مي شدند. دهقانان سرف از هر گونه حقوق سیاسي مطلقاً محروم بودند.

هم در دوران بردۀ داری و هم در دوران حقوق خاوندی، سلطه و سیاست اقلیت کوچک بر اکثریت عظیم، نصی‌تواند بدون اعمال جبر صورت گیرد. سرتاسر تاریخ پر است از تلاش‌های بدون وقفه طبقات ستمدیده برای انها می‌باشد بنای ستمگری. تاریخ بردۀ داری حاکم از دهها سال جنگ‌های متوالی در راه رهایی از شر بردگی است. ضمناً نام «اسپارتاکیست‌ها» (۲) که آنون کمونیست‌های آلمان روز خود گذاشتند — یگانه حزب آلمانی است که واقعاً برض سرمایه داری مبارزه می‌کند از اسپارتاک (اسپارتاکوس - م.) گرفته شده که یکی از بزرگترین قهرمانان یکی از بزرگترین قیامهای بردگان در حدود دو هزار سال پیش بود. طی سالهای متتمادی امپراتوری روم که ابر قدرت بنظر می‌رسید و تماماً بر بردۀ داری مبتنتی بود، تزلزلات و ضربات ناشیه از قیام عظیم بردگان را تحمل می‌کرد که مسلح شده و تحت رهبری اسپارتاک در آمد و ارتش عظیمی تشکیل دادند. بالاخره، آنها در هم شکسته شدند، دستگیر گردیدند و بدست بردۀ داران شکنجه شدند. این جنگهای داخلی در تمام تاریخ موجودیت جامعه طبقاتی جریان دارد. در اینجا فعلًا مثالی از بزرگترین جنگ داخلی دوران بردۀ داری آوردم. سرتاسر دوران حقوق خاوندی همین طور پر است از قیامهای دائمی دهقانان. مثلاً در آلمان، مبارزه میان دو طبقه: ملاکین و دهقانان سرف در قرون وسطی مقیاس عظیم بخود گرفت و بجنگ داخلی دهقانان علیه ملاکان مبدل شد. شما نمونه‌هایی از این قیامهای مکرر دهقانان علیه ملاکان خاوندی را در روسیه هم می‌دانید.

ملاک برای حفظ سلطه خود، برای حفظ قدرت حاکمه خویش می‌باشد دستگاهی در اختیار داشته باشد که تعداد عظیمی از افراد را مطیع و منقاد وی سازد و آنها را بطبق قوانین و موازين معین، تحت اطاعت در آورد، — همه این قوانین بطور عمدی برای یک هدف — برای حفظ سلطه ملاک بر دهقانان سرف بود. و این همان دولت خاوندی بود که مثلاً در روسیه و یا در کشورهای آسیایی کاملاً عقب‌مانده که تا کنون نظام خاوندی در آن‌ها باقی

است از لحاظ شکل متفاوت بود — جمهوری یا پادشاهی بود. وقتی دولت پادشاهی بود، قدرت و حکومت بیکنفر تعلق داشت؛ وقتی دولت جمهوری بوده عده کم و بیش از ملاکان منتخب در آن شرکت می‌جستند، و این جامعه^۱ خاوندی بود. در جامعه^۲ خاوندی طبقات آنچنان تقسیم شده بود که در آن اکثریت عظیم — دهقانان سرف — در وابستگی کامل از اقلیت ناجیز — ملاکان — بودند که زمینها را در تصرف داشتند.

توسعه^۳ بازرگانی و گسترش دامنه^۴ مبادله^۵ کالا — به متمایز شدن طبقه^۶ جدید — سرمایه‌داران منجر شد. سرمایه در اوخر قرون وسطی، هنگامی بوجود آمد که بازرگانی جهانی پس از کشف آمریکا مقیاس عظیم پیدا کرد، هنگامی که مقدار فلزات قیمتی افزایش یافت و نقره و طلا وسیله^۷ مبادله شدند و گردش پول امکان داد ثروتهای کلانی در دست‌های معین متمن‌کن گردد. در سراسر جهان نقره و طلا را ثروت می‌شمردند. قدرت و نیروی اقتصادی طبقه^۸ ملاک کاهش می‌یافتد و نیرو و توان طبقه^۹ جدید — نمایندگان سرمایه زیاد می‌شد. روند نوسازی جامعه آنچنان بود که همه^{۱۰} شهروندان گویی برابر شدند و تقسیم سابق به برده‌داران و برده‌گان از بین رفته و همه صرفنظر از اینکه صاحب چه سرمایه است — آیا صاحب زمین با حق مالکیت خصوصی است، و یا بینوا که فقط دست‌هایی برای کار دارد، — عموماً در برابر قانون برابرند. قانون بیکسان از همه دفاع و حفاظت می‌کند، مالکیت افرادی را از سوچصد آن توده‌ای که صاحب چیزی جز دستهای خود نیست و بتدریج فقیرتر می‌شود، مغلس می‌شود و به پرولتاپیا مبدل می‌گردد، حفظ می‌کند، چنین است جامعه^{۱۱} سرمایه‌داری.

در اینجا نمی‌توانم به تفصیل در این باره صحبت کنم. وقتی درباره برنامه^{۱۲} حزب صحبت خواهید کرد شما به این مسئله برمی‌گردید و تعریف جامعه^{۱۳} سرمایه‌داری را در آن خواهید شنید. این جامعه با شعار آزادی علیه جامعه^{۱۴} خاوندی، علیه حقوق کهنه و منسخ خاوندی (سروازی — م.) برخاست. ولی این آزادی برای کسی بود

که مالکیت دارد. و هنگامیکه پایه^{*} حقوق خاوندی و بران گردید و این کار در اوخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، و در روسیه دیرتر از کشورهای دیگر — در سال ۱۸۶۱ انجام گرفت، — آنوقت جای دولت خاوندی را دولت سرمایه‌داری گرفت که آزادی همگانی را شعار خود اعلام می‌دارد و می‌گوید مظہر و بیانگر اراده همه^{*} مردم است و منکر آن است که دولت طبقاتی است، و در اینجا مبارزه میان سوسیالیست‌ها که در راه آزادی همه^{*} مردم مبارزه می‌کنند از یکطرف و دولت سرمایه‌داری از طرف دیگر گسترش می‌یابد، مبارزه‌ای که اینک به تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی منجر گردیده و سراسر جهان را فرا می‌گیرد.

برای درک مبارزه‌ای که با سرمایه^{*} جهانی در گرفته است، برای درک صاهیت دولت سرمایه‌داری باید بخاطر داشت که دولت سرمایه‌داری ضمن مخالفت با دولت خاوندی، شعار آزادی داد و با این شعار پجنگ رفت. الغای حقوق خاوندی برای نمایندگان دولت سرمایه‌داری بمعنای آزادی بود و به آنها خدمت می‌کرد چونکه پایه‌های حقوق خاوندی متلاشی می‌شد و دهقانان اسکان پیدا می‌کردند مالک تمام عیار قطعه زمینهای بی باشند که از راه بازرگانی و یا از محل سهمیه^{*} دهقانی بدست می‌آوردند — دولت کاری بچگونگی بدست آوردن این زمینهای نداشت، زیرا حافظ مالکیت صرفنظر از شیوه پیدایش آن بود چونکه این دولت بر مالکیت خصوصی متکی بود. دهقانان در همه^{*} کشورهای متمدن امروزین به مالکان خصوصی مبدل می‌شدند. دولت در آنجایی هم که ملاک بخشی از زمینهای خود را بدهقانان واگذار می‌کرد حافظ مالکیت خصوصی بود و پاداش او را با بازرگانی و فروش زمین در ازاء پول نقد می‌داد. دولت گویی اعلام می‌داشت: ما مالکیت خصوصی کامل را حفظ می‌کنیم و هر نوع پشتیبانی و حمایت را از آن می‌کرد. دولت این مالکیت را برای هر بازرگان و صاحب صنایع و صاحب کارخانه محرز و محقق می‌شمرد. و این جامعه که بر مالکیت خصوصی و سلطه^{*} سرمایه و بر تبعیت کامل همه^{*} کارگران و توده‌های زحمتکش دهقانان بی‌چیز سبتنی بود —

این جامعه بر اساس آزادی خود را مسلط می‌شمرد و ضمن مبارزه با حقوق خاوندی مالکیت را آزاد اعلام نمود و بویژه از این بابت افتخار می‌کرد که گویا دولت دیگر جنبهٔ طبقاتی ندارد. ضمناً دولت کما کان ماشینی بود که به سرمایه‌داران کمک می‌کند که فقیرترین دهقانان و طبقهٔ کارگر را تحت اطاعت خود نگهدارند، ولی ظاهراً دولت آزاد است. این دولت حق انتخابات همگانی را اعلام می‌دارد، با زبان مدافعان و مبلغان و دانشمندان و فیلسوفان خود می‌گوید که جنبهٔ طبقاتی ندارد. حتی حالاً که مبارزة جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی علیه آن آغاز گردیده است، ما را متهم می‌سازند که گویا ناقض آزادی هستیم و دولت را برپایهٔ اجبار، با سرکوب عده‌ای بوسیلهٔ عدهٔ دیگر تشکیل می‌دهیم، ولی آنها نمایندهٔ دولت همگانی و دمکراتیک هستند. و از این رو است که مسئله درباره دولت - حالا در آغاز انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان، درست هنگام پیروزی انقلاب در برخی از کشورها، هنگامیکه مبارزه با سرمایهٔ جهانی شدت خاصی پیدا کرده است، مسئله درباره دولت بیشترین اهمیت را بخود گرفته و می‌توان گفت که به غامض‌ترین مسئله، بکانون همهٔ مسائل سیاسی و همهٔ مباحثات سیاسی دوران حاضر مبدل شده است.

هر حزبی را در روسیه و یا در هر کشور متعدد‌تری بگیریم می‌بینیم که تقریباً همهٔ بحث‌ها و اختلاف‌ها و نظریه‌های سیاسی، دور محور سفهوم دولت می‌چرخد. آیا دولت در کشور سرمایه‌داری، در جمهوری دمکراتیک بویژه در کشوری نظیر سوئیس یا آمریکا - در آزادترین جمهوری‌های دمکراتیک مظهر اراده مردم و چکیده تجمیمات همگانی و بیانگر ارادهٔ ملی و غیره هست - یا اینکه دولت ماشینی است برای آنکه سرمایه‌داران آنجا بوسیلهٔ آن بتوانند قدرت و سلطهٔ خود را بر طبقهٔ کارگر و دهقانان حفظ کنند؟ این مسئله - مسئله اصلی است و آنکه سرمایه‌داران مطبوعات بورژوازی به بشویک‌ها فحش می‌دهند. روزنامه‌ای

را پیدا نمی‌کنید که اتهام رایج علیه بلوشیکها را در این باره که برهمزن و ناقض موازین حکومت مردم هستند، تکرار نکنند. اگر منشویکها و سوپریالیست‌رولوسيونرهای ما از روی ساده‌لوحی (شاید نه از روی ساده‌لوحی و یا ممکن است از روی آنچنان ساده‌لوحی که درباره آن گفته شده است بدتر از دزدی است) فکر می‌کنند که کاشف و مخترع اتهامات برضد بلوشیکها در این باره هستند که موازین آزادی و حکومت مردم را نقض کرده‌اند، خودشان بخنده‌دارترین وجهی خطأ و اشتباه می‌کنند. در حال حاضر از ثروتمندترین روزنامه‌های ثروتمندترین کشورها که دهها ملیون صرف انتشار آنها می‌شود و در دهها ملیون نسخه دروغهای بورژوازی و سیاست اسپریالیستی را می‌پاشند، حتی یک روزنامه نیست که این دلایل و اتهامات اصلی برضد بلوشیسم را تکرار نکند که آمریکا و انگلستان و سوئیس—دولت‌های متربقی هستند که بر حکومت مردم مبتنی می‌باشند ولی جمهوری بلوشیکی، دولت راهنمایان است و آزادی نمی‌داند، و بلوشیکها ناقض ایده حکومت مردم بشمار می‌روند و حتی کار را بجایی رسیده‌اند که مجلس مؤسسان^(۳) را برآنداخته و منحل کرده‌اند. این اتهامات وحشتناک علیه بلوشیکها در سراسر جهان تکرار می‌شود. این اتهامات تماماً ما را به این سوال می‌رساند که دولت چیست؟ برای درک این اتهامات، برای یعنی بردن به مفهوم آنها، برای اینکه بطور کامل‌آگاهانه به آنها برخورد شود، و نه فقط از روی شنبدها و شایعات مورد بررسی قرار گیرند بلکه برای داشتن اعتقاد محکم باید بروشنی فهمید که دولت چیست؟ در اینجا منتظر^۴ ما هر نوع دولت سرمایه‌داری و همه آموزشهاي است که مدافعان آن هستند و قبل از جنگ تنظیم شده‌اند. برای برخورد صحیح بحل مسئله باید بهمه^۵ این آموزشها و نظریات برخورد انتقادی داشت.

قبل از کمک پشما به اثر انگلیس «منشاء خانواده» مالکیت خصوصی و دولت، اشاره کردم. همانا در این اثر گفته می‌شود که هر دولتی که در آن مالکیت خصوصی بر زمین و وسائل تولید

هست و سرمایه حکم‌فرما و مسلط است هر قدر هم دمکراتیک باشد—دولت سرمایه‌داری و ماشینی است در دست سرمایه‌داران تا طبقهٔ کارگر و تهی‌دست‌ترین دهقانان را تحت اطاعت خود نگهدازد. و حقوق انتخابات همگانی، مجلس مؤسسان و پارلمان— تنها شکل و قالب و یک نوع تعهدی است که کمترین تغییری در ماهیت امر نمی‌دهد.

شکل سلطهٔ دولت، ممکن است گوناگون باشد: سرمایه در شکلی قدرت و نیروی خود را بتحوی و در شکل دیگر بتحوی دیگر اعمال می‌کند، ولی در واقع سلطه و حکومت آن در دست سرمایه باقی می‌ماند؛ حق محدود و یا حق دیگر هست، جمهوری دمکراتیک هست که حتی هرچه دمکراتیک‌تر باشد این سلطهٔ سرمایه‌داری در آن خشن‌تر و بی‌شرمانه‌تر است. یکی از دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها در جهان—ایالات متحدهٔ امریکای شمالی است— و در هیچ جا مانند این کشور (کسی که پس از سال ۱۹۰۵ در آنجا بوده حتیاً تصوری در این باره دارد) سلطهٔ سرمایه، سلطهٔ مشتی میلیاردر بر تمام جامعه با آنهمه خشونت و رشو و تطمیع آشکار در هیچ جا مانند آمریکا مستظاهر نشده است. سرمایه وقتی وجود دارد بر همهٔ جامعه مسلط و حکم‌فرماست و هیچ جمهوری دمکراتیک و هیچ حق انتخاباتی، ماهیت امر را تغییر نمی‌دهد.

جمهوری دمکراتیک و حق انتخابات همگانی در مقایسه با نظام خاوندی پیشرفت عظیمی بود: آنها به پرولتاریا امکان دادند بچنین اتحاد و همپیوستگی که دارند، برسند و آن واحدهای منظم و بالانضباط را تشکیل دهند که بمبارزه منظم و دائمی با سرمایه مشغولند. برداگان که سهل است، دهقان سرف چنین چیزی حتی نزدیک به آن را نداشت. بطوریکه می‌دانیم برداگان قیام می‌کردند و می‌شوریدند و بجنگهای داخلی می‌برداختند، ولی هرگز نمی‌توانستند اکثریت آگاه و احزاب رهبری کنندهٔ مبارزه ایجاد کنند و نمی‌توانستند بروشی درک نمایند که بسوی کدامیں هدف می‌روند، و حتی در انقلابی ترین لحظات تاریخ همواره مهره‌هایی در دست طبقات حاکم و مسلط بودند.

جمهوری بورژوازی، پارلمان و حق انتخابات همگانی عموماً از نقطهٔ نظر رشد و تکامل جهانی جامعهٔ پیشرفت عظیم بشمار می‌رود. بشریت پسونی سرمایه‌داری می‌رفت و تنها سرمایه‌داری در سایهٔ تمدن شهری بطیقهٔ ستمکش پرولتاپیا امکان داد خود را بشناسد و آن جنبش جهان‌نشمول کارگری و آن ملیونها کارگر متسلک در احزاب در سراسر جهان و آن احزاب سوسیالیستی را بوجود آورد که آگاهانه مبارزهٔ توده‌ها را رهبری می‌کنند. بدون پارلمانتاریسم و بدون حق انتخاباتی، این رشد طبقهٔ کارگر غیر ممکن بود. پس به این جهت است که همهٔ اینها در انتظار وسیعترین توده‌های مردم چنین اهمیت فراوان کسب کرده است. پس به این جهت است که تحول آنقدر دشوار بنظر می‌رسد. نه تنها سالوسان آگه، دانشمندان و کشیشان، بلکه توده‌های مردم هم که صادقانه اوهام کهنه و قدیمی را تکرار می‌کنند و نمی‌توانند انتقال از جامعهٔ کهنهٔ سرمایه‌داری را بسوسیا-لیسم درک نمایند از این دروغ بورژوازی که دولت آزاد است و باید از منافع و علایق همگان حمایت نماید، پشتیبانی و دفاع می‌کنند. نه تنها افراد مستقیماً وابسته به بورژوازی، نه تنها کسانی که زیر یوغ ستم سرمایه هستند و یا کسانی که بوسیلهٔ این سرمایه تطمیع شده‌اند (دانشمندان، هنرمندان و کشیشان رنگارنگ) و غیره کمر خدمت سرمایه را بسته‌اند بلکه همچنین افرادی که صرفاً تحت تأثیر توهمات آزادی بورژوازی هستند، عموماً در سراسر جهان به این جهت به بشویسم حمله‌ور شده‌اند که جمهوری شوروی ضمن استقرار خود، این دروغ بورژوازی را رد کرده و آشکارا اعلام داشته است: شما خود را دولت آزاد می‌نامید، ولی در واقع مادامیکه مالکیت خصوصی وجود دارد دولت شما صرفنظر از اینکه جمهوری دمکراتیک باشد جز ماشینی در دست سرمایه‌داران برای سرکوب کارگران چیز دیگر نیست و هرچه دولت آزادتر باشد این خصلت آن روش تر بروز می‌کند. سوئیس در اروپا و ایالات متحده آمریکای شمالی نمونهٔ آن است. سرمایه در هیچ‌جا با اینهمه بی‌شرمی و وفاوت و بی‌رحمی حکومت نمی‌کند و این واقعیت در هیچ‌جا با چنینوضوح و روشنی

نظیر آنکه همانا در این کشورها دیده می‌شود، با وجود اینکه جمهوری‌های دمکراتیک هستند، و هر قدر هم با ظرفت بزرگ و پیراسته شده باشد، صرفنظر از حرف‌هایی درباره دمکراسی کار، برابری همه شهروندان، مشاهده نمی‌شود. در واقع سرمایه در سوئیس و آمریکا حکومت می‌کند و هر تلاش کارگران در راه بهبود جدی وضع خود با جنگ داخلی فوری مواجه می‌گردد. در این کشورها سریاز و ارتش دائمی کمترند، در سوئیس میلیس (پلیس ملی—م.) هست و هر شهروند سوئیسی اسلحه در خانه دارد، و در آمریکا تا این اواخر ارتش دائمی نبود و به این جهت وقتی اعتصاب می‌شود، بورژوازی سلاح می‌گردد و سربازانی اجیر می‌کند و اعتصاب را درهم می‌شکند و سرکوب می‌کند، و این سرکوب جنبش کارگری در هیچ‌جا مانند سوئیس و آمریکا با چنین بی‌رحمی و وحشیگری صورت نمی‌گیرد، و در هیچ‌جا مانند این کشورها سرمایه در پارلمان چنین تاثیر و نفوذ زیادی ندارد. نیروی سرمایه—همه چیز است، بورس—همه چیز است، ولی پارلمان و انتخابات—آل دست و عروسک هستند... اما با مرور زمان، چشم و گوش کارگران بیشتر باز می‌شود و ایده حکومت شوروی بویژه پس از آن جنگ خونینی که اخیراً ما از سر گذراندیم گستردته‌تر رایج می‌گردد. ضرورت مبارزة بی‌امان با سرمایه‌داران برای طبقهٔ کارگر روشن تر می‌شود، جمهوری بهر شکلی در آید، حتی دمکراتیک‌ترین جمهوری باشد، ولی اگر جمهوری بورژوازی باشد، اگر در آن مالکیت خصوصی بر زمین، بر کارخانه‌ها و فابریکها باقی ماند و سرمایهٔ خصوصی، همهٔ جامعه را در بردگی مزدوری نگهدارد، یعنی اگر در آن نکاتی که در برنامهٔ حزب ما و در قانون اساسی شوروی مطرح است اجرا نمی‌شود آنوقت این دولت ماسیحتی است برای تعدی و ستم عده‌ای بر دیگران. و ما این ماشین را بدست آن طبقه‌ای می‌دهیم که باید حکومت و سلطهٔ سرمایه را براندازد. ما همهٔ اوهام کهنه را مبنی بر اینکه دولت مظهر برابری همگانی است دور می‌اندازیم. این سیخن دروغ و فریبکاری است؛ مادامیکه استثمار هست، برابری

نمی‌تواند باشد. ملاک با کارگر، گرسنه با سیر نمی‌تواند برابر باشد. پرولتاریا آن ماشینی را که دولت نامیده می‌شد و مردم در برای ارش با احترام خرافی ایستاده و افسانه‌های قدیم را باور می‌کنند که این حکومت همگانی است، دور می‌اندازد و می‌گوید: این دروغ بورژوازی است. ما این ماشین را از دست سرمایه‌داران گرفته و تصرف کرده‌ایم. بوسیلهٔ این ماشین یا چماق هر گونه استثمار را از بین خواهیم برد، وقتی امکان استثمار در جهان از بین برود و از زمینداران و صاحبان کارخانه‌ها اثری باقی نماند و این طور نباشد که عده‌ای از سیری و عده‌ای از گرسنگی رفیع بپرند، تنها آنوقتی که امکاناتی برای این کارها باقی نماند، ما این ماشین را برای شکستن خواهیم داد. در آن موقع دولت نخواهد بود، استثمار وجود نخواهد داشت. چنین است نظریهٔ حزب کمونیست ما. امیدوارم که در سخنرانی‌های بعدی بارها به این مسئله پرگردیم و بارها بر خواهیم گشت.

برای نخستین بار هیجدهم
ژانویه سال ۱۹۲۹ در شماره
۱۵ روزنامه «پراودا» چاپ
شده است

از متن «مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ
۵، جلد ۳۹، ص ۶۴—۸۴

ترجمه و چاپ شده است

نامه بکارگران و دهقانان بمناسبت پیروزی بر کلچاک

رفقا! سپاهیان ارتشن سرخ سرتاسر اورال را از شر کلچاک رها ساخته و به آزاد کردن سیبری پرداخته‌اند. کارگران و دهقانان اورال و سیبری با مسرت و شادی از حکومت شوروی استقبال می‌کنند، چونکه این حکومت با جارویی آهنین خاک کشور را از لوث وجود ارادل و دونصفتان ملاک و سرمایه‌دار که مردم را با اخذ باجهما و با تحقیرها و شلاق زدنها و تجدید تعذیات تزاری زجر و شکنجه داده‌اند، پاک می‌کند.

شادی و مسرت همگانی ما بمناسبت رهایی اورال و ورود سپاهیان ارتشن سرخ به سیبری نباید ما را آسوده‌خاطر سازد. دشمن هنوز بھیچوجه از بین نرقه و کامل درهم نشکسته است. باید تمام نیرو را برای طرد کلچاک و ژاپنی‌ها و دیگر راهزنان بیگانه از سیبری بکار برد. نیرویی از اینهم بیشتر برای نابودی دشمن و برای اینکه به آن امکان داده نشود باز هم از نو راهزنیهای خود را از سرگیرد لازم است.

چگونه می‌توان به این نتیجه رسید؟ تجربه پرنج و شکنجی که در اورال و سیبری اندوخته شده است و نیز تجربیات همه کشورهایی که در نتیجه چهارسال جنگ امپریالیستی رنج و مصیبت دیده‌اند نباید برای ما بیفایده بماند. اینک پنج درس عمدۀای که همه کارگران و دهقانان و همه رحمتکشان باید از این تجربه بگیرند تا خود را از تکرار شدن مصائب غائله کلچاک، مصون دارند.

درس اول. ما برای دفاع از حکومت کارگران و دهقانان در برابر راهزنان یعنی ملاکین و سرمایه‌داران، به ارتضی سرخ پرتوان نیازمندیم. ما نه در گفتار بلکه عملان ثابت کردہ‌ایم که می‌توانیم چنین ارتضی را بوجود آوریم و شیوه اداره آن و غلبه بر سرمایه‌داران را، با وجود کمک‌های سخاوتمندانه ژوتنمندترین کشورهای جهان که از لحاظ اسلحه و ساز و برگ نظامی به آنها می‌کنند، یاد گرفته‌ایم. بلویک‌ها این نکته را عملان ثابت کردۀ‌اند. تمام کارگران و دهقانان — در صورت داشتن آگاهی — باید به بلویک‌ها بر پایهٔ تجربهٔ ملیونها نفر در اورال و سیبری ایمان داشته باشند نه برپایه گفته‌هایشان (ایمان برپایهٔ گفته‌ها ابلهانه است). توأم ساختن تسلیح کارگران و دهقانان با فرماندهی افسران سابق که اغلب هوادار ملاکین و سرمایه‌داران هستند، وظیفهٔ بسیار دشواری است که انجام آن فقط در صورت قدرت عالی سازماندهی، انضباط سخت و موکد و آگاهانه و اعتماد توده وسیع نسبت بربرانی از کمیسرهای کارگری امکان‌پذیر است. بلویک‌ها این دشوارترین وظیفه را انجام داده‌اند. در کشور ما موارد خیانت افسران سابق بسیار زیاد است، با وجود این ارتضی سرخ علاوه بر اینکه در دست ماست، شیوه غلبه بر ژنرالهای تزاری و ژنرالهای انگلیس، فرانسه و آمریکا را ذیز یاد گرفته است.

بنابر این هر کسی که جداً طالب رهایی از شر خائنهٔ کلچاک است باید همهٔ نیرو، همهٔ وسائل و همهٔ مهارت خود را تماماً در راه ایجاد ارتضی سرخ و تقویت آن بکار برد. شخصیتین و عمدۀ‌ترین وظیفهٔ اساسی هر کارگر و دهقان آگاه که خواهان رژیم کلچاک نیست این است که تمام قوانین مربوط به ارتضی سرخ و تمام فرماںین را نه از ترس بلکه از روی وجود آن اجرا نماید، انضباط را در آن با تمام قوا رعایت کند و هر کس هر طور که می‌تواند به ارتضی کمک نماید.

از پارتیزان‌بازی و خودسری واحدهایی، و از نافرمانی از حکومت مرکزی جداً باید ترس داشت، چونکه موجب هلاکت و

نابودی است: هم اورال و هم سیبری و هم اوکرائین این نکته را به ثبوت وسازده‌اند.

هر کس که کاملاً و بیدیرغ به ارتش سرخ کمک نمی‌کند و با تمام نیرو نظم و انضباط را در آن رعایت نمی‌کند خائن و غدار و هوادار رژیم کلچاک است و باید او را بی‌امان نابود ساخت. ما با داشتن ارتش سرخ نیرومند شکست‌ناپذیریم. بدون ارتش نیرومند و پرتوان—ناگزیر قربانی کلچاک، دنیکین و یودنیچ خواهیم شد.

درس دوم. ارتش سرخ بدون ذخایر کلان دولتی غله نمی‌تواند نیرومند باشد، زیرا بدون چنین ذخایری ارتش را نه آزادانه می‌توان نقل و انتقال داد و نه چنانکه باید و شاید آماده‌اش ساخت. بدون چنین ذخایر غله نمی‌توان وسیلهٔ معاش کارگرانی را که برای ارتش کار می‌کنند تأمین نمود.

هر کارگر و دهقان آگاه باید بداند و بیاد داشته باشد که علت عدمه اینکه آکنون موقیت‌های ارتش سرخ ما بعد کافی سریع و پایدار نیست همانا ناکفایی ذخایر دولتی غله است. هر کس مازاد غله را بدولت تحويل ندهد به کلچاک کمک می‌کند و بکارگران و دهقانان خیانت می‌کند و تقصیر مرگ و رنج دهها هزار دیگر از کارگران و دهقانان در ارتش سرخ بگردان اوست.

شیادان و محتکرین و دهقانان بکلی جاهم چنین فکر می‌کنند: بهتر است غله را به نرخ آزاد بفروشم تا مبالغی خیلی بیش از آنچه دولت بربطق بهای ثابت می‌دهد دریافت دارم.

ولی تمام مطلب بر سر همین است که فروش آزاد موجب تشدید احتکار و گرانفروشی می‌شود، عده قلیلی را ثروتمند می‌سازد و فقط ثروتمندان را سیر می‌کند ولی توده کارگر گرسنه می‌ماند. این وضع را ما در غله‌خیزترین نقاط سیبری و اوکرائین عمل دیده‌ایم. با فروش آزاد غله سرمایه پیروز می‌شود ولی کار در گرسنگی و فلاکت پسرو می‌برد.

با فروش آزاد غله بهای یک پوتو آن تا هزارها روبل بالا می‌رود،

پول ارزش خود را از دست می‌دهد، مستثنی سوداگر سود می‌برند و مردم فقیر و مفلس می‌شوند.

با فروش آزاد غله انبارهای دولتی خالی است، ارتضی ناتوان است، صنایع رو بنا بودی است و پیروزی کلچاک یا دنیکین حتمی و اجتناب ناپذیر است.

فقط شریترین دشمنان حکومت کارگر و دهقانی هستند که آگاهانه از فروش آزاد غله طرفداری می‌کنند. کسی که از روی جهالت طرفدار فروش آزاد غله است باید از روی نمونهٔ سیبیری و اوکرائین این نکته را آموخته و به آن بپردازد که به چه دلیل فروش آزاد غله بمعنای پیروزی کلچاک و دنیکین است. هنوز هم هستند دهقانان جاهلی که چنین فکر می‌کنند؛ دولت باید در ازاء غله کالاهای خوبی ببهای قبل از جنگ بمن بدهد تا من هم مازاد غلهٔ خود را بدولت «تحویل دهم» در غیر اینصورت تحویل نخواهم داد. با همین فکر و استدلال است که شیادان و طرفداران ملاکین دهقانان جاهل را اغلب «بدام می‌اندازند».

درک این نکته دشوار نیست که دولت کارگری که سرمایه داران آن را طی جنگ خارتاگرانهٔ چهارساله بخطاطر دست یابی به قسطنطینیه بکلی ویران ساخته‌اند و سپس کلچاک و دنیکین هم بقصد انتقام با کمک سرمایه‌داران همهٔ جهان، همچنان آنرا ویران می‌کنند، — درک این نکته دشوار نیست که دولت کارگری نمی‌تواند در حال حاضر بدهقانان کلا بدهد، چونکه صنایع در حال وقته است. غله نیست، سوخت نیست و صنایع وجود ندارد.

هر دهقان عاقلی با این نکته موافقت خواهد کرد که باید مازاد غله را بصورت قرضه بشرط دریافت فرآورده‌های صنعتی بکارگر گرسنه داد.

حالا هم، چنین است. همهٔ دهقانان آگاه و عاقل، همه بجز شیادان و محتکرین با این کار موافقت خواهند کرد که همهٔ مازاد غله را تمامًا بصورت قرضه بدلت کارگری باید داد، چونکه در چنین صورتی ۲*

دولت صنایع را احیاء خواهد کرد و فرآورده‌های صنعتی را بدەقانان تحویل خواهد داد.

مسکن است از ما بپرسند که آیا دهقانان بدولت کارگری اعتماد خواهند کرد که مازاد غله^۱ خود را بصورت قرضه به آن بدەند؟ در پاسخ به این سؤال احتمالی می‌گوئیم: اولاً، دولت سند قرضه یعنی اسکناس می‌دهد. ثانیاً، همه^۲ دهقانان بتجربه می‌دانند که دولت کارگری یعنی حکومت شوروی بزمختکشان کمک می‌کند و با ملاکین و سرمایه‌داران مبارزه می‌کند. بهمین جهت هم حکومت شوروی حکومت کارگری-دهقانی نامیده می‌شود. ثالثاً، دهقانان راه دیگری ندارند جز اینکه: یا بکارگر اعتماد کنند یا پسرمایه‌دار؛ یا باید بدولت کارگری اعتماد کنند و وام بدەند و یا بدولت سرمایه‌داران. راه دیگر نه در روسیه هست و نه در هیچکدام از کشورهای جهان. هر قدر دهقانان آگاهتر می‌شوند بهمان نسبت با پایداری بیشتر از کارگران طرفداری می‌کنند و بهمان نسبت با استواری بیشتر تصمیم می‌گیرند با تمام ذیرو بدولت کارگری کمک نمایند تا بازگشت حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را غیرمسکن سازند.

درس سوم. برای نابود ساختن کامل کلچاک و دنیکین باید سخت‌ترین و موکدترین نظم انقلابی را مراعات نمود و قوانین و احکام حکومت شوروی را مقدس شمرد و مراقبت نمود تا همه آنها را اجرا کنند.

پیروزبهای کلچاک در سیبری و اورال بهمه^۳ مها بروشنسی نشان داد که چگونه کوچکترین بی‌نظمی، کوچکترین نقض قوانین حکومت شوروی، کوچکترین بیدقتی یا سهل‌انگاری، بیدرنگ موجب تقویت ملاکین و سرمایه‌داران و پیروزی‌های آنان می‌گردد. زیرا ملاکین و سرمایه‌داران نابود نشده‌اند و خود را مغلوب نمی‌شمارند؛ هر کارگر و دهقان عاقل می‌بینند، میدانند و می‌فهمند که ملاکین و سرمایه‌داران فقط شکست خورده، خود را پنهان کرده و قایم شده و اکثرآ برق «تدافعی» «شوری» در آمده‌اند. بسیاری از ملاکین خود را در اقتصادیات شوروی، و سرمایه‌داران خود را در «ادارات

کل» و «سازمان‌های مرکزی» جا کرده و بلباس کارمندان شوروی در آمده‌اند و در هر قدم در کمین اشتباهات حکومت شوروی و نکات ضعف آن هستند تا آنرا سرنگون سازند و امروز به چکسلواکها (؛) و فردا به دنیکین کمک کنند.

باید با تمام قوا این راهزنان، یعنی ملاکین و سرمایه‌داران پنهان‌شده را مورد پیگرد قرار داد و در تمام پناهگاه‌هایشان دستگیر نمود و رسو ساخت و بی‌امان بکیفر رساند، زیرا اینها شریرترین دشمنان زحمتکشان، دشمنانی ماهر، مطلع و مجرب، و با شکنیابی منتظر فرصت مناسبی برای توطئه هستند؛ اینها کارشکنانی هستند که برای زیان رساندن پحکومت شوروی از هیچ جنایتی روگران نیستند. نسبت به این دشمنان زحمتکشان، نسبت به ملاکین و سرمایه‌داران، نسبت به کارشکنان و صدانقلابیون باید بی‌امان بود.

و اما برای اینکه آنها را بتوان دستگیر ساخت، باید ماهر و محظا ط و آگه بود، باید بدقيق‌ترین وجهی مراقب کوچکترین بی‌نظمی و کوچکترین تخطی از اجرای بی‌خدشه قوانین حکومت شوروی بود. توان و قدرت ملاکین و سرمایه‌داران تنها ناشی از معلومات و تجربه و برخورداری از کمک ثروتمندترین کشورهای جهان نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و جهل توده‌های وسیع نیز هست که می‌خواهد «بیشیوه کهنه» زندگی کنند و بلزم رعایت اکید و بی‌خدشه قوانین حکومت شوروی بھی نمی‌برند.

کوچکترین بی‌قانونی و کوچکترین اخلال در نظام شوروی روزنده‌ای است که دشمنان زحمتکشان بیدرنگ از آن استفاده می‌کنند، این عمل دستاویزی است برای پیروزی‌های کلچاک و دنیکین. تبهکاری است اگر فراموش شود که خانله کلچاک در اثر بی‌احتیاطی کوچک نسبت به چکسلواکها و نافرمانی کوچک از طرف برخی از هنگها آغاز گردید.

درس چهارم. علاوه بر فراموشی این نکته که خانله کلچاک از رویدادهای جزئی آغاز شد، فراموش کردن این نکته نیز که منشویک‌ها («سوسیال‌دیکراتها») و اسارها («سوسیال‌لیست‌ولوسیونرها») بوقوع آن

Российская Социалистическая Федеративная Советская Республика.

„Пролетарии всех стран, соединяйтесь!”

№ 6. Речи и беседы агитатора. № 6.

В. И. Ленин.

ПИСЬМО К РАБОЧИМ И КРЕСТЬЯНАМ

по поводу победы над Колчаком.

Цена 1 руб.

-8-

Государственное Издательство.
Москва.—1919.

روی جلد جزءه و. ای. لئین: «نامه بکارگران و دهقانان
بمناسبت پیروزی بر کاچاک». سال ۱۹۱۹

کمک کردند و مستقیماً از آن پشتیبانی نمودند، در حکم تبهکاری است. وقت آن است که دیگر یاد بگیریم احزاب سیاسی را از روی کردارشان ارزیابی کنیم نه از روی گفتارشان.

منشویکها و اسارها که خود را سوسیالیست می‌نامند در عمل دستیار ضد انقلابیون، دستیار ملاکین و سرمایه‌داران هستند. این نکته را نه تنها واقعیاتی بلکه دو دوران بزرگ تاریخ انقلاب روس نیز عملاً به ثبوت رسانده است: ۱) دوران کرنیتسک (۵) و ۲) دوران غائلهٔ کلچاک. در هر دوی آنها منشویکها و اسارها که در گفتار «سوسیالیست» و «دموکرات» بودند عمل نقش دستیاران گارد سفید را بازی کردند. مگر ما تا این حد سفاحت نشان خواهیم داد که اینک وقتی آنها پما پیشنهاد می‌کنند باز دیگر اجازه «آزمایش» به آنها بدھیم و نام این اجازه را هم «جبههٔ واحد سوسیالیستی» (یا دموکراتیک) می‌گذارند بحرفهای آنان باور نمائیم؟ آیا پس از غائلهٔ کلچاک دهقانان دیگری جز معبدودی خواهند بود که به این نکته پی نبرده باشند که «جبههٔ واحد» با منشویکها و اسارها بمعنای وحدت با دستیاران کلچاک است؟

معترضانه می‌گویند: منشویکها و اسارها به اشتباه خود بی بردن و از هر گونه اتحادی با بورژوازی دست کشیده‌اند. ولی این سخن نادرست است. اولاً، منشویک‌های راستگرا و اسارهای راستگرا حتی هم از چنین اتحادی دست نکشیده‌اند و هیچ‌گونه حد فاصل معینی هم با این «راستگرایان» وجود ندارد و گناه اینهم بگردن منشویکها و اسارهای «چپ» است؛ حتی بهترین منشویکها و اسارها هم که در گفتار «راستگرایان» خود را «نکوهش می‌کنند» در عمل بخلاف همهٔ گفتارشان در کنار آنان افراد زیبونی باقی می‌مانند. ثانیاً، حتی بهترین منشویکها و اسارها هم درست مدافعان ایده‌های کلچاکی هستند، ایده‌هایی که ببورژوازی و کلچاک و دنیکین کمک می‌کند و اقدام کثیف و خونین سرمایه‌داری آنها را پرده‌پوشی می‌کند. این ایده‌ها عبارتند از: حاکمیت خلق، حق انتخاب همگانی، برابر و مستقیم، مجلس موسسان، آزادی مطبوعات و غیره.

ما در سراسر جهان می‌بینیم که جمهوری‌های سرمایه‌داری همانا بکمک این دروغ «دموکراتیک» سلطهٔ سرمایه‌داران و جنگ‌ها برای انتقاد سستعمرات را توجیه می‌کنند. ما در کشور خود می‌بینیم که چگونه هم کلاچاک و هم دنیکین و هم یودنیچ و هم هر ژنرالی بدلوخواه چپ و راست از این وعده‌های «دموکراتیک» می‌دهند. مگر می‌توان پکسی که در ازاء وعده‌های سر خمن براهنzen معلوم الحال کمک می‌کند باور کرد؟ همهٔ منشویکها و اسارها بدون استثناء براهنzen معلوم‌الحال یعنی به امپریالیستهای جهانی کمک می‌کنند و با شعارهای دموکراتیک دروغین حکومت آنها، تهاجم آنها علیه روسیه، سلطهٔ آنها و سیاست آنها را آرایش می‌دهند. همهٔ منشویکها و اسارها پیشنهاد «اتحاد» بـما می‌کنند بشرط آنکه ما در حق سرمایه‌داران و سران آنها، یعنی کلاچاک و دنیکین گذشت‌هایی قایل شویم، مثلاً «از ترور و ارعاب چشم بپوشیم» (و این هنگامی است که ما با ترور و ارعاب میلیاردرهای همهٔ کشورهای آنたانت (۶)، تمام اتحاد کشورهای بسیار ثروتمند رویرو هستیم که در روسیه به توطئه‌چینی مشغولند) و یا اینکه راه را برای دادوستد آزاد غله باز کنیم و اقداماتی از این قبیل بعمل آوریم. این «شرایط» منشویکها و اسارها به این معناست: ما، منشویکها و اسارها، بسوی سرمایه‌داران نوسان می‌کنیم و می‌خواهیم با بلشویک‌ها که سرمایه‌داران با استفاده از هر گذشتی با آنها مبارزه می‌کنند «جبههٔ واحد» داشته باشیم! نخیر، آقایان منشویکها و اسارها، حالا بروید در خارج از روسیه افرادی را پیدا کنید که حرفاها شما را باور داشته باشند. در روسیه کارگران و دهقانان آگاه فهمیده‌اند که منشویکها و اسارها دستیاران گارد سفید هستند، عده‌ای آگاهانه و از روی بدخواهی و عدهٔ دیگر از روی نابخردی و عناد در اشتباها سابق، ولی همهٔ شان دستیاران گارد سفید هستند.

درس پنجم. برای از بین بردن کلاچاک و غائلهٔ کلاچاک و برای آینکه به آنها امکان نداد دوباره سر بلند کنند، باید همهٔ دهقانان بدون تزلزل دولت کارگری را پذیرا شوند. دهقانان را با

لولوی «دیکتاتوری یک حزب» یعنی حزب کمونیست‌های بلشویک می‌ترسانند (بویژه منشویک‌ها و اسارها، همه آنها حتی «چپ‌ها» یشان). نمونه کلچاک بددهقانان آموخت که از لولو نماید ترسید. یا دیکتاتوری (یعنی حکومت آهنین) ملاکین و سرمایه‌داران یا دیکتاتوری طبقهٔ کارگر.

حد وسط وجود ندارد. ارباب‌زاده‌ها، جوجه‌روشنفکران و آقازاده‌ها که از روی کتابهای پدید درس خوانده‌اند درباره حد وسط خیال و آرزوی خام در دل می‌پرورانند. در هیچ جای جهان حد وسط وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. یا دیکتاتوری بورژوازی (که با عبارات پر آب و ناب اساری و منشویکی درباره حاکمیت خلق، مجلس مؤسسان، آزادی‌ها و غیره پرده‌پوشی می‌شود) و یا دیکتاتوری پرولتاپیا. هر کس این نکته را از تاریخ سراسر قرن ۱۹ نیاموخته باشد ابله علاج ناپذیر است. اما در روسیه همهٔ ماهای دیده‌ایم که چگونه منشویکها و اسارها در دوران کرنیتسکی و زیر سلطهٔ کلچاک درباره حد وسط پندرابافی می‌کردند.

چه کسی از این پندرابافی سود برد؟ این پندرابافی‌ها به کی کمک کرد؟ — به کلچاک و دنیکین. کسانی که درباره حد وسط پندرابافی می‌کنند دستیار و مددکار کلچاک هستند.

در اورال و سیبری کارگران و دهقانان بتجربه دیکتاتوری بورژوازی را با دیکتاتوری طبقهٔ کارگر مقایسه کردند. دیکتاتوری طبقهٔ کارگر توسط آن حزب بلشویک‌ها پیاده می‌شود که از همان سال ۱۹۰۵ و قبل از آن با تمامی پرولتاپیای انقلابی در آمیخت. دیکتاتوری طبقهٔ کارگر معنایش چنین است: دولت کارگری بدون تزلزل، ملاکین و سرمایه‌داران و خائنین و خدارانی را که به این استشمارگران کمک می‌کنند سرکوب خواهد کرد و بر آنان غلبه خواهد نمود.

دولت کارگری — دشمن بی‌امان ملاک و سرمایه‌دار و سوداگر و شیاد، دشمن مالکیت خصوصی بر زمین و سرمایه، دشمن سلطهٔ و حاکمیت پول است.

دولت کارگری یگانه دوست و یاور وفادار زحمتکشان و دهقانان است. هیچگونه نوسانی بسوی سرمایه، اتحاد زحمتکشان در مبارزه با آن، حکومت کارگری-دهقانی، حکومت شوروی — همانا «دیکتاتوری طبقهٔ کارگر» در عمل است.

منشویک‌ها و اسارها با این کلمات می‌خواهند دهقانان را بترسانند. آنها موفق نخواهند شد. پس از غائلهٔ کلچاک، کارگران و دهقانان حتی در نقاط دوردست بی بردگاند که این کلمات درست به آن معنا بی است که بدون آن خلاصی از چنگ کلچاک میسر نیست.

نابود باد متزلزین و مستعصرانی که با کمک بسرمایه گمراه می‌شوند و اسیر شعارها و وعده‌های سرمایه هستند! مبارزه بی‌امان با سرمایه، اتحاد زحمتکشان، اتحاد دهقانان با طبقهٔ کارگر — چنین است آخرین و مهمترین درس غائلهٔ کلچاک.

۲۴ اوت سال ۱۹۱۹.

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ «
جلد ۳۹، ص ۱۵۱-۱۵۹.
ترجمه و چاپ شده است.

«پراودا» شماره ۱۹۰،
۲۸ اوت سال ۱۹۱۹

نمونه و سرمشق کارگران پتروگراد

روزنامه‌ها اطلاع داده‌اند که کارگران پتروگراد به پسیچ مجدازه^{*} بهترین کارکنان و به اعزام آنان به جبهه[†] جنوب پرداختند. تصرف کورسک توسط دنیکین و حرکت وی بسوی اریول علت این اعتلای نیروی پرولتاپیای پتروگراد را کاملاً نشان می‌دهد. کارگران مراکز دیگر صنعتی هم باید به آنها تأسی جویند. دنیکینی‌ها امیدوارند که در صفو ما ترس و هراس ایجاد نمایند و ما را وادار سازند فقط بفکر دفاع باشیم و فکر و ذکرمان تنها معطوف به آن گردد. رادیوهای خارجی اطلاع می‌دهند که امپریالیستهای فرانسه و انگلیس با چه جهد و تلاش فراوان در این راه به دنیکین کمک می‌کنند و چگونه از لحاظ جنگ‌افزار و مهمات و با واگذاری صدھا ملیون روبل بوی یاری می‌رسانند. رادیوهای خارجی دربارهٔ باز بودن راه مسکو در سراسر جهان سروصدرا راه انداخته‌اند. پس سرمایه‌داران دلشان می‌خواهد ما را بترسانند. ولی نخواهند توانست ما را بترسانند. سپاهیان ما بر طبق برنامه^{*} سنجیده‌ای که موکدا[‡] پیاده می‌شود تقسیم شده و آرایش یافته‌اند. تعرض ما به متبع عملده نیروهای دشمن بلا انجراف ادامه دارد. پیروزیهای اخیر، — تصرف ۲۰ آتشبار در بخش بگوچارسکی، تصرف ایستگاه وشتیکایا، — نشانگر پیشرفت موقیت‌آمیز سپاهیان ما بسوی مرکز قزاق‌هاست که به تنها‌یی به دنیکین امکان می‌داد و می‌دهد نیروی جدی بوجود آورد. دنیکین در هم‌شکسته خواهد شد همان‌طوریکه کلچاک

درهم شکسته شد، ما را نمی‌توان سرعوب ساخت، ما کار خود را به پیروزی نهایی خواهیم رساند.

تصرف کورسک و حرکت دشمن بسوی اریول ما را موظف می‌سازد که نیروهای بیشتری تعویل پذیریم تا دشمن را از اینجا دفع نمائیم. و کارگران پتروگراد با نمونه و سرمشق خود نشان داده‌اند که این وظیفه را بدروستی درک کرده و در نظر گرفته‌اند. ما پدون کتمان خطر از خود، پدون هر گونه کوچک شمردن آن سی گوئیم که نمونه و سرمشق پتروگراد ثابت کرد ما نیروهای بیشتری داریم. برای دفع حملات دشمن به اریول، برای آغاز تعرض به کورسک و خارکف باید علاوه بر نیروهایی که در اختیار داریم، بهترین افراد را از میان پرولتاریا بسیج کنیم. خطری که سقوط کورسک ایجاد کرده است خطر جدی است. دشمن هرگز اینهمه به مسکو نزدیک نبوده است. ولی ما برای دفع این خطر و افزایش سپاهیانی به نیروهای سابق گروههای جدید از کارگران پیشرو پحرکت درمی‌آوریم که قادرند در واحدهایی که دارند عقب‌نشینی می‌کنند تحول و روحیه دیگر ایجاد نمایند.

弗اریان که بصفوف ارتش باز گشته‌اند در میان نیروهای مسلح جنوب جای ویژه‌ای دارند. بخش اعظم آنها بطور داوطلبانه و تحت تأثیر تبلیغاتی بازگشته‌اند که وظیفه‌شان را برایشان تشریح کرده و جدی بودن خطر احیای حکومت ملأکین و سرمایه‌داران را توضیح داده است. ولی فاری طاقت نیاورد، نیروی مقاومتش کافی نبود و اغلب حتی بدون شرکت در جنگ به عقب‌نشینی پرداخت. از این رو پشتیبانی ارتش با سرازیر ساختن نیروهای جدید پرولتاری اهمیت درجه اول پیدا می‌کند. عناصر سست و ناپایدار تقویت خواهند یافت، روحیه‌شان بالا خواهد رفت و تحول و دگرگونی ایجاد خواهد شد. پرولتاریا همانطوریکه همیشه در انقلاب ما بوده از لایه‌های متزلزل زحمتکشان پشتیبانی کرده و آنها را رهبری خواهد کرد.

مذکوہ است که کارگران پتروگراد بیش از کارگران مراکز صنعتی دیگر بار بیشتری بدوش می‌کشند. پرولتاریای پتروگراد هم از گرسنگی و هم از خطر جنگ و هم از احاظ اعزام بهترین کارگران برای قبول مسئولیت‌های شوروی در سراسر روسیه — از لحاظ همهٔ اینها بیش از پرولتاریای نقاط دیگر رنج کشیده و زحمت متحمل شده است.

با وجود همهٔ اینها می‌بینیم که کوچکترین نشانهٔ یاس و افسردگی، کوچکترین نشانهٔ ضعف و انحطاط در میان کارگران پتروگراد نیست. بر عکس، آنها آبدیده شده‌اند و نیروی جدید پیدا کرده و مبارزان تازه‌نفس بعرصهٔ می‌آورند و با اعزام نیروی کمکی به آنجانی که بیش از همه به پشتیبانی نیاز دارد، وظیفهٔ واحد پیشو را بتحوی بسیار عالی انجام می‌دهند.

وقتی چنین نیروهای تازه‌نفسی برای تقویت واحدهای متزلزل ارتش ما می‌روند، آنوقت توده‌های زحمتکش، سربازانی از دهقانان پیشوایان جدیدی از میان افراد خود، از میان زحمتکشان رشدیافته‌تر و آگاهتر، با روحیهٔ محکمتر پیدا می‌کنند. از این روزت که چنین کمکی در ارتش دهقانی ما برقراری قاطع ماست بر دشمن تأمین می‌کند، چونکه دشمن برای «پشتیبانی» ارتش دهقانی خود فقط از ارباب زاده‌ها می‌تواند استفاده کند و ما می‌دانیم که این «پشتیبانی» کلچاک را بنابودی کشاند و دنیکین را هم بنابودی خواهد کشاند.

رفقا کارگران! بتأسی از رفقاء پتروگرادی بکار جدید بپردازید! نیروی بیشتر در فعالیت میان سپاهیان بکار برید، ابتکار و تهور بیشتر و مسابقهٔ بیشتر نشان دهید تا با پتروگرادیها در یک سطح قرار گیرید، و آنوقت پیروزی از آن زحمتکشان خواهد بود، ضدانقلاب ملائی و سرمایه‌داری یکلی سرکوب خواهد شد.

P. S. — حالا اطلاع پیدا کردم که دهها نفر از وفادارترین رفقاء از مسکو هم راهی جبههٔ جنگ شده‌اند. بدنبال پتروگراد مسکو

هم پیحرکت در آمد و از دنبال مسکو باید سایرین پیحرکت در آیند.

سوم اکتبر سال ۱۹۱۹.

ن. ل.

شماره ۲۲۱ روزنامه «پراودا» مورخه
۴ اکتبر سال ۱۹۱۹ از روی متن مجموعه
آثار و آثار ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۲۰۶—۲۰۸
ترجمه و چاپ شده است

نتایج هفتهٔ حزبی در مسکو و وظایف ما

در مسکو طی برگزاری هفتهٔ حزبی ۱۳۶۰۰ نفر برای عضویت در حزب نامنویسی کردند اند.

این موفقیت بسیار بزرگ و بکلی غیرمنتظره‌ای است. همهٔ بورژوازی و بویژهٔ خردۀ بورژوازی شهری از جملهٔ کارشناسان و منصبداران و کارمندان که غم از دست رفتن وضع ممتاز «سلط» خود را می‌خورند — همهٔ اینها اتفاقاً در دوران اخیر، درست طی برگزاری هفتهٔ حزبی در مسکو سر از پا نمی‌شناختند تا ولوله و پانیک بیندازند و پیشگویی کنند که نابودی حکومت شوروی و پیروزی دنیکین نزدیک است.

راستی این جمع «روشنفکران» چقدر عالی بلد است از این حریهٔ ترساندن و پانیک انداختن استفاده کند! زیرا این عمل به حریهٔ واقعی در مبارزۀ طبقاتی بورژوازی علیه پرولتاپیا مبدل گشته است. خردۀ بورژوازی در چنین لحظاتی که ما از سر می‌گذرانیم در «تودهٔ واحد ارتجاعی» با بورژوازی ادغام و یکی می‌شود و با «اشتیاق تمام» به این حریه متولّ می‌گردد.

همانا در مسکو که عنابر تجاری بویژه قوی بودند و استثمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران، رباخواران بیشتر تمرکز داشتند و رشد سرمایه‌داری توده‌های روشنفکران بورژوا مشرب را با هم جمع کرده و ادارهٔ مرکزی دولتی مأموران بوروکرات را بیشتر متراکم ساخته بود — همانا در مسکو عرصهٔ برای دروغ‌سازی و بدگونی و پانیک‌اندازی بورژوازی فوق العاده مناسب بود. «لحظهٔ» تعریض موفقیت‌آمیز دنیکین

و یودنیچ «به موقیت‌های» این حریه^۱ بورژوازی تا حد فوق العاده کمک می‌کرد.

و با وجود اینها از توده پرولتاری که «موقیت‌های» دنیکین را دیده و از تمام دشواری‌ها و سختی‌ها و خطرات مربوط با عنوان و مقام مسئولیت کمونیست‌ها همانا در لحظه^۲ کنونی اطلاع داشته، هزاران و هزاران نفر برای تقویت حزب کمونیست‌ها، برای بعدها گرفتن مسئولیت آنهمه سنگین اداره امور دولتی نامنویسی کرده‌اند. موقیت حکومت شوروی، موقیت حزب ما راستی هم بسیار عالی است!

این موقیت به اهالی پایتخت و پدنبل آنها بهمه^۳ اهالی جمهوری و بهمه^۴ جهانیان ثابت نمود و آشکارا نشان داد که همانا در اعماق پرولتاریا و همانا میان نمایندگان واقعی توده زحمتکش امیدبخش ترین سروچشم‌نمی نیرو و دوام حکومت شوروی نهفته است. دیکتاتوری پرولتاریا در این موقیت نامنویسی داوطلبانه به حزب، در لحظه^۵ بزرگترین دشواری‌ها و خطرات، عمل خود را از آن سویی — همانا از سوی نیروی خاص (به بهترین معنای کلمه) تأثیر معنوی پرولتاریا (که قدرت دولتی دارد) در توده‌ها، از سوی شیوه‌های این تأثیر، نشان داد که دشمنان از روی خشم و غیظ نمی‌خواهند آنرا بینند و دوستان واقعی آزادی کار از یوغ سرمایه بیش از هر چیز برای آن ارزش قایلند.

قشرهای پیشو ای پرولتاریا با در دست داشتن قدرت دولتی، با نمونه و سرمشق خود بتوده زحمتکشان نشان دادند، طی دو سال تمام (که برای رشد سیاسی فوق العاده سریع ما مدت طولانی است)، نمونه^۶ آنچنان وفاداری به منافع زحمتکشان، نمونه^۷ آنچنان انرژی در مبارزه با دشمنان زحمتکشان را (بطور کلی با استثمارگران و مخصوصاً با «صاحبان دارائی» و محتکرین)، نمونه^۸ آنچنان پایداری در دقایق سخت، نمونه^۹ آنچنان از خود گذشتگی در دفع راهزنان امپریالیسم جهانی از خود نشان دادند تا جایی که نیروی همدردی کارگران و دهقانان ذسبت به پیشاهنگ خود به تنها بی توانست اعجاز کند.

مرکز و در محل‌ها باید در این مورد تجلی کند که از نیروهای جدید و تازه‌نفس حزبی برای مبارزة قطعی با این شر و بلاء بیشتر استفاده شود.

جمهوری شوروی باید به یگانه اردواگه نظامی با بیشترین کاربرد نیروها، با بیشترین صرف‌جویی در آنها، با بیشترین کاهش هرگونه سماوه‌کاری و تعلل و هر گونه فورمالیسم غیر ضروری، با بیشترین ساده کردن دستگاه، با بیشترین نزدیک ساختن آن نه تنها به نیازهای توده‌ها بلکه همچنین بدرک آن و بشرکت مستقلانه^۲ آن در این دستگاه، مبدل گردد.

بسیج اعضای قدیمی حزب برای کارهای جنگی با شدت جریان دارد. بسیج‌وجه نباید از شدت این کار کاست بلکه باید بر شدت آن افزود و افزود. اما در عین حال و بمنظور کسب موفقیت در جنگ باید دستگاه اداری کشوری ما را بهتر و ساده‌تر و نونوار کرد. در جنگ کشوری پیروز می‌شود که بیشتر ذخایر و منابع نیرو دارد و توده‌های مردم آن بیشتر خویشن دار هستند.

ما همه^۳ اینها را بیش از خداقلابیون و بیش از امپریالیسم «ابر قدرت جهانی» انگلیس و فرانسه داریم که هیولا بی است که پاهاشی چوین دارد. ما از این بیشتر داریم، زیرا می‌توانیم از محیط کارگران و دهقانان زحمتکشی، از محیط آن طبقاتی که مورد جور و ستم سرمایه‌داری بودند و در همه‌جا اکثریت قریب به اتفاق اهالی را تشکیل می‌دهند، بیشتر بگیریم و مدت‌ها هم هرچه بیشتر و عمیقتر خواهیم گرفت. ما می‌توانیم از این سرشارترین مخزن بگیریم، چونکه صادقترین و آبدیده‌ترین پیشوایان در مصائب زندگی و نزدیکترین آنها در امر ساختمان سوسیالیسم بکارگران و دهقانان را از آن بگیریم.

دشمنان ما بورژوازی روس و بورژوازی جهانی ذخیره‌ای که حتی شباخت کمی به آن داشته باشد ندارند، زمین زیر پای آنها هر چه بیشتر می‌لرزد و کارگران و دهقانانی که سایقاً از آنها طرفداری می‌کردند بیش از ایشان دوری می‌گزینند.

از این روست که سرانجام پیروزی حکومت جهانی شوروی تأمین و حقیقی است.

۲۱ اکتبر سال ۱۹۱۹.

از روی متن مجموعه «ایزوستیای کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» شماره هفتم، ۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۹ ص ۳۹، جلد ۵، آثار و. ای. لنین، چاپ ۲۳۷—۲۳۳ ترجمه و چاپ شده است

زیرا که این — معجزه است : کارگران که رنج بیسابقه^{*} گرسنگی و سرما و نیرانی و افلات را تحمل کرده‌اند، نه فقط روحیه خوب و وفاداری کامل نسبت به حکومت شوروی، و تمام نیروی از جان گذشتگی و ابراز قهرمانی را حفظ می‌کنند، بلکه همچنین با وجود عدم آمادگی خود و فقدان تجربه، بار سنگین اداره و هدایت سفینه^{*} دولت را بدوش می‌کشند! و این هنگامی است که توفان به اوج شدت خود رسید...

تاریخ انقلاب پرولتری ما سرشار از چنین معجزه‌هایی است. چنین معجزه‌هایی حتماً و مسلماً صرفنظر از آزمایش‌هایی بسیار سخت به پیروزی کامل جمهوری جهانی شوروی خواهد رسید.

حالا ما باید در فکر استفاده صحیح از اعضای جدید حزب باشیم. باید به این مسئله توجه خاص زیادی کرد، زیرا مسئله آسانی نبوده، مسئله^{*} جدیدی است که با الگوهای مبتذل قدیم نمی‌توان آنرا حل نمود.

سرمایه‌داری استعدادهای زیادی را در محیط کارگران و دهقانان رحمتکش خفه و سرکوب و سنکوب می‌کرد. این استعدادها زیر تازیانه^{*} احتیاج و فقر و تحقیر شخصیت انسانی نابود می‌شدند. حالا وظیفه^{*} ما آنست که این استعدادها را بتوانیم پیدا کنیم و در کار از آنها استفاده نماییم. اعضای جدید حزب که طی برگزاری هفته^{*} حزبی پذیرفته شده‌اند بدون تردید اکثر آنها تجربه هستند و در اداره امور دولتی مهارتی ندارند. اما همچنین بدون تردید، این اعضای جدید حزب وفادارترین و صادق‌ترین و با استعدادترین افراد از آن قشرهای اجتماعی هستند که سرمایه‌داری بطور مصنوعی و عمدى آنها را پایین نگه میداشت و لایه‌های «پائین» از آنها درست می‌کرد و نمی‌گذاشت که ترقی کنند. اما نیرو و تازه‌نفسی، بی‌تكلفی و سادگی و ورزیدگی و صداقت در آنها بیش از دیگران است.

از اینجا چنین نتیجه‌گیری می‌شود که همه^{*} سازمانهای حزبی باید پیرامون استفاده از این اعضای جدید حزب خوب فکر کنند. باید

با جرئت بیشتر کارهای گوناگون دولتی را به آنها سپرد و باید آنها را با سرعت بیشتر در عمل آزمایش کرد.

البته جرئت را باید به این معنا فهمید که فوراً به اعضای جدید مقامهای پرمسئولیت داد که لازمه‌اش داشتن معلومات است که آنها فاقد آنند. جرئت بمعنای مبارزه با بوروکراتیسم لازم است: بیخود نیست که برنامهٔ حزب ما با صراحة تمام مسئله مربوط به علل برخی احیای بوروکراتیسم و درباره اقداماتی در جهت مبارزه با آن را بمیان کشیده است. جرئت بمعنای برقراری اولاً کنترل بر کارمندان و مأمورین و کارشناسان از جانب اعضای جدید حزب لازم است که بوضع توده‌های مردم و به احتیاجات و خواستهای آنان خوب آشنا هستند. جرئت بمعنای واگذاری فوری امکان به این اعضای جدید لازم است که تکان بخورند و خود را در کار پردازنه نشان بدهند. جرئت بمعنای درهم شکستن معیارها و الگوهای معمولی لازم است (مسئفانه غالباً—در میان ما هم ترس بیش از حد برای دستداری به قالبهای مقرر شوروی مشاهده می‌شود در حالیکه این قالب‌ها را گاهی نه کمونیست‌های آگاه بلکه مأمورین و کارمندان قدیمی «برقرار می‌سازند»)؛ جرئت و تهور بمعنای آمادگی برای تغییر شکل کار با سرعت انقلابی برای اعضای جدید حزب لازم است تا هرچه زودتر آنها را مورد آزمایش قرار بدهند و هرچه زودتر جای مناسب برای آنها پیدا کنند.

در موارد بسیاری اعضای جدید حزب را می‌توان بکارهایی گماشت که ضمن نظارت بر صداقت مأمورین سابق در انجام وظیفهٔ خود، با سرعت کار را یاد خواهند گرفت و خواهند توانست مستقلاً از آنها سرمشق بگیرند. در موارد دیگر می‌توانند بکاری گماشته شوند که به ارتباط میان کارگران و توده دهقانان از یکطرف و دستگاه دولتی از طرف دیگر نونوایی و ظرافت بدهند. در «ادارات کل و مراکز» صنعتی‌ها، در «اقتصادیات شوروی» زراعت ما خیلی، هنوز خیلی از کارشکن‌ها، ملاکین و سرمایه‌داران قایم‌شده که برضد حکومت شوروی خرابکاری می‌کنند باقی هستند. مهارت کارکنان حزبی می‌جرب در

سخت پسر می‌بردند با خود بهمراه آورد. نتیجهٔ این وحامت تزلزلات سیاسی بود که بطورکلی «طبیعت» اصلی تولید‌کنندهٔ خردگاه را تشکیل می‌دهد. پارزترین مظهر این تزلزلات شورش کرونستادت بود. همانا تزلزلات عناصر خردگه‌بورژوا شاخص‌ترین نکته در رویدادهای کرونستادت بشمار می‌رفت. چیزی که دارای شکل کاملاً معین و روشن و مشخص باشد کم بود. شعارهای مبهمنی از قبیل «آزادی»، «آزادی بازرگانی»، «رهایی از قید اسارت»، «شوراها بدون بشویک‌ها» یا «تجددی انتیخابات شوراها یا رهایی از شر «دیکتاتوری حزبی» و غیره وغیره داده می‌شد. هم منشویکها و هم اسارها جنبش کرونستادت را «از آن خود» اعلام می‌کنند. ویکتور چرنوف قاصدی به کرونستادت می‌فرستد، به پیشنهاد این قاصد والک منشویک یکی از سران شورش کرونستادت برله «مجلس مؤسسان» رأی می‌دهد. تمام افراد گارد سفید فوراً و می‌توان گفت با سرعت برق «برای کرونستادت» پسیج می‌شوند. کارشناسان نظامی گارد سفید در کرونستادت و عده‌ای از کارشناسان (نه فقط کوزلوسک) نقشه‌ای برای پیاده کردن نیرو در اورانیئن‌بانوم می‌کشند و این نقشه توده متزلزل منشویکها و اسارها و غیرحزبی‌ها را بهراس می‌اندازد. بیش از پنجاه روزنامه روسی گارد سفید در خارجه «برای کرونستادت» دست به تبلیغات فوق العاده شدیدی می‌زنند. بانکهای بزرگ و همهٔ نیروهای سرمایهٔ مالی برای کمک به کرونستادت صندوقهای اعانه دایر می‌کنند، میلیوکف کادت - پیشوای خردمند بورژوازی و ملاکین صبورانه به ویکتور چرنوف ابله بطور مستقیم (و به دان و رژکف منشویک که بعلت داشتن ارتباط با کرونستادت اکنون در پتروگراد زندانی هستند، بطور غیرمستقیم) توضیح می‌دهد که عجله و شتاب در مورد مجلس مؤسسان لازم نیست و می‌توان و باید برله حکومت شوروی - منتهای بدون وجود بشویک‌ها اظهار نظر کرد.

البته دشوار نیست که انسان از ابلهان خود پسندی نظیر چرنوف، قهرمان عبارت‌پردازی خردگه‌بورژوازی یا مارتف، شوالیه رفمیسم خردگه‌بورژوازی پیراسته «برنگ مارکسیسم» عاقلترا باشد. اصولاً مطلب در این هم نیست که میلیوکف بعنوان یک شخصیت، آدم عاقلترا است، بلکه

در این است که این پیشوای حزبی بورژوازی بزرگ بحکم موقعیت طبقاتی خود، ماهیت طبقاتی و مناسبات متقابل سیاسی را از پیشوایان خرد بورژوازی نظری چرخوفها و مارتفها روشنتر می‌بیند و بهتر درک می‌کند. زیرا بورژوازی یک نیروی واقعاً طبقاتی است که در دوران سرمایه‌داری، خواه در شرایط رژیم سلطنتی و خواه در هر نوع از دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها حتی حکمرانی می‌کند و در عین حال بطور حتم و مسلم از پشتیبانی بورژوازی جهانی هم برخوردار است. و اما خرد بورژوازی یعنی همهٔ قهرمانان انتربنیونال دوم و انتربنیونال «دو و نیم» از لحاظ ماهیت اقتصادی نمی‌تواند چیز دیگری جز مظہر ناتوانی طبقاتی باشد، — از اینجاست تزلزلات و عبارتپردازی و زیونی. در سال ۱۷۸۹ خرد بورژواها هنوز می‌توانستند اقلاییون کمی باشند، ولی در سال ۱۸۴۸ مضحك و حقیر بودند؛ در سالهای ۱۹۱۷—۱۹۲۱ آنها از لحاظ نقش واقعی خود، همدستان منفور ارجاع و چاکران بلاواسطهٔ آن هستند، اعم از اینکه چرخوف و مارتف نامیده شوند یا کائوتسک و ماکدونالد و امثال و نظایر آنها.

وقتی مارتف در مجلهٔ (۷۹) خود چاپ برلن می‌نویسد که گویا کرونشتادت نه تنها شعارهای منشویک را عملی می‌ساخت، بلکه در عین حال ثابت کرد که وجود یک جنبش ضدبلشویک که تمام‌آ در خدمت افراد گارد سفید و سرمایه‌داران و ملاکین نباشد، امکان‌پذیر است، همانا نمونهٔ بارزی از نارسیس (۸۰) خود پست خرد بورژوا را مجسم می‌سازد. باید صاف و ساده این حقیقت را نادیده بگیریم که همهٔ افراد گارد سفید واقعی بشورشیان کرونشتادت درود می‌گفتند و بوسیلهٔ بانک‌ها برای کمک به کرونشتادت اعانه جمع‌آوری می‌کردند! در برابر چرخوف و مارتف حق بجانب میلیوکف است، زیرا تاکتیک واقعی متعلق به نیروی واقعی گارد سفید یعنی نیروی سرمایه‌داران و ملاکین را بروز می‌دهد؛ باید هر که را دلتان می‌خواهد، حتی آنارشیستها و هر نوع حکومت شوروی را که می‌خواهید، پشتیبانی کنیم، فقط طوری باشد که بلشویک‌ها سرنگون گردند و طوری باشد که انتقال حکومت عملی گردد! فرقی نمی‌کند که انتقال براست باشد یا پچپ، بسمت منشویک‌ها باشد

یا بسمت آنارشیست‌ها، همینقدر بس که این انتقال حکومت دست بشویک‌ها را از آن کوتاه کند؛ بقیه را «ما»، میلیوکف‌ها، «ما»، سرمایه‌داران و ملاکین، «خودمان» درست می‌کنیم، این جوجه آنارشیست‌ها، این چرنوف‌ها و مارتف‌ها را با پس‌گردنی بیرون خواهیم کرد، همانگونه که در سیپری با چرنوف و مایسکی، در مجارستان با چرنوف‌ها و مارتف‌های مجارستانی، در آلمان با کائوتیسکی و در وین با فریدریخ آدلر و شرکه رفتار کردیم. بورژوازی پرکار واقعی صدها تن از این نارسیس‌های خرد بورژوا — منشویک‌ها، اسارها و غیرجزئی‌ها را تحقیق نموده و دهها بار در کلیه اقلاب‌های همه کشورها آنانرا بیرون ریخته است. تاریخ این نکته را به ثبوت رسانده، واقعیات آنرا محقق ساخته است. نارسیس‌ها بیاووسراپی خواهند پرداخت و میلیوکف‌ها و افراد گارد سفید عمل خواهند کرد.

«همین قدر بس که حکومت از بشویکها بدیگری انتقال یابد، فرق نمی‌کند که اندکی براست باشد یا اندکی بیچپ، بقیه کارها درست خواهد شد» — میلیوکف در این مطلب کاملاً محق است. این یک حقیقت طبقاتی است که تمام تاریخ اقلاب‌های کلیه کشورها و تمام دوران چندین صدالله تاریخ نوین پس از قرون وسطی آنرا تأیید کرده است. تولید کننده خرد پای متفرق، دهقان را از لحاظ اقتصادی و سیاسی یا بورژوازی متحد می‌کند (تا کنون همواره در دوران سرمایه‌داری در همه کشورها و در همه اقلاب‌های عصر جدید وضع چنین بوده و در دوران سرمایه‌داری همواره چنین خواهد بود) و یا پرولتاریا (در مرحله اوج تکامل برخی از اقلاب‌های کبیر در تاریخ نوین، همواره برای دوران بسیار کوتاهی وضع بشکل جنبی چنین بوده است؛ در روسیه طی سالهای ۱۹۱۷—۱۹۲۱ نیز وضع بشکل تکامل یافته‌ای چنین بود). درباره شق «ثالث»، درباره «نیروی سوم» فقط نارسیس‌های خود پسند می‌توانند بیاووسراپی و خیالبافی کنند.

بشویک‌ها با زحمتی بسیار و در مبارزه‌ای شدید پیشاوهنگی از پرولتاریا بوجود آورده‌اند که توانایی اداره امور را دارد، دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود آورده‌اند و آنرا حفظ کرده‌اند و تناسب نیروهای طبقاتی

در روسیه پس از وارسی آن بوسیلهٔ تجربه و عمل چهارساله مثل روز روشن شد. پیشاہنگ پولادین و آبدیده یگانه طبقهٔ انقلابی، و عناصر خردۀ بورژوای متزلزل، میلیوکف‌ها، سرمایه‌داران و ملاکین که در خارجه پنهان شده و از پشتیبانی بورژوازی جهانی برخوردارند. مسئلهٔ مثل روز روشن است. از هرگونه «نقل و انتقال حکومت» فقط اینها استفاده می‌کنند و می‌توانند استفاده کنند.

در جزوۀ منتشره سال ۱۹۱۸ که به آن اشاره شد، صریحاً از این موضوع سخن رفته و گفته شده است: «دشمن عمدۀ» — «عنصر خردۀ بورژوازی» است. «یا ما او را تابع کترول و حساب خود خواهیم کرد یا اینکه او ناگزیر و حتماً حکومت کارگری را برخواهد انداخت، همانگونه که تاپلئون‌ها و کاونیاک‌ها که همانا بر همین زمینهٔ خردۀ مالکی سر بلند می‌کردند، انقلاب را به تباهی می‌کشانند. بطلب چنین و فقط چنین است» (از جزوۀ پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸، رجوع شود به جلد ۸، ص ۹۷).

نیروی ما — روشنی و هشیاری کامل در محاسبهٔ تمام قوای طبقاتی موجود، خواه رویی و خواه بین‌المللی، و سپس نتیجهٔ حاصله از آن یعنی انرژی آهنین، استواری، قاطعیت و جانبازی در مبارزه است. دشمنان ما بسیارند، ولی متفرق و پراکنده‌اند یا نمی‌دانند چه می‌خواهند (مانند همهٔ خردۀ بورژواها، همهٔ مارتف‌ها و چرنوف‌ها، همهٔ غیرحزیبها و همهٔ آنارشیستها). ولی ما متחדیم — با خودمان بطور مستقیم و با پرولترهای همهٔ کشورها بطور غیرمستقیم، میدانیم چه می‌خواهیم. و از این رو در مقیاس جهانی شکست ناپذیریم، گرچه این نکته امکان شکست برخی از انقلابهای پرولتری را برای زمان معینی نقی نمی‌کند. بی‌خود نیست که اصطلاح عنصر به خردۀ بورژوازی اطلاق می‌شود، چونکه واقعاً هم بی‌شکل‌ترین، نامعین‌ترین و بی‌شعورترین پدیده‌هاست. نارسیس‌های خردۀ بورژوازی چنین می‌پندازند که «رأیگیری همگانی» طبیعت تولید‌کنندهٔ خردۀ پا را در دوران سرمایه‌داری از بین می‌برد، ولی در حقیقت امر این نکته به بورژوازی کمک می‌کند تولید‌کنندگان خردۀ پای پراکنده را بوسیلهٔ کلیسا، سطبوغات، مدارس، پلیس، ارتش

و با هزاران شکل ستمگری اقتصادی تابع خود سازد. خانه‌خراibi، احتیاج و وضع شاق موجب تزلزل و نوسان می‌شود؛ امروز بسوی بورژوازی و فردا بسوی پرولتاریا. فقط پیشاوهنگ آزموده پرولتاریا قادر است در برابر این تزلزلات ایستادگی کند و مقاومت ورزد.

رویدادهای بهار سال ۱۹۲۱ بار دیگر نقش اسارها و منشویک‌ها را نشان داد؛ آنها به عنصر متزلزل خرد بورژوازی کمک می‌کنند تا از بشویک‌ها رم کنند و «نقل و انتقال حکومت» را بنفع سرمایه‌داران و ملاکین عملی سازند. منشویک‌ها و اسارها اکنون دیگر آموخته‌اند که چگونه خود را با جامه «غیرحزبی» بیارایند. این نکته کاملاً به ثبوت رسیده است و فقط ابلهان ممکن است نه بینند و درک نکنند که ما نمی‌توانیم به تحقیق تن دردهیم. بکنفرانس‌های غیرحزبی نمی‌توان بمثابة بت نگریست. این کنفرانس‌ها وقتی ارزش دارند که توسط آنها بتوان به توده‌ای که هنوز دست نخورده، بقشرهای ملیونها زحمتکشی که از سیاست کنار افتاده‌اند، نزدیک شد، ولی این کنفرانس‌ها زیان بخشند، هر آینه اگر زمینه را به منشویک‌ها و اسارها که خود را بجامه غیرحزبی آراسته‌اند بدند. این افراد به شورشها و به افراد گاردسفید کمک می‌کنند. جای منشویک‌ها و اسارها چه آنها یکی که علنی هستند و چه آنها که جامه غیرحزبی بتن کرده‌اند زندان است (و یا در مجلات منتشره در خارجه، در کنار افراد گارد سفید؛ ما با میل و وغبت به مارتف ایکان دادیم بخارجه برود)، ولی جای آنها در کنفرانس غیرحزبی نیست. می‌توان و باید شیوه‌های دیگری برای وارسی رویه توده‌ها و برای نزدیک شدن با آنها پیدا کرد. بگذار هر کس که خواهان بازی پارلمانتاریسم و مجلس مؤسسان و کنفرانس‌های غیر حزبی است راه خارجه را در پیش گیرد، خواهش می‌کنم بی‌رحمت به آنجا تشریف بردۀ نزد مارتاف بروید و محسن «دمکراسی» را بیازمایید و لطفاً از سربازان و رانگل هم درباره این محسن کسب اطلاع نمایید. ولی ما حوصله «اپوزیسیون» بازی در «کنفرانس‌ها» را نداریم، ما در محاصرۀ بورژوازی جهانی هستیم که در کمین نشسته و مراقب هر لحظه تزلزل است تا «خودیها» را باز گرداند و ملاکین

و بورژوازی را احیاء نماید. ما منشویک‌ها و اسارها خواه آنها بی را که آشکارند و خواه آنها بی را که خود را بچامه «غیر حزبی» آراسته‌اند، در زندان نگاه خواهیم داشت.

ما برای تحکیم پیش از پیش رشته ارتباط خود با توده زحمتکشانی که از لحظه سیاسی هنوز دست‌نخورده‌اند تمام وسایل را بکار خواهیم برد، بجز آن وسایل که به منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرها میدان می‌دهند، به تزلزلاتی که بحال میلیوکف مفید است، میدان می‌دهند. ما بویژه صدھا و صدھا تن از افراد غیرحزبی را با جدیت تمام بکار در مؤسسات شوروی و در وهله اول بکارهای اقتصادی جلب خواهیم کرد، ولی غیرحزبیهای واقعی را که جزو توده، کارگران و دهقانان ساده هستند نه آن کسانی را که خود را بچامه غیرحزبی «آراسته‌اند» تا دستورالعمل‌های منشویک و اساری را که اینقدر بحال میلیوکف مفید است، یواشکی از روی نت بخوانند. صدھا و هزارها غیرحزبی پیش ما کار می‌کنند که دھها تن از آنها مقامهای بسیار مهم و پرسئولیت را احراز کرده‌اند. کار آنها را باید بیشتر وارسی کرد و هزاران تن از زحمتکشان ساده را برای وارسی جدید پیش از پیش بالا کشید و مورد آزمایش قرار داد و صدھا از آنها را بطور منظم و بلاانحراف بر اساس وارسی از روی تجربه بمقامهای بالاتری ارتقاء داد.

کمونیستهای ما هنوز هم بقدور کافی قادر نیستند وظیفه واقعی خود را در ساحه اداره امور درک کنند؛ نباید سعی کرد «همه کارها» را بعهدۀ «خود» گرفت و جان کند و فرصلت انجام آنرا نیافت، به بیست کار دست زد و یک را هم به پایان نرساند، بلکه باید کار دھها و صدھا دستیار را وارسی نمود و موجبات وارسی کار آنها را از پائین یعنی توسط توده واقعی فراهم ساخت؛ باید کار آن کسانی را که معلومات دارند (کارشناسان) و در رو براه کردن اقتصاد بزرگ تجربه دارند (سرمایه‌داران) هدایت نمود و از آنها تعلیم گرفت. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از کارشناس نظامی تعلیم بگیرد گرچه نه دهنم کارشناسان نظامی در هر فرصتی مستعد

خیانت هستند. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از سرمایه‌دار تعلیم بگیرد (اعم از اینکه این سرمایه‌دار، سرمایه‌دار بزرگ صاحب امتیاز باشد یا بازرگان حق‌العمل بگیر یا سرمایه‌دار خردپای کثوپراتور و غیره)، گرچه سرمایه‌دار بهتر از کارشناس نظامی نیست. ما دیگر آموخته‌ایم که چگونه در ارتش سرخ مج کارشناسان نظامی خائن را بگیریم و کارشناسان پاک و با وجودان را تشخیص دهیم و رویه‌مرفته از هزاران و دهها هزار کارشناس نظامی استفاده کنیم. ما می‌آموزیم که همین طور (باشکل خودویژه) از مهندسین و آموزگاران نیز استفاده نماییم — گرچه در اینجا کار را خیلی بدتر از ارتش سرخ انجام می‌دهیم (در آنجا دنیکین و کلچاک خوب ما را می‌تازاندند و وادار می‌کردند سریعتر و جدی‌تر و عمیق‌تر بیاموزیم). بیاموزیم عین همین کار را هم (باشکل خودویژه) در مورد بازرگانان حق‌العمل بگیر و عاملین خرید که برای دولت کار می‌کنند و در مورد سرمایه‌داران کثوپراتور و کارفرمایان صاحب امتیاز و غیره انجام دهیم.

باید ییدرنگ وضع توده کارگران و دهقانان را بهبود بخشید. ما با جلب نیروهای جدید و از آنجلمه غیر حزبیها بکار مفید، به این هدف خواهیم رسید. مالیات جنسی و سلسه اقداماتی که با این امر مربوط است به این هدف کمک خواهند کرد. ما با این عمل ریشه اقتصادی تزلزلات تولید‌کنندگان خردپا را قطع خواهیم کرد. با تزلزلات سیاسی هم که فقط بنفع میلیوکف است، بی‌امان مبارزه خواهیم کرد. عده متزلزلین بسیار است و عده ما کم. متزلزلین پراکنده هستند و ما متحدیم. متزلزلین از لحاظ اقتصادی استقلال ندارند. پرولتاریا دارای استقلال اقتصادی است. متزلزلین نمی‌دانند چه می‌خواهند؛ هم دلشان می‌خواهد و هم ترس و تردید دارند و هم میلیوکف اجازه نمی‌دهد. ولی ما میدانیم چه می‌خواهیم.

بهمین جهت هم، پیروزی از آن ما خواهد بود.

پایان سخن

نتیجه‌گیری کنیم.

مالیات جنسی انتقال از کمونیسم جنگی بشیوه راستین سویالیستی مبادله^{*} فرآورده است.

منتها درجه^{*} ویرانی که خشکسالی سال ۱۹۲۰ موجب حدت و شدت آن گردید، این انتقال را بعلت عدم امکان احیای سریع صنایع بزرگ، ضروری و تعویق ناپذیر کرده است.

از اینجا نتیجه می‌شود که باید مقدم بر هر چیز بوضع دهقانان بهبود بخشد. وسیله^{*} آن: مالیات جنسی، بسط دامنه^{*} گردش کالا میان زراعت و صنعت، بسط صنایع کوچک است.

گردش کالا آزادی بازرگانی است، سرمایه‌داری است. این در حدودی برای ما مفید است که بما کمک می‌کند علیه پراکندگی تولید کننده خردپا و تا حدود معینی علیه بوروکراتیسم مبارزه کنیم. حدود آنرا عمل و تجربه، معین خواهد کرد. مادامیکه پرولتاریا زمام حکومت را محکم در دست خود دارد، امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را محکم در دست خود دارد، این امر بهیچوجه برای حکومت پرولتاری و حشتناک نیست.

مبارزه علیه سوداگری را باید بمبارزه علیه چپاولگری و سرپیچی از نظارت و حساب و کنترل دولتی تبدیل نمود. با چنین کنترلی ما سرمایه‌داری را که تا حدود معینی ناگزیر و برای ما ضروری است به مجرای سرمایه‌داری دولتی سوق می‌دهیم.

باید ابتکار و نواوری و استقلال سازمانهای محلی را در امر تشویق گردش کالا میان زراعت و صنعت بطور همه‌جانبه و مجدانه و بهر ترتیبی شده گسترش داد، تجربه^{*} عملی را در این ساحه بررسی نمود و هرقدر ممکن است آنرا متنوع تر ساخت.

باید بصنایع کوچک که احتیاجات زراعت دهقانی را برطرف می‌سازد و به اعتلاء آن کمک می‌نماید، کمک نمود؛ باید به این صنایع تا حدود معینی از طریق دادن مواد خام دولتی نیز کمک کرد. عاطل گذاردن مواد خام تبهکارانه‌تر از هر عملی است.

نایاب ترسید از اینکه کمونیست‌ها از کارشناسان بورژوازی و از جمله از بازرگانان و سرمایه‌داران خرد پای کثوپراتور و سرمایه‌داران «تعالیم بگیرند». باید از آنها بشکل دیگر ولی در ماهیت امر همانگونه تعلیم بگیریم که از کارشناسان نظامی تعلیم گرفتیم و آموختیم. نتایج «دانش» را فقط باید در تجربه عملی وارسی نمود: کار خود را بهتر از آنچه که کارشناسان بورژوازی در کنار تو انجام داده‌اند، انجام بد، با بکار بستن شیوه‌های گوناگون به اعتلاء زراعت، اعتلاء صنایع و به پست دامنه گردش کالا میان زراعت و صنعت نایل شو. در پرداخت پول «در ازاء دانش» خست نکن: اگر کسب معلومات بنحوی ثمریبخش انجام گیرد، از پرداخت مبالغ گزاف در راه کسب دانش دریغ نیست.

باید به انواع وسائل به توده زحمتکشان کمک نمود، به آنها نزدیک شد و صدها و هزارها غیرحرزی را از میان این توده برای انجام کارهای اقتصادی بالا کشید. و اما «غیرحرزیهای» را که عملاً همان منشویک‌ها و اسراهایی هستند که بلباس مد غیرحرزی کرونشتادت دو آمده‌اند— باید با مراقبت تمام در زندان نگاهداشت و یا عازم برلن نمود که پیش مارتف برونند و از تمام محاسن دمکراسی خالص آزادانه استفاده کنند و با چرنوف و میلیوکف و منشویک‌های گرجی آزادانه تبادل افکار نمایند.

۲۱ آوریل سال ۱۹۲۱.

از روی متن مجموعه «آثار و ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳، ۴، ص ۲۰۵—۲۴۵ ترجمه و چاپ شده است

در ماه مه سال ۱۹۲۱ بصورت جزوی ای توسط نشریات دولتی بچاپ رسید

نطقهایی که روی صفحات گرامافون خبیط شده است

۱۹۲۱ آوریل سال ۲۵

۱

غیرحزبی‌ها و حکومت شوروی

(رشته سخن برقيق لینین داده میشود)

کارگران و دهقانان، برای اداره امور کشور و برای بهبود وضع اقتصادی، کارکنان غیرحزبی درستکار و صدیق نسبت بحکومت شوروی بما بدھید. کارکنان غیرحزبی درستکار و صدیق برای حکومت شوروی لازمند، چونکه عده تنها حزبی‌ها کافی نیست. از کارگران و دهقانان غیرحزبی عده بسیار بیش از زیادی هستند که از لحاظ صداقت و استعداد مدیریت و استعداد اداره امور اقتصادی از قبیل اصلاح امور بنگاههای دستی و کوپیراتیوها و توزیع صحیح خواربار و بهبود امور ناھارخوریها و خانه‌ها و اغذیه کودکان و غیره و غیره، متمایزند.

در هر استانی هزاران و هزاران کارگر و دهقان غیرحزبی هستند که هنوز بکار مدیریت و بکار نوسازی اقتصاد ملی گمارده نشده‌اند. وظیفه مستقیم کارکنان حزبی و شوروی این است که چنین افرادی را پیدا کنند و پیش بکشند و به آنها کار بدهنند و استعدادشان را آزمایش کنند، بگذارند که آنها تکان بخورند و خود را نشان دهند.

کمک کارگران و دهقانان غیرحربی برای ما وحشتناک نیست، بلکه برعکس لازم و مطلوب است. فقط باید از منشیکها و سوسیالیست‌رولوسيونرها برهنگارانه خود بتفع افراد گارد سفید و ملاکین ادامه دهنند. بیخود نیست که همه افراد گارد سفید و ملاکین فوراً بکمک شورش کرونشتادت پرداختند. پس باید این غیر-حربیهای ماسکدار را افشاء نمود و بازداشت کرد و کارگران و دهقانان درستکار غیرحربی را هر طور شده و با تمام نیرو بکار جلب نمود.

برای نخستین بار در سال ۱۹۷۰ در مجله "مجموعهٔ لنینی" جلد ۳۷ چاپ شده است

۴

دربارهٔ مالیات جنسی و دربارهٔ مبادله آزاد مازاد غله

(رشته سخن برقيق لنین داده می‌شود)

رفقا! در سایهٔ تبدیل اخذ مازاد به مالیات جنسی حالا باید دهقانان در شرایط حاصل‌خیزی متوسط صدها میلیون پوت مازاد غله داشته باشند. دهقانان قانوناً حق دارند این مازاد را بطور کاملاً آزاد بدلخواه خود برای بهبود وضع تغذیهٔ خود و برای خوراک دامها و برای مبادله با فرآورده‌های صنعتی تخصیص دهند. مبادله آزاد مازاد غله با فرآورده‌های صنعتی، بر علاقهٔ دهقانان به بهبود امور زراعتی خود می‌افزاید و این بهبود را بوسیلهٔ گسترش هرگونه صنعتی که محصول مورد نیاز دهقانان را تولید می‌کند آسان‌تر می‌سازد. بهتر از همه آن خواهد بود که هر چه زودتر می‌توانستیم فابریکها و کارخانه‌های بزرگ و همچنین حمل و نقل با راه آهن و راه‌های آبی را نوسازی

و احیاء نماییم. آنوقت ممکن بود بسیاری از فرآورده‌های صنعتی مورد نیاز؛ هم نمک، هم نفت و منسوجات و کفش و هم وسایل و کود کشاورزی را با سرعت و ببهای ارزان در دسترس دهقانان قرار داد. اما برای توسازی سریع صنایع بزرگ ذخایر زیاد سوخت و خواربار در شهرها لازم و ضرور است. و ما قادر نیستیم این ذخایر را با سرعت جمع‌آوری کرده و حمل نماییم. از این رو همزمان با جمع‌آوری و حمل این ذخایر باید فوراً بکار توسعه و تشویق صنایع کوچک با تمام نیرو پرداخت. این صنایع می‌توانند و باید موجب بهبود سریع زندگی دهقان و اقتصادیات وی بدون ذخایر غظیم دولتی از موادخام و سوخت و خواربار باشند. بگذار همه^۱ کارکنان حزبی و شوروی وظیفه^۲ خود را خوب بفهمند و آن را با جدیت در جهت هرگونه تشویق و توسعه^۳ صنایع کوچک که بحال اقتصاد دهقانی فایده دارد، انجام دهند.

از روی متن روزنامه
ترجمه و چاپ شده است

برای نخستین بار در تاریخ ۲۹
آوریل سال ۱۹۷۰ در روزنامه^۴
«پراودا» — شماره ۱۱۹ چاپ شده است

دهمین کنفرانس حزب

کمونیست (بلشویک)

سراسر روسیه

۱۹۲۱ مه سال ۲۶-۲۸

سخنرانی در پایان کنفرانس مه ۲۸

رفقا، تصور می‌کنم می‌توانم بگویاهترین سخنرانی آکتفاء نمایم. همانطوریکه میدانید ما بطور فوق العاده این کنفرانس را تشکیل دادیم و هدف عمدۀ‌مان از تشکیل آن، روشن کردن کامل مسئلهٔ سیاست اقتصادی میان مرکز و محلها، میان کارکنان حزبی و همهٔ کارکنان شوری بود. گمان می‌کنم که کنفرانس این مسئله را مسلماً حل کرده‌است. در اینجا رفقا باورها متذکر می‌شوند که رفیق اوسمینسکی روحیهٔ خیلی زیاد و حتی احتمالاً اکثریت کارکنان حزبی را در محلها کاملاً بدروستی بیان داشت که گفت باید همهٔ تردیدها را در این باره ازین بردۀ و سیاست تنظیمی کنگره دهم حزب که متعاقباً با فرامین و قرارهایی تقویت یافته است، بدون قید و شرط از جانب حزب بعنوان سیاستی که باید آنرا جداً و برای مدت طولانی اجرا نمود، تصویب می‌شود. کنفرانس هم با پافشاری تمام این نکته را بیان داشت و با افزودن موادی آنرا تکمیل نمود. پس از عزیمت رفقا به محلها حتی سایه‌ای از اسکان تفسیر نادرست باقی نخواهد ماند. البته وقتی ما سیاستی را تنظیم می‌کنیم که باید طی سالهای زیاد متواتی اجرا شود، دقیقه‌ای این نکته را فراموش نمی‌کنیم که انقلاب بین‌المللی، سرعت

و شرایط گسترش آن، می‌تواند همه چیز را تغییر دهد. در حال حاضر وضع بین‌المللی بگونه‌ای است که یکنوع توازن، گرچه موقت و ناپایدار، ولی بهرحال توازن برقرار شده است؛ نوعی توازن که در آن دول امپریالیستی علیرغم تمام نفرت خود از روسیه^۱ شوروی و تمایل به هجوم بر آن، از این فکر دست برداشته‌اند، چونکه جریان تجزیه و تلاشی جهان سرمایه‌داری با سرعت تصاعدی پیش می‌رود، اتحاد و یگانگی آن پیوسته کاهش می‌یابد و فشار نیروی خلق‌های ستمدیده مستعمرات که پیش از یک میلیارد از سکنه^۲ جهان را تشکیل می‌دهند، سال بسال، ماه به ماه و حتی هفته به هفته شدیدتر می‌شود. ولی ما نمی‌توانیم بنای کار خود را بر این حساب قرار دهیم. اکنون ما بطور عمده از طریق سیاست اقتصادی خود در انقلاب جهانی تأثیر می‌بخشیم. همه^۳ چشمها، انتظار همه^۴ زحمتکشان در تمام کشورهای جهان بدون هیچ استثناء و بدون هر گونه مبالغه و اغراق، بسوی جمهوری روسیه^۵ شوروی دوخته است. این نتیجه بدست آمده است. در این زمینه سرمایه‌داران نمی‌توانند چیزی را مسکوت گذارند و پنهان دارند و از این رو پیش از هر چیز از اشتباهات اقتصادی و از ضعف ما بپره می‌گیرند. مبارزه در مقیاس جهانی به این عرصه انتقال یافته است. اگر ما به این هدف تحقق بخشیم، در مقیاس جهانی نیز حتماً و قطعاً برد با ما خواهد بود. بدین جهت مسائل ساختمان اقتصادی برای ما اهمیت کاملاً استثنایی پیدا می‌کند. در این جبهه ما باید از طریق رشد و پیشروی آهسته و گام بگام ولی پیوسته و پیگیر — حرکت سریع امکان ندارد — پیروزی را بدست آوریم. و بنظر من ما در نتیجه^۶ کارهای کنفرانس خود مسلمان و در هر حال، به این هدف خود رسیدیم. (کفزدنها.)

۱ ژوئن سال ۱۹۲۱ در شماره ۱۱۹ روزنامه «پراودا» چاپ شده است
 ۲ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۴، ص ۳۴۰—۳۴۱ ترجمه و چاپ شده است

توضیحات

۱ — پان‌اسلامیسم — ایدئولوژی مذهبی و سیاسی که اتحاد همه ملت‌های پیرو دین اسلام (همه مسلمانان) را در کل واحد موعظه و تبلیغ می‌کند که در اواخر قرن ۱۹ میان طبقات استثمارگر در کشورهای خاور رواج گسترده یافت و بمنظور تابع ساختن مسلمانان سراسر جهان به سلطان عثمانی بعنوان «خلیفه همه دینداران» از آن استفاده کرد. طبقات حاکم ملت‌های مسلمان با کمک پان‌اسلامیسم می‌کوشیدند مواضع خود را محکم کرده و جنبش انقلابی ملل زحمتکش خاور را سرکوب نمایند. ص — ۵

۲ — قرارداد صلح ورسای که بجنگ جهانی امپریالیستی ۱۹۱۴—۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ توسط ایالات متحده آمریکا و امپراتوری بریتانیا و فرانسه و ایتالیا و ژاپن و دول متحده آنها از یکطرف، و آلمان از طرف دیگر امضاء شد. قرارداد صلح ورسای هدفش تسجیل تقسیم مجدد جهان سرمایه‌داری بنفع دول غالب و همچنین ایجاد آنچنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که متوجه اختناق روسیه^۱ شوروی و قلع و قمع جنبش انقلابی در سراسر جهان باشد. ص — ۷

۳ — صلح برست-لیتوفسک — قرارداد صلح میان روسیه^۲ شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان و ترکیه) است که سوم ماه مارس سال ۱۹۱۸ با شرایط فوق العاده سنگین برای

روسیه^۱ شوروی در برست-لیتوفسک امضاء شد. انعقاد صلح برست با مبارزه پیگیرانه علیه ل. د. تروتسکی و گروه ضدحزبی «کمونیستهای چپ» که مخالف امضاء قرارداد صلح بودند بربوط بود. تنها در سایه^۲ کوشش‌های عظیم و ای. لینین قرارداد با آلمان امضاء شد. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که رژیم سلطنتی را برانداخت کمیته^۳ اجرائیه^۴ مرکزی سراسر روسیه در تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۸ الغای قرارداد خارتگرانه و ظالمانه^۵ برست-لیتوفسک را اعلام داشت. ص - ۷

۴ - یونکرها - زمینداران اشراف پروس. ص - ۷

۵ - جامعه ملل - سازمان بین‌المللی که در دورانی بین جنگ‌های اول و دوم جهانی وجود داشت و در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح پاریس توسط دولت‌های غالب در جنگ اول جهانی تأسیس یافته بود. در دورانی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ فعالیت جامعه^۶ ملل نسبت به اتحاد شوروی جنبه^۷ خصمانه داشت و در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ یکی از مراکز سازماندهی مداخله^۸ مسلحانه خارجی علیه دولت شوروی بود.

۱۵ سپتامبر سال ۱۹۳۴ به ابتکار دیپلماسی فرانسه - ۳۴ دولت عضو جامعه^۹ ملل از اتحاد شوروی دعوت کردند بعضیت جامعه درآید. اتحاد شوروی بمنظور مبارزه در راه تحکیم پایه‌های صلح عضویت جامعه ملل را پذیرفت. اما تلاش‌های اتحاد شوروی در جهت ایجاد جبهه^{۱۰} صلح با مقاومت محاذی هرجت^{۱۱} کشورهای غربی مواجه شد. جامعه^{۱۲} ملل تا آوریل سال ۱۹۴۶ بوجودیت خود ادامه داد. ص - ۷

۶ - آتنانت (توافق سه‌جانبه) - بلوک امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیه تزاری^{۱۳} که در سالهای جنگ اول جهانی ایالات متحده آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عددی دیگر از دولتها به آن ملحق شدند. ص - ۷

۷— بیست و یکم مارس سال ۱۹۱۹ مجارستان جمهوری شوروی اعلام شد. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان نسبتاً جنبهٔ مسامالت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهد دشواری‌های خارجی برآید تصمیم گرفت زمام حکومت را بدست سوسیال‌دموکرات‌های راستگرا بسپارد تا از گسترش دامنهٔ انقلاب جلوگیری شود. اما وجههٔ اعتبار حزب کمونیست مجارستان میان توده‌ها در آن زمان بقدرتی زیاد بود و خواست اعضاً معمولی حزب سوسیال‌دموکرات‌ها برای اتحاد با کمونیست‌ها بقدرتی جدی و قاطع بود که رهبری حزب سوسیال‌دموکرات بر هبان تحت بازداشت حزب کمونیست پیشنهاد کرد که با هم دولتی تشکیل دهند. لیدرهای حزب سوسیال‌دموکرات ناگزیر شرایط مطروحة کمونیست‌ها دایر بر تشکیل دولت شوروی، خلع سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و میلیس ملی، مصادرهٔ زینهای ملاکین، ملی کردن صنایع و عقد پیمان اتحاد با روسیهٔ شوروی و شرایط دیگر را پذیرا شدند. در عین حال موافقتناهای دربارهٔ اتحاد دو حزب در حزب سوسیالیست مجارستان به امضاء رسید. ضمن عملی ساختن اتحاد دو حزب اشتباهاتی روی داد که پیامدهایی داشت؛ اتحاد دو حزب از راه ادغام مکانیک بدون طرد عناصر رفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجهٔ اقدامات مشترک مداخله گران امپریالیستی خارجی و ضدانقلاب داخلی حکومت شوروی در مجارستان ساقط گردید. ص—۸

۸— منظور جمهوری سوسیالیستی فنلاند است که پس از انتقال زمام حکومت بدست کارگران در اوایل ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ اعلام شد. اول ماه مارس سال ۱۹۱۸ قراردادی میان جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در پتروگراد به امضاء رسید. این قرارداد که به اصول برابری کامل و احترام بحق حاکمیت طرفین متکی بود، نخستین قرارداد دو دولت سوسیالیستی در تاریخ بشمار می‌رفت.

در ماه مه سال ۱۹۱۸ در نتیجهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلح آلمان، انقلاب فنلاند پس از جنگ شدید داخلی سرکوب شد. ص - ۸

۹ - هفدهم دسامبر سال ۱۹۱۸ در لتونی در نتیجهٔ تظاهرات پرجمعیت و توده‌ای پرولتاپیا و دهقانان لتونی علیه اشغالگران آلمانی و دولت ضدانقلابی، دولت موقت شوروی تشکیل شد که بیانیه‌ای دربارهٔ انتقال زمام حکومت بدست شوراها صادر نمود. روسیهٔ شوروی بردم لتونی در مبارزه به خاطر استقرار حکومت شوروی و تحکیم پایه‌های جمهوری شوروی سوسیالیستی لتونی کمک برادرانه کرد.

در ماه مارس سال ۱۹۱۹ واحدهای ارتتش آلمان و افراد گارد سفید که توسط امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا و آنتان مسلح و مجهز شده بودند، علیه لتونی شوروی به تعرض گسترده پرداختند. در ماه مه شهر ریگا - پایتخت لتونی شوروی به اشغال آنها درآمد و در اوایل ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ پس از جنگ‌های شدید سرتاسر خاک لتونی توسط مداخله گران مسلح خارجی اشغال شد. ص - ۸

۱۰ - و. ای. لنین منظورش مقالهٔ یو. مارخلوسکی «مسئله ارضی و انقلاب جهانی» است که در شماره ۱۲ مجلهٔ «انترناسیونال کمونیستی» در تاریخ ییسم ژوئیه سال ۱۹۲۰ درج شده بود. لنین حتی قبل از انتشار این شماره مجله با مقالهٔ مارخلوسکی آشنا شده بود. ص - ۱۳

۱۱ - منظور و. ای. لنین انترناسیونال دوم (انترناسیونال برن) است که در کنفرانس احزاب سوسیالیست بجای انترناسیونال دوم که از آغاز جنگ اول جهانی موجودیت خود را از دست داده بود، تشکیل شد. ص - ۱۳

۱۲ - منظور حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان و حزب مستقل کارگر انگلیس است.
حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان - حزب سنتریست که در

آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگره مؤسسان در گتا تشکیل شد. «مستقلها» زیر پوشش جملات سنتریستی وحدت با سوسیال‌شوینیست‌ها را موعظه و تبلیغ می‌کردند و بورطه، امتناع از مبارزة طبقاتی می‌غلطیدند. سازمان کائوتیسکیستی «فراکسیون کار» در رایشتاگ بخش عمده این حزب را تشکیل می‌داد.

در آکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگره حزب مستقل سوسیال‌دیمکرات در هاله انشعاب روی داد و بخش قابل ملاحظه‌ای از «مستقل‌ها» در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متولد شد. عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و نام سابق را روی خود گذاشتند و حزب مستقل سوسیال‌دیمکرات آلمان نامیده شدند که تا سال ۱۹۲۲ بوجودیت خود ادامه داد.

حزب مستقل کارگر انگلیس (Independent Labour Party) — سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ در شرایط مبارزة شدید اعتضای و تشدید جنبش استقلال طلبانه طبقه کارگر انگلیس در راه رهانی از شر نفوذ احزاب بورژوازی تأسیس یافت. قیر-گاردی و ر. ماکدونالد در رأس این حزب بودند.

حزب مستقل کارگر از همان آغاز پیدایش خود خطمشی بورژوازی رفرمیستی در پیش گرفت و توجه عمده خود را بشکل پارلمانی مبارزه و به بندویست‌های پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لینین در توصیف حزب مستقل کارگر نوشت که این حزب «در عمل همواره واپسنه ببورژوازی و حزب اپورتونیستی است».

حزب مستقل کارگر در سال ۱۹۲۰ از انترناسیونال دوم کنار رفت و به انترناسیونال دو و نیم پیوست. ص - ۲۴

۱۳ — لونگیست‌ها — اقلیت سنتریست در درون حزب سوسیالیست فرانسه برهبری ژان لونگه بود که در سال ۱۹۱۵ تشکیل شد و در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴—۱۹۱۸) موضع سوسیال‌پاسیفیستی داشت. در کنگره حزب سوسیالیست فرانسه در تور (دسامبر سال ۱۹۲۰) که در آن جناح چپ حزب پیروز شد، لونگیست‌ها به اتفاق

رفومیست‌های علنی از حزب جدا شدند و به انترناسیونال کذا بی دو و نیم پیوستند و پس از ملاشی شدن آن به انترناسیونال دوم باز گشتند. ص - ۲۴

۱۴ - کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی که اصول برنامه‌ای و تاکتیک و سازمانی کمینترن را شالوده‌ریزی کرد از ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت سال ۱۹۲۰ در روسیه^۱ شوری بربا بود. کنگره در پتروگراد گشایش یافت و جلسات بعدی آن از ۲۳ ژوئیه در مسکو جریان یافت. در این کنگره ۱۶۹ نماینده با رأی قطعی و ۴۹ نماینده با رأی مشورتی از ۶۷ سازمان کارگری ۲۷ کشور حضور داشتند. علاوه بر نمایندگان احزاب و سازمانهای کمونیستی (از ۳۱ کشور) نمایندگان حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان و احزاب سوسیالیست ایتالیا و فرانسه و نمایندگان کارگران صنعتی جهان (استرالیا، انگلستان و ایرلند) و کندراسیون ملی کار اسپانیا و سازمانهای دیگر در کار کنگره شرکت داشتند.

و. ای. لینین در تحسین جلسه^۲ کنگره درباره اوضاع بین‌المللی و ظایف اصلی کمینترن گزارش داد و در جلسات بعدی درباره حزب کمونیست و مسائل ملی و استعماری و درباره پارلمانتاریسم و مسائل دیگر سخنرانی کرد. لینین در کار اکثر کمیسیونهای کنگره شرکت مجدانه داشت.

ایده‌های مطرحه در اثر کلاسیک لینین «بیماری کودک «چیگرانی» در کمونیسم» پایه و اساس تصمیمات کنگره را تشکیل داد. کنگره «تزمیتی درباره وظایف اصلی کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی» را که و. ای. لینین نوشته بود بعنوان قطعنامه درباره مسئله^۳ اول تصویب نمود. مسئله^۴ نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری، درباره مناسبات متقابل حزب با طبقه^۵ کارگر یکی از مسائل بنیادی در کار کنگره بود. در قطعنامه^۶ مصوب «درباره نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری» که با نزدیکترین شرکت لینین تنظیم شده بود، کنگره خاطرنشان ساخت که حزب حریه^۷ عمده و اساسی آزادی طبقه^۸ کارگر است. تزهای

لینین پعنوان قطعنامه‌های کنگره در باره مسائل ملی و استعماری و ارضی تصویب شد.

کنگره ۲۱ شرط پذیرش به انتربالیستونال کمونیستی را که لینین تنظیم کرده بود تصویب کرد که برای ایجاد و تقویت احزاب طراز نوین در جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری اهمیت فراوان داشت. ص - ۲۸

۱۵ - «تايمس» (The Times) — «وقت» — روزنامه^۱ يوبیه که در سال ۱۷۸۵ در لندن تأسیس یافته و یکی از بزرگترین روزنامه‌های محافظه‌کار بورژوازی انگلیس است. ص - ۳۰

۱۶ - «بولتن کمیساريای ملی امور خارجه جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه» — مجله‌ای که ارگان رسمی کمیساريای ملی امور خارجه بود و از ۲۰ ژوئن سال ۱۹۱۹ تا ژوئن سال ۱۹۴۲ در مسکو از چاپ خارج می‌شد. ص - ۳۶

۱۷ - منظور سازمان بین‌المللی مشکله در آن زبان است که از احزاب و گروههای سوسیالیستی مفتریستی که تحت فشار توده‌های اقلایی از انتربالیستونال دوم خارج شده بودند تشکیل شده بود. این سازمان بنام «انتربالیستونال ۲۱» یا «انتربالیستونال وین» معروف است (نام رسمی آن «اتحاد بین‌المللی احزاب سوسیالیست» بود) که در کنفرانس وین در ماه فوریه سال ۱۹۲۱ تشکیل شد. لیدرهای انتربالیستونال ۲۱ ضمن انتقاد لفظی انتربالیستونال دوم عملاً در همه^۲ مهمترین مسائل جنبش پرولتیری سیاست اپورتونیستی و انشعابگرانه را در میان طبقه^۳ کارگری تعقیب می‌کردند و سعی داشتند از سازمان مشکله برای مخالفت عمل با نفوذ فراینده کمونیستها در توده‌های کارگری استفاده نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۲۳ انتربالیستونال ۲ و انتربالیستونال ۱/۲ در به اصطلاح انتربالیستونال سوسیالیستی کارگری متحد شدند. ص - ۳۶

۱۸ — «چهارده ماده» — «برنامه صلح» عوام‌گریبانه است که ویلسون رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در ژانویه سال ۱۹۱۸ مطرح ساخت. ص — ۴۶

۱۹ — منشویک‌ها — طرفداران جریان خردبوزروایی و اپورتونیستی در سویال‌دیکراسی روس بودند. در کنگره دوم حزب سویال‌دیکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سویال‌دیکرات‌های انقلابی برگزیده اند. ای. لینین که «بلشیویک» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند «بلشیوک» نامیده شدند و اپورتونیستها در «منشیویک» یعنی در اقلیت ماندند و «منشویک» لقب گرفتند. منشویک‌ها مخالف هژمونی پرولتاپیا در انقلاب، مخالف اتحاد طبقه، کارگر و دهقانان و طرفدار سازش با بورژوازی لیبرال بودند. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷ منشویک‌ها در دولت موقت بورژوازی شرکت داشتند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و مخالف انقلاب سویالیستی بودند که مقدمات آن فراهم می‌شد.

منشویک‌ها پس از انقلاب سویالیستی اکابر سازمانده توطئه‌ها و قیامهایی در جهت سرنگونی حکومت شوروی بودند و در آنها شرکت داشتند.

سویالیست رولویونرها (اسارها) — اعضای حزب خردبوزروایی در روسیه بودند که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ پا پعرصده وجود نهاد.

اسارها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ به اتفاق منشویک‌ها حامی عمدۀ دولت موقت بورژوازی بودند و رهبران این حزب در هیئت آن دولت شرکت داشتند.

اسارها پس از انقلاب سویالیستی اکابر به اتفاق بورژوازی و ملاکان و مداخله گران مسلح بیگانه علیه حکومت شوروی مجدانه مبارزه می‌کردند. ص — ۴۲

۲۱ — سوسياليست های «گيلدي»، «سوسياليسم گيلدي» — چريان رفريستي ميان ترديونيونهای انگلیسي که در آستانه جنگ اول جهاني پیدا شد. سوسياليست های «گيلدي» جنبه طبقاتي دولت را نفي می کردند و توهمااتي درباره امکان نجات از شر استثمار بدون مبارزة طبقاتي، درسيان کارگران ايجاد می نمودند و ايجاد سازمانهای ويزه توليد کنندگان بنام «گيلدي» بريپايه ترديونيونهای موجود، و تحويل مدیريت صنایع را بدست اين سازمانهای متحده در فدراسیون را تبلیغ می کردند. از اين راه سوسياليست های «گيلدي» تصور می نمودند که بتدریج جامعه سوسياليستی ايجاد نمایند.

سوسياليست های «گيلدي» پس از انقلاب سوسياليستی اکتبر به تبلیغات بويژه مجدانه ای پرداختند و سعی داشتند «تعوري» «سوسياليسم گيلدي» را در برابر اидеه های مبارزة طبقاتي و دیکتاتوري پرولتاريا قرار دهند. در دهه سالهای ۲۰ «سوسياليسم گيلدي» تمام نفوذ و اعتبار درسيان طبقه کارگر انگلیس از دست داد. ص - ۴۸

۲۲ — کميسیون مسائل ملی و مستعمراتی توسط کنگره دوم کمینترن بر کب از بیست نفر تشکیل شد و نمایندگان انگلستان، اتریش، بلغارستان، مجارستان، آلمان، هلند، هندوستان، اندونزی، ایران، ایرلنده، چین، کره، مکزیک، روسیه، ایالات متحده آمریکا، ترکیه، فرانسه، یوگسلاوی در آن عضویت پیدا کردند. و. ای. لینین کار کميسیون را رهبری می کرد. اين کميسیون کار خود را در تاریخ ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۲۰ با بحث و بررسی پيرامون تzechای و. ای. لینین درباره مسائل ملی و مستعمراتی آغاز کرد که ۲۶ ژوئیه برای بررسی کنگره تسليم گردید. علاوه بر اين، در کميسیون مسائل ملی و مستعمراتی و در جلسات عمومی کنگره تzechای متمم پيشنهادی م. ن. روی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. ص - ۴۹

۲۳ — حزب سوسياليست بریتانیا (British Socialist Party) در سال ۱۹۱۱ در نتيجه اتحاد حزب سوسيال دمکرات با دیگر

گروههای سوسياليسنی در منچستر تشکیل شد. حزب سوسيالیست بریتانیا با روح ایده‌های مارکسیسم تبلیغ می‌کرد و حزبی بود «غیراپورتونیستی و واقعاً مستقل از لیبرالها» (لینین).

حزب سوسيالیست بریتانیا از وقوع انقلاب سوسيالیستی اکثرب اظهار خوشوقتی کرد و اعضای آن در جنبش زحمتکشان انگلیس برای دفاع از روسیه^۱ شوروی در برابر مداخله^۲ مسلحانه^۳ خارجی نقش بزرگی ایفاء کردند. در سال ۱۹۱۹ اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای این حزب (۹۸٪ در برابر ۴٪) برله عضویت در انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کردند. حزب سوسيالیست بریتانیا به اتفاق گروه وحدت کمونیستی در امر تشکیل حزب کمونیست بریتانیا نقش عمده ایفاء کرد. ص - ۵۰

۲۴ - جینگوئیسم - شوینیسم ستیزه‌جویانه که سیاست تجاوز‌کارانه^۱ امپریالیستی را تبلیغ می‌کرد؛ اصطلاح جینگوئیسم از کامد غیرقابل ترجمه «جینگو» ریشه گرفته که در برگردان ترانه^۲ شوینیستی دهد^۳ صالهای ۷۰ قرن ۱۹ ذکر می‌شد. ص - ۵۰

۲۵ - مانیفست بال (بازل) - مانیفست درباره جنگ است که کنگره فوق العاده‌ای بین‌المللی سوسيالیستی در بال که روزهای ۲۴ - ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ بربا بود، صادر کرد. این مانیفست ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که نزدیک می‌شد برهنگ داشت و هدفهای غارتگرانه^۱ این جنگ را فاش ساخت و از کارگران همه^۲ کشورها بمبارزة قطعی در راه صلح دعوت کرد و از آنها خواست که «قدرت همبستگی بین‌المللی پرولتاریا را در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری»^۳ قرار دهند. در مانیفست بال ماده‌ای از قطعنامه^۴ کنگره اشتتوگارت سال ۱۹۰۷ درباره اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی سوسيالیستها باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسيالیستی استفاده کنند - ماده‌ای که و. ای. لینین تنظیم و فورسوله کرده بود، قید گردید. مانیفست بال سیاست توسعه‌طلبانه^۵ دول امپریالیستی را با قاطعیت تمام محکوم کرد و از سوسيالیست‌ها خواست

علیه هر گونه ستم و تعدی بر ملل کوچک و علیه مظاہر شوینیسم مبارزه کنند. ص - ۵۰

۶۶ - و. ای. لینین منظورش نظریات مباین با مارکسیسم است که بنام «فرهنگ پرولتری» توسط اعضای سازمان فرهنگ-روشنفکری پرولتکولت (فرهنگ پرولتری) رواج داده می‌شود. پرولتکولت که حتی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ بعنوان سازمان مستقل بوجود آمده بود، پس از انقلاب اکتبر هم بموجودیت «مستقل» خود ادامه می‌داد و در عین حال با دولت پرولتری مخالفت می‌کرد. اعضای این سازمان در واقع اهمیت بیرون از فرهنگ دوران گذشته را نفی می‌کردند و سعی داشتند از وظایف ناشیه از کار فرهنگی-روشنگری توده‌ای دوری گزینند و دور از زندگی از «راه آزمایشگاهی» «فرهنگ پرولتری» ویژه‌ای بوجود آورند. آ. آ. با گذاشت نظریه مساز عمدۀ پرولتکولت ضمن اذعان لفظی بمارکسیسم در عمل فلسفه سویز-کتیوی ایدالیستی (اصالت ذهنی ایده)، ماحیستی را موعظه می‌کرد. سازمانهای پرولتکولت در سال ۱۹۱۹ بیشترین رشد خود را پیدا کردند و در اوایل سال‌های بیست راه انحطاط پیمودند و در سال ۱۹۳۲ پرولتکولت بموجودیت خود پایان داد. ص - ۶۲

۶۷ - پیش‌نویس قطعنامه «درباره فرهنگ پرولتری» را و. ای. لینین بمناسبت نخستین کنگره پرولتکولت سراسر روسيه که از پنجم تا دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ در مسکو برپا بود نوشته است. طرح تنظیمی لینین پایهٔ بحث و بررسی پیرامون پرولتکولت در جلسات نهم و یازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسيه قرار گرفت. به فراکسیون کمونیستی نخستین کنگره پرولتکولت پیشنهاد شد که قطعنامهٔ سازمانی درباره تبعیت سازمانهای پرولتکولت در مرکز و در محلها از ارگانهای کمیساريای ملی فرهنگ را تصویب کند. این قطعنامه که با روح دستورات مستقیم لینین تنظیم شده بود، به اتفاق آراء در کنگره پرولتکولت تصویب شد. اما پس از کنگره برخی از رهبران پرولتکولتی به اظهار عدم موافقت با

قطعنامه^{*} مصوبه پرداختند و سعی کردند مفهوم آنرا در برابر اعضای بعومولی و ساده پرولتکولت تحریف کرده و چنین وانمود سازند که گویا کمیته^{*} مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه استقلال عمل کارگران را در ساحه^{*} خلاقیت هنری محدود می‌سازد و می‌خواهد سازمان پرولتکولت را منحل سازد. در نامه^{*} کمیته^{*} مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه «درباره پرولتکولت‌ها» (مندرجه در شماره ۲۷۰ مورخه^{*} یکم دسامبر سال ۱۹۲۰ «پراودا») بهمه^{*} این اظهارات دروغ و عوام‌فریباینه پاسخ دندانشکن داده شد که در آن اشتباهات پرولتکولتی مفصلانه مورد رسیدگی و مذاقه قرار می‌گرفت. ص - ۷۸

۲۸ - فرمان شورای کمیسراهای ملی «درباره سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی جمهوری (گلاوپولیت پروسوت)» را و. ای. لینین در تاریخ ۱۲ نوامبر سال ۱۹۲۰ نوشته است.

سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی تمام فعالیت روشنگری سیاسی و تبلیغی و تهییجی را متحده می‌ساخت و آموزش و روشنگری کمونیستی بزرگسالان (پیکار با بی‌سوادی، مدارس، باشگاهها و کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها) را در مقیاس وسیع و توده‌ای، و همچنین آموزش و روشنگری حزبی (آموزشگاههای عالی کمونیستی و مدارس حزبی) را رهبری می‌کرد. ن. ک. کروپسکایا ریاست سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی را بعده داشت. در ژوئن سال ۱۹۳۰ بعنوان شعبه^{*} کار با توده‌ها در کمیساريای ملی آموزش تجدید سازمان شد. ص - ۸۱

۲۹ - دوران کرنیسک - دوران بین انقلاب بورژوازی‌کراتیک فوریه و انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ است که ریاست دولت موقت با کرنیسکی اسار بود و کرنیسکی سیاستی در جهت منافع بورژوازی تعقیب می‌کرد. ص - ۸۵

۳۰ - این پیش‌نویس در پایه و اساس قطعنامه‌ای درباره وظایف چنینی صنفی قرار گرفت که در تاریخ هشتم نوامبر سال ۱۹۲۰ از

طرف فراکسیون حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در پنجمین کنفرانس کشوری اتحادیه‌ها تصویب شد و در تاریخ ۱۳ نوامبر در روزنامه «پراودا» درج گردید.

پنجمین کنفرانس کشوری اتحادیه‌ها از دوم تا ششم نوامبر سال ۱۹۲۰ در مسکو برپا بود (کنگره روز سوم نوامبر رسماً گشایش یافت). بطبق وظایف ساختمان مسالمت‌آمیز سوسیالیستی مسئلهٔ تجدید ساختار کار و فعالیت اتحادیه‌ها، گسترش دامنهٔ اصول دمکراتیک در سازماندهی و فعالیت آنها مطرح گردید. ل. د. تروتسکی در اجلس سوم نوامبر فراکسیون کمونیستی کنفرانس با انتقال بشیوه‌های جدید کار مخالفت کرد و دولتی کردن فوری اتحادیه‌ها را طلب نمود و از اعمال بشیوه‌های نظامی فرماندهی و اداری در آنها دفاع می‌کرد. از جانب کمونیست‌های نمایندهٔ کنفرانس به سخنرانی تروتسکی که سر آغاز مباحثات در حزب بود، پاسخ دندانشکن داده شد. ص - ۹۴

۳۱ - سکتران - کمیتهٔ مرکزی اتحادیهٔ متحدهٔ صنفی راه آهن و حمل و نقل آبی که در سپتامبر سال ۱۹۲۰ تشکیل شد. اتحاد دو اتحادیهٔ حمل و نقل ناشی از ضرورت ایجاد رهبری مرکز محکم قادر بتأثیر انجام وظایفی در جهت بازسازی سریع رشتهٔ حمل و نقل بود که ویرانی آن خطر فلجهای ساختن اقتصاد ملی کشور را داشت. سکتران پس از انجام کارهای قابل ملاحظه‌ای در جهت بازسازی رشتهٔ حمل و نقل بعداً به ارگان بوروکراتیک دور از تودهٔ اتحادیه‌ای مبدل گشت. بوروکراتیسم، مدیریت صرف و انتصاب بازی و عدول از بشیوه‌های دمکراتیک کار، باشد توسط تروتسکیست‌ها اعمال می‌شد که رهبری سکتران را پدست خود گرفته بودند و کارگران را علیه حزب برمی‌انگیختند و در صفوں کارکنان رشتهٔ حمل و نقل شکاف ایجاد می‌کردند. این بشیوه‌های نادرست از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب تقبیح و محکوم شد. پلنوم‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه که هشتم نوامبر و هفتم دسامبر سال ۱۹۲۰ تشکیل شد تصمیم گرفتند سکتران را وارد سیستم عمومی شورای مرکزی اتحادیه‌های

سراسر روسیه با حقوق برابر با اتحادیه‌های دیگر کنند و به سکتران توصیه کردند شیوه‌های کار خود را در جهت گسترش دامنهٔ دسکراسی اتحادیه‌ای تغییر دهد. گنگره اول کارگران حمل و نقل سراسر روسیه که بنا به تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب در ماه مارس سال ۱۹۲۱ برپا شده بود، تروتسکیست‌ها را از رهبری سکتران طرد نمود و شیوه‌های جدید کار و فعالیت آنرا در نظر گرفت. ص - ۹۴

۳۲ - جنگ لهستان بورژوا-ملکی علیه روسیه^{*} شوروی توسط امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا و آنتانت سازمان داده شده بود. لهستان به تحریک امپریالیست‌ها از دادن پاسخ به پیشنهادهای صلح دولت شوروی لجوچانه امتناع می‌ورزید. بیست و پنجم آوریل سال ۱۹۲۰ سپاهیان لهستانی بفرماندهی پیلسودسکی بدون اعلان جنگ بحدود کشور شوروی هجوم کردند. ص - ۹۷

۳۳ - لهستان بورژوا-ملکی از ترس تاروبار شدن کامل، دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ قرارداد آتش‌بس را امضاء کرد. قرارداد نهایی صلح جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکرائین با لهستان در تاریخ ۱۸ مارس سال ۱۹۲۱ در ریگا امضاء شد. ص - ۹۷

۳۴ - ای. لنین منظورش دولت فرانسه است که دهم اوت سال ۱۹۲۰ ورانگل را بعنوان «حاکمران جنوب روسیه» برسمیت شناخت. ص - ۹۸

۳۵ - منظور و. ای. لنین قراردادهای صلح با استونی (منعقده دوم فوریه سال ۱۹۲۰)، با لتونی (منعقده یازدهم اوت سال ۱۹۲۰)، با فنلاند (منعقده ۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۰) است. ص - ۱۰۰

۳۶ - قرارداد برقراری مناسبات دوستانه میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و ایران، ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱ در مسکو

امضاء شد. با این قرارداد کلیده موافقنامه‌های روسیه تزاری با ایران و دولتهای ثالث مربوط به منافع حاکمیت مردم ایران لغو گردید. دولت شوروی از امتیازات پیشین در خاک ایران و از تمام حقوق مربوط به وابهایی که دولت تزاری به آن داده بود، صرفنظر کرد. موادی که طرفین را متعهد می‌ساخت از تشکیل یا استقرار سازمانها یا گروههایی که هدف‌شان مبارزه برضه روسیه یا ایران است در خاک خود جلوگیری نمایند، حائز اهمیت خاصی بودند. این نخستین قرارداد مبتنی بر برابری حقوق بود که با ایران امضاء شد. ص - ۱۰۱

۳۷ - صحبت از پیش‌نویس موافقنامه بازرگانی میان بریتانیای کبیر و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه است که در تاریخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۲۰ از طرف وایز - وزیر بازرگانی بریتانیای کبیر به ل. ب. کراسین - رئیس هیئت بازرگانی شوروی در لندن تسلیم شد. مذاکرات درباره عادی کردن روابط اقتصادی و سیاسی در ماه مه سال ۱۹۲۰ آغاز شد و بتصریح دولت انگلیس بدرازا کشید و در تاریخ ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ با امضاء قرارداد بازرگانی پایان یافت. ص - ۱۰۲

۳۸ - «کمیته‌های عمل» - («شوراهای عمل») توسط کارگران انگلستان برای جلوگیری از شرکت انگلستان در جنگ علیه روسیه شوروی تشکیل شدند. تشکیل این کمیته‌ها در اوایل اوت سال ۱۹۲۰ آغاز شد و تا پایان اوت ییش از ۱۵۰ تا از این سازمانها بوجود آمد و پس از یکماه تعداد آنها دو برابر شد. حزب کمونیست بریتانیا در سازماندهی «کمیته‌های عمل» نقش بزرگ ایفاء کرد. ص - ۱۰۳

۳۹ - شورای دفاع (شورای دفاع کارگری و دهقانی) توسط کمیته اجرائیه مركزی سراسر روسیه در تاریخ سی ام نوامبر سال ۱۹۱۸ تشکیل شد که در امر پسیچ همه وسائل برای دفاع از تمام اختیارات پرخوردار بود. شورای دفاع کارگری و دهقانی در آوریل سال ۱۹۲۰ تجدید سازمان شد و بشورای کار و دفاع مبدل گردید. برطبق قرار

کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه در دسامبر سال ۱۹۲۰ شورای کار و دفاع با حقوق کمیسیون شورای کمیسرهای ملی بفعالیت پرداخت که وظیفه «عمده اش هماهنگ ساختن کار همه» ادارات مربوط به سیستم اقتصادی بود. این کمیسیون تا سال ۱۹۳۷ بوجودیت خود ادامه داد. ص - ۱۰۶

۴ - منظور لایحه «قانونی درباره تقویت و توسعه کشاورزی دهقانی» است که کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه آنرا تصویب کرد. در این لایحه «قانونی توأم ساختن اقدامات مربوط به تنظیم دولتی توسعه» کشاورزی با علاقه شخصی دهقانان در امر افزایش حاصلبخشی اقتصادیات پیش‌بینی شده بود. ص - ۱۱۴

۵ - فرمان شماره ۱۰۴۲ درباره بازسازی رشته حمل و نقل از طرف اداره کل راه در تاریخ ۲۲ ماه مه سال ۱۹۲۰ صادر شده بود. بموجب این فرمان، $\frac{1}{4}$ سال (از اول ژوئیه سال ۱۹۲۰) مدت معین شده بود که طی آن پورساتاژ (درصد - م.) لکوموتیوهای تحت تعمیر می‌باشد از ۶۰ درصد تا ۲۰ درصد کاهش یابد. ص - ۱۲۳

۶ - صحبت از جزوء س. ای. گوسف زیر عنوان «برنامه واحد اقتصادی و دستگاه واحد اقتصادی» است که در آستانه کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه انتشار یافت. جزوء پیشین وی زیر عنوان «مسائل نوبیت ساختمان اقتصادی (درباره تزهای کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه)» در آستانه کنگره نهم حزب چاپ و منتشر شده بود. لینین در گزارش خود به کنگره نهم حزب در تاریخ ۲۹ مارس سال ۱۹۲۰ نظر مثبت درباره آن جزو دارد. ص - ۱۲۴

۷ - برای تنظیم برنامه الکتریفیکاسیون قریب ۲۰۰ تن از بزرگترین نمایندگان دانش و تکنیک جلب شده بودند. ک. م. کرژیزانفسکی ریاست کمیسیون را بعده داشت. و. ای. لینین فعالیت گوئلو را هدایت می‌کرد. ص - ۱۲۷

۴— «سوخارفکا»— بازاری در مسکو که پیرامون برج سوخاروا که در سال ۱۶۹۲ ساخته شده بود، دایر بود. «سوخارفکا» بمرکز سفته بازی و سوءاستفاده های تجاری، بسمبل دادوستد «آزاد» و خصوصی مبدل شده بود. بموجب تصویب‌نامه^{۱۳} مورخه ۱۳ دسامبر سال ۱۹۲۰ هیئت رئیسه^{۱۴} شورای مسکو، این بازار تعطیل شد. ص-۱۲۸

۵— این جزو را و.ای.لنین بمناسبت مباحثات حزبی پیرامون مسئله^{۱۵} نقش و وظایف اتحادیه ها نوشته است. لینین کار روی این جزو را ۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۱ به انجام رساند که در همان روز برای حروفچینی ارسال گردید. بیست و ششم ژانویه شب دیرهنگام بخشی از تبیاز جزو میان اعضای کمیته^{۱۶} مرکزی حزب که برای شرکت در مباحثات مربوط به اتحادیه ها عازم محلها بودند، توزیع گردید.

مبتكر مباحثه و ببارزه علیه خطمشی حزب، تروتسکی بود. بحث از حدود مسئله^{۱۷} نقش اتحادیه ها خارج شد: و در آن در واقع صحبت از سرنوشت دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در روسیه بود. لینین و لینینیست ها ببارزه قطعی علیه اپوزیسیون پرداختند و ضربه^{۱۸} عمده را برضد تروتسکیست ها که نیروی اصلی گروه‌بندیهای ضدحزبی بودند متوجه ساختند. نخستین سخنرانی لینین بمناسبت این بحث، نطق وی «درباره اتحادیه ها، درباره لحظه^{۱۹} کنونی و درباره اشتباهات تروتسکی» بود که سی ام دسامبر سال ۱۹۲۰ در اجلاس مشترک نمایندگان کنگره هشتم شوراهه، اعضای شورای مرکزی اتحادیه های سراسر روسیه و شورای اتحادیه^{۲۰} شهر مسکو — اعضای حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ایراد گردید. بیست و یکم ژانویه سال ۱۹۲۱ لینین مقاله ای زیر عنوان «بحran حزب» در «پراودا» نوشت و در آن ماهیت و مراحل اصلی مباحثه را تشریح کرد و اقدامات فرآکسیونی و انشعابگرانه^{۲۱} گروه‌بندیهای ضدحزبی را افشاء ساخت. گزارش لینین «درباره نقش و وظایف اتحادیه ها» در اجلاس فرآکسیون کمونیستی کنگره دوم کارگران معادن سراسر روسیه در

تاریخ ۲۳ ژانویه سال ۱۹۲۱ در مبارزه حزب علیه اپوزیسیون اهمیت فراوان داشت.

در مباحثه مربوط به اتحادیه‌ها، تروتسکیست‌ها و دیگر مخالفین عموماً شکست خوردند. سازمانهای حزبی پیرامون نینین متوجه شدند و به پلاتفورم لینینی پیوستند که در «طرح قرار کنگره دهم حزب کمونیست روسیه درباره مسئله» نقش و وظایف اتحادیه‌ها» بیان گردیده است. در این سند نقش اتحادیه‌ها بعنوان مكتب مدیریت، مكتب اداره امور، مكتب کمونیسم تعیین گردیده و خاطرنشان شده است که شیوه عمده کار اتحادیه‌ها، شیوه اقتانع بعنوان شیوه دمکراسی پرولتری داخل اتحادیه‌هاست؛ وظیفه همپیوستگی تمام طبقه، کارگر برای ساختمان سوسیالیسم تعیین گردید. ص - ۱۳۴

۶ - منظور «فراکسیون واسط» یا «گروه واسط» - یکی از گروههای فراکسیونی ضدحزبی است که در دوران بحث پیرامون اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ عرض اندام می‌کردند و ن.ا.ب.وخارین در رأس گروه قرار داشت. این گروه «واسط» نامیده می‌شد چونکه می‌خواست تروتسکیسم را با لینینیسم آشتبانی دهد و هنگام برخورد و اصطکاک دو پلاتفورم نقش واسط را ایفاء کند، ولی در واقع از تروتسکیست‌ها دفاع می‌کرد و آنها را حفظ می‌نمود و در مبارزه علیه و.ا.لینین، علیه سیاست حزب به آنها یاری می‌رساند. کمی بعد طرفداران بوخارین آشکارا با تروتسکیست‌ها متوجه شدند. و.ا.لینین پلاتفورم «گروه واسط» را انحراف به سندیکالیسم تعریف کرد که به نفی رهبری حزب منجر می‌شود و آنرا «اوج از همپاشیدگی مسلکی» نامید. ص - ۱۳۵

۷ - گلاؤپولیت پوت (شعبه کل سیاسی کمیسواریای رام) در فوریه سال ۱۹۱۹ بعنوان ارگان سیاسی موقت ایجاد شد که مستقیماً تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه کار می‌کرد؛ در ژانویه سال ۱۹۲۰ تجدید سازمان یافت و اداره کل سیاسی کمیسواریای

ملی راه نامیده شد. شعبه^۱ کمیساریای ملی راه برای انجام اقدامات فوق العاده در جهت جلوگیری از ویرانی کامل وسایل حمل و نقل ایجاد شده بود. این سازمان بموجب قرار هفتم دسامبر سال ۱۹۲۰ پلنوم کمیته^۲ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه منحل گردید. ص - ۱۳۹

۴۸ - صحبت از «پلاتتفورم دهگانه» (طرح قرار کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه درباره نقش و وظایف اتحادیه‌ها)^۳ است. این پلاتتفورم که مورد تایید اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب قرار گرفت، اساس و پایه^۴ قرار کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در باره نقش و وظایف اتحادیه‌ها شد. ص - ۱۴۴

۴۹ - فرمان سوم مه سال ۱۹۲۰ و. ای. زوف در همان سال در شماره پنجم «نشریه^۵ اداره حمل و نقل آئی استان مارینسکی» چاپ شد. این فرمان نمونه^۶ اداره‌بازی و بوروکراتیسم بود که توسط رهبری تروتسکیستی سکتران بشدت اعمال می‌شد. اتحادیه‌ها خود را همانند کمیته‌های نظامی بدردنخور می‌شمردند و با دستور و فرمان از شرکت در سروسامان دادن بکار حمل و نقل آئی، برکنار می‌شدند. ص - ۱۴۶

۵۰ - رابکرین - کمیساریای ملی بازرگی و دهقانی.
ص - ۱۷۰

۵۱ - کنگره دوم معدنچیان سراسر روسیه از ۲۵ ژانویه تا اول فوریه سال ۱۹۲۱ برپا بود. قبل از گشایش کنگره (۲۲ - ۲۴ ژانویه) چهار جلسه فراکسیون کمونیستی تشکیل شد و ۲۳ فوریه لینین در جلسه^۷ فراکسیون درباره نقش و وظایف اتحادیه‌ها گزارش داد و ۲۴ ژانویه درباره گزارش بعنوان پایانسخن نظری ایراد نمود. ص - ۱۷۵

۵۲ — «اپوزیسیون کارگری» — گروه فراکسیونی ضدحزبی آنارشی-سنديکالیستی برهبری آ. گ. شلیاپینیکوف، س. پ. مددوف، آ. م. کولونتای و دیگران بود. این گروه برای نخستین بار با این نام عوامگریبانه در سپتامبر سال ۱۹۲۰ در کنفرانس نهم سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عرض اندام نمود. «اپوزیسیون کارگری» در جریان مباحثات مربوط به اتحادیه در سالهای ۱۹۲۰—۱۹۲۱ بطور نهایی شکل گرفت و نظریات آن بیانگر انحراف آنارشی-سنديکالیستی در حزب شد. این نظریات در جزو کولونتای زیر عنوان «اپوزیسیون کارگری» که در آستانه^۱ کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتشار یافت بکاملترین وجهی تشریح گردیده بود. اپوزیسیون پیشنهاد می‌کرد که اداره امور همه^۲ اقتصاد ملی پادست «کنگره تولید-کنندگان سراسر روسیه» سپرده شود. اپوزیسیون طلب می‌کرد که همه^۳ ارگانهای مدیریت اقتصاد ملی تنها توسط اتحادیه‌های مربوطه انتخاب شوند و ضمناً کاندیدهای اتحادیه نباید از طرف ارگانهای حزبی و شوروی رد شوند. این خواستها بمعنای نفی رهبری حزب و دیکتاتوری پرولتاپیا بمنایه حربه^۴ اصلی در ساختمان سوسیالیسم بود. «اپوزیسیون کارگری» اتحادیه‌ها را در برابر دولت شوروی و حزب کمونیست قرار می‌داد و برآن بود که عالیترین شکل سازمان طبقه^۵ کارگر اتحادیه است نه حزب.

کنگره دهم حزب تبلیغ نظریات «اپوزیسیون کارگری» را با عضویت در حزب کمونیست مباین شمرد. ص — ۱۷۹

۵۳ — «اکونومیچسکایا ژیزن» («زندگی اقتصادی» — م.). — روزنامه^۶ یومیه که از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا نوامبر سال ۱۹۲۷ ابتداً بعنوان ارگان شورای عالی اقتصاد ملی و کمیسارياهای اقتصادی انتشار می‌یافت و سپس ارگان کمیساريای ملی دارایی و بانک دولتی شد. ص — ۱۸۲

۴۰ — صحبت از اثر کارل بالود استاد آلمانی اقتصاد سیاسی «Der Zukunftsstaat, Produktion und Konsum im Sozialstaat» بنام

(«دولت آینده، تولید و مصرف در کشور سوسیالیستی») است. این کتاب در سال ۱۸۹۸ در آلمان چاپ شد و در سال ۱۹۱۹ پس از تجدید نظر در چاپ آن برای بار دوم از چاپ خارج شد و در سال ۱۹۲۰ بزبان روسی در مسکو منتشر گردید. ص - ۱۸۶

۵۵ - و.ای.لنین جملاتی از قطعنامه مربوط به الکتریفیکاسیون را نقل می‌کند که در کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه در تاریخ ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۰ تصویب شد. (رجوع شود به صفحه ۱۳۲ همین جلد). ص - ۱۸۵

۵۶ - در اینجا و بعداً و.ای.لنین از برنامه حزب مصوب کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در ماه مارس سال ۱۹۱۹ نقل قول می‌کند. ص - ۱۸۹

۵۷ - تیت تیتیچ - بازرگان ثروتمندی که آ.ن.استروفسکی - نویسنده روس در کمدی «خوان یغما» تصویر نموده است. لینین سرمدaran سرمایه‌داری را تیت تیتیچ می‌نامد. ص - ۱۹۱

۵۸ - کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - از هشتم تا شانزدهم مارس سال ۱۹۲۱ در مسکو برپا بود. لینین کار آنرا رهبری می‌کرد. لینین هنگام گشايش و پایان کنگره سخنرانی کرد و درباره فعالیت سیاسی کمیته مرکزی، درباره تعویض اخذ مازاد با مالیات جنسی، درباره وحدت حزب و انحراف آنارشی-سندیکالیستی، درباره اتحادیه‌ها، درباره مسئله سوت گزارش‌هایی داد. پیش‌نویس مهمترین قطعنامه‌های کنگره توسط لینین تهیه شده بود. ص - ۱۹۳

۵۹ - پیشنهاد و.ای.لنین در قطعنامه مربوط به «تعویض اخذ مازاد با مالیات جنسی» مصوب کنگره انعکاس یافت. ص - ۲۰۵

۶۰ - منظور کل شریدان پیکره‌ساز انگلیسی است که در سال

۱۹۲۰ از روسیه^۱ شوروی دیدن کرد؛ عبارت منقول از قرار معلوم متعلق به وینستون چرچیل است. ص - ۲۰۶

۶۱ - جزو پ.ای.پوپوف - رئیس اداره مرکزی آمار «محصول غله» جمهوری شوروی و جمهوریهای متعدد با آن^۲ برای نمایندگان کنگره دهم تهیه شده بود. ص - ۲۱۱

۶۲ - منظور شورش ضدانقلابی کرونشتادت عليه حکومت شوروی است که افراد گارد سفید، اسارها و منشویکها و آناشیست‌ها و عمال دول امپریالیستی آنرا سازبان داده بودند. این شورش ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز شد. در شورش کرونشتادت تاکتیک جدید دشمن طبقاتی مشاهده شد که سعی داشت منویات خود را در جهت احیای سرمایه‌داری با شعار - «شوراها بدون کمونیستها» کتمان نماید به این امید که توده‌ها را فریب دهد. ضدانقلابیون می‌خواستند کمونیستها را از رهبری شوراها برکنار کنند و دیکتاتوری بورژوازی و نظام سرمایه‌داری را برقرار سازند. هیجدهم ماه مارس سال ۱۹۲۱ این شورش سرکوب گردید. ص - ۲۱۲

۶۳ - منظور پنجمین کنفرانس حزبی سراسر اوکراین است که در ماه نوامبر سال ۱۹۲۰ در خارکف برپا بود. در این کنفرانس ۲۳ نفر از ۳۱۶ نفر یعنی هفت درصد بر له پلاتفورم «اپوزیسیون کارگری» رأی دادند. ص - ۲۱۴

۶۴ - گروه «مرکزیت دمکراتیک» («دیسیستها») - گروه اپوزیسیونی که برای نخستین بار در کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عرض‌اندام کرد. این گروه هنگام مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ پلاتفورم فراکسیونی خود را منتشر ساخت. افراد گروه «مرکزیت دمکراتیک» نقش رهبری حزب را در شوراها و اتحادیه‌ها نفی می‌کردند و مخالف مسئولیت فردی رؤسا

و مسئولیت شخصی در رهبری امور بنگاهها بودند و با اصول لینینی در مسائل سازمانی مخالفت می‌ورزیدند و آزادی فراکسیون‌ها و گروه‌بندی‌ها را طلب می‌کردند. افراد این گروه میان توده‌های حزبی نفوذی نداشتند.

گروه «مرکزیت دمکراتیک» در سال ۱۹۲۳ متلاشی شد و رهبران آن با اپوزیسیون تروتسکی متحد شدند. ص - ۲۱۴

۶۵ - «دیسکووینی لیستوک» - نشریه^۱ غیرادواری کمیته^۲ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بموجب قرار کنفرانس نهم سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتشار می‌یافتد. در آستانه^۳ کنگره دهم حزب، دو شماره - اولی در ژانویه و دومی در فوریه سال ۱۹۲۱ از چاپ خارج شد و بعداً چاپ آن در دوران مباحثات و در آستانه^۴ کنگره‌های حزبی از سر گرفته می‌شد. ص - ۲۱۶

۶۶ - منظور قطعنامه «درباره انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما» است. ص - ۲۱۶

۶۷ - «کمونیست‌های چپ» - گروه ضدحزبی که در اوایل سال ۱۹۱۸ بمناسبت طرح مسئله^۵ انعقاد قرارداد صلح با آلمان (صلح برست) پیدا شد. گروه «کمونیست‌های چپ» در زیر پوشش جمله چیگرایانه درباره جنگ انقلابی از سیاست ماجراجویانه^۶ جلب جمهوری شوروی که هنوز اوتلی نداشت، بجنگ با آلمان اسپریالیستی دفاع می‌کرد و حکومت شوروی را با خطر نابودی مواجه می‌ساخت. «کمونیست‌های چپ» همچنین مخالف مسئولیت فردی رؤسا و اضباط کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوازی در صنایع بودند. حزب پرهبری لینین پسیاست «کمونیست‌های چپ» پاسخ دندانشکن داد. ص - ۲۲۳

۶۸ - اسارهای چپ - حزب سوسیالیست رولوسیونرها^۷ چپ در نخستین کنگره سراسری روسیه^۸ خود که از ۱۹ تا ۲۸ (دوم - یازدهم

دسامبر) سال ۱۹۱۷ بريا بود شکل سازمانی بخود گرفت. قبل از اسارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اسارها بموجودیت خود ادامه می‌دادند. اسارهای چپ در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه، درباره مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بشویک‌ها رأی دادند، ولی از پذیرفتن پیشنهاد بشویک‌ها درباره شرکت در هیئت دولت شوروی خودداری کردند. اسارهای چپ پس از نوسانهای طولانی بمنظور حفظ نفوذ خویش میان دهقانان با بشویک‌ها از در سازش در آمدند و در هیئت‌هایی از کمیسارياهای ملی شرکت جستند. اسارهای چپ با وجود همکاری با بشویک‌ها در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با بشویک‌ها اختلاف نظر داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند. در ماههای ژانویه—فوریه سال ۱۹۱۸ کمیته مرکزی حزب اسارهای چپ علیه انعقاد قرارداد صلح پرست بمبارزه پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگره چهارم شوراهای در ماه مارس سال ۱۹۱۸ اسارهای چپ از شورای کمیسراهای ملی خارج شدند ولی در هیئت‌های کمیسارياهای ملی و در ارگانهای محل حکومت باقی ماندند.

همزمان با گسترش دامنه انقلاب سوسیالیستی در روسیه ضدشوروی در میان اسارهای چپ قوت گرفت. کمیته مرکزی حزب اسارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ قتل سفیر آلمان را در مسکو سازمان داد به امید اینکه از این راه قرارداد صلح پرست را عقیم گذارد و آتش جنگ را میان روسیه شوروی و آلمان روشن سازد، و همچنین علیه حکومت شوروی شورش مسلحانه بريا نمود. پدین مناسبت، پس از سرکوب شورش، کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اسارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافق بودند از شوراهای اخراج نماید. حزب اسارهای چپ با از دست دادن هرگونه پشتیبانی از جانب توده‌ها براه مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. ص ۲۲۶

بودند که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸ انتشار می‌یافتدند و بمناسبت فعالیت ضدانقلابی توسط حکومت شوروی تعطیل شدند. ص - ۲۳۱

۷۰ - کارل مارکس - «انتقاد برنامه» گذاشت. ص - ۲۲۱

۷۱ - ف. انگلس - «مسئله» دهقانی در فرانسه و آلمان. ص - ۲۳۳

۷۲ - «آدمک‌های توی غلاف» - قهرمان داستانی بهمین نام از آ. پ. چخوف است. منظور از این اصطلاح عامی محدود الفکری است که از هر گونه نوآوری و ابتکار در هراس است. ص - ۲۳۵

۷۳ - انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعده مقرر - ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق فهرست نام‌هایی که قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تهیه شده بود و بر طبق مقررات مصوب دولت موقت صورت گرفت و در شرایطی جریان یافت که عده قابل ملاحظه‌ای از مردم هنوز نمی‌توانستند اهمیت انقلاب سوسیالیستی را درک نمایند. این ارهای راستگرا از این وضع استفاده کردند و توانستند در نقاطی دور از پایتخت و مراکز صنعتی، در ایالات و ولایات، اکثریت آراء را بدست آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی بر پا گردید و پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت ضدانقلابی مجلس مؤسسان «اعلامیه» حقوق زحمتکشان و استمارشوندگان را که از طرف کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه پیشنهاد شده بود، رد کرد و از تصویب منشورهای کنگره دوم شوراهای درباره صلح، درباره زمین و درباره انتقال حکومت بدست شوراهای امتناع ورزید، بفرمان ششم (۱۹) ژانویه کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص - ۲۳۶

۷۴ - و. ای. لنین در اینجا کلماتی از منظومه آ. س. پوشکین - شاعر روس زیر عنوان «قهرمان» نقل می‌کند. ص - ۲۴۸

۷۵ - ابلومفسینا - در این مورد متزلف سستی و لختی و انحطاط و عدم تحرک عقلی است. ابلومف پرسوناژ عمدۀ رسانی بهمین نام - اثر ای. آ. گونچاروف - نویسنده روس است. ص - ۲۴۸

۷۶ - منظور برنامه^۱ گوئلرو است. ص - ۲۴۹

۷۷ - کنفرانس‌های اقتصادی استان‌ها - ارگان‌های محلی شورای کار و دفاع که بموجب قرار کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه (دسامبر سال ۱۹۲۰) «درباره ارگان‌های محلی مدیریت اقتصادی» تشکیل شده بودند. کنفرانس‌های اقتصادی استان‌ها در جنب کمیته‌های اجرائیه^۲ شوراهای استانها بمنظور هماهنگ کردن فعالیت ارگان‌های محلی کمیسارياهای ملی اقتصادی سازمان داده شده بودند. ص - ۲۵۳

۷۸ - غائله کورنیف - شورش خداقلانی بورژوازی و ملاکین در ماه اوت سال ۱۹۱۷ برهبری کورنیف - ژنرال تزاری که سرفرمانده ارتش بود. توطئه گران در نظر داشتند پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار و شوراهای را متفرق سازند و در کشور دیکتاتوری نظامی را بپا نمایند و مقدمات احیاء رژیم سلطنتی را تهیه کنند. این شورش توسط کارگران و دهقانان برهبری بلشویک‌ها سرکوب گردید. ص - ۲۵۶

۷۹ - منظور مجله^۳ منشویک «سوسیالیستیچسکی وستنیک» در مهاجرت است که ل. مارتوف تأسیس کرده بود و از سال ۱۹۲۱ ابتداء در برلن و سپس در پاریس و بعدها در ایالات متحده آمریکا چاپ و منتشر می‌شد. ص - ۲۶۰

۸۰ - نارسیس - برطبق اساطیر یونان باستان جوان زیبایی که عاشق تصویر خود شد؛ معنای مجازی آن - آدم خودخواه است. ص - ۲۶۰

فهرست نامها

آدلر (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹—۱۹۶۰) — لیدر سوسیال دمکرات‌های اتریش که پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در اتریش به اردوگاه ضدانقلاب پیوست و از جمله سازماندهان انتراسیونال ستریستی ۲۱ (۱۹۲۳—۱۹۲۱) بود، بعداً یکی از لیدرهای به اصطلاح انتراسیونال سوسیالیستی کارگری شد. ص — ۲۶۱

آرتمن (سرگیف، فدور آندرییویچ)* (۱۸۸۲—۱۹۲۱) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب، و در سالهای ۱۹۲۰—۱۹۲۱ دبیر کمیته حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو، و از سال ۱۹۲۱ صدر کمیته مرکزی سازمان معدنچیان سراسر روسیه بود. در کنگره دهم حزب بعضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتخاب گردید. ص — ۱۴۵

استالین (جوگاشویلی)، یوسف ویسااریوتیچ (۱۸۷۹—۱۹۵۳) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و از سال ۱۹۱۲ در کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه و در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر در مرکز نظامی انقلابی تدارک قیام که از جانب کمیته مرکزی حزب تشکیل شده بود، عضویت داشت.

* توی پرانتر نام و نام خانوادگی حقیقی نوشته شده است.

از ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۲۳ کمیسر ملی امور ملیتها، و از ماه مارس سال ۱۹۱۹ همچنین کمیسر ملی بازرگانی دولتی و سپس کمیسر ملی بازرگانی کارگری و دهقانی و عضو پولیت بوروی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در دوران جنگ داخلی عضو شورای انقلابی-نظمامی و شوراهای انقلابی-نظمامی عده‌ای از جبهه‌ها بشمار می‌رفت.

در سال ۱۹۲۲ بسمت دبیر کل کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. از سال ۱۹۴۱ رئیس شورای کمیسرهای ملی و سپس رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی بود.

ای.و.استالین طی مدت طولانی در مقام دبیر کل کمیته^۱ مرکزی حزب به اتفاق مایر شخصیت‌های رهبری در راه ساختمان سوسیالیسم مجدانه مبارزه می‌کرد و در قلع و قمع جریانات ضد حزبی بویژه تروتسکیسم و اپورتونیسم راست نقش بزرگ ایفاء کرد.

در عین حال آن تحریفات در زندگی جامعه^۲ شوروی که حزب کمونیست آنها را بعنوان پدیده‌های پرستش شخصیت و مغایر و بیگانه با مارکسیسم-لنینیسم شمرد، با نام وی ارتباط دارد، ص—۱۴۵

اورلاندو (Orlando)، ویتوریو امانوئله (1۸۶۰—۱۹۰۲)— دولتمرد ایتالیایی که در سالهای ۱۹۱۷—۱۹۱۹ نخست وزیر ایتالیا بود و ریاست هیئت نمایندگان کشور خود را در کنفرانس صلح پاریس بعده داشت. در سالهای ۱۹۱۹—۱۹۲۰ رئیس مجلس بود. ص—۳۹

اویینسکی، ن. (اویونسکی، والریان والریانویچ) (۱۸۸۷—۱۹۳۸)—

از سال ۱۹۰۷ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکثر به کار رهبری امور دولتی، حزبی و اداری-اقتصادی اشتغال داشت. در سالهای ۱۹۲۰—۱۹۲۱ از شرکت‌کنندگان فعال گروه ضدحزبی «مرکزیت دمکراتیک» بود و بعدها به اپوزیسیون تروتسکی پیوست. ص—۲۷۱

بالود (Ballod)، کارل (۱۸۶۴ – ۱۹۳۱) – اقتصاددان بورژوا
مشرب و مؤلف آثاری درباره مسائل اقتصادی از جمله کتاب –
۱۸۶ «دولت آینده» (Der Zukunftsstaat) بود. ص – ۱۸۶

باوئر (Bauer)، اوتو (۱۸۸۲ – ۱۹۳۸) – یکی از لیدرهای سوسیال دمکراسی اتریش و انتراپریزیونال دوم و ایدئولوگ و نظریه‌ساز به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود که عدول از مارکسیسم انقلابی و از مبارزة طبقاتی پرولتاچیا را در لفاظه عبارات مارکسیستی پنهان می‌داشت. ص – ۴۳، ۴۴

برائون، م. ای. – رجوع شود به برونسکی م. گ.

برونسکی، م. گ. (برائون، م. ای.) (۱۸۸۲ – ۱۹۴۱) – سوسیال دمکرات لهستانی که بعداً عضو حزب بلشویک شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر معاون کمیسر ملی بازارگانی و صنایع گردید و از سال ۱۹۲۰ نماینده سیاسی و بازارگانی در اتریش بود. ص – ۳۴، ۳۵

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ – ۱۹۳۸) – پولیسیست و اقتصاددان و از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سردبیر روزنامه «پراودا» و عضو پولیت بوروی کمیتهٔ مرکزی، عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ کمینترن بود. بارها با سیاست لینینی حزب بمخالفت برخاست: در سال ۱۹۱۸ در رأس گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» قرار گرفت؛ هنگام پیتحث درباره اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ – ۱۹۲۱) ابتداء موضع «واسطه» اتخاذ کرد و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ رهبری اپوزیسیون راست را در حزب بعهده داشت. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص – ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۲۸، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۷ – ۱۴۲

بوگايفسکی، میتروفان پتروویچ (۱۸۸۱ – ۱۹۱۸) – از شرکت کنندگان فعال ضدانقلاب در حوضه دن بود و در هیئت «دولت دن» که ضدانقلابی بود، شرکت داشت. بعلت فعالیت ضدانقلابی بازداشت و محکوم و تیرباران شد. ص – ۲۳۶

پتروفسکی، گریگوری ایوانویچ (۱۸۷۸ – ۱۹۵۸) – از سال ۱۸۹۷ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکارهای پرمسئولیت حزبی و دولتی اشتغال داشت. ص – ۱۴۵

پتلورا، سیمون واسیلیویچ (۱۸۷۷ – ۱۹۲۶) – یکی از لیدرهای ناسیونالیست‌های بوزژوایی اوکرائین بشمار می‌رفت. در سال ۱۹۱۷ دیگر کل امور نظامی رادای مرکزی ضدانقلابی اوکرائین بود. در دوران مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی و جنگ داخلی از جملهٔ کارگردانان ضدانقلاب در اوکرائین شمرده شد. ص – ۸۵

پرئوراژنسکی، یوگنی آلسکسیویچ (۱۸۸۶ – ۱۹۳۷) – از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکارهای حزبی و نظامی-سیاسی اشتغال داشت. در سال ۱۹۱۸ به «کمونیستهای چپ» پیوست. در دوران مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ – ۱۹۲۱) طرفدار پلانتفورم تروتسکی بود. از سال ۱۹۲۳ از رجال فعل اپوزیسیون تروتسکی شد و بعداً بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص – ۲۰۵

پلخانف، گنورگ والنتینویچ (۱۸۵۶ – ۱۹۱۸) – یکی از شخصیت‌های مبرز جنبش کارگری روس و جهان و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پلخانف پس از کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (سال ۱۹۰۳) موضع آشتبانی و مازش با اپورتونیسم در پیش گرفت و بعداً به منشویک‌ها پیوست. در دوران جنگ اول

جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت و پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه در رأس گروه بسیار راستگرای منشویک‌های دفاع طلب «یدینستوو» قرار گرفت و مخالف بلشویک‌ها و انقلاب سوسیالیستی بود و عقیده داشت که روسیه برای سوسیالیسم رشد نکرده است. پلخاون نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر نظر منفی داشت ولی در مبارزه علیه آن شرکت نمی‌کرد. ص ۱۶۵—۱۶۶

پوپوف، پاول ایلیچ (۱۸۷۲—۱۹۵۰) — آمارگر بود و ریاست اداره مرکزی آمار را بعده داشت و عضو هیئت رئیسه سازمان برنامه دولتی اتحاد شوروی بود و یکسلسله آثار علمی در رشته آمار دارد. ص ۲۱۱.

پیاتاکف، گورگ لئونیدویچ (۱۸۹۰—۱۹۳۷) — سوسیال‌دموکرات روس و بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هیئت دولت شوروی او کرائین شرکت داشت و از سال ۱۹۲۰ مشغول کارهای حزبی و شوروی بود. بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت پرخاست و به این علت از حزب اخراج گردید. ص ۱۲۱.

تروتسکی (برونشتین)، لو داویدویچ (۱۸۷۹—۱۹۴۰) — سوسیال‌دموکرات روس و منشویک بود. پس از شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵—۱۹۰۷ انحلال طلب شد و در مسائل جنگ و صلح و انقلاب علیه لنین و بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. در سال ۱۹۱۷ بعضویت حزب بلشویک پذیرفته شد. ولی موضع بلشویکی اتخاذ نکرد و مبارزه آشکار و نهان علیه لنینیسم و بر ضد سیاست حزب مشغول بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقام‌های پرمسئولیتی احراز کرد و علیه خطمشی عمومی حزب، علیه برنامه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی مبارزه می‌کرد. در سال ۱۹۲۷ تروتسکی از حزب

و در کنگره‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم کمیترن سمت نمایندگی داشت؛ از سال ۱۹۲۲ نایزد عضویت و از سال ۱۹۲۴ عضو «کمیته اجرائیه» انتربالیونال کمونیستی بود. ص—۵۱، ۵۰، ۴۹، ۱۸۹۹، ۱۸۸۱ (۱۹۳۸—۱۸۸۱) — از سال ۱۸۹۹ عضو حزب بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسنلیت دولتی احراز کرد و عضو پولیت‌بوروی کمیته مرکزی بود و بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست. در سال ۱۹۲۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص—۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۶

زوف، وچساو ایوانویچ (۱۸۸۹—۱۹۴۰) — شخصیت نظامی و دولتی شوروی که از سال ۱۹۱۳ عضو حزب بود و در جنگ داخلی شرکت داشت. در سال ۱۹۲۰ عضو هیئت و سپس رئیس اداره کل سیاسی حمل و نقل آبی شد. ص—۱۴۶

زینویف (رادومیسلسک)، گریگوری یوسیویچ (۱۸۸۲—۱۹۳۶) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بلشویک بود. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر تزلزل از خود نشان داد و با قیام مسلحانه مخالفت کرد. درج افهاریه مربوط به عدم موافقت با قطعنامه کمیته مرکزی درباره قیام مسلحانه از جانب کامنف بنام خود و بنام زینویف در روزنامه نیمه‌منشوهای «نوایا ژیزن» در حکم افشاء تصمیم محرومانه حزب و خیانت به انقلاب بود.

زینویف پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسنلیت بعده داشت و بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخی خاست؛ در نوامبر سال ۱۹۱۷ طرفدار تشکیل دولت ائتلافی با شرکت منشویک‌ها و اسارها بود، در سال ۱۹۲۵—یکی از سازماندهان «ابوزیسیون جدید» و در سال ۱۹۲۶—یکی از لیدرهای اتحاد ضدحزبی تروتسکی-زینویف بود. در سال ۱۹۳۴ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص—۱۶۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳

- سریپریاکف، لئونید پتروویچ (۱۸۸۸—۱۹۳۷) — از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بود؛ پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در کمیتهٔ ایالتی حزب در مسکو عضویت پیدا کرد و دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و دبیر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه بود. در دوران مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۱—۱۹۲۰ از پلاتفورم تروتسکی طرفداری می‌کرد. ص—۱۴۶، ۱۳۸
- سوسنوسکی، لو سمیونویچ (۱۸۸۶—۱۹۳۷) — از سال ۱۹۰۴ عضو حزب بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۴ (با وقفهٔ سردبیری روزنامهٔ «پدنوتا» را بعده داشت. در دوران مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها (۱۹۲۰—۱۹۲۱) از پلاتفورم تروتسکی جانبداری می‌کرد. بعد از بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص—۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۳
- سون یات-من (۱۸۶۶—۱۹۲۰) — انقلابی دمکرات و شخصیت دولتی مبرز چین بود. ص—۱۶۹
- سویدرسک، آلساندر ایوانویچ (۱۸۷۸—۱۹۳۳) — دولتمرد شوروی که از سال ۱۸۹۹ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هیئت کمیساريای ملی خواربار عضویت داشت و عضو هیئت بازرگی و دهقانی بود. ص—۱۱۹
- شریدان (Sheridan)، کلر (تولد سال ۱۸۸۵) — پیکره‌ساز انگلیسی که در سپتامبر سال ۱۹۲۰ به مسکو آمد و پیکره‌ای از و. ای. لنین ساخت. ص—۲۰۶
- شلیاپینیکوف، آلساندر گاوریلوفیچ (۱۸۸۵—۱۹۳۷) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در شورای کمیسراهای ملی بعنوان کمیسر ملی کار وارد شد؛ سپس بکارهای اتحادیه‌ای و اقتصادی پرداخت. در سالهای ۱۹۲۰—۱۹۲۲ سازمانده و لیدر گروه ضدحزبی «اپوزیسیون کارگری» بود. ص—۱۷۹، ۱۸۰

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸۶۵ - ۱۹۳۹) - یکی از لیدر-های جناح بسیار راستگرا و اپورتونیستی سوسیال دمکراتی آلمان بود. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در هیئت به اصطلاح شورای نمایندگان خلق شرکت داشت که فعالیتش تابع منافع بورژوازی ضد انقلابی بود. در ماههای فوریه - ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را پنهان داشت و از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ بشمار می‌رفت. ص - ۴۳

کارلین، ولادیمیر آلسکاندرویچ (۱۸۹۱ - ۱۹۳۸) - یکی از سازماندهان حزب اسارهای چپ و عضو کمیته مرکزی آن بود. از جمله رهبران شورش اسارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ بشمار می‌رفت. پس از سرکوب شورش بخارجه مهاجرت کرد. ص - ۲۳۰

کالینین، میخائیل ایوانویچ (۱۸۷۵ - ۱۹۴۶) - شخصیت مبرز حزب کمونیست و دولت شوروی که از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و در قیام مسلحانه^۱ اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد مجданه شرکت داشت. از مارس سال ۱۹۱۹ صدر کمیته اجرائیه^۲ مرکزی سراسر روسیه و از دسامبر سال ۱۹۲۲ صدر کمیته اجرائیه^۳ مرکزی اتحاد شوروی و از سال ۱۹۳۸ صدر هیئت رئیسه^۴ شورای عالی اتحاد شوروی بود. ص - ۱۴۵

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بخلاف خطمنشی لنینی حزب برای انجام انقلاب سوسیالیستی شد. در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ بنام خود و بنام زینوفیف اظهاریه‌ای دایر بعدم موافقت با قطعنامه^۵ کمیته مرکزی درباره قیام مسلحانه در روزنامه نیمه‌مشویک «نوایا زین» چاپ کرد که در حکم افشاء تصمیم محترمانه^۶ حزب و خیانت به انقلاب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از رهبران امور حزبی و شوروی

بود و بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برمی‌خاست، بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۱۴۵، ۱۸۱

کاونیاک (Cavaignac)، لوئی ازن (۱۸۰۲ - ۱۸۵۷) - ژنرال فرانسوی، شخصیت مرتاج سیاسی بود که در ژوئن سال ۱۸۴۸ در رأس دیکتاتوری نظامی قرار گرفت و با بی‌رحمی بیسابقه قیام ژوئن کارگران پاریس را سرکوب کرد. ص - ۲۲۷، ۲۶۲

کائوتسکی (Kautsky)، کارل (۱۸۵۴ - ۱۹۳۸) - یک از لیدرهای سوسیال‌دموکراتی آلمان و انترناسیونال دوم بشمار می‌رفت، ابتدا مارکسیست بود ولی بعداً از مارکسیسم عدول کرد و ارتاداد پیدا کرد و ایدئولوگ و نظریه‌ساز سنتریسم شد که خطرناکترین و زیانبخش‌ترین نوع اپورتونيسم است. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر آشکارا با انقلاب پرولتاری و دیکتاتوری طبقهٔ کارگر، با حزب بلشویک‌ها و دولت شوروی بمخالفت برخاست. ص - ۲۳۹، ۲۶۰، ۲۶۱

کراسین، لئونید بوریسویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۲۶) - دولتمرد نامی شوروی بود و از سالهای دههٔ ۹۰ در جنبش سوسیال‌دموکراتی شرکت داشت. پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) به بلشویکها پیوست و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیتی را عهده‌دار بود؛ از سال ۱۹۱۹ بکارهای دیپلماسی اشتغال داشت؛ از سال ۱۹۲۰ کمیسر ملی بازرگانی خارجی، و از سال ۱۹۲۴ نمایندهٔ مختار اتحاد شوروی در فرانسه و از سال ۱۹۲۵ - نمایندهٔ سیاسی در انگلستان بود. ص - ۳۲

کرستینسکی، نیکولای نیکولاویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۸) - از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ کمیسر ملی دارایی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی (روسیه)؛ دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در سال ۱۹۱۸ به اتفاق «کمونیستهای چپ» با عقد قرارداد صلح برست مخالفت می‌کرد.

هنگام مباحثات درباره اتحادیه‌ها (۱۹۲۰—۱۹۲۱) — طرفدار پلاتتفورم تروتسکی بود. ص — ۱۷۵

کرنیک، آلكساندر فدورویچ (۱۸۸۱—۱۹۷۰) — اسار بود که پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ وزیر دادگستری، جنگ و دریاداری بود و سپس رئیس دولت موقت بورژوازی و سرفرمانده عالی شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کرد و در سال ۱۹۱۸ بخارجه فرار کرد. ص — ۴۲، ۴۳، ۸۵، ۴۶، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۵۶

کریسمان، لو ناتانویچ (۱۸۹۰—۱۹۳۸) — اقتصاددان بود و از سال ۱۹۱۸ در حزب عضویت داشت. در نخستین سالهای حکومت شوروی بکارهای اقتصادی اشتغال داشت و آثاری درباره مسائل اقتصادی و ارضی نوشته است. ص — ۱۸۲

کلچاک، آلكساندر واسیلیویچ (۱۸۷۳—۱۹۲۰) — دریاسalar ناوگان تزاری و سلطنت طلب بود؛ در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۱۹ یکی از رهبران عمدۀ ضد انقلاب روسیه و دست نشانده آنتانت بشمار می‌رفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با پشتیبانی امپریالیست‌های ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه خود را حکمران عالی روسیه اعلام کرد و در اورال و سibirی و خاور دور در رأس دیکتاتوری نظامی بورژوا-ملّا کی قرار گرفت. ضربات ارتش سرخ و اعتلاء چنبش انقلابی و پارتیزانی برفع غائلهٔ کلچاک انجامید؛ خود کلچاک اسیر شد و تیرباران گردید. ص — ۷۳، ۸۵، ۱۰۸، ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۶۵

کلمانسو (Clemenceau)، ژورژ بنجامن (۱۸۴۱—۱۹۲۹) — شخصیت سیاسی و دولتی فرانسه بود که در سالهای ۱۹۰۹—۱۹۰۶ و ۱۹۲۰—۱۹۲۱ ریاست دولت فرانسه را بعده داشت. در دوران جنگ اول جهانی شوینیست دوآتشه بود و یکی از سازماندهان و الهام‌دهندگان محاصره و مداخله نظامی بیگانگان علیه جمهوری شوروی بشمار می‌رفت. ص — ۳۹، ۴۷

کورایف، واسیل ولادیمیرویچ (۱۸۹۲ – ۱۹۳۸) – از سال ۱۹۱۴ عضو حزب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرستش‌ولیتی احراز نمود. از ماه مارس سال ۱۹۲۰ در هیئت کمیساريای ملی زراعت و در هیئت رئیسهٔ شورای عالی اقتصاد ملی و سپس در هیئت رهبری سازمان دولتی برنامهٔ اتحاد شوروی عضویت داشت. ص – ۱۱۶

کورنیلف، لاور گئورگیویچ (۱۸۷۰ – ۱۹۱۸) – ژنرال ارتتش تزاری و سلطنت طلب بود. در ماههای ژوئیه – اوت سال ۱۹۱۷ سرفمناندهٔ عالی ارتتش روس را بعده داشت. در ماه اوت در رأس شورش خدالنظامی قرار گرفت. پس از سرکوب شورش بازداشت گردید، بعداً بحضورهٔ دن فرار کرد و یکی از سازماندهان و سپس فرمانده «ارتتش داوطلب» گارد سفید شد و هنگام چنگ در حومهٔ یکاترینوکار بقتل رسید. ص – ۲۵۶

کوزلوسکی، آ. – ژنرال تزاری و یکی از فعال‌ترین شرکت‌کنندگان شورش کرونشتادت بود. پس از سرکوب شورش پخارجه فرار کرد. ص – ۲۵۹

کولچ (Quelch)، توماس (۱۸۸۶ – ۱۹۵۴) – سوسیالیست انگلیسی که بعداً کمونیست شد. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی موضع انترناسیونالیستی داشت. از سال ۱۹۱۹ مجدانهٔ طرفدار تشکیل حزب کمونیست در انگلستان بود و در کنگرهٔ دوم کمیترن سمت نمایندگی داشت. در سال ۱۹۲۰ در حزب کمونیست بریتانیای کبیر عضویت پیدا کرد و در سالهای ۱۹۲۳ – ۱۹۲۵ عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود. در سالهای آخر زندگی از حزب کمونیست کناره گرفت. ص – ۵۶

کیسلیف، آلكسی سمیونویچ (۱۸۷۹ – ۱۹۳۸) – از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از رهبران امور شوروی و اقتصادی و اتحادیه بشمار می‌رفت و در سال ۱۹۲۰ صدارت اتحادیهٔ معدنچیان را بعده داشت. ص – ۱۸۰

کینس، جون مینارد (Keynes) (۱۸۸۳—۱۹۴۶) — اقتصاددان انگلیس، مداح سرمایه‌داری انحصاری دولتی بود. از سال ۱۹۱۵ در وزارت دارایی انگلستان بکار اشتغال داشت. در سال ۱۹۱۹ استعفاه داد و در آثاری بی‌پایگی اقتصادی سیستم صلح امپریالیستی و رسای را بیاد انتقاد گرفت. از سال ۱۹۲۱ ریاست کمپانی بزرگ بیمه انگلیسی را بعهده داشت. ص — ۳۹، ۳۷، ۳۳، ۳۲

گوسف، سرگی ایوانویچ (درایکین یا.د.) (۱۸۷۴—۱۹۳۳) — اقلاقی حرفه‌ای و بشویک بود. از سال ۱۹۱۸ در ارتش سرخ بکار سیاسی اشتغال داشت و در سالهای ۱۹۲۱—۱۹۲۳ ریاست اداره سیاسی را بعده داشت و عضو شورای اقلاقی-نظایی جمهوری بود. آثاری درباره تاریخ حزب و مسائل نظامی و اقتصادی نوشته است. ص — ۱۲۴، ۱۲۵

گه.آ.یو. (در سال ۱۹۱۹ فوت کرد) — آنارشیست روس که پس از اقلاب سوسیالیستی اکتبر از حکومت شوروی طرفداری کرد. عضو کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه در دوره‌های سوم و چهارم بود و در هیئت دولت شوروی قفقاز شمالی عضویت داشت. ص — ۲۳۰

لارین، یو. (لورید، میخائیل آلکساندرویچ) (۱۸۸۲—۱۹۳۲) — از سال ۱۹۰۱ در جنبش سوسیال‌دموکراتی شرکت داشت و منشویک بود. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ به عضویت حزب بشویک پذیرفته شد. پس از اقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمانهای شوروی و اقتصادی کار می‌کرد. ص — ۱۸۲

لپینسکی، پاول لودویگویچ (لوینسون، یا.) (۱۸۷۹—۱۹۳۷) — کمونیست لهستانی، اقتصاددان و پولیسیست بود. در سالهای دهه بیست بعنوان کارمند کمیسariای ملی امور خارجه جمهوری

فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
بکارهای دیپلماسی در خارجه اشتغال داشت. ص - ۳۵

لٹاوا، آنتون ماتویویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۲۷) — دولتمرد شوروی که
از سال ۱۹۰۴ عضو حزب بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ رئیس
سازمان مرکزی بود و از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵ — معاون کمیساريای
ملی بازرگانی خارجی را بهده داشت. ص - ۲۰۹

لloyd جورج (Lloyd George)، دولتمرد (۱۸۶۳ - ۱۹۴۵) — دولتمرد
و دیپلمات انگلیسی و رهبر حزب لیبرالها و در سالهای
۱۹۱۶ - ۱۹۲۲ نخست وزیر بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر
در روسیه — یکی از الهام‌دهنگان و سازماندهان مداخله نظامی
علیه دولت شوروی بشمار می‌رفت. ص - ۳۹، ۳۷، ۳۳

لنین (اولیانف)، ولادیمیر ایلیچ (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴) — ص - ۱۴۰
۲۲۲، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۳

لوزوفسکی (دریدزو)، سولومون آبرامویچ (۱۸۷۸ - ۱۹۰۲) — از
سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بود و در
نخستین انقلاب روس شرکت داشت. از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۷ در
بهادرت بسر می‌برد و پگروه پلشیکهای آشتی طلب گرایش داشت.
در سال ۱۹۲۰ صدر شورای اتحادیه‌های استان مسکو، و از سال
۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷ دبیر کل انتربالیونال اتحادیه‌ها (انتربالیونال سرخ
اتحادیه‌ها — م.) بود. ص - ۱۴۵، ۱۳۷، ۱۳۸

لونگه (Longuet)، ژان (۱۸۷۶ - ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای
حزب سوسیالیست فرانسه و انتربالیونال دوم بود. در سالهای جنگ
اول جهانی رهبری اقلیت سنتریستی-پاسیفیستی حزب سوسیالیست فرانسه
را بهده داشت. مخالف الحاق حزب سوسیالیست فرانسه به کمیترن
و ایجاد حزب کمونیست فرانسه بود. از سال ۱۹۲۱ در کمیته

اجرائیه^{*} انترناسیونال $\frac{1}{3}$ عضویت پیدا کرد. از سال ۱۹۲۳ یکی از رهبران باصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری بشمار می‌رفت. ص - ۲۴

لوی (Levi) (هارتشتین)، پائول (۱۸۸۳ - ۱۹۳۰) - سوسیال دمکرات آلمانی که در کنگره مؤسسان حزب کمونیست آلمان عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان انتخاب گردید و نمایندهٔ کنگره دوم کمیتeten بود. در فوریه سال ۱۹۲۱ از عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان خارج شد و در ماه آوریل بعلت فعالیت فراکسیونی ضدحزبی از حزب کمونیست اخراج گردید. بعداً بهزب سوسیال دمکرات بازگشت. ص - ۳۶، ۳۳

لیزیس (Lysis) [لتایر (Letaillier)، یوگنی] - اقتصاددان بورژوا مشرب فرانسوی بود که آثاری درباره مسائل مالی و سیاسی نوشته است. ص - ۲۹

ماخنو، نستر ایوانویچ (۱۸۸۴ - ۱۹۳۴) - سرکردهٔ گروههای ضدانقلابی آناشو-کولاکی در اوکراین بود و در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کرد. ص - ۸۵

مارتف، ل. (تسدریاوم، یولی اوپیویچ) (۱۸۷۳ - ۱۹۲۳) - یکی از لیدرهای منشیسم بود و در دوران جنگ اول جهانی موضوع سنتریستی داشت. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد بود، و پس از انقلاب سوسیالیستی اکثر با حکومت شوروی بمخالفت برخاست. در سال ۱۹۲۰ به آلمان مهاجرت کرد. ص - ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۰۹

مارخلووسکی (Marchlewski)، یولیان (۱۸۶۶ - ۱۹۲۵) - شخصیت نامی جنبش کارگری لهستان و جهان، و یکی از سازماندهان و رهبران سوسیال دمکراتی لهستان پادشاهی و لیتوانی بود. در انقلاب

سالهای ۱۹۰۵—۱۹۰۷ مجدانه شرکت کرد. از سال ۱۹۰۹ بطور عمدۀ در سوسیال‌دموکراتی آلمان کار می‌کرد و در ایجاد «اتحاد اسپارتاک» و در تأسیس انترناسیونال کمونیستی شرکت داشت. ص — ۱۳

مارینگ، هنریک (Maring) (۱۸۸۲—۱۹۴۲) — سوسیال‌دموکرات هلندی که در سالهای ۱۹۱۳—۱۹۱۹ در جزیره جاوه زندگی می‌کرد و در آنجا بسوسیال‌دموکرات‌های چپ پیوست و سپس عضو حزب کمونیست جاوه و هلند شد. نماینده کنگره دوم کمینترن بود. ص — ۴۹

مارکس، کارل (Marx) (۱۸۱۸—۱۸۸۳) — ص — ۶۱، ۶۲

۲۳۵، ۲۳۲

ماکدونالد (MacDonald) جیمز رامسی (James Ramsay) (۱۸۶۶—۱۹۳۷) — شخصیت سیاسی انگلیسی و یکی از بنیادگذاران و رهبران حزب مستقل کارگر و حزب لیبوریست بود. سیاست بسیار اپورتونیستی تعقیب می‌کرد و تغوری همکاری طبقاتی و رشد تدریجی سرمایه‌داری بسوسیاب لیسم را موعظه می‌کرد. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۰ کوشید از مبارزه کارگران انگلیسی که با مداخله نظامی بر علیه شوروی مخالفت می‌کردند جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۴ و در سالهای ۱۹۲۹—۱۹۳۱ نخست وزیر بود. ص — ۲۶۰، ۴۴، ۴۲

مایسکی، ایوان سیعنایلویچ (1۸۸۴—۱۹۷۵) — دیپلمات و مورخ شوروی و آکادمیسین بود. از سال ۱۹۰۳ در حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه عضویت داشت و تا سال ۱۹۱۸ منشویک بود. با منشویکها قطع رابطه کرد و در فوریه سال ۱۹۲۱ بصفوف حزب کمونیست (بلشویک) روسیه پیوست. از سال ۱۹۲۲ بکارهای دیپلماسی اشتغال داشت. ص — ۲۶۱

میلیوتین، ولادیمیر پاولویچ (1۸۸۴—۱۹۳۸) — سوسیال‌دموکرات

بود که ابتداء به منشوبکها گرایش داشت و از سال ۱۹۱۰ بلویک شد. در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه در شورای کمیسیون‌های ملی بعنوان کمیسر ملی زراعت شرکت جست. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ از تشکیل دولت ائتلافی با شرکت منشوبک‌ها و اسارها جانبداری کرد و اعلام داشت که با سیاست حزب موافق نیست و از عضویت کمیتهٔ مرکزی و از هیئت دولت کناره گرفت. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۱ نایب رئیس شورایعالی اقتصاد ملی بود و بعداً بکارهای پرسئولیت دیگر شوروی و اقتصادی اشتغال داشت. ص—۱۵۶، ۱۸۲

میلیوکف، پاول نیکولا یویچ (۱۸۰۹—۱۹۴۳) — یکی از بنیادگذاران و رهبران حزب کادتها بشمار می‌رفت. در سال ۱۹۱۷ در نخستین هیئت دولت موقع بورژوازی وزیر امور خارجه بود و سیاست ادامهٔ جنگ امپریالیستی «تا پیروزی نهایی» را تعقیب می‌کرد. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ — یکی از الهام‌دهندگان شورش کورنیلفی بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازماندهی مداخلهٔ نظامی بیگانگان علیه روسیهٔ شوروی شرکت داشت. ص—۲۰۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷

ناپلئون اول (بنایارت) (۱۷۶۹—۱۸۲۱) — امپراتور فرانسه در سالهای ۱۸۰۴—۱۸۱۴ و در سال ۱۸۱۵ بود. ص—۲۲۷، ۲۶۱

والک — منشوبک بود. هنگام شورش کرونشتادت عضو به اصطلاح کمیتهٔ موقع انقلابی شد و پس از سرکوب شورش بخارجه فرار کرد. ص—۲۰۹

واندرلیپ (Vanderlip)، واشنگتن، ب. (متولد سال ۱۸۶۶) — مهندس و نایندهٔ محافل صنعتی آمریکا بود که در سال ۱۹۲۰ با پیشنهاد عقد قرارداد دربارهٔ امتیازهای نفت و زغال در کامچاتکا بروسیهٔ شوروی آمد. ص—۲۰۷

ورانگل، پتر نیکولا یویچ (۱۸۷۸ – ۱۹۲۸) – ژنرال ارتتش تزاری،
بارون و سلطنت طلب بود. در دوران مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی و
جنگ داخلی یکی از رهبران ضد انقلاب در جنوب روسیه بشمار می‌رفت.
در ماههای آوریل – نوامبر سال ۱۹۲۰ سرفرماندهی نیروهای گارد
سفید – «نیروهای مسلح روسیهٔ جنوبی» را بعهده داشت؛ پس از
سرکوب شدن این نیروها بدست ارتتش سرخ پخارجه فرار کرد.
ص – ۲۶۳، ۹۹، ۹۸، ۹۱

ویلسون (Wilson)، وودرو (۱۸۵۶ – ۱۹۲۴) – رئیس جمهوری
ایالات متحدهٔ آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ – ۱۹۲۱ بود و یکی از
مسازماندهان مداخلهٔ مسلحانهٔ دولتهای امپریالیستی علیه روسیه شوروی
بشمار می‌رفت. ص – ۳۹، ۳۷

هگل (Hegel)، گوئرگ ویلهلم فریدریخ (۱۷۷۰ – ۱۸۳۱) –
بزرگترین فیلسوف آلمانی و ایدآلیست اویژکتیو بود. خدمت تاریخی
هگل تنظیم عمیق و همه‌جانبهٔ دیالکتیک است که یکی از بنای
تئوریک ماتریالیسم دیالکتیک شد. ص – ۱۶۵

یمشانف، آلکساندر ایوانویچ (۱۸۹۱ – ۱۹۴۱) – از سال ۱۹۱۷
عضو حزب بود و در راه آهن خدمت می‌کرد. در سالهای ۱۹۲۰ –
۱۹۲۱ کمیسر ملی راه بود و بعداً هم در سیستم کمیسariای ملی
راه کار می‌کرد. ص – ۱۲۳

یودنیچ، نیکولای نیکولا یویچ (۱۸۶۲ – ۱۹۳۳) – ژنرال ارتتش
تزاری بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکابر در هیئت دولت
ضد انقلابی – «دولت شمال غربی» شرکت جست، سرفرماندهی ارتتش
گارد سفید شمال غربی را بعهده داشت و مورد پشتیبانی وسیع امپریا-
لیست‌های آنتانت بود. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ از ارتتش سرخ
شکست خورد و به استوفی عقب‌نشینی کرد و بعداً به انگلستان رفت.
ص – ۲۰۳، ۸۵

فهرست ممندرجات

صفحه

تذهای پیشنهادی به کنگره دوم

انترناسیونال کمونیستی	۰
۱ - طرح اولیه "تذهای مربوط به مسئله" ملی و مسئله"	۰
مستعمرات (برای کنگره دوم انترناسیونال کمو-	۰
نیستی)	۰
۲ - طرح اولیه "تذهای مربوط به مسئله" ارضی (برای	۰
کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی)	۱۳

کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی

۱۹ ژوئیه - ۷ اوت سال ۱۹۲۰	۲۸
-------------------------------------	----

۱ - گزارش درباره اوضاع بین‌المللی و وظایف اصلی

انترناسیونال کمونیستی ۱۹ ژوئیه	۲۸
--	----

۲ - گزارش کمیسیون درباره مسائل ملی و مستعمراتی

ژوئیه	۲۶
-----------------	----

وظایف سازمانهای جوانان

۵۷ (سخنرانی در سوین کنگره سراسری سازمان کمونیستی جوانان	۵۷
---	----

روسیه ۲ آکتبر سال (۱۹۲۰)	۵۷
------------------------------------	----

درباره فرهنگ پرولتیری

پیش‌نویس قطعنامه	۷۸
----------------------------	----

- ۳— طرح اولیه، قطعنامه، کنگره دهم حزب کمونیست
روسیه درباره وحدت حزب ۲۱۳
- ۴— طرح اولیه قطعنامه، کنگره دهم حزب کمونیست
روسیه درباره انحراف سندیکالیستی و آناრشیستی در
حزب ما ۲۱۸
- درباره مالیات جنسی (اهمیت سیاست جدید و شرایط آن) ۲۲۳
- بجای مقدمه ۲۲۳
- درباره اقتصاد معاصر روسیه (از رساله سال ۱۹۱۸) ۲۲۴
- درباره مالیات جنسی و آزادی بازرگانی و درباره امتیاز-
ها ۲۳۷
- نتایج و پرآوردهای سیاسی ۲۵۸
- پایانسخن ۲۶۶
- نطق‌هایی که روی صفحات گرامافون ضبط شده است ۲۵ آوریل
سال ۱۹۲۱ ۲۶۸
- ۱— غیر حزبی‌ها و حکومت شوروی (رشته سخن برفیق
لنین داده می‌شود) ۲۶۸
- ۲— درباره مالیات جنسی و درباره مبادله، آزاد مازاد
غله (رشته سخن برفیق لنین داده می‌شود) ۲۶۹
- دهمین کنفرانس حزب کمونیست (بلشویک) سراسر روسیه
۲۶— ۲۸ مه سال ۱۹۲۱ ۲۷۱
- سخنرانی در پایان کنفرانس ۲۸ ماه مه ۲۷۱
- توضیحات ۲۷۳
- فهرست نامها ۲۹۹

- سخنرانی در اجلاس مشاوره سراسر روسیه^۱ سازمانهای آموزش و روشنگری سیاسی دوایر آموزش ملی ایالات و ولايات ۸۱ ۱۹۲۰ ۳ نوامبر سال
- پیش‌نویس قطعنامه^۲ مربوط به «وظایف اتحادیه‌ها و طرق انجام آنها» ۹۴
- کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه ۲۲-۲۹ دسامبر سال ۹۶ ۱۹۲۰
- ۱ - گزارش کمیته^۳ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه و شورای کمیسراهای ملی درباره سیاست خارجی و داخلي ۲۲ دسامبر ۹۶
- ۲ - پیش‌نویس قطعنامه درباره گزارش مربوط به الکتریفیکا سیون ۱۳۲
- بار دیگر درباره اتحادیه‌ها درباره لحظه^۴ کنونی و درباره اشتباهات رفقا تروتسکی و بوخارین ۱۳۴
- خطر حزبی اظهارات فراکسیونی ۱۳۵
- دیکراتیسم صوری و صلاحیت انقلابی ۱۳۹
- خطر سیاسی انشعابیها در جنبش اتحادیه‌ای ۱۴۰
- درباره اختلافنظرهای اصولی ۱۴۷
- سیاست و اقتصاد. دیالیکتیک و اکلکتیسم ۱۵۱
- دیالکتیک و اکلکتیسم. «مکتب» و «دستگاه» ۱۶۰
- پایان‌سخن ۱۷۲
- درباره برنامه^۵ اقتصادی واحد ۱۸۲
- کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ۱۹۳ ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ ۸
- ۱ - سخنرانی بهنگام گشایش کنگره ۸ مارس ۱۹۳
- ۲ - گزارش درباره اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری مازاد ۱۵ مارس ۱۹۶

اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا

من در صدد بودم بمناسبت دویین سالجشن حکومت شوروی رساله^۱ کوچکی درباره مبحثی که عنوان این مقاله است، برشته تحریر درآورم. ولی در گیرودار کار روزانه تا کنون موفق نشده‌ام از حدود تدارک مقدماتی چند بخش آن فراتر روم. بدینجهت تصمیم گرفتم برای بیان خلاصه و مختصری از آن اندیشه‌های مبحث مذکور که بمنظور من از همه مهمترند، آزمایشی بعمل آورم. بدینهیست که بیان خلاصه موجب نقصانها و کمبودهای زیادی میگردد. ولی با اینوصف شاید برای یک مقاله^۲ کوچک مجله حصول این مقصود میخوبانه میسر باشد که مسئله طرح گردد و زینهای برای بحث پیرامون آن از طرف کمونیست‌های کشورهای مختلف فراهم شود.

۱

از لحاظ تئوری جای تردید نیست که بین سرمایه‌داری و کمونیسم یک دوران انتقالی معینی فاصله است. این دوران نمیتواند مشخصات یا خواص این هر دو شکل اقتصاد اجتماعی را در خود جمع نکند. این دوران انتقالی نمیتواند دوران مبارزه بین سرمایه‌داری میرنده و کمونیسم پدید آینده یا بعارات دیگر: بین سرمایه‌داری مغلوب ولی هنوز محو نشده و کمونیسم پدید آمده ولی هنوز بکلی ضعیف، نباشد.

نه تنها برای مارکسیست، بلکه برای هر شخص تحقیل کرده‌ای که بنحوی از انجا با تئوری تکامل آشنا باشد، باید ضرورت یک دوران کامل تاریخی که وجه تمایز آن این مشخصات دوران انتقالی است، بخودی خود واضح باشد. ولی فراموشی کامل این حقیقت بخودی خود عیان از صفات ممیزه همه "استدللات مربوط به انتقال به سوسیالیسم است که ما آنها را از دهان نمایندگان معاصر دمکراتی خردۀ بورژوازی (چنین نمایندگانی)، علی‌رغم بر چسب باصطلاح سوسیالیستی خود عبارتند از تمام نمایندگان انترناسیونال دوم (۷) و از آنجمله افرادی نظیر ماکدونالد و ژان لونگه، کائوتسکی و فریدریخ آدلر) می‌شنویم، نفرت از مبارزه طبقاتی، آرزوی از پیش بردن کارها بدون توسل به این مبارزه و تمایل به حک و اصلاح و صاف کردن گوشۀ های تیز از صفات ذاتی دمکرات‌های خردۀ بورژواست. بدین سبب چنین دمکرات‌هایی یا از هر گونه اعتراضی بلزوم یک دوران تام و تمام تاریخی انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم امتناع می‌ورزند و یا وظیفه خود می‌شمرند نقشه‌هایی برای آشتی دادن هر دو نیروی مبارز، بجای رهبری مبارزه یک از این نیروها، اختراع نمایند.

۲

در روسیه بعلت عقب‌ماندگی سرمیار زیاد و خصلت خردۀ بورژوازی کشور ما، دیکتاتوری پرولتاپیا ناگزیر باید نسبت به کشورهای پیشرو دارای خصوصیات چندی باشد. ولی نیروهای اساسی - و شکلهای اساسی اقتصاد اجتماعی - در روسیه تیز همانهاییست که در هر کشور سرمایه‌داری وجود دارد، پس این خصوصیات میتوانند تنها بمواردی که عمدۀ ترین جنبه را ندارند، مربوط باشند. این شکلهای اساسی اقتصاد اجتماعی عبارتند از: سرمایه‌داری، تولید خردۀ کالایی و کمونیسم. این نیروهای اساسی عبارتند از: بورژوازی، خردۀ بورژوازی (بویژه دهقانان) و پرولتاپیا.

رژیم اقتصادی روسیه در عصر دیکتاتوری پرولتاپیا عبارتست از مبارزه نخستین گامهای کاریکد بشیوه کمونیستی—در مقایس واحد کشوری پهناور—متحد شده است، علیه تولید خرده کالایی و آن سرمایه‌داری که بر جای مانده و برپایه تولید مزبور احیاء می‌گردد. کار در روسیه در آنچه‌ودی بشیوه کمونیستی متجد شده است، که اولاً مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ملغی گردیده و ثانیاً قدرت دولتی پرولتاپی، بمقایس سراسر کشور در زمینهای دولتی و در بنگاههای دولتی، یک تولید بزرگ تشکیل میدهد و نیروهای کارگری را بین رشته‌های گوناگون اقتصاد و بنگاهها توزیع می‌کند و مقادیر هنگفتی از آن محصولات مورد مصرف را که متعلق پدولت است، بین رحمتکشان تقسیم مینماید.

ما از «نخستین گامهای» کمونیسم در روسیه سخن می‌گوئیم (هستانگونه که در برنامه حزبی ما مصوبه مارس سال ۱۹۱۹ نیز مستطور است)، زیرا همه این شرایط در کشور ما فقط جزئیاً عملی شده است یا بعبارت دیگر: این شرایط فقط در مرحله اولیه عملی است. آنچه که اصولاً انجام فوری آن امکان پذیر است فوراً و با یک ضربه انقلابی انجام یافته است: مثلاً در همان نخستین روز دیکتاتوری پرولتاپی، یعنی در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (۸ نومبر سال ۱۹۱۷)، مالکیت خصوصی بر زمین، بدون جبران خسارت مالکین بزرگ، لغو گردید و از زمینداران بزرگ سلب مالکیت شد. در طرف چند ماه، باز هم بدون جبران خسارت، تقریباً از تمام سرمایه‌داران بزرگ، صاحبان فابریک‌ها و کارخانجات و شرکت‌های سهامی و بانکها و راههای آهن و غیره سلب مالکیت گردید. تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از «کنترل کارگری» به «اداره کارگری» امور فابریک‌ها، کارخانجات و راههای آهن، تمام اینها در اساسی ترین و عمده‌ترین موارد انجام یافته است، ولی در مورد کشاورزی این کار تازه آغاز شده است («ساوخوزها»، اقتصادیات کشاورزی بزرگ که دولت کارگری در زمینهای دولتی تشکیل داده است). بهمینسان ایجاد شکلهای گوناگون شرکت‌های کشاورزان خرده‌پا بمنظور انتقال

از زراعت خرده‌کالایی به زراعت کمونیستی نیز تازه آغاز شده است*. عین همین را هم باید در مورد سازماندهی دولتی توزیع محصولات گفت که جایگزین دادوستد خصوصی می‌شود، بدین معنی که خود دولت امر تهیه و رساندن غله را به شهرها و محصولات صنعتی را بدهات پنهان نماید. ذیلاً آماری که در مورد این مسئله در دست است، ذکر خواهد شد.

اقتصاد دهقانی کماکان بحالت تولید خرده‌کالایی باقیمانده است. اینجا ما زمینه‌ایرا برای سرمایه‌داری می‌بینیم که بسی پردازنه است و ریشه‌ای بسیار عمیق و بسیار محکم دارد. سرمایه‌داری روی این زمینه برچای مانده است و مجدداً — ضمن مبارزة بسیار شدیدی علیه کمونیسم — احیاء می‌گردد. شکل‌های این مبارزه: اینان بدوسی** و احتكار علیه جمع‌آوری غله توسط دولت (و نیز سایر محصولات) و بطور کلی علیه توزیع محصولات توسط دولت است.

۳

برای آنکه بتوان این احکام تحریری تغوریک را مجسم ساخت پیکره‌های مشخص را ذکر می‌کنیم.

میزان جمع‌آوری غله توسط دولت در روسیه بموجب آمار کمیسواریای ملی خواربار از اول اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال ۱۹۱۸ قریب ۳۰ میلیون پوت بوده است. در سال بعد قریب ۱۱۰ میلیون

* تعداد «ساخوزها» و «کمونهای زراعتی» در روسیه شوروی تقریباً به ۳۵۲۶ و ۱۹۶۱ و تعداد آرتل‌های زراعتی به ۲۶۹۶ تخمین زده می‌شود. اداره مرکزی آمار ما در حال حاضر به تهیه آمار دقیق کلیه ساخوزها و کمون‌ها مشغول است. نخستین نتایج آن در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ بدست خواهد آمد.
** نوعی از احتكار است. م.

پوتو بوده است و در سه ماهه اول عملیات جمع‌آوری غله که در سال بعدی (۱۹۲۰ - ۱۹۱۹) صورت گرفت از قرائنا معلوم تقریباً به ۵ میلیون پوتو در مقابل ۳۷ میلیون پوتو همین ماههای (اوت - آکتبر) سال ۱۹۱۸ میزرسد.

این پیکره‌ها گواه روشی هستند بر بهبود آهسته ولی پیوسته امور از لحاظ پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری. این بهبودی علی‌رغم دشواریهایی بدست می‌آید که در جهان سابقه نداشته و جنگ داخلی باعث آنست، همان جنگی که سرمایه‌داران روسی و خارجی آنرا سازمان می‌دهند و تمام نیروی مقندرترین دول جهان را برای آن بکار می‌برند.

بدینجهت، هر قدر هم بورژواهای کلیه کشورها و دستیاران آشکار و پنهانی آنان («سوسیالیستها»ی انترناسیونال دوم) دروغپردازی کنند و افترا بزنند، باز این نکته مسلم است که: از نقطه نظر مسئله اساسی اقتصادی دیکتاتوری پرولتاپیا، پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری در کشور ما تأمین است. علت اینکه بورژوازی تمام جهان نسبت به بلشویسم خشمگین و غضبناک است و علیه بلشویکها به یورشهای جنگی و توطئه و غیره دست میزند همانا اینست که به احسن وجهی به این نکته پی میبرد که اگر ما را با نیروی جنگی درهم نشکنند، پیروزی ما در امر دگرگون ساختن اقتصاد اجتماعی ناگزیر است، حال آنکه وی قادر نیست ما را بدین وسیله در هم شکند.

اینکه ما طی مهلت کوتاهی که در اختیار داشته‌ایم و با وجود دشواری‌های بیسابقه‌ایکه در جریان کار خود با آن مواجه بوده‌ایم، تا چه اندازه بر سرمایه‌داری غله یافته‌ایم از روی پیکره‌های ملخص زیرین دیده میشود. اداره مرکزی آمار هم اکنون ارقامی را درباره تولید و مصرف غله که مربوط به سراسر روسیه شوروی نبوده، بلکه مربوط به ۲۶ استان آنست، برای درج در مطبوعات حاضر کرده است.

نتایج حاصله چنین است (رجوع شود به جدول در ص ۵۲).

شروعی استان (روزیه)	۲۶ استان	جمع (۲۶ استان)	جمعیت (به میلیون)	غله تحویل شده				تولید گننده دسته دهات	استانهای تولید گننده دسته دهات
				پوتو	کمیسمازی خواربار	غله (بدون پتو) غله (بدون پتو)	آنبان بدشان توسط		
۹,۵	۴۱,۵	۲۰,۶	۲۰,۹	—	—	—	۲۰,۶	۴۴ شهرها	استانهای تولید گننده
۱۶,۹	۴۸۱,۸	—	—	۶۲۵,۴	—	۲۸,۶	۶۲۵,۴	۶۰ شهرها	استانهای صرف گننده
۶,۸	۴۰,۰	۲۰,۰	۲۰,۰	—	—	—	۲۰,۰	۵۹ شهرها	صرف گننده
۱۱,۰	۱۵۱,۴	۲۷,۸	۱۲,۱	۱۱۴,۰	۱۳,۸	—	۱۱۴,۰	۱۳,۸	
۱۳,۶	۷۱۴,۷	۶۸,۴	۵۳,۰	۷۳۹,۴	۵۲,۷	۵۲,۷	۷۳۹,۴	۵۲,۷	

بدینسان تقریباً نیمی از غله شهرها را کمیسمازی ملی خواربار و نیم دیگر را آنبان بدشان تأمین میکنند. تحقیقات دقیق درباره تغذیه کارگران شهری در سال ۱۹۱۸ همین نسبت را بدست داد. ضمناً کارگر در ازاء غلهای که دولت با او میرساند ۹ بار کمتر از آنچه که آنبان بدشان با او میرساند، میپردازد. بهای احتکاری غله ده بار بیش از بهای دولتی است. این نتیجه ایستکه از بررسی دقیق بودجه‌های کارگران بدست آمده است.

۴

پیکره‌های مذکور، اگر خوب در آن تعمق شود، مدارک دقیقی بدست می‌دهند که تمام مشخصات اساسی اقتصادیات معاصر روسیه را روشن می‌سازند.

زحمتکشان از قید ستمگران و استثمارگران دیرین خود یعنی ملاکین و سرمایه‌داران رها گشته‌اند. این گامی که در راه آزادی واقعی و برابری واقعی به پیش برداشته شده و از لحاظ بزرگی و اندازه و سرعت خود در جهان نظیر نداشته است، از طرف هواداران بورژوازی (و از آنجلمه دمکرات‌های خردبوزرا) که از آزادی و برابری بمفهوم دمکراسی پارلمانی بورژوازی آنها دم می‌زنند و بی‌اساس آنرا «دمکراسی» بطور اعم یا «دمکراسی خالص» (کائوتسک) اعلام مینمایند، در نظر گرفته نمی‌شود.

ولی زحمتکشان همانا برابری واقعی و آزادی واقعی (آزادی از قید ملاکین و سرمایه‌داران) را در نظر می‌گیرند و بهمین جهت هم، چنین استوار از حکومت شوروی طرفداری مینمایند.

در کشور دهقانی کسانیکه در نخستین وهله و پیش از همه و بلاfaciale از دیکتاتوری پرولتاپیا فایده بردنده، دهقانان بطور اعم بودند. دهقان روسیه در دوران ملاکین و سرمایه‌داران گرسنگی می‌کشید. دهقان طی قرون متعددی تاریخ ما هیچگاه امکان نداشت برای خود کار کند؛ او خود گرسنگی می‌کشید و صدھا ملیون پوٹ غله را به سرمایه‌داران، به شهرها و به خارجه میداد. دهقان فقط در دوران دیکتاتوری پرولتاپیا برای نخستین بار برای خود کار کرد و از شهری‌ها بهتر غذا خورد. برای نخستین بار دهقان عمل روى آزادی دید؛ آزادی در خوردن ثان خود، آزادی از قید گرسنگی، بهنگام تقسیم زمین‌ها، چنانکه میدانیم، حداً کثر برابری برقرار گشته است؛ دهقانان در اکثریت عظیمی از موارد زمین را «برحسب تعداد نانخورها» تقسیم می‌کنند.

روسیالیسم یعنی محو طبقات.

برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. برای محو طبقات باید ثانیاً فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی اینکار را نمیتوان فوراً انجام داد. این وظیفه‌ایست بمراتب دشوارتر و بالضروره طولانی. این سئله‌ایست که آنرا نمیتوان با سرنگونی طبقه، اعم از اینکه هر طبقه‌ای باشد، حل کرد. آنرا فقط از طریق تجدید سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد خردکالابی و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی میتوان حل کرد. چنین انتقالی بالضروره بس طولانی خواهد بود. اقدامات عجولانه و غیر محتاطانه اداری و قانونگذاری در این رشته نتیجه‌اش فقط کند ساختن و دشوار نمودن این انتقال است. تسریع این انتقال فقط در صورتی ممکن است که بدھقان آنچنان کمک مبذول گردد که بوی امکان دهد در مقیاسی عظیم تمام تکنیک زراعتی را بهبود بخشد و آنرا از بیخ و بن اصلاح نماید.

برای انجام دوین بخش این وظیفه که دشوارترین بخش آنست، پرولتاریابی که بر بورژوازی غالب آمده است باید از خطیشی اساسی زیرین سیاست خود در مورد دهقانان بطور پیگیر پیروی کند: پرولتاریاباید دهقان زحمتکش را از دهقان مالک، — دهقان کارکن را از دهقان سوداگر، دهقان زحمتکش را از دهقان سختکر تمیز دهد و بین آنها مرزبندی نماید.

تمام کننه سوسیالیسم در همین مرزبندیست.

و شگفت‌آور نیست که سوسیالیستهای در گفتار و دیگرانهای خردبوزروایی در کردار (مارتفها و چرنوفها، کائوتسکها و شرکاء) به این کننه سوسیالیسم پی نمیبرند.

این مرزبندی بسیار دشوار است، زیرا در زندگی واقعی تمام خواص «دهقان»، هر قدر هم که این خواص متفاوت و متنضاد باشند، در یک واحد کل بهم آمیخته‌اند. ولی با همه، اینها مرزبندی مزبور ممکنست و نه تنها ممکنست، بلکه بطور ناگزیر از شرایط

اقتصاد دهقانی و زندگی دهقانی ناشی میگردد. دهقان زحمتکش قرنها تحت ستم ملأکین، سرمایه داران، سوداگران، محتکرین و دولت آذان و از آنجمله دمکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی بوده است. دهقان زحمتکش قرنها میدید حس کبیه و خصوصت نسبت به این ستمگران و استثمارگران را در خود پرورش داده است و این «پرورش» که خود زندگی آنرا داده است، دهقان را وادر میکند علیه سرمایه دار، علیه محتکر و علیه سوداگر در جستجوی اتحاد با کارگر باشد. ولی در عین حال شرایط اقتصادی، شرایط اقتصاد کالایی، دهقان را ناگزیر سوداگر و محتکر میسازد (نه همیشه ولی در اکثریت عظیمی از موارد). آماری که ما فوقاً ذکر کردیم تفاوت بین دهقان زحمتکش و دهقان محتکر را بعیان نشان میدهد. آن دهقانی که در سال ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ برای مصرف کارگران گرسنه شهرها، میلیون پوت غله به نرخهای ثابت دولتی در اختیار ارگانهای دولتی گذاشت و آنهم با وجود تمام نقصانهای این ارگان ها که دولت کارگری بخوبی از آنها آگاه است، ولی در نخستین دوران انتقال به سوسیالیسم نقصانهایی رفع نشدنی هستند، چنین دهقان زحمتکش، رفیق کامل حقوق کارگر سوسیالیست، مطمئن ترین متفق وی و برادر تنی وی در ببارزه علیه یوغ سرمایه است. ولی آن دهقانی که بطور معنی ۰ میلیون پوت غله را به نرخی ده بار گرانتر از نرخ دولتی بفروش رساند و در این امر از نیازمندی و گرسنگی کارگر شهری استفاده کرد، دولت را فریب داد و فریب و غارت و معاملات شیادانه را در همه جا تشدید نمود و موجب آن گردید - چنین دهقانی محتکر است، متفق سرمایه دار است، دشمن طبقاتی کارگر است، استثمارگر است، زیرا در اختیار داشتن مازاد غله ای که از زمین متعلق به همه کشور و بکمک ابزاری برداشت شده است که نه تنها زحمت دهقان بلکه کارگر نیز بنحوی از انجاء در ساختن آن دخالت داشته است و غیره، در اختیار داشتن این مازاد غله و احتکار آن معاشر استثمار کارگر گرسنه است.

از هر سو بر سر ما فریاد میزند که شما ناقض آزادی و

برابری و دمکراسی هستید و در این باره به نابرابری کارگر و دهقان در قانون اساسی ما، به برچیدن مجلس مؤسسان و به ضبط قهری مازاد غله و غیره اشاره میکنند. ما پاسخ میدهیم: در جهان تا کنون هیچ دولتی اینهمه کار برای برانداختن آن نابرابری واقعی و آن فقدان آزادی واقعی که دهقان زحمتکش قرنها از آن در عذاب بود، انجام نداده است. ولی ما برای دهقان محظکر هرگز برابری قائل نخواهیم شد، همانگونه که بین استشارگر و استشارشونده، بین سیر و گرسنه «برابری» قابل نخواهیم شد و «آزادی» اولی را برای غارت دویی برسمیت نخواهیم شناخت. و با آن تحصیل کرده‌هایی هم که نمیخواهند باین تفاوت بین بینند همانگونه رفتار خواهیم کرد که با افراد گارد سفید رفتار مینماییم، ولو اینکه افراد مزبور خود را دمکرات، سوسیالیست، انترناسیونالیست، کائوتیسکی‌ها، چرنوفها و مارتفها بنامند.

۵

سوسیالیسم یعنی محو طبقات. دیکتاتوری پرولتاپریا برای محو طبقات هر چه از دستش بر می‌آمده انجام داده است. ولی طبقات را نمیتوان فوراً محو ساخت.

طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاپریا باقیمانده‌اند و باقی خواهد ماند. دیکتاتوری زمانی غیرلازم خواهد شد که طبقات از بین بروند.

طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاپریا از بین نخواهند رفت. طبقات باقی مانده‌اند، ولی هریک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاپریا تغییر شکل یافته‌اند؛ مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است. مبارزة طبقاتی بهنگام دیکتاتوری پرولتاپریا از بین نمی‌رود، بلکه فقط شکلهای دیگری بخود می‌گیرد.

پرولتاپریا بهنگام سرمایه‌داری طبقه^۱ ستمکش، طبقه^۲ محروم از هرگونه مالکیت بر وسائل تولید و تنها طبقه‌ای بود که مستقیماً و تمام و کمال در نقطه^۳ مقابل بورژوازی قرار داشت و بدین سبب

تنها طبقه‌ای بود که قادر بود تا پایان انقلابی باشد، پرولتاپیا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی به طبقه^{*} حاکمه مبدل شد؛ وی قدرت دولتی را در دست خود دارد، وسائل تولید را که آکنون اجتماعی شده است، در اختیار خود دارد، عناصر و طبقات متزلزل و بینابینی را رهبری می‌نماید، وی نیروی فزونی یافته^{*} مقاومت استشمارگران را سرکوب می‌سازد. همه^{*} اینها وظایف خاص مبارزه طبقاتی است، وظایفی است که پرولتاپیا سابقاً آنها را مطرح نمی‌ساخت و نمیتوانست مطرح سازد.

طبقه^{*} استشمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران از بین نرفته و ممکن نیست بهنگام دیکتاتوری پرولتاپیا بفوریت از بین برود. استشمارگران درهم شکسته شده، ولی نابود نشده‌اند. پایگاه بین‌المللی آنها یعنی سرمایه^{*} بین‌المللی که آنها شعبه‌ای از آن هستند، باقیمانده است. قسمتی از وسائل تولید، پول و ارتباطات عظیم اجتماعی در دست آنها باقیمانده است. نیروی مقاومت آنان، همانا بعلت شکستشان، صدھا و هزارها بار افزایش یافته است. برخورداری از «فن» اداره امور دولتی، نظامی و اقتصادی تفوق بسیار و بسیار زیادی به آنها میدهد، پس اهمیت آنان بمراتب بیش از نسبت آنان در بین عده کل اهالیست. مبارزه طبقاتی استشمارگران سرنگون شده علیه پیشاپنگ پیروزمند استشمارشوندگان یعنی پرولتاپیا بمراتب شدیدتر شده است. و هر آینه اگر از انقلاب سخن درمیان پاشد و این مفهوم را با پنداهای رفرمیستی تعویض نکنند (کاریکه تمام قهرمانان انتربنیونال دوم میکنند)، جز اینهم نمیتواند باشد.

سرانجام دهقانان، همچون هر نوع خرد بورژوازی بطور کلی، بهنگام دیکتاتوری پرولتاپیا نیز دارای وضع حد وسط و بینابینی هستند؛ از یکسو اینها توده بس قابل ملاحظه‌ای (و در روسیه^{*} عقب‌مانده توده عظیمی) از زحمتکشان هستند که مصالح مشترک زحمتکشان در امر رهایی از قید ملاکین و سرمایه‌داران متوجهشان می‌سازد؛ از سوی دیگر اینها صاحبکاران خرد پای منفرد، مالک و سوداگرند.

یک چنین وضع اقتصادی ناگزیر موجب نوسان بین پرولتاریا و بورژوازی میگردد. و بهنگام مبارزه حاد بین پرولتاریا و بورژوازی، بهنگام فرو پاشیدن فوق العاده سریع کلیه مناسبات اجتماعی و با عادت شدیدی که بویژه دهقانان و بطور کلی خرد بورژواها به زندگی کهنه و جمود و ثابت دارند، طبیعی است که ما ناگزیر در بین آنها رفت و آمدنا و نوسان‌هایی از اینسو به آنسو، چرخش‌ها، شک و تردیدها و غیره‌ای را مشاهده خواهیم کرد.

وظیفه پرولتاریا نسبت به این طبقه— یا نسبت باین عناصر اجتماعی— عبارتست از رهبری و مبارزه برای نفوذ در آن. بدنبال خود بدن عناصر متزلزل و ناستوار— اینست کاری که پرولتاریا باید انجام دهد.

اگر ما تمام نیروهای اساسی یا طبقات و مناسبات متقابل آنها را که دیکتاتوری پرولتاریا شکل آنرا تغییر داده است، با هم مقایسه نمائیم خواهیم دید که پندرار رایج و خرد بورژوازی‌بانه درباره انتقال به سوسیالیسم «از طریق دمکراسی» بطور اعم، یعنی پندرار که ما آنرا در نزد همه نمایندگان انتربنیونال دوم مشاهده میکنیم، چه نابخردی بیجد و حصر تئوریک و چه کندزنی عجیبی است. خرافه سربوط به مضمون بلاقید و شرط و برون طبقاتی «دمکراسی»، این خرافه‌ایکه از بورژوازی بمیراث رسیده است، پایه این اشتباه را تشکیل می‌دهد. ولی در حقیقت امر بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا، هم دمکراسی وارد مرحله بکلی تازه‌ای میگردد و هم مبارزه طبقاتی بمندرج عالیتری ارتقاء می‌یابد و کلیه و هر گونه شکاهها را تابع خود می‌سازد.

الفاظ کلی درباره آزادی، برابری و دمکراسی عمل برایزند با تکرار کورکورانه سفا‌هیمی که کپیه مناسبات تولید کالایی هستند. حل مسائل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا بکمک این الفاظ کلی معناشیش پیوستن به خطمشی تئوریک و اصولی بورژوازی در کلیه جهات است. از نقطه نظر پرولتاریا مسئله فقط بدین شکل مطرحست: آزادی از قید ستمگری چه طبقه‌ای؟ برابری چه طبقه با چه طبقه‌ای؟ دمکراسی

بر اساس مالکیت خصوصی یا بر پایهٔ مبارزه در راه الغاء مالکیت خصوصی؟ و غیره.

انگلیس مدت‌ها پیش در «آنچه دورینگ» توضیح داده است که مفهوم برای برآینده اگر کپیهٔ مناسبات تولید کالاهی باشد و منظور از آن — محو طبقات نباشد، به خرافه بدل میگردد. این حقیقت مقدماتی درباره فرق بین مفهوم بورژوا دمکراتیک و مفهوم سوسیالیستی برای برآینده فراموش میکنند. ولی اگر این حقیقت فراموش نشود، آنوقت واضح میگردد که پرولتاپیا با سرنگون ساختن بورژوازی، قطعی ترین گام را بسوی محو طبقات برمیدارد و نیز واضح میگردد که پرولتاپیا برای سرانجام دادن این امر باید با استفاده از دستگاه قدرت دولتی و با بکار بردن شیوه‌های گوناگون مبارزه و اعمال نفوذ و تاثیر در بورژوازی سرنگون شده و خرد بورژوازی متزلزل، مبارزه طبقاتی خود را ادامه دهد.

(ادامه دارد *.)

۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۹.

«پراودا»، شماره ۲۵۰، هفتم نوامبر
سال ۱۹۱۹
از روی متن مجموعهٔ^{*}
آثار و. ای. لینین،
چاپ پنجم، جلد ۳۹، ص
۲۷۱—۲۸۲ ترجمه و
چاپ شده است

* مقاله ناتمام مانده است. ه. ت.

سخنرانی در دومین کنگره^۱ سازمانهای کمونیستی ملل خاور سراسر روسیه (۸) ۱۹۱۹ نوامبر سال ۲۲

رقا! بسیار خوشوقتم که می‌توانم بکنگره رفای کمونیست نمایندگان سازمانهای مسلمان خاور درود و تهنهیت بگویم و چند کلمه‌ای درباره چگونگی اوضاع کنونی روسیه و سراسر جهان صحبت کنم. موضوع سخنرانی من — لحظه حاضر است و تصور می‌کنم که در این مسئله مهمترین نکته، برخورد ملل خاور به امپریالیسم و جنبش انقلابی میان این ملت‌هاست. پرواضح است که این جنبش انقلابی ملل خاور آکنون می‌تواند با موقیت گسترش یابد و می‌تواند فقط از راه برقراری رابطه و پیوند مستقیم با مبارزة انقلابی جمهوری شوروی ما علیه امپریالیسم بین‌المللی تحقق پیدا کند. بعلی، و ناگفته نمائند بمناسبت عقب‌ماندگی روسیه و وسعت بیکران آن و باین سبب که روسیه مرز بین اروپا و آسیا، بین باختر و خاور است، ما ناگزیر تمامی سنگینی را بدوش سیکشیم و برای خود افتخار بزرگ می‌شماریم که در مبارزة جهانی علیه امپریالیسم پیشقدم باشیم. به این جهت تمامی سیر رویدادهای آینده نزدیک مبشر مبارزة گستردۀتر و سخت‌تر با امپریالیسم بین‌المللی است و قطعاً و ناگزیر با مبارزة جمهوری شوروی علیه نیروهای امپریالیسم متوجه — آلمان و فرانسه و انگلستان و آمریکا مربوط خواهد بود.

و اما درباره جانب نظامی مسئله، لابد شما می‌دانید که حالا در همه جبهه‌ها اوضاع چقدر بنفع ما تغییر کرده است. درباره این مسئله سخن بتفصیل نخواهم گفت، و فقط می‌گویم، جنگ داخلی

که امپریالیسم بین‌المللی بزور بـ『تحمیل کرد، طی دو سال، دشواریها و مشقات بیشماری برای جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه ببار آورده و چنان بار توانفرسایی بدوش دهقانان و کارگران گذاشته است که غالباً تصور می‌شد تاب و توان آنرا نداشته باشند. اما در عین حال این جنگ با تعدیات ناهمجارت و هجوم و فشار خشن و بی‌امان باصطلاح «متحدین» ما که بجهانات درنده مبدل شده‌اند و ما را حتی تا آغاز انقلاب سوسیالیستی خارت می‌کردند، اعجاز کرده و مردم را که از جنگ خسته شده بودند و بنظر می‌رسید که قادر به تحمل بار جنگ دیگر نیستند بمبارزانی مبدل ساخت که طی دو سال نه تنها بار جنگ را تحمل کرده‌اند، بلکه با پیروزی آنرا بپایان می‌رسانند. آن پیروزیهایی که اینکه پر کلچاک و یودنیچ و دنیکین بدست می‌آوریم، بمعنای آغاز مرحلهٔ جدید در تاریخ مبارزه میان امپریالیسم جهانی و کشورها و ملت‌های است که برای مبارزه در راه آزادی خود بپا خاسته‌اند. از این لحاظ جنگ داخلی دوسرهٔ ما نه تنها مشهودات دیرین تاریخ را کاملاً تأیید کرد که خصلت جنگ و موفقیت آن بیش از هر چیز بسته بنظام داخلی آن کشوری است که وارد جنگ می‌شود، و جنگ انعکاس آن سیاست داخلی است که این کشور قبل از جنگ تعقیب می‌کند، اینها — عموماً بطور مسلم و ناگزیر در چگونگی اداره امور جنگی بازتاب پیدا می‌کند.

این مسئله که کدام طبقه بجنگ پرداخته و بجنگ ادامه می‌دهد، مسئله بسیار مهمی است. تنها در سایه آنکه جنگ داخلی ما توسط کارگران و دهقانانی که خود را آزاد ساخته‌اند صورت می‌پذیرد و ادامهٔ مبارزه سیاسی در راه رهایی زحمتکشان از شر سرمایه‌داران کشور خود و سراسر جهان بشمار می‌رود، تنها باین علت در چنین کشور عقب‌مانده‌ای نظیر روسیه که در نتیجهٔ جنگ چهارسالهٔ امپریالیستی خسته و کوفته شده است، افراد قوی‌الاراده پیدا شدند و توانستند که طی دو سال در شرایط سخت و دشوار غیرقابل تصور و بیسابقه‌ای این جنگ را ادامه دهند.

تاریخ جنگ داخلی این نکته را با وضوح خاصی در جنگ با

کلچاک نشان داد. دشمنی چون کلچاک که از همه^{*} نیروهای ترین دول جهان کمک می‌گرفت و راه آهن را در اختیار داشت که توسط صدها هزار تن از نظامیان دول خارجی و از جمله توسط بهترین سپاهیان امپریالیسم بین المللی مثلاً نیروهای مساجع ژاپن حفاظت می‌شد که برای جنگ امپریالیستی آماده شده بودند و تقریباً در آن شرکت نداشتند و باین جهت کمتر حدده دیده بودند، — کلچاک که بر دهقانان سیبری که مرغه‌ترین دهقانان بودند و از حقوق خاوندی (سرواز - م.) اطلاعی نداشتند، و بدینجهت طبعاً از هر کس دیگر از کمونیسم پدربوی بودن، متکی بود، — بنظر می‌رسید که کلچاک نیروی غلبه‌ناپذیر است چونکه سپاهیانش واحد پیشگام امپریالیسم بین المللی است. هنوز هم سپاهیان ژاپن و چکسلواکی و دیگر نیروهای مسلح ملل امپریالیستی در سیبری مشغول فعالیتند. بهرحال تجربه و آزمون سلطه بیش از یکساله کلچاک بر سیبری با آنهمه ثروتهای عظیم طبیعی اش، تجربه‌ای که ابتداء مورد پشتیبانی احزاب سوسیالیست انترناسیونال دوم، منشیک‌ها و اسارها قرار گرفت که جبهه^{*} کمیته^{*} مجلس مؤسسان (۹) را تشکیل دادند و در این اوضاع و احوال از نقطه^{*} نظر کوتاه‌بینانه و جریان عادی تاریخ، استوار و غلبه‌ناپذیر بنظر می‌رسید، ولی در واقع نشان داد که: هر چه کلچاک در داخل و عمق روسیه بیش می‌رفت، بیشتر فرسوده و ضعیف می‌شد و سرانجام ما پیروزی کامل روسیه^{*} شوروی را بر کلچاک می‌بینیم. در اینجا بدون تردید عملاً بر ما ثابت می‌شود که نیروهای متعدد و همپیوسته کارگران و دهقانانی که از شر سرمایه‌داران رها شده‌اند، واقعاً اعجاز می‌کنند. و عملاً بر ما ثابت می‌شود که جنگ انقلابی وقتی که واقعاً توده‌های زحمتکش ستمدیده را جلب می‌کند و مورد توجه آنان قرار می‌گیرد و آنها را باین ذکته آگاه می‌سازد که علیه استمارگران مبارزه می‌کنند — چنین جنگ انقلابی موجود نیرو و قدرت اعجاز است.

تصور می‌کنم آنچه که ارتش سرخ انجام داده، مبارزه آن و تاریخ پیروزیش اهمیت عظیم جهان‌شمول برای همه ملل خاور خواهد

داشت و بمل خاور نشان خواهد داد که این ملتها هر قدر هم ضعیف باشند و قدرت ستمگران اروپایی که در پیکار از تمام معجزه‌های تکنیک و هنر نظامی استفاده می‌کنند، غلبه‌ناپذیر بمنظور برسد، معهذا جنگ انقلابی که ملل مستمدیده بدان دست زده‌اند اگر بتوانند واقعاً ملیونها رحمتکش و استمارشونده را بیدار کنند، این جنگ انقلابی آنچنان امکانات و قدرت اعجاز در خود نهفته دارد که آزادی ملل خاور حالا دیگر از نقطهٔ نظر تجربه مستقیم جنگی که در آسیا و در بلکه همچنین از نقطهٔ نظر تجربهٔ سیبری صورت گرفته، تجربه‌ای که جمهوری شوروی در برابر یورش نظامی همهٔ کشورهای بسیار پرتوان امپریالیسم کسب نموده، کاملاً عملی است.

علاوه بر آن این تجربهٔ جنگ داخلی در روسیهٔ بما و بکمونیست‌های همهٔ کشورها نشان داد که چگونه در سیان آتش جنگ داخلی همراه با رشد و افزایش شور انقلابی اوضاع داخلی خیلی تثبیت می‌شود. جنگ معیار آزمایش همهٔ نیروهای اقتصادی و تشکیلاتی هر ملت است، و بالاخره پس از آزمون دوسله، صرف نظر از جنگی بی‌نهایت سخت برای کارگران و دهقانان که از گرسنگی و سرما رنج می‌برند، بر اساس آزمون دوسله می‌توان گفت که ما پیروز می‌شویم و پیروز خواهیم شد، چونکه پشت جبههٔ محکم داریم و دهقانان و کارگران با وجود قحطی و سرما متعدد و همپیوسته‌اند و قوت یافته‌اند، و هر ضربت شدید را با افزایش همبستگی نیروها و قدرت اقتصادی پاسخ می‌دهند و فقط باین جهت، پیروزی‌ها بر کلاچاک، یودنیچ و متخدین آنها، بر نیرومندترین دول جهان، امکان‌پذیر شد. دو سال گذشته از یکطرف امکان گسترش جنگ انقلابی را بما نشان می‌دهد و از طرف دیگر قوام و تقویت حکومت شوروی را در زیر ضربات سنگین تاخت و تاز بیگانه که هدفش امتحای سریع کانون انقلاب و درهم شکستن جمهوری کارگران و دهقانان است که جرئت کرده‌اند به امپریالیسم بین‌المللی اعلان جنگ دهند. اما این ضربات بجای اینکه کارگران و دهقانان روسیه را درهم شکند آنها را آبدیده کرد.

چنین است نتایج عمدہ و مضمون اصلی لحظه^۱ کنونی، ما به پیروزی‌های قطعی بر دنیکین—آخرین دشمنی که در خاک کشور ما باقی مانده است، نزدیک می‌شویم. ما خود را قوی احساس می‌کنیم و هزار بار می‌توانیم تکرار کنیم و اشتباه نمی‌کنیم که وقتی می‌گوییم ساختمان داخلی جمهوری تقویت یافته، و ما برای انجام وظایف ساختمان بنای سوسیالیسم—ساختمانی که در دوران جنگ داخلی وقت و نیروی خیلی کمتری می‌توانستیم به آن تخصیص دهیم و فقط حالا با پا نهادن برآ آزاد بدون شک می‌توانیم تمام وقت و نیروی خود را صرف آن کنیم، بمراتب نیرومندتر و آماده‌تر از جنگ با دنیکین خارج خواهیم شد.

ما شاهد روند متلاشی شدن امپریالیسم در اروپای باختی هستیم. می‌دانید که یکسال پیش حتی سوسیالیست‌های آلمان مانند اکثریت عظیم سوسیالیست‌ها که از درک حقیقت‌الامر دور بودند، تصویر می‌کردند که مبارزه‌ای میان دو گروه امپریالیسم جهانی در گرفته است، که این مبارزه جریان تاریخ را پر کرده و نیروی نیست که کار دیگری انجام دهد، آنها تصویر می‌کردند که حتی سوسیالیست‌ها چاره‌ای ندارند جز اینکه بیک از این گروههای درنگان پرتowan جهانی بپیوندند. در اوخر اکتبر سال ۱۹۱۸ چنین بینظر می‌رسید. اما می‌بینیم که از آن زمان تاریخ جهانی، سال پدیده‌های گسترده و عمیق بیسابقه‌ای از سرگذرانده که چشم‌های بسیاری از آن سوسیالیست‌ها را باز کرده است که هنگام جنگ امپریالیستی میهن پرستانی بودند که روش و کردار خود را چنین توجیه می‌کردند که در برابر دشمن قرار گرفته‌اند، اتحاد با امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه را توجیه می‌کردند که گویا آنها رهایی از شر امپریالیسم آلمان را به ارمغان می‌آورده‌اند. ببینید که با این جنگ چقدر توهم و خیال بر باد رفته است! ما شاهد متلاشی شدن امپریالیسم آلمان هستیم که کاررا نه تنها به انقلاب جمهوریت، بلکه حتی به انقلاب سوسیالیستی کشانده است. شما می‌دانید که در حال حاضر مبارزة طبقات در آلمان شدیدتر شده و جنگ داخلی و مبارزة پرولتاپیای آلمان علیه

امپریالیستهای آلمانی که برنگ جمهوری خواهان درآمده‌اند، ولی کماکان نمایندگان امپریالیسم هستند، نزدیکتر می‌شود.

همه می‌دانند که انقلاب اجتماعی در اروپای باختری نه روزبروز بلکه ساعت بساعت نضیج می‌گیرد و همین پروسه هم در آمریکا و هم در انگلستان—میان این باصطلاح نمایندگان فرهنگ و تمدن که بر گونها—بر امپریالیستهای آلمانی—پیروز شده‌اند، جریان دارد، ولی وقتی کار به صلح ورسای (۱۰) کشید، همه دیدند که پیمان صلح در ورسای صد بار غارتگرانه‌تر از صلح برسد (۱۱) است که غارتگران آلمانی بر ما تحمیل کردند، و این صلح ورسای بزرگترین ضربه‌ای است که سرمایه‌داران و امپریالیست‌های این کشورهای فلکزده پیروزمند می‌توانستند بخود وارد سازند. پیمان صلح ورسای چشمهای همانا ملل پیروز را باز کرد و ثابت نمود که ما نه با نمایندگان فرهنگ و تمدن مواجهیم بلکه در سیمای انگلیس و فرانسه با دولتهاي روپرتو هستیم که با وجود اینکه دولتهای دمکراتیک هستند ولی توسط درندگان—امپریالیست‌ها اداره می‌شوند. مبارزة داخلی این درندگان با چنان سرعتی گسترش می‌باید که می‌توانیم با علم پاینکه صلح ورسای در حکم فقط پیروزی ظاهري امپریالیستهای پیروزمند است، در واقع شکست همهٔ جهان امپریالیستی و دوری و اجتناب قطعی توده‌های زحمتکش از آن سوسیالیست‌ها که هنگام جنگ متوجه نمایندگان امپریالیسم پوشیده بودند و از یکی از گروههای درندگان متحارب دفاع می‌نمودند، بسیار خوشحال باشیم. چشمهاي زحمتکشان باز شد چونکه صلح ورسای ددمنشانه بود و نشان داد که فرانسه و انگلیس در واقع با آلمان می‌جنگیدند تا سلطهٔ خود را بر مستعمرات استوارتر سازند و بر قدرت امپریالیستی خود بیفزایند. این مبارزة داخلی هر چه زمان می‌گذرد گستردگرتر می‌گردد. امروز رادیوتلگرامی از لنلن بتاریخ ۲۱ نوامبر دیدم که در آن روزنامه نگاران آمریکایی که نمی‌توان آنها را بداشتمن سهپاتی و حسن نظر نسبت بانقلابیون مظنون شمرد، می‌گویند که در فرانسه موج بیسابقه

تنفر نسبت به آمریکائیها مشاهده می‌شود، چونکه آمریکائیها از تأیید پیمان صلح و رسانی استناع ورزیده‌اند.

انگلستان و فرانسه پیروز شده‌اند، ولی خیلی به آمریکا بدھکارند که تصمیم گرفته است هر قدر هم فرانسوی‌ها و انگلیسها خود را غالب و پیروز بشمارند، سرشاری را بگیرد و با بت کمک خود در زمان جنگ بهره اضافی دریافت دارد و برای تأمین آن، ناوگان آمریکا باید پدرد بخورد که اکنون در دست ساختمان است و از لحاظ کمیت بر ناوگان انگلیس پیشی می‌گیرد. و روش خشن و ناهمجارت امپریالیسم درنده آمریکائیها از این عمل روشن است که عمال آمریکا کالای زنده، زنان و دختران را می‌خرند و برای بسط دامنه فحشاء، به آمریکا می‌برند. آمریکای آزاد و با فرهنگ، فاحشه‌خانه‌ها را از لحاظ کالای زنده تأمین می‌کند! در لهستان و بلژیک با عمال آمریکا اختلاف پیدا می‌شود. اینها تصویر کوچکی از حوادثی است که در مقیاس بزرگ در هر کشور کوچک که از آنتانت کمک گرفته است، روی می‌دهد. لهستان را در نظر بگیرند. می‌بینید که کارگزاران و سفتة بازان آمریکایی برای خریدن تمام ثروت‌های لهستان که بر خود می‌بالد که اکنون بعنوان کشور مستقل وجود دارد، بآنجا می‌روند. عمال و کارگزاران آمریکا لهستان را می‌خرند، حتی یک فابریک و کارخانه، یک رشته صنعتی نیست که آمریکائیها آنرا به جیب خود نگذاشته باشند. آمریکا چنان بی‌شرم و پررو شده که دارد فرانسه «این پیروزمند کبیر آزاد» را تحت انقیاد در می‌آورد که سابقًا کشور ریاخوار بود و حالا کاملاً بدھکار آمریکاست، چونکه نیروهای اقتصادی خود را از دست داده و نمی‌تواند از لحاظ غله و زغال سنگ خود را تأمین نماید و قادر نیست نیروهای مادی خود را در ابعاد گسترده، رشد دهد، اما آمریکا طلب می‌کند که همه «باج و خراج بدون چون و چرا پرداخته شود. با این ترتیب ورشکستگی اقتصادی فرانسه و انگلستان و دیگر کشورهای پرتowan بیش از پیش و هر چه بیشتر عیان و آشکار می‌گردد. در انتخابات فرانسه کلریکالها برتری یافته‌اند. ملت فرانسه چون گول آنها را خورده بود و می‌بايستی تمام نیروهای

خود را بخطاطر آزادی و دمکراسی علیه آلمان بکار برد، حالا بدھکاری بی پایان و توهین و استهزای امپریالیست‌های درزنه آمریکایی، و سپس اکثریت کاریکالی از نمایندگان وحشی‌ترین ارتقای را بعنوان پاداش گرفته است.

اوپاچ و احوال در سراسر جهان بی‌اندازه بغيرنجتر و پیچیده‌تر شده است. پیروزی ما بر کلچاک و یودنیچ — بر این چاکران سرمایه بین‌المللی بسیار بزرگ است، ولی پیروزی که ما در مقیاس بین‌المللی بدست می‌آوریم با وجود اینکه هنوز آنقدرها روش نیست خیلی بیشتر است. این پیروزی عبارتست از فساد و تلاشی داخلی امپریالیسم که نمی‌تواند نیروهای خود را علیه ما گسیل دارد. آنثانت به چنین آزمایشی دست زد، ولی کاری از پیش نبرد، چونکه سپاهیانش هنگامیکه با نیروهای مسلح ما ملاقات می‌کنند و با قانون اساسی شوروی روسیه ما که به زبانهای آنها ترجمه شده است، آشنا می‌شوند، ملاشی می‌گردند. قانون اساسی ما علیرغم نفوذ پیشوایان سوسیالیسم پویمده، همواره حسن نظر و سمعکاتی توده‌های زحمتکش را جلب می‌کند. حالا کلمه «شورا» برای همه مفهوم است و قانون اساسی شوروی بهمه زبانها ترجمه شده و هر کارگری با آن آشناست و میداند که این — قانون اساسی زحمتکشان و نظام سیاسی زحمتکشان است که به پیروزی بر سرمایه بین‌المللی دعوت می‌کند، میدانند که این — موقعیتی است که ما در برابر امپریالیست‌های جهانی بدست آورده‌ایم. این پیروزی ما در هر کشور امپریالیستی تأثیر پخشیده و بازتاب پیدا کرده است، چونکه ما نیروی سپاهیانش را از آنها گرفته و امکان حرکت آنها را علیه روسیه شوروی سلب کرده‌ایم.

آنها کوشیدند با نیروهای نظامی کشورهای دیگر با استفاده از سپاهیان فنلاند، لهستان و لتوانی با ما بجنگند، اما کاری از پیش نرفت. چرچیل — وزیر انگلیسی چند هفته پیش ضمن بیانات خویش در مجلس با خودستایی گفت که حمله و یورش ۱۴ ملت علیه روسیه شوروی سازمان داده شده و تا سال جدید پیروزی بر روسیه تأمین خواهد شد — رد این باره تلگرافهای بسراسر جهان

مخابره گردید؛ راستی هم در این یورش مملل متعدد — فنلاند، اوکرائین، لهستان، گرجستان، چکسلواکی‌ها، ژاپنیها، فرانسوی‌ها، انگلیسها، آلمانیها شرکت داشتند. اما ما از نتیجه این کار اطلاع داریم و می‌دانیم که استونیها سپاهیان یودنیچ را ترک کردند و اکنون درباره این مسئله که استونیها نمی‌خواهند بوی کمک کنند در روزنامه‌ها بحث شدید در گرفته است و فنلاند هم، علیرغم بورژوازی آنکشور به یودنیچ کمک نداده است، با این ترتیب تلاش دوم برای حمله بما، عقیم مانده است. مرحله نخست — اعزام نیروهای خود آنたنت بود که از لحاظ تجهیزات جنگی کامل بودند و تصور می‌شد که بر جمهوری شوروی پیروز خواهند شد. این نیروهای قفقاز و آرخانگلسک و کریمه را ترک کرده و هنوز در سوراسنک، همانند چکسلواکها در سیبری، باقی هستند، ولی پراکنده شده‌اند. تلاش نخست برای پیروزی با نیروهای خود بر ما با پیروزی ما پایان یافت. تلاش دوم عبارت از این بود که ملل همسایه با ما را که از لحاظ مالی کاملاً وابسته آناتانت بودند علیه ما برازنگیزند و آنها را وادار سازند ما را بمشابه لانه سوسیالیسم خفه نمایند. اما این تلاش هم عقیم ماند و معلوم شد که هیچکدام از این دولتها کوچک قادر بچنین جنگی نیستند. مضافاً بر این، در هر یک از کشورهای کوچک حس نفرت نسبت به آناتانت ریشه دوانده است. اگر فنلاند هنگامیکه یودنیچ که کراسنوبه سلو را گرفت، برای تصرف پتروگراد نرفت، علتش این بود که مردد بود و می‌دید که در جوار روسیه شوروی می‌تواند مستقل زندگی کند، ولی با آناتانت نمی‌تواند در صلح و صفا بسر برد. همهٔ ملل کوچک چنین احساسی داشتند. فنلاند و لیتوانی، استلاند و لهستان هم که شوینیسم کاملاً در آنها حکم‌فرماست، اما نفرت نسبت به آناتانت هم هست که استثمار خود را در آنجاها گسترش می‌دهد چنین احساسی دارند. حالا ما بدون ذرهای اغراق با توجه بجربان رویدادها می‌توانیم بگوئیم که نه تنها مرحلهٔ نخست بلکه مرحلهٔ دوم جنگ بین‌المللی علیه جمهوری شوروی با شکست مواجه

شده و عقیم مانده است. حالا ما باید فقط بر سپاهیان دنیکن که تا کنون نصفشان تارویار گشته‌اند، پیروز شویم. چنین است، وضع کنونی روسیه و اوضاع بین‌المللی که باحتصار در این سخنرانی خود آنرا تشریح کردم، اجازه بدهید در پایان درباره وضعی که در برخورد به بملتهاي خاور بوجود می‌آید، صحبت کنم. شما نمایندگان سازمانهای کمونیستی و احزاب کمونیست ملل مختلف خاور هستید. باید بگوییم که اگر بلشویک‌های روس توانستند در امپریالیسم کهن شکاف ایجاد کنند و وظیفه فوق العاده دشوار ولی فوق العاده شرافتمدانه^۱ ایجاد راههای جدید انقلاب را بعده گیرند، شما نمایندگان توده‌های زحمتکش خاور وظیفه بزرگتر و تازه‌تری در پیش دارید. کاملاً روشن می‌شود که انقلاب سوسیالیستی که در سراسر جهان نزدیک می‌شود بهیچوجه تنها عبارت از پیروزی پرولتاپیای هر کشوری بر بورژوازی خودی نخواهد بود. اگر انقلاب باسانی و سرعت جریان پیدا می‌کرد، این کار امکان داشت. ما می‌دانیم که امپریالیستها از این کار جلوگیری خواهند کرد و همه کشورها علیه بلشویسم داخلی خود مسلحند و فقط در فکر آنند که چگونه در کشور خود بر بلشویسم غلبه کنند. به این جهت در هر کشور جنگ داخلی بوقوع می‌پیوندد و سوسیالیستهای قدیم سازشکار برای شرکت در آن بطر福德اری از بورژوازی، جلب شده‌اند. باین ترتیب انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمده مبارزه پرولترهای انقلابی هر کشور علیه بورژوازی خود نخواهد بود — بلکه مبارزه همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم، همه^۲ کشورهای وابسته علیه امپریالیسم بین‌المللی خواهد بود. در برنامه^۳ حزب ما که در مارس سال جاری تصویب گردید، ما ضمن اشاره به نزدیک شدن انقلاب جهانی اجتماعی گفتیم که جنگ داخلی زحمتکشان علیه امپریالیست‌ها و استشمارگران در همه کشورهای پیشرو دارد با جنگ ملی علیه امپریالیسم بین‌المللی توأم می‌گردد. این نکته با جریان انقلاب تأیید می‌شود و بیش از پیش تأیید خواهد شد. در خاور نیز همین طور خواهد بود.

ما می‌دانیم که در آنجا توده‌های مردم خاور همانند شرکت کنندگان مستقل و به مشابه ایجاد گران زندگی نوین بپا خواهند خاست، چونکه صدها میلیون از این مردم، از ملت‌های وابسته قادر حقوق کامل هستند که تا کنون قربانی سیاست بین‌المللی امپریالیسم بودند و برای فرهنگ و تمدن سرمایه‌داری بعنوان کود بکار می‌رفتند. و وقتی صحبت از واگذاری اعتبارنامه‌های مستعمراتی می‌شود ما بخوبی می‌دانیم که این عمل — واگذاری اعتبارنامه‌ها برای دزدی و غارت است و واگذاری حق استثمار اکثریت ساکنان کره زمین به پخش ناچیزی از اهالی زمین است. این اکثریت که تا کنون کاملاً خارج از پیشرفت تاریخی بود چونکه نیروی انقلابی مستقل نمی‌توانست باشد، ما می‌دانیم که از اوایل قرن بیستم دیگر جنبش نقش پاسیف را بازی نمی‌کند. می‌دانیم که پس از سال ۱۹۰۵ در ترکیه و ایران و چین انقلاب شد و در هندوستان جنبش انقلابی گسترش یافت. جنگ امپریالیستی همچنین به اعتدالی جنبش انقلابی کمک کرد، چونکه ناگزیر هنگهای کاملی از ملل مستعمرات بمبارزه امپریالیست‌های اروپا کشانده شدند. جنگ امپریالیستی خاور را هم بیدار کرد و ملل آنرا بسیاست بین‌المللی جلب نمود. انگلستان و فرانسه ملل مستعمرات را مسلح می‌ساختند، به آشنایی آنها با تکنیک جنگ و با ماسیحیان‌های تکامل یافته کمک می‌کردند. آنها از این داشش علیه آقایان امپریالیست‌ها استفاده می‌کنند. پس از دوران بیداری خاور در انقلاب کنونی، دوران شرکت همه ملت‌های خاور در حل سرنوشت سراسر جهان فرا می‌رسد تا اینکه فقط مایه^{*} غنا نباشند. ملل خاور بیدار می‌شوند و عمل دست بکار می‌شوند تا هر ملتی مسئله سرنوشت تمامی پیشریت را حل نماید.

با این جهت تصور می‌کنم در تاریخ رشد و گسترش انقلاب جهانی که با توجه به آغاز آن سالها طول خواهد کشید و مستلزم رحمت زیاد خواهد بود، شما باید در بمبارزه انقلابی، در جنبش انقلابی، نقش بزرگ ایفاء کنید و در این بمبارزه با بمبارزه ما علیه امپریالیسم بین‌المللی، متحده گردید. شرکت شما در انقلاب بین‌المللی، شما را

در مقابل مسئله پیچیده و دشواری قرار خواهد داد که حل آن پایه و اساس موقیت مشترک خواهد بود، چونکه در اینجا برای نخستین بار اکثریت اهالی بجنیش مستقل درمی‌آیند و عامل فعال در مبارزه برای سرنگون ساختن امپریالیسم بین‌المللی خواهند بود. وضع اکثریت ملل خاور از عقب‌مازده‌ترین کشور اروپا - روسیه بدتر است، اما ما توانستیم دهقانان و کارگران روس را در مبارزه علیه بقایای فئودالیسم و علیه سرمایه‌داری متحده سازیم، و چون دهقانان و کارگران علیه سرمایه و فئودالیسم متحده شدند مبارزه ما آنچنان آسان، جربان یافت. در اینجا ارتباط و پیوند با ملل خاور اهمیت خاصی دارد، چونکه اکثر ملل خاور نمایندگان تیپیک توده زحمتکش هستند، - اینها کارگر نیستند که مکتب فابریک‌ها و کارخانه‌های سرمایه‌داری را گذراند پاشند، بلکه نمایندگان تیپیک توده زحمتکش و استثمارشونده دهقانانند که از ستم قرون وسطایی رنج می‌برند. انقلاب روس نشان داد که پرولترهای پیروز بر سرمایه‌داری با توده چندین میلیونی دهقانان زحمتکش متفرق و پراکنده متحده گشتند و پیروزمندانه علیه ستم قرون وسطایی بپا خاستند. حالا جمهوری شوروی ما باید همهٔ ملل خاور را که دارند بیدار می‌شوند بدور خود جمع نماید تا با تفاق آنها علیه امپریالیسم بین‌المللی بمبارزه پردازد.

در اینجا شما با مسئله‌ای مواجه هستید که کمونیست‌های سراسر جهان قبل با آن مواجه نبودند: شما با انتکاء به تئوری و پراتیک عمومی کمونیستی باید با توجه بشرایط خودویژه که در کشورهای اروپا نیست بتوانید این تئوری و پراتیک را با شرایطی که توده عمده، دهقانانند، و باید مسئله مبارزه نه علیه سرمایه بلکه علیه بقایای قرون وسطایی را حل کرد، وفق بیدا کنید. این وظیفه دشوار و خودویژه‌ای است، ولی خیلی پروفایده و ثمریخش است، زیرا آن توده‌ای که هنوز در مبارزه شرکت نکرده بمبارزه کشاورزی می‌شود، و از طرف دیگر در سایهٔ تشکیل حوزه‌های کمونیستی در خاور، اسکان بپیدا می‌کنید نزدیکترین رابطه را با انتربنیونال سوم برقرار سازید. شما

باید اشکال خودویژه این اتحاد پرولترهای پیشو رو سراسر جهان را با توده‌های زحمتکش و استحمارشونده خاور که اغلب در شرایط قرون وسطایی بسر می‌برند، پیدا کنید. آنچه را که شما در کشورهای بزرگ، در ابعاد بزرگ، انجام خواهید داد، ما در کشور خود، در ابعاد کوچک عملی ساخته‌ایم. امیدوارم که شما این وظیفه^۱ دوم را با موفقیت انجام دهید. در سایه^۲ سازمان‌های کمونیستی در خاور که شما در اینجا نمایندگان آنها هستید شما با پرولتاریای انقلابی پیشو رو رابطه دارید. شما وظیفه دارید در آینده هم کوشش نمایید که در داخل هر کشور بزبان مفهوم مردم، تبلیغات کمونیستی صورت گیرد. پر واضح است که تنها پرولتاریای همه^۳ کشورهای پیشو رو جهان می‌تواند بطور نهایی و قطعی پیروز شود، و ما روسها بکاری می‌پردازیم که پرولتاریای انگلستان و فرانسه یا آلمان را تقویت پخشد؛ ولی می‌بینیم که آنها بدون کمک توده‌های زحمتکش همه^۴ ملل مظلوم مستعمرات و در نوبت اول ملل خاور پیروز نخواهند شد. ما باید باین نکته بپریم که پیشاهنگ به تنها بی نمی‌تواند گذار بکمونیسم را عملی سازد. وظیفه آنست که حس فعالیت انقلابی در کار مبتکرانه و سازماندهی توده‌های زحمتکش را صرفنظر از سطحی که دارند پیدار کرد، و آموزش واقعی کمونیستی را که برای کمونیست‌های کشورهای پیشرفت‌تر در نظر گرفته شده است، بزبان هر ملت ترجمه کرد و وظایف عملی را که مستلزم انجام فوری است انجام داد و در مبارزه مشترک با پرولترهای کشورهای دیگر درآمیخت.

اینها مسائلی هستند که شما در هیچ کتاب کمونیستی راه حل آنها را پیدا نمی‌کنید، ولی راه حل آنها در مبارزة مشترک که روسیه آغاز کرده است، پیدا می‌شود. شما باید این مسئله را در برابر خود مطرح سازید و با تجربه و آزمون مستقل آنرا حل کنید. در این کار از یکطرف اتحاد نزدیک با پیشاهنگ همه^۵ زحمتکشان کشورهای دیگر، و از طرف دیگر مهارت در پرخورد بملل خاور که اینجا نمایندگان آنها هستید، بشما کمک خواهد کرد. شما باید بر آن ناسیونالیسم بورژوازی که در سیان این ملتها پیدار می‌شود، و نمی‌تواند

بیدار نشود، و توجیه و دلیل تاریخی دارد، ممکن شوید. و علاوه بر این شما باید راه تعاس با توده‌های زحمتکش و استثمارشونده هر کشور را هموار سازید و بزبان مفهوم آنها بگویید که پیروزی انقلاب بین‌المللی، یگانه مایه^{*} امید رهایی است و پرولتاپیای بین‌المللی یگانه متوجه همه صدها میلیون ملل زحمتکش و استثمارشونده خاور است. این است مسئله بسیار معضلی که در برابر شما قرار گرفته و در پرتو دوران انقلاب و گسترش جنبش انقلابی، جای شک و تردید نیست، با تشریک مساعی سازمانهای کمونیستی خاور با موفقیت حل خواهد گردید و به پیروزی کامل بر امپریالیسم بین‌المللی رسانده خواهد شد.

از روی متن مجموعه^{*}
کمونیست (بلشویک) روسیه[†] شماره
۹، بیستم دسامبر ممال ۱۹۱۹
چاپ پنجم، جلد ۹،
ص ۳۱۸—۳۴۱ ترجمه
و چاپ شده است

«ایزوستیای کمیته» مرکزی حزب
کمونیست (بلشویک) روسیه[†]

هشتمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

۱۹۱۹ دسامبر سال ۴

طرح قطعنامه مربوط به مسئله^{*} سیاست بین‌المللی

جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مایل است با تمام ملتها در صلح بسر برد و تمام نیروهای خود را برای ساختمان داخلی بکار برد تا بدینوسیله تولید و حمل و نقل و امور اجتماعی را بر پایه^{*} نظام شوروی که تا کنون مداخله آنتانت و محاصره بمنظور ایجاد قحطی مانع آن بوده است، سر و سامان بدهد.

دولت کارگری و دهقانی بارها بدول آنتانت پیشنهاد صلح کرده است، از جمله: پنجم اوت سال ۱۹۱۸ کمیساريای ملی امور خارجه پیامی برای آقای پوئول — نماینده آمریکا؛ ۲۴ اکتبر سال ۱۹۱۸ برای پرزیدنت ویلسون؛ سوم نوامبر سال ۱۹۱۸ برای همه دولتهای عضو پیمان «توافق» توسط نمایندگان کشورهای بیطرف؛ هفتم نوامبر سال ۱۹۱۸ از جانب کنگره ششم شوراهای سراسر روسیه؛ ۲۳ دسامبر سال ۱۹۱۸ یادداشتی لیتوینف در استکلیم به همه نمایندگان آنتانت؛ سپس پیامهای ۱۲ ژانویه و ۱۷ ژانویه، یادداشت به دولتهای آنتانت در تاریخ چهارم فوریه سال ۱۹۱۹؛ پیش‌نویس

قرارداد تنظیمی با بولیت در تاریخ ۱۲ مارس سال ۱۹۱۹؛ اظهاریه هفتم ماه مه سال ۱۹۱۹ توسط نانسن فرستاده شده است. کنگره هفتم شوراها ضمن تأیید کامل همه^۱ این اقدامات مکرر در مکرر شورای کمیسرهای ملی و کمیسریات ملی امور خارجه باز دیگر تمایل بلا انحراف خود را بصلح تأیید می‌کند و باز دیگر به همه^۲ دول آفتابت، انگلستان و فرانسه و ایالات متحده آمریکا، ایتالیا و ژاپن، بهمه^۳ شان یکجا و بطور علیحده پیشنهاد می‌کند که بیدرنگ مذاکرات درباره صلح را آغاز کند و به کمیته^۴ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه، بشورای کمیسرهای ملی و به کمیسریات ملی امور خارجه مأموریت می‌دهد بطور منظم و سیستماتیک این سیاست صلح را ادامه دهد (یا: بطور منظم این سیاست صلح را با انجام کلیه^۵ اقدامات لازم برای توفیق آن ادامه دهد).

<p>تاریخ نگارش: ۲ دسامبر سال ۱۹۱۹ برای نخستین بار در سال ۱۹۳۲ در چاپهای دوم و سوم مجموعه آثار و. ای. لنین، جلد ۲۴ چاپ شده است</p>	<p>از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۳۶۶- ۳۶۹ ترجمه و چاپ شده است</p>
---	--

سخنرانی در نخستین کنگرهٔ کمونهای زراعتی و آرتل‌های کشاورزی (۱۲) ۴ دسامبر سال ۱۹۱۹

رفقا! با خرسندی فراوان از جانب دولت به نخستین کنگرهٔ کمونهای زراعتی و آرتل‌های کشاورزی شما درود می‌گوییم. البته همهٔ شما از روی تمامی فعالیت‌های حکومت شوروی می‌دانید که ما برای کمونها و آرتل‌ها و بطور کلی برای هر سازمانی که فعالیتش در جهت تبدیل یا کمک تدریجی به این تبدیل اقتصادیات خرد - دهقانی و منفرد دهقانی به اقتصادیات اجتماعی، رفیقانهٔ اشتراکی یا آرتلی است چه اهمیت عظیمی قائلیم. شما می‌دانید که حکومت شوروی مدت‌هاست برای کمک به چنین اقداماتی اعتبار یک میلیاردی تخصیص داده است (۱۳). در «آئین نامه مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی» (۱۴) بر اهمیت کمونها و آرتل‌ها و کلیهٔ بنگاههای زراعت اجتماعی زمین تأکید حاصلی شده است و حکومت شوروی تمام کوشش و اهتمامش معطوف آنست که این قانون علاوه بر اینکه روی کاغذ نمایند فوایدی را که از آن انتظار می‌رود واقعاً بهار آورد. این نوع بنگاهها اهمیت بسیار زیاد دارند، زیرا هر آینه اگر اقتصاد دهقانی فتیر و مسکین سابق بحال پیشین باقی بماند آنوقت از هیچگونه ساختمان محکم جابعهٔ سوسیالیستی حرفي هم نمی‌توان پیمان آورد. فقط در صورتیکه مزایای زراعت اجتماعی، جمعی، رفیقانهٔ اشتراکی یا آرتلی زمین عملاً بددهقانان نشان داده شود، فقط در صورتیکه از طریق اقتصادیات رفیقانهٔ و آرتلی بددهقانان کمک شود، طبقهٔ

کارگر که زمام حکومت را پدست دارد، حقانیت خود را واقعاً پدھقان به ثبوت خواهد رسانید و ملیون‌ها توده دھقان را به نحوی پایدار و واقعی بسوی خود جلب خواهد نمود. از این رو درباره اهمیت هر نوع بنگاهی در ساده^۱ کمک بزراعت رفیقانه^۲ اشتراکی و آرتلی، هرچه گفته شود اغراق نخواهد بود. ما ملیون‌ها اقتصاد دھقانی منفرد داریم که در اعماق روستاها پراکنده و متفرقند. ایجاد تحول و دگرگونی در این اقتصادیات با شیوهٔ ستاپزده، با یک فرمان و یا با اعمال نفوذ از خارج و از کنار فکری است بکلی بی معنا. ما بخوبی این نکته را می‌دانیم که اعمال نفوذ در ملیونها خانوار دھقانی خردپا بتدربیح و با احتیاط و فقط با نشاندادن نمونه‌های موفق عملی امکان‌پذیر است، زیرا دھقانان افرادی بسیار پراتیک و عملی هستند و پیوندشان با شیوهٔ زراعتی سابق چنان محکم است که تنها با توصیه و راهنمایی‌های کتابی به هیچگونه تغییرات جدی تن در نخواهند داد. چنین چیزی امکان ندارد و آنگهی چنین چیزی بی معنا هم هست. تنها هنگامیکه از طریق عملی و از روی تجربه و بشیوهٔ قابل فهم برای دھقانان ثابت شده باشد که انتقال بزراعت رفیقانه^۳ اشتراکی یا آرتلی ضروری و ممکن است، ما حق خواهیم داشت بگوئیم که در کشور دھقانی پهناوری چون روسیه گام جدی در راه زراعت سوسیالیستی برداشته شده است. به این جهت این اهمیت فراوان کمونهای، آرتل‌ها و شرکت‌های رفیقانه، اهمیتی که وظایف دولتی و سوسیالیستی فراوانی را بعهده همه^۴ شما می‌گذارد طبعاً حکومت شوروی و نمایندگان آنرا وادار می‌سازد به این مسئله با دقت و احتیاط خاصی برخورد کنند.

در قانون ما درباره نظام ارضی سوسیالیستی گفته شده است که ما برای هرگونه بنگاه زراعتی رفیقانه^۵ اشتراکی و آرتلی این نکته را وظیفه مسلم می‌شماریم که خود را از روستایان اطراف خویش جدا نگرفته و از آنها دوری نجوید و حتماً به آنها کمک نماید. در قانون این نکته تصريح گردیده و در اساسنامه‌های عادی همه^۶ کمونهای، آرتل‌ها و شرکت‌های رفیقانه این مطلب تکرار شده و

در دستورها و فرمانهای کمیساریای زراعت ما و همه ارگانهای حکومت شوروی این نکته دائماً بسط و تکامل داده می‌شود. ولی تمام مطلب سر این است که بتوان شیوه واقعاً عملی برای پیاده کردن آن در زندگی پیدا کرد. در این مورد هنوز اطمینان ندارم که ما بر این مشکل عمدۀ فایق آمده‌ایم. شما در این کنگره امکان دارید تجربیات پراتیسین‌های بنگاههای زراعتی اجتماعی را که از اطراف و اکناف روسیه در اینجا گرد آمده‌اند با یکدیگر درمیان گذارید و من می‌خواستم که این کنگره شما بهمه تردیدها پایان بخشد و ثابت کنند که ما شیوه استحکام آرقل‌ها، شرکت‌های رفیقانه، کمون‌ها و بطور کلی هر نوع بنگاه زراعتی جمعی یعنی اجتماعی را آموخته و عملاً به آموختن آن پرداخته‌ایم. ولی برای اثبات این نکته واقعاً نتایج عملی لازم است.

وقتی ما اساسنامه‌های کمونهای زراعتی و یا کتابهایی را که به این مسئله اختصاص داده شده‌اند مطالعه می‌کنیم، بینظر می‌رسد که در آنها مطالب بسیار زیادی را به تبلیغات و استدلال تغوریک و نظری ضرورت تشکیل کمونها تخصیص می‌دهیم. البته این کار ضروری است، چونکه بدون تبلیغات مسروخ، بدون توضیح مزایای زراعت رفیقانه اشتراکی، بدون هزاران و هزاران بار تکرار این اندیشه، ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که علاقمندی نسبت به این امر در میان توده‌های وسیع دهقانان افزایش خواهد یافت و آزمایش عملی طرق اجرای آن آغاز خواهد شد. البته تبلیغات لازم است و ما نباید از تکرار مکرر آن بترسیم، زیرا آنچه که بنظر ما تکرار می‌رسد، برای صدها و هزارها دهقان شاید تکرار نبوده بلکه حقیقتی باشد که برای نخستین بار از آن آگاه می‌شوند. و اگر این فکر در ما پیدا می‌شود که به امر تبلیغات خیلی زیاد توجه می‌کنیم، در مقابل آن باید گفت که ما این کار را هنوز باید صدباز بیش از این انجام دهیم. ولی منکه این را می‌گوییم، به این معنا می‌گوییم که اگر ما برای دهقانان درباره مفید بودن تشکیل کمونهای زراعتی بتوضیحات کلی بپردازیم و در عین حال نتوانیم آن فایده عملی را که

از بنگاههای زراعتی رفیقانه^۱ اشتراکی و آرتلی برای آنان متصور است، عملاً به آنان نشان دهیم، آنوقت آنها دیگر به تبلیغات ما باور نخواهند کرد.

قانون می‌گوید که کمونهای آرتلها و شرکت‌های رفیقانه باید بدهقانان ساکن اطراف خود کمک نمایند. ولی دولت یعنی حکومت کارگری برای کمک بکمونهای زراعتی و آرتل‌ها اعتبار یک میلیاردی تخصیص می‌دهد. و البته اگر کمونی از محل این اعتبار بدهقانان کمک کنند می‌ترسم که این کار فقط وسیله^۲ تمسخر بددست دهقانان بدهد. و این تمسخر کاملاً پایه و اساس خواهد داشت. هر دهقانی خواهد گفت: «بدهیمی است، اگر بشما اعتبار یک میلیاردی می‌دهند، دیگر برایتان دشوار نخواهد بود که چیزی هم از آن بما بدهید». می‌ترسم که دهقان فقط به این عمل بخندد، زیرا به این مسئله خیلی با دقت و خیلی با بی‌اعتمادی می‌نگرد. دهقان طی قرون و اعصار عادت کرده است از قدرت دولتی فقط ستمگری و تعدی ببیند و لذا عادت کرده است نسبت بهر چیزی که از خزانه^۳ دولت سرچشمه می‌گیرد با بی‌اعتمادی بگرد. و اگر کمک کمونهای کشاورزی بدهقانان فقط برای آن باشد که نص قانون اجرا شود، آنوقت چنین کمکی نه تنها بیفایده خواهد بود، بلکه نتیجه^۴ آن فقط زیانبخش خواهد بود، زیرا عنوان کمونهای کشاورزی عنوان بزرگی است که با مفهوم کمونیسم ارتباط دارد. خوب است کمونها در عمل نشان دهند که در آنها برای بهبود اقتصاد دهقانی کوشش زیاد می‌شود، آنوقت مسلمًا وجهه و اوتوریته^۵ هم کمونیستها و هم حزب کمونیست بالا خواهد رفت. ولی غالباً وضع این بوده که کمونها فقط برخورد منفی دهقانان را نسبت به خود برانگیخته‌اند، و کلمه «کمون» گاه حتی بشعار مبارزه علیه کمونیسم تبدیل می‌شود. و این وضع منحصر بمواردی نبوده است که تلاشهای بیهوده و بی معنابی می‌شد تا دهقانان را بزور وارد کمون نمایند. بیهودگی این کار برای همگان چنان عیان بود که حکومت سوروی مدت‌هast است علیه آن برخاسته است. و امیدوارم که اگر حالا نمونه‌های تک و توک

هم از این زورگوئیها دیده شود، موارد آنها زیاد نباشد و شما از این کنگره استفاده خواهید کرد که آخرین بقاوی این افتضاح و رسوایی را بکلی از سرزین جمهوری شوروی پراندازید و اهالی روستایی خوبه محل سکونت شما برای پشتیبانی از آن عقیده قدیمی که گویا ورود به کمونها از راه زور و جبر صورت می‌گیرد یک نمونه هم نتوانند نشان بدهند.

ولی حتی اگر ما گریبان خود را از این نقیصان قدیمی خلاص کنیم و کاملاً بر این افتضاح فایق آییم، باز تازه این سهم کوچک خواهد بود از آنچه ما باید انجام دهیم. زیرا ضرورت کمک و یاری دولت به کمونها هنوز بجای خود باقی است، و اگر ما کمک دولتی را بهر نوع بنگاه زراعتی جمعی و اشتراکی نرسانیم، کمونیست و طرفدار ایجاد اقتضای سوسیالیستی نخواهیم بود. ما موظفیم خواه از آنجهت که با تمام تکالیف ما مطابقت دارد و خواه از آنجهت که بخوبی می‌دانیم این بنگاههای اشتراکی، آرتل‌ها و سازمانهای جمعی پدیده‌های نویا هستند و اگر طبقهٔ کارگر که بر مسند قدرت تکیه زده است از آن‌ها پشتیبانی نکند ریشه نخواهند کرد، این کار را انجام دهیم. و اما برای آنکه این پدیده‌ها ریشه بدوازند، ما باید همانا از این رو که دولت به آنها کمک مالی و هر نوع کمک دیگر می‌رساند کاری کنیم که دهقانان نتوانند این اقدام را با تمسخر تلقی نمایند. ما باید همیشه احتیاط کنیم که مبادا دهقان درباره اعضای کمون‌ها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی بگوید که اینها جیهره‌خوار دولت هستند و فرق‌شان با دهقانان فقط این است که از امتیازاتی برخوردارند. اگر هم زمین و هم کمک خرج از محل اعتبار یک‌میلیاردی برای ساختمان داده شود، آنوقت هر احمد هم از دهقان معمولی کمی بهتر زندگی خواهد کرد. دهقان خواهد گفت: چه چیز کمونیستی و چه وضع بهتری در اینجا وجود دارد و چرا ما باید به آنها احترام بگذاریم؟ البته اگر دهها و یا صدها نفر انتخاب شوند و میلیاردها به آنها داده شود، کار خواهند کرد، یک چنین روشی از طرف دهقانان بیش از همه تولید بیم می‌کند

و من می‌خواهم توجه رفاقتی را که در این کنگره حضور پیدا کرده‌اند به این مسئله معطوف دارم. این مسئله را باید از لحاظ عملی طوری حل کرد که ما بتوانیم بخود بگوییم که نه تنها از این خطر جسته‌ایم، بلکه در عین حال وسائلی هم یافته‌ایم تا در این راه سبارزه کنیم که دهقان دیگر نتواند چنین فکر کند، بلکه بر عکس در هر کمون و در هر آرتلی چیزی را ببینند که دولت به آن کمک می‌کند و شیوه‌های جدیدی را برای زراعت در آن بیابد که برتری‌های خود را نسبت به شیوه‌های سابق نه در کتابها و سخنرانیها (این خیلی پیش‌پا افتاده است)، بلکه در زندگی عملی نشان دهد. اشکال حل مسئله اینجاست و از این رو هم برای ما که فقط ارقام خشک و جامد را در برابر خود داریم، قضایت درباره این نکته دشوار است که آیا عملاً ثابت کرده‌ایم که هر کمون، هر آرتل واقعاً عالی‌تر از هر بنگاه و مؤسسه نظام قدیم است و حکومت کارگری در این مورد بددهقانان کمک می‌کند، یا ثابت نکرده‌ایم.

بنظرم از لحاظ عملی برای حل این مسئله بسیار مطلوب بود که شما با آشنایی عملی خود با یکسلسله از کمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانه اشتراک دوربر خود، شیوه‌هایی را برای کنترل واقعاً عملی این موضوع پیدا می‌کردید که قانونی که هدفش کمک کمونهای کشاورزی به اهالی حومه است، چگونه اجرا می‌شود؟ انتقال بزراعت سوسیالیستی چگونه جامه است، عمل بخود می‌پوشد و در هر کمون و آرتل و سازمان رفیقانه اشتراکی چه شکل مشخصی دارد؛ همانا چگونه عملی می‌شود، چند سازمان رفیقانه اشتراکی و کمون عملاً آنرا اجرا می‌کنند و چه تعدادی فقط در صدد اجرای آن هستند؛ چند بار دیده شده است که کمونها کمک کرده باشند و این کمک چه جنبه‌ای داشته است: جنبه خیریه و نیکوکاری یا جنبه سوسیالیستی.

اگر کمونها و آرتل‌ها از کمک که دولت به آنها می‌کند قسمتی را بددهقانان اختصاص دهند، این فقط دلیلی به دست هر دهقان خواهد داد که فکر کند اینجا فقط افراد خیرخواه و نیکوکار بُوی

کمک می‌کنند، ولی این کار بهبود چوچه انتقال ببنظام سوسیالیستی را ثابت نمی‌کند. و اما دهقانان از دیرباز عادت کرده‌اند به این قبیل «افراد خیرخواه» با عدم اعتماد نگاه کنند. باید توانست این مسئله را وارسی نمود که نظام اجتماعی نوین واقعاً در چه چیزی متظاهر شده و تجلی نموده است و از چه راهی به دهقانان ثابت می‌شود که زراعت رفیقانه^۱ اشتراکی و آرتلی زمین بهتر از زراعت انفرادی دهقانی است و این بهتری در نتیجه^۲ کمک دولتی بوجود نیامده است؛ باید کاری کرد تا بدهقانان ثابت شود که این نظام نوین بدون کمک دولتی هم می‌تواند جامه^۳ عمل بخود بپوشد.

متأسفانه نمی‌توانم در گنگره شما تا پایان آن حضور داشته باشم و لذا نمی‌توانم در تنظیم این شیوه‌های وارسی شرکت کنم. ولی یقین دارم که شما به اتفاق رقتایی که کمیسarisای فلاحت را رهبری می‌کنند چنین شیوه‌هایی را خواهید یافت. من با رضایت فراوان مقاله^۴ رفیق سردا—کمیسر ملی فلاحت را خواندم که در آن روی این نکته تأکید می‌شود که کمون‌ها و بنگاههای اشتراکی نباید از روستائیان ساکن حومه^۵ اطراف خود جدا شوند و باید بکوشند زندگی اقتصادی آنها را بهبود پختند. باید کمون را طوری منظم کرد که نمونه پاشد و دهقانان مجاور بسوی آن روی آورند؛ باید توانست به آنها نمونه^۶ عملی نشان داد که چگونه باید به افرادی که در چنین شرایط سخت بی‌کالایی و ویرانی عمومی اقتصادی را اداره می‌کنند، کمک نمود. برای اینکه بتوان شیوه‌های عمل اجرای این امر را تعیین کرد، باید دستورالعمل بسیار مبسوطی تنظیم نمود که در آن تمام انواع کمک‌ها به روستائیان ساکن حومه و اطراف ذکر شده و از هر کموفی سوال شده باشد که برای کمک بدهقانان چه کاری انجام داده است و نیز شیوه‌هایی در آن معین شده باشد که با کاربرد آنها هر کدام از دو هزار کمون و در حدود چهار هزار آرتل موجود حوزه‌ای باشد که بتواند عملای سیان دهقانان این اعتقاد را تلقین نماید که زراعت جمعی که انتقال بسوسیالیسم است، هوی و هوس و هذیان صرف نبوده بلکه چیز سودمندی است.

قبلاً گفتم که قانون از کمونها می‌طلبد که بروستائیان ساکن حوالی و اطراف خود کمک کنند. ما نمی‌توانستیم مطلب را در قانون طور دیگر بیان نماییم و راهنماییهای عملی دیگری بگذیم. ما می‌بایست احکام کلی را تصریح می‌کردیم و حساب کار خود را روی این پایه می‌گذاشتیم که رفتای آگه در محلهای خود این قانون را از روی وجدان بکار خواهند بست و خواهند توانست هزار شیوه برای تطبیق آن با شرایط مشخص اقتصادی هر محل بیابند. ولی بدیهی است که هر قانونی را می‌توان حتی تحت عنوان اجرای آن، نادیده گرفت. و قانون کمک بدهقانان، در صورتیکه از روی وجدان اجرا نشود ممکن است بیک بازیچه^{*} صرف تبدیل گردد و نتایج بکلی معکوس از آن گرفته شود.

کمون‌ها باید در آن سمتی رشد و تکامل یابند که اقتصاد دهقانی، در حالیکه از کمک اقتصادی برخوردار می‌شود، ضمن تماس با آنها شرایطش تغییر نماید و هر کمون و آرتل یا سازمان اشتراکی بتواند شالودهای برای بهبود این شرایط برباریزد و عمل آنرا بموقع اجرا گذارد و در جریان عمل بدهقانان ثابت کند که این تغییر شرایط برای آنها فقط فایده دارد.

شما طبعاً می‌توانید چنین فکر کنید که بما خواهند گفت: برای بهبود وضع این اقتصادیات باید شرایطی وجود داشته باشد غیر از شرایط ویرانی کنونی که جنگ چهارساله^{*} امپریالیستی و جنگ دوسرالله^{*} داخلی که امپریالیست‌ها بیما تحمل کردند، موجب آن بوده است. با این شرایطی که در کشور ما وجود دارد، چگونه می‌توان درباره بهبود پرداخته^{*} اقتصادیات زراعتی فکر کرد، — اگر همین قدر بتوانیم خود را حفظ کنیم و از گرسنگی نمی‌میریم باید خدا را شکر کنیم. کاملاً طبیعی است که چنین تردیدی ممکن است پیدا شود. ولی اگر من با چنین ایرادهایی و بیرو می‌شدم در پاسخ آن چنین می‌گفتم: فرض کنیم که واقعاً هم در نتیجه^{*} اختلال امور اقتصادی، در نتیجه^{*} ویرانی و بی‌کالایی، سستی حمل و نقل و نابودی احشام و وسائل زراعتی، بهبود پرداخته^{*} کشاورزی امکان‌پذیر نباشد. ولی

تردیدی نیست که در مواردی بهبود کم داشته آن امکان پذیر است. فرض کنیم که این کار هم ممکن و میسر نباشد. آیا این عدم امکان معناش آنست که کمونها نمی‌توانند در محیط زندگی دهقانان تغییراتی بدهند و نمی‌توانند بدهقانان ثابت کنند که بناهای زراعت جمعی — گیاهی نیست که مصنوعاً آنرا در گرمخانه پرورش داده باشند، بلکه کمک جدیدی است که حکومت کارگری بدهقانان رحتمکش می‌رساند و مساعدتی است که بمبارزه وی علیه کولاکها می‌کند؟ یقین دارم که اگر حتی مسئله اینطور طرح شود و ما بهبود در شرایط ویرانی کمونی را هم غیر ممکن شماریم باز با داشتن کمونیستهای باوجودان در کمونها و آرتل‌ها می‌توانیم به نتایج بسیار بسیار زیاد برسیم.

برای اینکه بدون مدرک حرف نزدہ باشم به آنچیزی که در شهرهای ما سوبتنيک (شنبه‌های کمونیستی — م.) نامیده می‌شود استناد می‌ورزم. این نامی است که بکار بی‌مzd و مواجب کارگران شهری داده شده است و اضافه بر کاری است که از هر کارگر خواسته می‌شود و طی چند ساعت برای رفع نیازمندیهای اجتماعی انجام می‌گیرد. این شنبه‌ها برای نخستین بار در مسکو توسط کارکنان راه آهن مسکو-قازان معمول گردید. برگزاری شنبه‌های کمونیستی پاسخی بود که کارگران مسکو بیکی از دعوتهای حکومت شوروی دادند مشعر بر اینکه سربازان ارتش سرخ در جبهه فداکاری‌های بیسابقه‌ای از خود نشان می‌دهند و با وجود تمام مصائبی که ناچار متتحمل می‌شوند به پیروزیهای بی‌نظیر بر دشمنان قایل می‌گردند و ما فقط در صورتی می‌توانیم این پیروزیها را بپایان خود برسانیم که این قهرمانی و این ازخود گذشتگی تنها منحصر به جبهه نبوده بلکه در پشت جبهه هم نشان داده شود. شک نیست که کارگران مسکو بمراتب بیش از دهقانان با مصیبت و احتیاج دست بگیریانند و اگر شما با شرایط زندگی آنان آشنا شوید و در این باره فکر کنید که آنها با وجود این شرایط سخت بیسابقه توانسته‌اند شنبه‌های کمونیستی معمول دارند، آنوقت قبول خواهید کرد که با هیچگونه بهانه‌ای

مبینی بر سختی شرایط نمی‌توان از زیر بار آنچیزی شانه‌حالی کرد که با بکار بردن شیوه کارگران مسکو در هر شرایطی می‌توان انجام داد. هیچ چیز نمی‌توانست به بالا بردن وجهه و اوتوریته حزب کمونیست در شهر و به افزایش احترام کمونیست‌ها در نزد کارگران غیرحرزی به اندازه برگزاری این شببه‌های کمونیستی کمک کند، زیرا این شببه‌ها از صورت یک پدیده منفرد خارج شدند و کارگران غیرحرزی در عمل مشاهده کردند که اعضای حزب زمامدار کمونیست وظایفی بعهده دارند و کمونیستها اعضای جدید را برای آن بحزب راه نمی‌دهند که از مزایای ناشی از موقعیت حزب زمامدار برخوردار گردند، بلکه برای آن راه می‌دهند که نمونه^۱ کار واقعاً کمونیستی یعنی کاری را که برایگان و بی‌مزد و مواجب انجام می‌گیرد، از خود نشان دهند. کمونیسم سرمهله^۲ عالی تکامل سوسیالیسم است و این هنگامی است که افراد، با آگاهی به ضرورت کار بنفع عموم کار می‌کنند، ما می‌دانیم که اکنون نمی‌توانیم نظام سوسیالیستی را معمول داریم، — خدا کند که در دوران فرزندان ما و شاید هم در دوران نوادگان ما چنین نظامی در کشور ما مستقر گردد. ولی ما می‌گوییم که اعضای حزب زمامدار کمونیست بیش از هر کس هم در مبارزه با سرمایه‌داری بار دشواریها را بدوش خود می‌گیرند و بهترین کمونیست‌ها را برای اعزام به جبهه بسیج می‌کنند و از آنها بای هم که نمی‌توانند برای اینکار مورد استفاده قرار گیرند، برگزاری شببه‌های کمونیستی را طلب می‌کنند.

با برگزاری این شببه‌های کمونیستی که در هر شهر صنعتی بزرگ رواج پیدا کرده است و حزب شرکت در آنها را اکنون از هر عضو خود می‌خواهد و در صورت عدم انجام آن حتی از حزب اخراج شان می‌کند و با بکار بردن چنین وسیله‌ای در کمونها و آرتل‌ها و بنگاه‌های رفیقانه^۳ اشتراکی شما خواهید توانست و موظفید در بدترین شرایط نیز کاری کنید که دهقان در هر کمون و آرتل و بنگاه رفیقانه^۴ اشتراکی اتحادی را ببینند که صفت ممیزه آن دریافت مدد معاش دولتی نبوده بلکه این باشد که در آن بهترین

نمایندگان طبقه^۱ کارگر یعنی کسانی گرد آمده باشند که نه تنها سوسیالیسم را برای دیگران تبلیغ می‌کنند، بلکه خود نیز از عهده عملی ساختن آن برمی‌آیند و می‌توانند نشان دهند که حتی در بدترین شرایط نیز قادرند بشیوه کمونیستی کارها را اداره نمایند و با هر چه از دستشان ساخته است بروستائیان ساکن حومه و اطراف کمک کنند. در مورد این مسئله هیچگونه بهانه و عذری سوجه نیست و در این باره نمی‌توان به بی‌کلامی و فقدان بذر و به تلف شدن احشام استناد ورزید. در اینجا ما یکنوع وارسی بعمل می‌آوریم که بهر حال اسکان خواهد داد بطور معین بگوییم که عملتاً چه اندازه بر آن وظیفه^۲ دشواری که بعهده گرفته بودیم فایق آمده‌ایم.

یقین دارم که جلسه^۳ عمومی نمایندگان کمون و بنگاههای رفیقانه^۴ اشتراکی و آرتل‌ها این مسئله را مورد بحث قرار داده این نکته را درک خواهد کرد که کاربرد چنین شیوه‌ای واقعاً وسیله^۵ شگرفی برای پایدار ساختن کمونها و بنگاههای رفیقانه^۶ اشتراکی خواهد بود و به آن نتایج عملی خواهد رسید که در پرتو آنها دیگر در هیچ نقطه^۷ روسیه نتواند حتی یک مورد هم پیدا شود که دهقانان نسبت بکمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانه^۸ اشتراکی خصوصیت ورزند. ولی این عدم خصوصیت کافی نیست. باید کاری کرد که دهقانان نسبت به آنها حسن نظر داشته باشند. و ما نمایندگان حکومت شوروی از جانب خود تمام اقدامات را بعمل خواهیم آورد تا به این امر کمک نمانیم و کمک دولتی ما از محل اعتبار یک میلیاردی یا از منابع دیگر فقط در مواردی بکار رود که نزدیکی کمونها و آرتلهای کار با زندگی روستائیان ساکن حومه و اطراف واقعاً عملی گردد. در غیر از این شرایط، ما هرگونه کمک را به آرتلهای یا بنگاههای رفیقانه^۹ اشتراکی نه تنها بی‌فاایده، بلکه بدون تردید زیان‌بخش می‌شماریم. کمک کمونها را بروستائیان ساکن حومه و اطراف نمی‌توان کمک شمرد که فقط در نتیجه^{۱۰} وفور صورت می‌گیرد، بلکه لازم است که این کمک واقعاً سوسیالیستی باشد، یعنی بدهقانان امکان بدهد از اقتصادیات مجرزاً و منفرد به اختصار اشتراک انتقال یابند، و اما

انجام این اسر فقط با بکار بستن شیوه شبدهای کمونیستی امکان پذیر است که در اینجا راجع به آنها صحبت کردم.

اگر شما این تجربه و آزمون کارگران شهری را که جنبش پنفع شبدهای کمونیستی را در شرایطی بمراتب سخت‌تر از شرایط زندگی دهقانان آغار نمودند، در نظر بگیرید، آنوقت اطمینان دارم که در صورت پشتیبانی همگانی و بالاتفاق شما به این نتیجه خواهیم رسید که هر کدام از هزارها کمون و آرتل موجود بکانون واقعی ترویج افکار و نظریات کمونیستی در میان دهقانان و به نمونه‌ای عملی تبدیل گردد که به آنان نشان دهد با آنکه هنوز جوانه^۱ ضعیف و کوچک است، معهداً مخصوصی و پروردۀ گردخانه نیست، بلکه جوانه^۲ طبیعی نظام نوین سوسیالیستی است. فقط آنوقت است که ما به پیروزی پایدار بر جهالت کهن و بر ویرانی و نیازمندی خواهیم رسید و فقط آنوقت است هیچ دشواری در راه آینده ما برای ما وحشتناک نخواهد بود.

«پراودا» شماره‌های ۲۷۳ و ۲۷۴، پنجم و ششم دسامبر سال ۱۹۱۹، آثار و. ای. لنین، ۳۹، چاپ ۵، جلد ۳۷۲—۳۸۲ ترجمه و چاپ شده است

نامه بکارگران و دهقانان اوکرائین بهمناسبت کسب پیروزیها در برابر دنیکین

رفقا! چهار ماه پیش، در پایان اوت سال ۱۹۱۹، توانستم
بهمناسبت کسب پیروزیها در برابر کلچاک نامه‌ای خطاب به کارگران
و دهقانان بنویسم.*

حالا بهمناسبت کسب پیروزیها در برابر دنیکین این نامه را
خطاب به کارگران و دهقانان اوکرائین تمامآ از نو بچاپ می‌رسانم.
واحدهای ارتش سرخ شهرهای کمیف، پولتاوا و خارکف را
تصرف کرده‌اند و پیروزندانه بسوی رستف پیش می‌روند. در اوکرائین
قیام بر ضد دنیکین در غلیان است. باید تمام قوا را جمع نمود تا امر
در هم شکستن واحدهای ارتش دنیکین را که می‌کوشند حکومت
ملاکین و سرمایه‌داران را احیاء کنند، پایان رسانید. باید دنیکین
را نابود ساخت تا خود را از خطر کوچکترین امکان تهاجم جدید
محصور داشت.

کارگران و دهقانان اوکرائین باید با آن درسها بی آشنا شوند
که همه دهقانان و کارگران روس ضمن تجربه تصرف سیبری توسط
کلچاک و رهایی سیبری بدست واحدهای ارتش سرخ پس از ماههای
ستمادی ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران، گرفته‌اند.
در اوکرائین نیز تسلط دنیکین بقدر تسلط کلچاک بر سیبری
آزمون سختی بود. تردیدی نیست که درسهای آن موجب می‌شود
که کارگران و دهقانان اوکرائین نیز —مانند کارگران و دهقانان

* رجوع شود بهمنین جلد، ص ۲۷-۳۶. ه. ت.

اورال و سیبری - وظایف حکومت شوروی را بنحوی روشنتر درک نمایند و با عزمی راسخ‌تر از آن دفاع کنند.

در سربیین ولیکاروس زمینداری ملاکین یکلی از بین برده شده است. و در اوکرائین نیز باید این کار را کرد و حکومت شوروی کارگران و دهقانان اوکرائین باید نابودی کامل زمینداری ملاکین را تسجیل نماید و شرایط رهابی کامل کارگران و دهقانان اوکرائین را از قید هر گونه ستمگری ملاکین و از شر خود ملاکین تأسین کند. ولی علاوه بر این وظیفه و وظایف دیگری که بیکسان در برابر توده‌های زحمتکشان ولیکاروس و اوکرائین بوده و هست، وظایف خاصی نیز در برابر حکومت شوروی در اوکرائین قرار دارد. یکی از این وظایف خاص در حال حاضر شایان توجه فوق العاده‌ای است و عبارتست از مسئلهٔ ملی یا این مسئله که آیا اوکرائین باید جمهوری شوروی سوسیالیستی معجزاً مستقل اوکرائین بوده و از راه اتحاد (فدراسیون) با جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مستوط باشد یا اینکه اوکرائین و روسیه باید در جمهوری شوروی واحدی با یکدیگر درآینند. همهٔ پلشویک‌ها، همهٔ کارگران و دهقانان آگه باید روی این مسئله خوب فکر کنند.

استقلال اوکرائین هم از طرف کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسری جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و هم از طرف حزب کمونیست پلشویک‌های روسیه برسیت شناخته شده است و لذا بخودی خود پدیهی و کاملاً بر همه مسلم است که فقط خود کارگران و دهقانان اوکرائین در گنگره شوراهای سراسر اوکرائین می‌توانند این مسئله را حل کنند و حل خواهند کرد که آیا اوکرائین با روسیه یکی شود و یا اینکه بصورت جمهوری مستقل و غیروابسته باقی بماند و در چنین صورتی چه رابطهٔ فدراتیوی باید میان این جمهوری و روسیه برقرار گردد.

این مسئله را از نقطهٔ نظر رعایت محالح زحمتکشان و از لحاظ بوقتی مبارزه آنان در راه رهابی کامل کار و زحمت از قید سراسریه چگونه باید حل کرد؟

اولًا، مصالح کار ایجاد می‌کند که میان زحمتکشان کشورهای مختلف و ملت‌های مختلف کاملترین اعتماد و محکمترین اتحاد وجود داشته باشد. هوداران ملاکین و سرمایه‌داران یا بورژوازی می‌کوشند کارگران را از هم جدا کنند و نفاق و خصوصیت ملی را شدت دهنده تا کارگران را ناتوان سازند و بپایه‌های قدرت و سلطهٔ سرمایه استحکام پخته‌شوند.

سرمایه نیروی بین‌المللی است. برای غلبه بر آن اتحاد بین‌المللی کارگران و برادری بین‌المللی آنان لازم است.

ما دشمن خصوصیت ملی، نفاق ملی و جدایی ملی هستیم. ما طرفدار اتحاد بین‌المللی، و انترناسیونالیست هستیم. ما در راه اتحاد محکم و آبیختنگی کامل کارگران و دهقانان کالیهٔ ملل جهان در یک جمهوری شوروی جهانی واحد مجاہدت می‌ورزیم.

ثانیاً، زحمتکشان نباید فراموش کنند که سرمایه‌داری ملت‌ها را به مشتی ملل ستمگر، عظمت‌طلب (امپریالیستی)، کامل حقوق، ممتاز و به اکثریت عظیمی ملل ستمکش، وابسته و نیم‌وابسته و غیر متساوی-الحقوق تقسیم کرده است. جنگ کامل تبهکارانه و کامل ارجاعی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ این تقسیم‌بندی را بیش از پیش شدت داد و خشم و نفرت را در این زیسته حدت بخشید. قرنهاست که نفرت و بی‌اعتمادی ملل غیرکامل حقوق و وابسته نسبت به ملل غلمت‌طلب و ستمگر و از جمله نفرت و بی‌اعتمادی ملت‌های نظیر ملت اوکرائین نسبت به ملت‌هایی نظیر ملت وایکاروس رویهم انباشته شده است.

ما طالب اتحاد داوطلبانهٔ ملت‌ها هستیم، — اتحادی که هیچ‌گونه اعمال قهر را از طرف یک ملت نسبت به ملت دیگر جایز نشمارد، — اتحادی که بر کاملترین اعتماد، بر درک روشن وحدت برادرانه و بر موافقت کاملاً داوطلبانه مبتنی باشد، چنین اتحادی را نمی‌توان بیکباره عملی ساخت؛ بچینن اتحادی باید با نهایت شکیباتی و حزم و احتیاط دست یافت تا موجب خرابی کار و بی‌اعتمادی نگردید و مجال داد تا روح عدم اعتماد که در نتیجهٔ قرنها ستمگری ملاکین

و سرمایه‌داران، مالکیت خصوصی و خصوصت بخاطر تقسیم و تجدید تقسیم برجای مانده است، از بنین برود.

به این جهت در حالیکه بنحوی پیگیر در راه وحدت ملتها مجاہدت می‌ورزیم و برضد تمامی آنچه که آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد بی‌امان مبارزه می‌کنیم، باید بسیار محتاط و شکنیبا و نسبت به بقاپایی حس بی‌اعتمادی ملی با گذشت باشیم، ما باید نسبت بتمامی آنچیزهای بی‌گذشت و آشتبانی ناپذیر باشیم که در مبارزه به خاطر رهایی کار از قید سرمایه، با مصالح کار تماس دارند، و حال آنکه مسئله^۱ تعیین مرزهای کشور اکنون تا مدت زمان معینی مسئله‌ای است غیراساسی و غیرمهم و درجه^۲ دوم (زیرا ما در راه محو کامل مرزهای موجود میان کشورها مجاہدت می‌ورزیم). در مورد این مسئله می‌توان صبر کرد و باید صبر کرد، چونکه حس بی‌اعتمادی ملی توده‌های وسیع دهقانان و خردمندکین اغلب بی‌نهایت ریشه‌دار است و ناشکنیبا این در این باره ممکن است آنرا شدیدتر سازد یعنی به امر وحدت کامل و قطعی زیان برساند.

تجربه و آزمون انقلاب کارگری و دهقانی در روسیه یعنی انقلاب آکتبر-نوامبر سال ۱۹۱۷، تجربه پیکار پیروزنشدane^۳ دوستیله علیه هجوم سرمایه‌داران بین‌المللی و روسی مثل روز روشن نشان داد که سرمایه‌داران موفق شدند تا مدتی از حس بی‌اعتمادی ملی دهقانان و خردمندکین لهستانی و لتونی و استونی و فنلاندی نسبت به ولیکاروسها استفاده نمایند و تا مدتی بر پایه^۴ این بی‌اعتمادی آنها و ما تحتم نفاق بپاشند. تجربه نشان داد که این بی‌اعتمادی خیلی بکنندی بطرف می‌شود، از بنین می‌رود و هرچه ولیکاروسها که مدت‌ها ملت ستمگر بودند بیشتر جانب احتیاط را رعایت نمایند و صبر و شکنیبا نشان دهند، بهمان نسبت این بی‌اعتمادی بهتر بر طرف می‌شود. همانا با شناسابی استقلال کشورهای لهستان، لتونی، لیتوانی، استونی و فنلاند است که ما البته بکنندی ولی بنحوی پیگیر، اعتماد عقب‌مانده‌ترین توده‌های زحمتکش کشورهای کوچک همسایه را که بیش از همه دستیخوش فریب، و منقاد سرمایه‌داران بوده‌اند،

جلب می‌کنیم. همانا از این راه است که ما به مطمئن‌ترین وجهی آنها را از زیر نفوذ سرمایه‌داران ملی «خودشان» بیرون می‌کشیم و به بهترین نحوی آنها را به اعتماد کامل و به جمهوری واحد شوروی بین‌المللی آینده می‌رسانیم.

تا زمانی که اوکرائین کاملاً از شر دنیکین خلاص نشده، دولت آن تا تشکیل کنگره شوراهای سراسر اوکرائین، کمیتهٔ کل انقلابی اوکرائین است (۱۵). در این کمیتهٔ انقلابی در کنار کمونیست‌های بلشویک اوکرائین - کمونیست‌های باروتبیست (۱۶) اوکرائین هم بعنوان اعضای هیئت دولت کار می‌کنند. یک از وجوده تمایز باروتبیست‌ها با بلشویک‌ها این است که آنها از استقلال بی‌چون و چرای اوکرائین دفاع می‌کنند. بلشویک‌ها این مسئله را وسیلهٔ اختلاف و جدایی قرار نمی‌دهند و این امر را هیچگونه مانعی برای کار پرولتاری متفقانه نمی‌شمارند. همینقدر که در مبارزه علیه یوغ سرمایه و در راه دیکتاتوری پرولتاریا وحدت باشد کمونیست‌ها دیگر نباید در سورد مرزهای ملی و رابطهٔ فدراتیوی یا روابط دیگر بین کشورها، اختلاف نظر داشته باشند. در میان بلشویک‌ها عده‌ای طرفدار استقلال کامل اوکرائین و عده‌ای طرفدار برقراری ارتباط فدراتیوی کم و بیش محکم و عده‌ای هم طرفدار یک شدن و وحدت اوکرائین و روسیه هستند.

اختلاف نظر بروسر این مسائل جایز نیست. این مسائل را کنگره شوراهای سراسر اوکرائین حل خواهد کرد.
اگر کمونیست ولیکاروس روی وحدت و یکشدن اوکرائین و روسیه اصرار ورزد، اوکرائینیها به آسانی ممکن است مظنون شوند که دفاع او از این سیاست بنایه ملاحظات وحدت پرولتراها در مبارزه علیه سرمایه نبوده، بلکه بنابر توهمنات ناسیونالیسم قدیمی ولیکاروسی، امپریالیسم است. چنین عدم اعتمادی طبیعی و تا حدود معینی ناگزیر و مشروع است، زیرا ولیکاروسها تحت ستمنگری ملاکین و سرمایه‌داران طی قرون و اعصار از توهمنات ننگین و پلید شوینیسم ولیکاروسی تغذیه کرده‌اند.

اگر کمونیست اوکرائینی روی استقلال بیچون و چرای دولتی اوکرائین اصرار ورزد می‌توان مظنون شد که دفاع او از این سیاست از نظره^۱ نظر مصالح موقت کارگران و دهقانان اوکرائین در مبارزه آنها علیه یوگ سرمایه نبوده بلکه در نتیجه^۲ توهمات ملی خردبوزروان منشانه و خردمالکانه است. چونکه تجربه صدها بار بما نشان داده است که چگونه «سوسیالیست‌های» خردبوزروای کشورهای مختلف – همه^۳ به اختلاط سوسیالیست‌ها اعم از لهستانی و لیتوانی و لتونی و منشویک‌های گرجی و اسارها و دیگران – صرفاً بمنظور اینکه سیاست سازشکارانه با بوزروای ملی «خودی» را علیه کارگران انقلابی از راه فریب و اغفال عملی سازنده خود را برنگ هادار پرولتاریا درمی‌آوردند. در دوران حکومت کرنسکی یعنی در فوریه – اکتبر سال ۱۹۱۷ ما در روسیه ناظر این پدیده بوده و آکنون در کلیه^۴ کشورهای دیگر شاهد آن هستیم.

با این ترتیب کمونیست‌های ولیکاروس و اوکرائین خیلی زود نسبت بهم دیگر بی‌اعتماد می‌شوند. چگونه می‌توان علیه این بی‌اعتمادی مبارزه کرد؟ چگونه باید بر این بی‌اعتمادی فایق آمد و اعتماد متنقابل ایجاد کرد؟

بهترین وسیله^۵ نیل به این هدف عبارتست از کار مشترک برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی در مبارزه علیه ملاکین و سرمایه‌داران همه^۶ کشورهای تلاش‌های آنان در جهت احیاء حکومت مطلقه^۷ خود. این کار مشترک در جریان عمل بنحوی روشن نشان خواهد داد که حل مسئله^۸ استقلال دولتی یا مرزهای کشور بهر نحوی انجام گیرد، کارگران ولیکاروسی و اوکرائینی حتماً باید با یکدیگر اتحاد نظامی و اقتصادی محکم داشته باشند، چونکه در غیر اینصورت سرمایه‌داران «آنたنت»، «توافق» یعنی اتحاد ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری، انگلستان، فرانسه، آمریکا، ژاپن و ایتالیا، ما را یک درهم شکسته و خفه خواهند کرد. نمونه^۹ مبارزه ما علیه کلچاک و دنیکین که این سرمایه‌داران آنها را از

لحاظ پول و اسلحه تأیین می‌کردند، این خطر را بنحوی روشن بما نشان داد.

کسی که وحدت و اتحاد بسیار نزدیک کارگران و دهقانان ولیکاروس و اوکرائینی را برهم می‌زند، به کلچاک و دنیکین و بسرمايه‌داران درنده کلیه^۱ کشورها کمک می‌کند.

از این رو ما کمونیست‌های ولیکاروس باید در محیط خود برضد کوچکترین تظاهر ناسیونالیسم ولیکاروس با موکدترین وجهی مبارزه کنیم، زیرا این نوع تظاهر که اصولاً خیانت بکمونیسم است، بزرگترین زیانها را بما می‌زند و ما را از رفای اوکرائینی جدا می‌کند و لذا بنفع دنیکین و دارودسته^۲ دنیکین تمام می‌شود.

از این رو ما کمونیست‌های بلشویک و باروتبیست اوکرائین، در مواردی که این اختلاف‌نظرها به استقلال دولتی اوکرائین و اشکال اتحاد آن با روسیه و بطور کلی بمسئله^۳ ملی مربوط باشد با گذشت باشیم. گذشت‌ناپذیری و آشتی‌ناپذیری همه^۴ ما کمونیست‌ها اعم از کمونیست‌های ولیکاروسی و اوکرائینی و یا هر ملت دیگری باید در مورد آن مسائل اساسی و حیاتی باشد که برای کلیه^۵ ملت‌ها یکسانند یعنی مسائل مربوط به مبارزة پرولتاریا، مسائل دیکتاتوری پرولتاریا و مسائل مربوط به جایز نبودن سازشکاری با بورژوازی و جایز نبودن تفرقه^۶ نیروهایی که از ما در پرایر دنیکین دفاع می‌کنند.

پیروزی بر دنیکین، نابودی وی، محال ساختن تکرار چنین تهاجمی-چنین است منافع بنیادی کارگران و دهقانان هم ولیکاروسی و هم اوکرائینی. این مبارزه‌ای است طولانی و دشوار، زیرا سرمایه‌داران سراسر جهان به دنیکین کمک می‌کنند و به انواع مختلف دنیکین‌ها کمک خواهند کرد.

در این مبارزة طولانی و دشوار، ما کارگران ولیکاروس و اوکرائینی باید با یکدیگر نزدیکترین اتحاد را داشته باشیم، زیرا تک تک لابد از عهده بر نخواهیم آمد. مرزهای بین اوکرائین و روسیه هر طور باشد و اشکال مناسبات متقابل بین دو کشور بهر نحوی که

باشد، چندان اهمیت ندارد، در این مورد می‌توان و باید گذشت کرد، در این مورد می‌توان هم این راه حل و هم آن راه حل و هم راه حل سویی را استخان کرد، — هدف مطلوب کارگران و دهقانان و امر پیروزی بر سرمایه‌داری در اثر آن تباہ خواهد شد.

ولی اگر ما نتوانیم نزدیکترین اتحاد را بین خود، اتحاد برضد دنیکین، اتحاد برضد سرمایه‌داران و کولاکهای کشورهای خود و همه کشورها حفظ کنیم، آنوقت هدف مطلوب کار محققانه برای سالهای متتمادی تباہ خواهد شد، بدین معنی که سرمایه‌داران در چنین صورتی خواهند توانست هم اوکرائین شوروی و هم روسیه شوروی را درهم کوبند و خفه نمایند.

هم بورژوازی کلیه کشورها و هم انواع احزاب خردببورژوائی، یعنی احزاب «سازشکار» که اتحاد با بورژوازی را برضد کارگران جایز می‌شمارند، بیش از همه کوشیده‌اند کارگران ملیت‌های مختلف را از هم جدا سازند و حس بی‌اعتمادی را در میان آنان شدت دهند و اتحاد نزدیک بین‌المللی و برادری بین‌المللی کارگران را برهمند زنند. هنگامیکه بورژوازی به این هدف خود برسد، هدف مطلوب کارگران بر باد خواهد رفت. پس باید کمونیست‌های روسیه و اوکرائین توفیق یابند با کار مشترک صبورانه و مصراوه و سرسختانه خود بر دسایس ناسیونالیستی هر نوع بورژوازی و انواع توهمات ناسیونالیستی فایق آیند و بزمحتکشان سراسر جهان نمونه و سرمشقی از اتحاد واقعاً محکم کارگران و دهقانان ملت‌های مختلف را در بیاره بخاطر حکومت شوروی و بخاطر نابودی ستمنگری ملاکین و سرمایه‌داران و بخاطر جمهوری جهانی فدراتیو روسیه نشان دهند.

ن. لنین

از روی متن مجموعه
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۴۰،
ص ۴۱—۴۷ ترجمه
و چاپ شده است

۱۹۱۹/۱۲/۲۸

«پراودا» شماره سوم،
مورخه ۴ زانویه
سال ۱۹۲۰

پاسخ بسوالات کارل ویگاند — خبرنگار خبرگزاری آمریکایی «UNIVERSAL SERVICE» در برلن

۱ — «آیا ما قصد حمله به لهستان و رومانی داریم؟»

نه. ما هم از جانب شورای کمیسراهای ملی و هم از جانب کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه اهداف صلح‌جویانه خود را بطور کاملاً جدی و رسمی اعلام داشته‌ایم. متأسفانه، این دولت سرمایه‌داری فرانسه است که لهستان (و شاید هم رومانی) را بحمله علیه ما تحریک می‌کند. گواه این نکته حتی سلسله گفتارهای رادیویی آمریکایی است که از لیون پخش شده است.

۲ — «نقشه‌های ما در آسیا چیست؟»

همان که در اروپا هست: همزیستی سمالمت‌آمیز با خلقها، با کارگران و دهقانان همهٔ ملتها که برای ساختمان زندگی نوین، زندگی فارغ از استثمار، فارغ از شر وجود ملاکین و سرمایه‌داران و سوداگران برمی‌خیزند. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴—۱۹۱۸ که جنگ سرمایه‌داران گروه کشورهای انگلیس و فرانسه (و نیز روسیه)

علیه سرمایه‌داران گروه آلمانی و اتریشی بر سر تقسیم جهان بود، آسیا را از خواب بیدار کرده و شوق رهایی و کار آرام و جلوگیری از جنگ‌های جدید را در آنجا نیز مانند هر جای دیگر شدت بخثیراده است.

۳— «مبانی صلح با آمریکا کدامند؟»

اگر سرمایه‌داران آمریکایی مزاحم ما نشوند ما کاری با آنها نخواهیم داشت. حتی حاضریم باست ماشین و افزارآلات و دیگر وسایل مفید برای حمل و نقل و تولید، طلا به آنها بدهیم و نه تنها طلا بلکه علاوه بر آن مواد خام تحويل دهیم.

۴— «در راه برقراری چنین صلحی چه موانعی هست؟»

از سوی ما هیچ مانعی نیست. از سوی سرمایه‌داران آمریکایی (و سرمایه‌داران هر کشور دیگر) امپرالیسم مانع است.

۵— «نظر ما درباره اخراج انقلابیون روس از آمریکا چیست؟»

ما آنها را پذیرفتهیم. ما در کشور خود از انقلابیون نمی‌ترسیم. اصولاً ما از کسی نمی‌ترسیم و اگر آمریکا باز هم از چند صد یا چند هزار شهروند خود می‌ترسد، ما حاضریم با آمریکا وارد مذاکره شویم تا همهٔ شهروندانی که برای آمریکا وحشتناک هستند بکشور خود بپذیریم (البته به استثنای جانیان و تبهکاران).

۶— «چه امکانی برای اتحاد اقتصادی میان روسیه و آلمان وجود دارد؟»

متأسفانه چنین امکانی زیاد نیست. زیرا شیوه‌مانها متحدین بدی هستند. ما طرفدار اتحاد با تمام کشورها هستیم و هیچ کشوری را مستثنی نمی‌کنیم.

۷—«تسابت به خواست متفقین درباره تسلیم مسбین جنگ چه نظری داریم؟»

اگر بخواهیم در این باره جدی صحبت کنیم، باید پگوییم که مسбین جنگ، سرمایه‌داران تمام کشورها هستند. تمام ملاکین (دارای بیش از صد هکتار زمین) و سرمایه‌داران (صاحب بیش از صدهزار فرانک سرمایه) را بـما تحويل پـدهیـد تـا بـبینـید کـه چـگونـه آنـها رـا برـای انجـام کـارـهـای مـفـید تـرـیـت خـواـهـیـم کـرـد و عـادـت اـیـفـای نقـش نـنـگـین و بـلـید و خـونـین استـشـمـارـگـران و مـسـبـین جـنـگـها بـرـای تقـسـیـم سـسـتـعـمـرات رـا اـز سـرـشـان بـدر خـواـهـیـم بـرـد. در چـنـین صـورـتـی جـنـگـها خـیـلـی زـوـد بـکـلـی مـحـال و غـيـرـمـمـكـن خـواـهـند شـد.

۸—«برقراری صلح با ما چه تأثیری در وضع اقتصادی اروپا خواهد پیشید؟»

مـگـر مـبـادـله مـاشـینـآـلتـ باـ غـلـهـ، كـتـانـ و دـيـگـر موـادـخـامـ مـىـ توـانـد بـحالـ اـروـپـا سـودـمنـد نـباـشـد؟ نـخـيرـ، بـهـيـچـوجـهـ تمـىـ توـانـد سـودـمنـد نـباـشـد.

۹—«نظر ما درباره پیشرفت آینده شوراهـا بـعنـوان يـك نـيـروـيـ جـهـانـيـ چـيـست؟»

آینـدـه در سـرـاسـرـ جـهـانـ اـز آـنـ نـظـامـ شـورـاهـاستـ وـ وـاقـعـيـاتـ آـنـرا ثـابـتـ مـىـ کـنـدـ: كـافـيـ استـ مـيزـانـ اـفـزـايـشـ تـعدـادـ جـزوـهـاـ، كـتابـهاـ، اـعـلامـيـهـهاـ وـ روـزنـامـهـهاـيـ رـاـ كـهـ مـشـاـلـ درـ هـرـ سـهـ مـاهـ اـزـ سـالـ درـ هـرـ كـشـورـ بـهـ پـشتـيـبـانـيـ وـ هـوـاـخـواـهـيـ اـزـ شـورـاهـاـ مـىـ پـرـداـزـنـدـ مـحـاسبـهـ کـنـیـمـ. جـزـ اـيـنـهمـ نـمـىـ توـانـدـ باـشـدـ: وـقـتـیـ کـارـگـرانـ شـهـرـهاـ وـ کـارـگـرانـ وـ بـرـزـگـرانـ وـ روـمزـدانـ روـسـتـاهـاـ وـ سـپـسـ دـهـقـانـانـ خـردـهـپـاـ يـعـنىـ کـسانـيـ کـهـ بـهـ استـشـمـارـ کـارـگـرانـ مـزـدـبـگـيرـ مـتـوـسـلـ نـمـىـ شـونـدـ، آـرـىـ وـقـتـیـ اـيـنـ اـكـثـرـيـتـ عـظـيمـ زـحـمـتـكـشـانـ درـيـاقـتـهـ باـشـنـدـ کـهـ نـظـامـ شـورـاهـاـ تمامـ قـدرـتـ رـاـ بـدـستـ آـنـهاـ مـىـ سـپـارـدـ وـ آـنـهاـ رـاـ اـزـ يـوغـ مـلاـكـيـنـ وـ سـرمـايـهـدارـانـ مـىـ رـهـانـدـ، آـنـوقـتـ باـ چـهـ وـسـيلـهـاـيـ مـىـ توـانـ اـزـ پـيـروـزـيـ نـظـامـ شـورـاهـاـ درـ

سراسر جهان جلوگیری کرد؟ بهر حال من از وجود چنین وسیله‌ای
بی خبرم.

۱۰— «آیا روسیه باز هم باید بیم مداخله» خدالقلابی از خارج
را داشته باشد؟»

متسفانه بله. زیرا سرمایه‌داران افرادی بی‌خرد و آزمندند. و
تا کنون یک سلسله تلاش‌های چنان فابخردانه و آزمندانه برای
مداخله دست زده‌اند که تا هنگامی که کارگران و دهقانان هر
کشور سرمایه‌داران خود را تجدید تربیت نکنند، باید همواره بیم
تکرار چنین تلاش‌هایی را داشت.

۱۱— «آیا روسیه حاضر است با آمریکا روابط اقتصادی و بازرگانی
برقرار مسازد؟»

البته که حاضر است، هم با آمریکا و هم با تمام کشورهای
دیگر. صلح با استونی که ما گذشت‌های بزرگ در قبال آن کردیم
ثابت کرد که ما آماده‌ایم برای این کار حتی بدادن انتیاز نیز
تحت شرایط معین تن در دهیم.

۱۸ فوریه سال ۱۹۲۰. و. اولیاتف (ن. لنین)

۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰ بزبان
انگلیسی در شماره ۱۲۶۷۱
روزنامه New York Evening
Journal چاپ شد

از روی متن مجموعه^۱
آثار و. ای. لنین، چاپ
۵، جلد ۴۰، ص ۱۴۵—
۱۴۷ ترجمه و چاپ
شده است

برای نخستین بار ۲۲ آوریل
سال ۱۹۵۰ در روزنامه^۲
«پراودا» شماره ۱۱۲ بزبان روسی
بچاپ رسید

مصاحبه با لینکلن ایر -

خبرنگار روزنامه آمریکایی

«The World»

متقین به «بازی شطرنج» مشغولند

لئین درباره این خبر که متقین تصمیم دارند بمحابره اقتصادی پایان دهند گفت:

مشکل می‌توان به صادقانه بودن چنین پیشنهاد مبهمی که از قرار معلوم با تدارک حمله بما از خاک لهستان همراه است باور کرد. نقشهٔ شورای عالی درباره تجدید روابط بازرگانی از طریق کوپراتیوهای (شرکت‌های تعاونی - م.) روسی در نظر اول خیلی شبیه به حقیقت است. ولی کوپراتیوها دیگر وجود ندارند. آنها با سازمانهای شوروی ما که مأمور پخش هستند متحد شده‌اند. از این رو گفتگوی متقین درباره اینکه می‌خواهند با کوپراتیوها سروکار داشته باشند چه هدفی می‌توانند داشته باشند؟ البته روش نیست. بهمین جهت من می‌گویم بررسی دقیقتر ما را مطمئن می‌سازد که این تصمیم مستخدۀ در پاریس، فقط حرکتی است در بازی شطرنج متقین که انگیزه آن هنوز مبهم و ناروشن است.

لئین اندک سکوت کرد و سپس با تبسم گسترده‌ای افزود:

سبهمتر از مثلاً تصمیم مارشال فوش برای دیدار از ورشو. پرسیدم آیا او امکان تعرض لهستان را جدی تلقی می‌کند؟ (ناگفته نماند که در روسیه صحبت از حملهٔ لهستانیها به بلشویک‌ها بود نه بر عکس).

لئین در پاسخ گفت: — آری، بدون هیچ تردیدی. کلامانسو و فوش آفایانی بسیار بسیار جدی هستند، خمنا یکی از آنها این نقشه^۱ تجاوز کارانه را تهیه کرده است و دیگری قصد اجرای آنرا دارد. البته این یک خطر جدی است. ولی ما با خطری جدی تر سروکار داشته‌ایم. اما بیش از آنکه برای ما موجب ترس باشد، موجب نومیدی از مستقین است که هنوز هم بتلاش برای دستیابی به یک امر بحال ادامه می‌دهند. زیرا تعرض لهستان نیز مانند تعریض پیشین کلچاک و دنیکین نمی‌تواند مسئله^۲ روسیه را بطور مطلوب برای آنان حل کند. فراموش نکنید که لهستان خودش گرفتاری‌های فراوان دارد، و خمنا روشن است که نمی‌تواند از هیچیک از همسایگان خود از جمله از رومانی کمک بگیرد.

من بر پایه^۳ حدسیات گفتم: ولی بنظر می‌رسد که اکنون صلح نزدیکتر از پیش باشد.

بلی، درست است. اگر صلح رهآورد طبیعی بازارگانی با ما باشد، مستقین نمی‌توانند بیش از این از آن طفره روند. شنیده‌ام که میلان که جانشین کلامانسو شده است برای بررسی مسئله^۴ روابط بازارگانی با مردم روسیه اظهار تمایل می‌کند. شاید این امر نشانگر تغییر جدی در روحیات محافل سرمایه‌داران فرانسه باشد. ولی در انگلستان مواضع چرچیل هنوز قوی است و للوید جورج که احتمالاً مایل به برقراری روابط اقتصادی با ماست جرئت نمی‌کند با محافل سیاسی و سالی پشتیبان سیاست چرچیل آشکارا قطع رابطه نماید.

ایالات متحده سوسیالیست‌ها را تعقیب می‌کند

در باره آمریکا نظرتان چیست؟

سر در آوردن از آنچه در آنجا می‌گذرد، دشوار است. بانکداران شما ظاهراً حالا بیش از هر وقت دیگر از ما می‌ترسند. بهر حال

دولت شما در قیاس با هر دولت دیگر حتی در مقایسه با دولت ارتجاعی فرانسه نه تنها سوسیالیستها بلکه تمام طبقه کارگر را بیش از همه مورد تضییقات بسیار شدید قرار می‌دهد. دولت شما خارجیان را آشکارا تعقیب می‌کنند. ولی آمریکا بدون کارگران مهاجر خود چه خواهد کرد؟ وجود این کارگران برای رشد اقتصادی شما ضرورت مطلق دارد.

ولی برخی از کارفرمایان آمریکایی، گویند دارند می‌فهمند که اقدام بمعاملات سودمند با روسیه از جنگ کردن با آن عاقلانه‌تر است و این خود علامت خوبی است. فراورده‌های صنعتی آمریکا از قبیل لکوموتیو، اتوموبیل و غیره برای ما از کالاهای هر کشور دیگر ضروری‌تر است.

شرایط پیشنهادی شما برای صلح چیست؟

نباید وقت را برای گفتگو درباره این مطلب تلف کرد. بر همه روشن است که ما برای عقد قرارداد صلح با شرایطی که عادلانه بودن آنرا حتی سرمایه‌داران دارای شدیدترین روحیات امپریالیستی نیز نمی‌توانند منکر شوند، آماده‌ایم. ما با رها تمایل خود را بصلح و به اینکه صلح برای ما یک امر ضروری است و نیز آمادگی خود را برای واگذاری بهترین استیازها بسرمایه خارجی و دادن تضمین به آن اعلام داشته‌ایم. ولی ما قصد نداریم اجازه بدیهیم بنام صلح گلوی ما را بفشارند و ما را حفه کنند.

من هیچ دلیلی نمی‌بینم که یک دولت سوسیالیستی، چون دولت ما نتواند با کشورهای سرمایه‌داری روابط اقتصادی و بازرگانی نامحدود داشته باشد. ما مخالف استفاده از لکوموتیوها و ماشین‌های کشاورزی ساخت کشورهای سرمایه‌داری نیستیم، پس چرا آنها باید مخالف استفاده از گندم و کتان و طلای سفید محصول کشور سوسیالیستی ما باشند؟ مگر مزه غله کشور سوسیالیستی با مزه هر غله دیگر فرق دارد؟ خوب، البته آنها باید با بشویکهای مخفوف یعنی با دولت

شوری، روابط بازرگانی داشته باشند. ولی داشتن روابط بازرگانی با حکومت شوراهای برای کارفرمایان آمریکایی که مثلاً فولاد تولید می‌کنند دشوارتر از روابطی نخواهد بود که هنگام جنگ در مورد مسئلهٔ مهمات و جنگافزار با دول آنたنت داشتند.

اروپا به روسیه وابسته است

از این روست که گفتگو دربارهٔ تجدید بازرگانی با روسیه از طریق کشیراتیوها بنظر ما دور از صداقت و حداقل مبهم می‌آید، و این بیشتر در حکم حرکتی است در بازی شطرنج تا یک پیشنهاد صریح و مستقیم که در آن صورت بیدرنگ پذیرفته و عملی می‌شد. از این گذشته، اگر شورای عالی واقعاً قصد پایان دادن بمحاصره اقتصادی دارد، پس چرا این قصد خود را بما اطلاع نمی‌دهد؟ ما هیچگونه اطلاعیهٔ رسمی از پاریس دریافت نداشته‌ایم. آن اطلاعات اندکی هم که داریم، مبنی بر اخبار جراید است که رادیوی ما گرفته است.

دولتمردان اروپا و ایالات متحده از قرار معلوم نمی‌فهمند که ویرانی و آشفتگی اقتصادی کنونی روسیه، فقط جزئی از ویرانی اقتصادی جهانست. تا زمانیکه بمسئلهٔ اقتصاد نه از نظرگاه بین‌المللی، بلکه از زاویهٔ دید یک ملت یا گروهی از ملت‌ها نگریسته می‌شود حل این مسئله امکان‌پذیر نخواهد بود. اروپا بدون روسیه نمی‌تواند از جا برخیزد و روی پای خود بدهایستد. وقتی اروپا ناتوان باشد آمریکا هم بوضع بحرانی دچار می‌گردد. اگر آمریکا نتواند با ثروت خود آنچه را که برایش ضرور است بدهست آرد، این ثروت چه سودی برایش خواهد داشت؟ آخر آمریکا که نمی‌تواند طلاهای انباسته را بخورد یا بپوشد، اینطور نیست؟ تا زمانیکه اروپا نتواند به آمریکا کالاهایی تحویل دهد که این کشور طالب دریافت آنها در برابر کالاهایی است که خودش احتیاج بفروش آنها دارد، آمریکا نخواهد توانست

با اروپا بازرگانی سودمند یعنی دادوستد با ارزش واقعی برای خود داشته باشد. اروپا هم تا زمانیکه از نظر اقتصادی روی پای خود نهایست قادر به تحويل چنین کالاهایی به آمریکا نخواهد بود.

دنیا په کالاهای روسی نیازمند است

ما در روسیه گندم، کتان، طلای سفید، پتاس و مواد معدنی بسیار دیگری داریم که همه^{*} دنیا سخت به آنها نیازمند است. دنیا سرانجام مجبور خواهد بود برای دریافت این کالاهای بما رجوع کنند، اعم از اینکه در کشور ما بلوسویسم باشد یا نباشد. نشانه‌هایی هست حاکی از اینکه یواش یواش دارند این حقیقت را در می‌یابند. ولی در حالیکه شیرازه نه تنها روسیه بلکه تمام اروپا دارد از هم می‌باشد، شورای عالی هنوز هم سیاست طفره و تعلل را برای خود مجاز می‌داند. روسیه و همچنین اروپا می‌توانند از افلام کامل نجات یابند ولی باید بیدرنگ و با سرعت عمل کنند. اما شورای عالی بسیار کنند عمل می‌کنند، فوق العاده بطئی عمل می‌کنند. این شورا در واقع آنطوریکه بنتظر می‌رسد بدون حل مسئله‌ای منجح شده و وظایف خود را بشورای سفیران سپرده است و جای این شورا را نیز باید فقط سازمان موهم و مرده بدنیا آمده جامعه^{*} ملل (۱۷) بگیرد. راستی هم مگر جامعه^{*} ملل بدون شرکت ایالات متوجه که باید پشتیبانی عمده آن باشد می‌تواند به انجام وظیفه بپردازد؟

پرسیدم دولت شوروی از وضع جنگ چقدر رضایت دارد؟

رضایت کامل دارد. تنها نشانه‌ای که از امکان تجاوز نظامی علیه ما وجود دارد، از جانب لهستان است که قبلًا بدان اشاره کردم. اگر لهستان بچنین عمل ماجراجویانه‌ای دست بزند، مصائب تازمای برای هر دو طرف بیار خواهد آمد و پکشтар عبث و نیهوده

عدم دیگری خواهد انجامید. ولی حتی فوش نیز نخواهد توانست پیروزی لهستان را تأمین کند. لهستانی‌ها حتی اگر چرچیل هم کنار آنها بجنگد قادر به پیروزی بر ارتش سرخ ما نخواهند بود.

لئین در اینجا با چهره گرفته لبخندی زد و سر یعقب
ازداخت و سپس با لحنی جدی‌تر پسخنان خود ادامه
داده گفت:

البته هر یک از دول بزرگ در اردوگاه متفقین، چنانچه بتواند ارتش‌های خود را علیه ما گسیل دارد، می‌تواند ما را درهم کفید. ولی آنها جرئت این کار را نخواهند داشت. تناقض عجیب در این است که روسیه در مقایسه با منابع نامحدود متفقین ضعیف است، با وجود این نه تنها توانسته است هر نیروی مسلح و از جمله نیروهای انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی را که متفقین توانستند علیه ما گسیل دارند، در هم شکنند، بلکه در کشورهای کمربند حفاظتی نیز پیروزی‌های دیپلماسی و معنوی بدست آورد. فنلاند از چنگ علیه ما امتناع کرد، ما با استونی قرارداد صلح پستیم و بزویدی با صربستان* و لیتوانی نیز قرارداد صلح امضاء خواهد شد (۱۸). با آنکه آنتانت دانه‌های زیادی برای بدام ازداختن این دولت‌های کوچک پاشید و به تهدیدهای شوم علیه آنها دست زده، این دولت‌ها ترجیح دادند با ما مناسبات مسالمت‌آمیز برقرار سازند.

وضع داخلی چشم‌انداز خوبی دارد

این وضع بیگمان گواه بر نیروی معنوی عظیمی است که ما از آن برخورداریم. دولتهاي کرانه^{*} بالتيک که نزديکترین همسایگان

* روزنامه «The World» اشتباه کرده است. صربستان با روسیه شوروی در حال چنگ نبود. از قرار معلوم سخن بر سر لتونی است. ه. ت.

ما هستند می فهمند که این فقط ما هستیم که هیچگونه نقشه‌ای که استقلال و رفاه آنها را تهدید کند، در سر نداریم.

پرسیدم، ولی وضع داخلی روسیه چگونه است؟

وضع داخلی اکنون بحرانی است، ولی چشم‌انداز خوبی دارد. تا فروردین بهار امسال کمبود خواربار دست کم بمیزانی که اهالی شهرها را از گرسنگی نجات دهد، برطرف خواهد شد. آنوقت سوخت هم بعد کافی تأمین خواهد شد. در سایهٔ قهرمانیهای شگرف ارتش سرخ، اینک احیاء و نوسازی اقتصاد ملی آغاز شده است. در حال حاضر پخشی از این ارتش به اردوهای کار مبدل شده است؛ این پدیده غیرعادی تنها در کشوری که در راه آرسان عالی مبارزه می‌کند میسر گشته است. بدیهی است که در کشورهای سرمایه‌داری چنین وضعی امکان‌پذیر نبود. ما در گذشته همه چیز را فدای پیروزی بر دشمنان مسلح خود کردیم، ولی حالا تمام مساعی خود را در راه احیای اقتصاد بکار می‌بریم. البته این کار سالهای وقت لازم خواهد داشت، ولی ما سرانجام پیروز خواهیم شد.

پرسیدم: بنظر شما ساختمان کمونیسم در روسیه چه وقت پایان خواهد یافت؟ تصور می‌کردم این سؤوال دشوار باشد ولی لنین بیدرنگ پاسخ داد.

ما در صدد الکتریفیکاسیون تمام سیستم صنعتی خود از طریق ایجاد نیروگاههایی در اورال و مناطق دیگر هستیم. مهندسان ما می‌گویند که این کار دهسال وقت می‌خواهد. انجام الکتریفیکاسیون نیستین مرحلهٔ مهم در راه سازماندهی کمونیستی زندگی اقتصادی جامعه خواهد بود. تمام صنایع ما از یک متبوع مشترک، نیروی برق خواهند گرفت و این منبع می‌تواند همهٔ رشته‌های صنعتی را پمیزان یکسان تأمین کند. این امر رقابت غیرتولیدی در جستجوی

سوخت را از میان خواهد برد و برای مؤسسه صنایع استحصالی که بدون آنها نمی‌توانیم در زمینه "سبادله" فرآورده‌های بسیار ضروری امیدی بدستیابی بسطح موافق با اصول کمونیسم داشته باشیم، یک بنیاد اقتصادی قوی پدید خواهد آورد.

ضمناً ما پیش‌بینی می‌کنیم که تا سه سال دیگر در روسیه ۵۰ میلیون لامپ روشن خواهد بود. حال می‌کنم در ادارات متعدد ۷۰ میلیون لامپ از این نوع وجود داشته باشد، ولی برای کشوری که صنعت برق آن هنوز دوران کودکی خود را می‌گذراند وجود بیش از دو سوم این مقدار دستاورد عظیمی خواهد بود. بنظر من الکتریفیکاسیون در میان وظایف بزرگی که اکنون در برابر ما قرار دارند، مهمترین وظیفه است.

انتقاد شدید از لیدرهای سوسیالیست

در پایان گفتگوی ما لنین بخی از لیدرهای سوسیالیست اروپا و آمریکا مورد انتقاداتی شدید قرار داد که البته برای درج و انتشار در مطبوعات نیست. این انتقادات نشان می‌دهد که او به توافقی و یا حتی به تمایل این آقایان در پیشبرد موقیت‌آمیز امر انقلاب جهانی، اعتقادی ندارد. از قرار معلوم بر آنست که بشویسم علی رغم این پیشوایان «رسمی» سوسیالیسم راه خود را زودتر هموار خواهد ساخت تا با کمک آنها.

در تاریخ ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰
بزبان انگلیسی در شماره ۲۱۳۶۸
روزنامه «The World» چاپ شد

از روی متن مجموعه
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۴۰،
ص ۱۵۶ - ۱۵۰ ترجمه
و چاپ شده است

بزبان روسی برای نخستین بار
در سال ۱۹۵۷ در شماره ۱۵
مجله «کمونیست» بچاپ رسید

کنگرهٔ نهم حزب کمونیست

(بلشویک) روسیه

۲۹ مارس - ۵ آوریل سال ۱۹۲۰

گزارش کمیتهٔ مرکزی ۲۹ مارس

رفقا، پیش از شروع گزارش باید بگوییم که این گزارش نیز مانند گزارش بکنگرهٔ قبلی بدرو بخش تقسیم شده است؛ بخش سیاسی و بخش سازمانی. این تقسیم‌بندی مقدم بر هر چیز این فکر را بیان می‌آورد که کار کمیتهٔ مرکزی از لحاظ ظاهر امر یعنی از لحاظ سازمانی چه صورتی داشته است. نخستین سال است که حزب ما بدون یاکف سیاست‌خایلوج سوردلف گذرانده است. و این خایله نمی‌توانست در تماس سازمان کمیتهٔ مرکزی بی‌تأثیر باشد. کسی مثل رفیق سوردلف نمی‌توانست فعالیت سازمانی و سیاسی را اینطور باهم توأم سازد و ما ناگزیر کوشش کردیم که هیئتی کار او را انجام دهد.

امور کمیتهٔ مرکزی طی سال مورد گزارش همچون کارهای جاری روزمره توسط دو هیئت منتخب پلنوم کمیتهٔ مرکزی - بوروی تشکیلات کمیتهٔ مرکزی و بوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی (۱۹) انجام می‌گرفت، و ضمناً برای حصول توافق و پیگیری تصمیمات این دو نهاد دیگر حزب در هر دو بورو عضویت داشت. با این ترتیب جریان کار طوری شد که وظیفهٔ عمدہ و روزمره بوروی تشکیلات توزیع نیروهای حزبی، و وظیفهٔ بوروی سیاسی - حل

مسائل سیاسی بود. کاملاً بدیهی است که این تقسیم‌بندی تا حدودی جنبهٔ ساختگی دارد، زیرا هیچ سیاستی را بدون تنفیذ آن در انتسابات و نقل و انتقال‌ها نمی‌توان پیاده کرد. پس هر مسئلهٔ سازمانی اهمیت سیاسی پیدا می‌کند و در جریان عمل میان ما چنین مقرر گردیده است که خواست یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی کافی است که هر مسئله‌ای بنابر ملاحظاتی یک مسئلهٔ سیاسی تلقی گردد. تلاش برای تقسیم‌بندی فعالیت کمیتهٔ مرکزی بشیوهٔ دیگر گمان نمی‌رفت که مقرن بصلاح باشد و مشکل در عمل به‌هدف می‌رسید.

این شیوهٔ کار نتایج فوق العاده مطلوبی بیار آورد؛ برای ما هرگز اتفاق نیفتاد که میان این دو بورو اشکال پدید آید. کارهای هر دوی این ارگانها بطور کلی با روح توافق جریان داشت و انجام کارها در نتیجهٔ حضور دبیر حزب تسهیل می‌شد و ضمناً دبیر حزب تماماً و فقط مجری ارادهٔ کمیتهٔ مرکزی بود. بمنظور از بین بردن هرگونه سوتقاهمی باید از همین آغاز خاطرنشان سازیم که فقط تصمیمات دست‌جمعی کمیتهٔ مرکزی – تصمیمات متیخده در بوروی تشکیلات یا در بوروی سیاسی و یا در پلنوم کمیتهٔ مرکزی، فقط یک چنین مسائلی توسط دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب بموضع اجرا گذارد و می‌شد. در غیر اینصورت جریان کار کمیتهٔ مرکزی نمی‌تواند صحیح باشد.

پس از این ملاحظات مختصر پیرامون ترتیب داخلی کار کمیتهٔ مرکزی بوضیعهٔ خود، بدادن گزارش کمیتهٔ مرکزی می‌پردازم. گزارش دادن دربارهٔ کار سیاسی کمیتهٔ مرکزی هر آینه اگر وظیفه‌ای به معنای خاص کلمه تلقی شود، وظیفه‌ای است بسیار دشوار. طی این سال بخش اعظم فعالیت بوروی سیاسی حل روزبه تمام مسائل مربوط بسیاست بوده و اقدامات مؤسسات دولتی و حزبی و کلیهٔ سازمانهای طبقهٔ کارگر و تمام فعالیت جمهوری شوروی را دربر می‌گرفت و هدفتش هدایت این کارها بود. بوروی سیاسی تمام مسائل مربوط بسیاست بین‌المللی و داخلی را حل می‌کرد. بدیهی است که شمارش این مسائل حتی بطور تقریب هم، محال است. در

نشریه‌ای (۲۰) که کمیتهٔ مرکزی مقارن با تشکیل این کنگره چاپ کرده است مطالب لازم را برای اطلاع خواهید یافت. تلاش برای تکرار مطالب آن در این گزارش از حدود توانایی من خارج است و تصور می‌کنم برای نمایندگان کنگره هم جالب نباشد. هر کدام از ماهها ضمن فعالیت در یکی از سازمانهای حزبی‌شوری همه روز روند تغییرات بسیار سریع مسائل سیاسی اعم از داخلی و خارجی را دنبال می‌کند. خود حل این مسائل به آن صورتی که در فرمانهای حکومت شوروی و در جریان فعالیت سازمانهای حزبی و در هر تحول و چرخشی نمایان می‌گردید، حاکی از ارزیابی و نظر کمیتهٔ مرکزی بود. باید گفت، مسائل بقدرتی زیاد بود که حل آنها اغلب با عجلهٔ فوق العاده انجام می‌گرفت و فقط در سایهٔ آشنازی کامل اعضای هیئت با همدیگر و اطلاع از سایه و روشنهای نظریات یکدیگر و اعتماد متقابل انجام کارها امکان داشت. و الا این کار حتی از عهدهٔ هیئت سه بار بزرگتر هم ساخته نبود. اغلب پیش می‌آمد که در حل مسائل پیچیده و غرنج مذاکرات تلفنی جایگزین جلسات می‌شد. این کار با اطمینان به اینکه برخی از مسائل مورد اختلاف که بغرنجی آنها از پیش عیان بود، از نظر دور نخواهد ماند، انجام می‌گرفت. حالا که من باید بگزارش عمومی بپردازم بخود اجازه می‌دهم بجای شرح وقایع بر حسب تاریخ وقوع آنها و بجای طبقه‌بندی مطالب روی نکات عمده‌ای که بیش از همه اهمیت دارند و آنهم روی آن نکاتی سکت نمایم که تجربهٔ دیروز یا بعبارت دقیق‌تر تجربهٔ سالی را که سپری شده با وظایفی که در پیش رو داریم مربوط می‌سازند.

زمان نگارش تاریخ حکومت شوروی هنوز فرا نرسیده است. و اگر هم رسیده باشد باز بنظر من و تصور می‌کنم همچنین بنظر کمیتهٔ مرکزی — ما قصد مورخ شدن نداریم و هدف ما حالا و آینده است، و سال مورد گزارش را بمنزلهٔ خمیرماهیه و یا درس و یا پلهٔ اول می‌شماریم که حرکت بعدی خود را باید از آن آغاز کنیم. از این لحاظ کار کمیتهٔ مرکزی بدرو شستهٔ بزرگ تقسیم

می شود : کاریکه با وظایف جنگی یعنی وظایف مربوط بوده است که موقعیت بین‌المللی جمهوری را تعیین می‌کند، و کاریکه بساختمان داخلی، ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز مربوط بوده و شاید فقط در اواخر سال گذشته یا اوایل سال جاری رفته رفته در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفت و این هنگامی بود که کاملاً معلوم شد که ما دیگر در جبهه‌های قاطع جنگ داخلی به پیروزی قطعی رسیده‌ایم. در بهار سال گذشته وضع ما در جبهه‌های جنگ بین‌نهاست دشوار بود و چنانکه می‌دانید شکستهای زیاد و تعرض‌های جدید و بزرگ و غیرمتوجهه‌ای را که قبل نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم از طرف نمایندگان ضد انقلاب و نمایندگان آنتانت در پیش داشتیم. به این جهت کاملاً طبیعی است که بخش اعظم این دوران صرف کارهای مربوط به انجام وظیفهٔ جنگی، وظیفه جنگ داخلی می‌شد که بنظر افراد ترسو و بزدل و بطريق اولی بنظر حزب منشوبیک‌ها، اسارها و سایر نمایندگان دمکراتی خردبورژواهی، بنظر توده عناصر بین‌ایمنی، مسئلهٔ غیر قابل حل می‌آمد و لذا وادارشان می‌ساخت با صداقت کامل بگویند که این مسئله حل نشدنی است و روسیه عقب‌مانده و ضعیف شده است و چون انقلاب در غرب پتأخیر افتاده، روسیه نمی‌تواند بر نظام سرمایه‌داری سراسر جهان فایق آید و پیروز شود. لذا ما می‌بایست در موضع خود پا بر جا مانده با عزمی راسخ و اطمینانی مطلق بگوییم که پیروز خواهیم شد و شعار : «همه چیز برای پیروزی» و «همه چیز برای جنگ» را عملی سازیم.

برای تحقق پیشیدن به این شعار بر ما لازم کاملاً آگاهانه و آشکار بعدم ارضاء یکسلسله از حیاتی‌ترین تقاضاها تن در دهیم و با اطمینان به اینکه ما باید تمام قوا را برای جنگ متمرکز سازیم و در این جنگ که آنتانت بما تحمیل کرده است پیروز شویم غالباً بسیاری را از کمک محروم سازیم. و فقط در سایهٔ آنکه حزب مراقب بود و انضباط اکیدی در آن حکمرانی بود و وجهه و اتوریتهٔ حزب همهٔ ادارات و مؤسسات را متعدد می‌ساخت و دهها، صدها و هزارها و سرانجام میلیونها نفر همچون تن واحد از شعاراتی که کمیتهٔ

مرکزی داده بود پیروی می کردند؛ تنها به این علت که قربانیهای بیسابقه‌ای داده شد، تنها به این علت معجزه‌ای که روی داد، توانست روی دهد. فقط به این جهت بود که ما علیرغم هجوم دوباره و سه باره و چهارباره امپریالیستهای آنたنت و امپریالیست‌های سراسر جهان توانستیم پیروز شویم. و پدیوهی است که ما تنها روی این جانب مسئله تکیه نمی کنیم بلکه باید در نظر داشته باشیم که این جانب مسئله درسی بما می دهد حاکی از اینکه بدون انضباط و بدون مرکزیت هرگز نمی توانستیم این وظیفه را انجام دهیم. قربانیهای بیسابقه‌ای که ما برای نجات کشور از شر خداقلاب و برای پیروزی انقلاب روس بر دنیکین و یودنیچ و کلچاک متتحمل شدیم وثیقهٔ انقلاب اجتماعی جهانی است. برای تحقق این امر می باشد در حزب انضباط و مرکزیت اکید و اطمینان کامل به این باشد که جانبازی‌های سنگین و بیسابقهٔ دهها و صدها هزار نفر به انجام این وظایف کمک خواهد کرد و این کار واقعاً ممکن است عملی شود و تأمین گردد. و برای نیل به این هدف لازم بود که حزب ما و آن طبقه‌ای که دیکتاتوری را عملی می سازد یعنی طبقهٔ کارگر عناصری باشند که میلیونها و میلیونها زحمتکش را خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان متعدد کنند.

اگر در این باره تعمق شود که بالآخره عمیق ترین علت و ریشهٔ این امر که یک چنین معجزهٔ تاریخی روی داد و یک کشور ضعیف و ناتوان و عقب‌مانده بر نیرومندترین کشورهای جهان پیروز گردید، چه بوده است، آنوقت می‌بینیم که این همانا مرکزیت و انضباط و جانبازی‌های بیسابقه بوده است. بر چه زمینه‌ای؟ میلیونها زحمتکش در کشوریکه از همه جا تربیت شدند است فقط بر روی این زمینه میتوانستند به تشكل و به تحقق این مرکزیت و این انضباط ناصل آیند که کارگرانی که مکتب سرمایه‌داری را گذرازده‌اند توسط سرمایه‌داری متعدد شده بودند و پرولتاپریا در هر یک از کشورهای پیشرو و در کشورهایی که پیشووت‌زند بمقیاسی گسترده‌تر متعدد می‌شد؛ از سوی دیگر علت این امر آنست که وجود مالکیت،

مالکیت سرمایه‌داری، مالکیت کوچک در تولید کالایی موجب تفرقه می‌شود. مالکیت مایهٔ تفرقه است و حال آنکه ما متوجه می‌سازیم و میلیونهای هرچه بیشتری از زحمتکشان را در سراسر جهان متوجه می‌سازیم. این حقیقت اکنون می‌توان گفت حتی بر کورها، و بهر حال بر آن کسانی هم که مایل بدیدن آن نبودند، روش است. هر چه ما جلوتر می‌رفتیم دشمنان ما بیشتر دچار تفرقه و تشتبت می‌شدند. انگیزه تفرقه و تشتبت آنها مالکیت سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی در شرایط تولید کالایی است صرفنظر از اینکه سخن بر سر خردۀ مالکیتی باشد که از راه فروش مازاد غله سوداگری می‌کنند و بضرر کارگران گرسنه ثروت می‌اندوزند و یا بر سر سرمایه‌داران کشورهای مختلف حتی اگر دارای قدرت نظامی باشند و «جامعهٔ ملل» یا «جامعهٔ واحد کبیر» همهٔ ملت‌های پیشرفتۀ جهان را تأسیس نمایند. چنین وحدتی سراپا موهوم، سراپا فریب و سرتاپا دروغ است. و ما دیدیم که بزرگترین نمونهٔ آن—«جامعهٔ ملل» کذایی که می‌کوشید حق اداره امور کشورها را تقسیم کند و دنیا را تقسیم نماید، این اتحاد کذایی طبل میان‌تهی بود که فوراً ترکید، چونکه بنای آنرا بر مالکیت سرمایه‌داری نهاده بودند. ما این نکته را در گستردۀ ترین مقیاس تاریخی مشاهده نمودیم و این موید آن حقیقت اساسی است که ما حقانیت خود و اطمینان کامل و مطلق خود را به پیروزی انقلاب اکبر و به اینکه دست بکاری می‌زنیم که با وجود تمام دشواری آن و تمام موانع موجود ملیونها و میلیون‌ها زحمتکش در سراسر جهان به آن خواهند پیوست. ما میدانستیم که مستقیمی داریم و باید بتوانیم در یک کشور که تاریخ وظیفهٔ پرافتخار و بسیار دشوار بعده‌هۀ آن گذشته است جانفشانی کنیم تا بتوانیم قربانیهای بیسابقه را صد بار جبران نماییم، زیرا هر ماه اضافی که ما در کشور خود زندگی می‌کنیم میلیونها متفق در کلیهٔ کشورها برای ما بوجود خواهد آورد.

و اگر سرانجام در این باره تعمق شود که چرا وضعی پیش

آمد که ما توانستیم پیروز شویم و می‌بايستی پیروز شویم، در پاسخ باید بگوییم علتش فقط این بود که تمام دشمنان ما که ظاهراً انواع پیوندها را با نیرومندترین دول جهان و نمایندگان سرمایه داشتند، هر قدر هم ظاهراً با همدیگر متعدد بودند—متفرق از کار در آمدند و در ماهیت امر همان پیوند درونی آنها را از هم می‌گستست، آنها را علیه یکدیگر برمی‌انگیخت، و مالکیت خصوصی متلاشی‌شان می‌ساخت و از متعددان بدرندگان وحشی تبدیل می‌نمود تا جایی که نمی‌دیدند که روسیه^{*} شوروی بر شمار هواداران خود در میان سربازان انگلیسی که در آرخانگلیسک پیاده شده‌اند و در میان کارگران کلیه^{*} فرانسوی که در مواستوپل پیاده شده‌اند و در میان کشورهای سوسیال-سازشکاران آنها بدون استثناء در کلیه^{*} کشورهای پیشرفتی جانب سرمایه را گرفته‌اند، می‌افزاید. و این علت اساسی، این عمیق‌ترین علت، سرانجام ما را به مطمئن‌ترین پیروزی رساند و آن منبعی شد که کما کان مهمترین سبیع دفع ناپذیر و پایان ناپذیر نیروی ما باقی مانده است و بما اجازه می‌دهد بگوییم، هنگامی که ما در کشور خود به دیکتاتوری پرولتاریا کاملاً تحقق بخشیدیم و اتحاد نیروهای آن را از راه پیشاهنگ یعنی حزب پیشو ا آن بعد آکثر تأسین نمودیم، آنوقت می‌توانیم انتظار انقلاب جهانی را داشته باشیم. و این در حقیقت تعجلی اراده و عزم راسخ پرولتاری برای مبارزه و اتحاد ملیونها و دهها میلیون کارگر در همه^{*} کشورهای حضرات بورژواها و به اصطلاح سوسیالیستهای انترناسیونال دوم این حرف‌ها را عبارات تبلیغاتی نامیدند. تغیر، این یک واقعیت تاریخی است که بوسیله^{*} تجربه^{*} خونین و شاق جنگ داخلی در روسیه تأیید گردیده است، زیرا این جنگ، جنگی بود برضد سرمایه^{*} جهانی و این سرمایه در جریان زد و خورد خود بخود شیرازه‌اش از هم می‌پاشید و خود را می‌بلعید و حال آنکه ما، در کشوری که پرولتاریای آن از قحطی و تیفوس هلاک می‌شد از این جنگ آبدیده‌تر و نیرومندتر بیرون می‌آمدیم. ما در این کشور، زحمتکشان تازه و تازه‌تری را بخود ملحق می‌ساختیم. آنچه که سابقًا بنظر سازشکاران

عبارت پردازی تبلیغاتی می‌آمد و بورژوازی عادت کرده بود به آن بخندد، در این سال انقلاب ما و بویژه در سال مورد گزارش بطور قطعی باقیتاریخی مسلمی تبدیل گردید که امکان می‌دهد با اطمینانی راسخ گفته شود که چون ما توانسته‌ایم این عمل را انجام دهیم پس به این وسیله تأیید می‌شود که ما پایه^{۲۱} جهانی داریم که وسعت آن از پایه کلیه^{۲۲} انقلاب‌های پیشین بی‌نهایت بیشتر است. ما دارای یک اتحاد بین‌المللی هستیم که در هیچ‌جا به ثبت فرسیده و رسمیت زیافتہ است و از نقطه^{۲۳} نظر «حقوق مدنی» هیچ چیز ندارد، ولی در واقعیت امر در جهان سرمایه‌داری در حال متلاشی همه چیز دارد. هر ماهی که ما مواضعی به تصرف خود در می‌آوریم یا این مواضع را در برابر دشمنی که از لحاظ قدرت و توان سایه نداشته است حفظ می‌کردیم، بتمام جهان نشان می‌داد که حق با ماست و لذا میلیونها نفر جدید بسوی ما می‌آمدند.

این روند—دشوار بنظر می‌رسید و با شکست‌های عظیمی همراه بود. از پی ترور سفید در فنلاند (۲۱) اتفاقاً در سال مورد گزارش شکست انقلاب مجارستان (۲۲) فرا رسید که نمایندگان آنتانت آنرا بموجب قرارداد سری با رومانی و از راه اغفال و فریب پارلمانهای خود خفه کردند.

این ردیلانه‌ترین خیانت و توطئه‌ای بود از طرف آنتانت بین‌المللی تا با توسل به ترور سفید انقلاب مجارستان را خفه کند. ما دیگر در این باره چیزی نمی‌گوییم که آنها چگونه به وسائل گوناگون با سازشکاران آلمانی سازش کردند تا انقلاب آلمان را خفه کنند و چگونه این افراد که لبیکنخت را فرد آلمانی شرافتمند می‌نامیدند، پسدها به اتفاق امپریالیست‌های آلمانی مثل سگهای هار به این آلمان شرافتمند پریدند. آنها از تمام حدود قابل تصور فراتر رفته‌ند و هر یک از این سرکوبی‌ها که از جانب آنان اعمال می‌شد ما را فقط پا بر جاتر می‌ساخت و تقویت می‌کرد و زیر پای آنها را خالی می‌نمود. و تصور می‌کنم این تجربه^{۲۴} اساسی که اندوخته‌ایم باید بیش از هر

چیز در این باره تعمق و تأمل شود که چگونه تجزیه و تحلیل یعنی توضیح و تشریح این نکته که چرا ما پیروز شدیم و چرا این قربانیهای جنگ داخلی صد بار جبران گردید بنای کار تبلیغ و آریتاپیون ما قرار گیرد و بر اساس این تجربه چگونه باید رفتار کرد تا در جنگ دیگر، در جنگ جبهه، بدون خونریزی، در جنگی که فقط شکل آن تغییر کرده ولی بدست همان نمایندگان قدیمی و نوکران و پیشواستان جهان قدیمی سرمایه‌داری با عناد و سبعیت و خشم بیشتری بر ضد ما انجام می‌گیرد، به پیروزی نایل آمد. در انقلاب ما بیش از هر انقلاب دیگری این قانون تأیید گردید که نیروی انقلاب، نیروی هجوم، انرژی، عزم و شکوه و جلال پیروزی آن در عین حال نیروی مقاومت بورژوازی را شدت می‌دهد. هر چه ما بیشتر پیروز می‌شویم بهمان نسبت هم استثمارگران سرمایه‌دار بیشتر طرز مستجد شدن را یاد می‌گیرند و به تعرض‌های قاطع تر می‌پردازند. زیرا شما همه خیلی خوب بخاطر دارید—از لحاظ زمانی از این موضوع مدت زیادی نگذشته ولی از لحاظ سییر حوادث خیلی از آن گذشته است— بخاطر دارید که در آغاز انقلاب اکتبر به بلشویسم همچون پدیده‌ای عجیب می‌نگریستند؛ و اگر در روسیه مجبور شدند خیلی زود از این نظر دست بردارند، در اروپا هم از این نظر که انعکاس عدم رشد و نکامل و نیز ضعف انقلاب پرولتی بود، دست کشیدند. بلشویسم به پدیده جهانی مبدل گردید و انقلاب کارگری سر بر افرشت. سیستم شوروی که ما ضمن ایجاد آن در اکتبر از اصول سال ۱۹۰۵ پیروی می‌کردیم و تجربه می‌اندowختیم، این سیستم شوروی یک پدیده جهانشمول تاریخی از کار در آمد.

اکنون دو اردوگاه با آگاهی کامل بدون کوچکترین اغراقی بمقیاس جهانی در برابر یکدیگر ایستاده‌اند. باید بگوییم که در همین سال بود که این دو اردوگاه برای مبارزة قطعی و نهایی در برابر یکدیگر ایستادند و ما اکنون، درست در هنگام کار این کنگره شاید بتوان گفت که یکی از مهمترین و قاطع‌ترین لحظات ناتمام و گذرای انتقال از دوران جنگ بدوران صلح را می‌گذرانیم.

همه^۱ شما می‌دانید که پر سر رؤسای دولت‌های امپریالیستی آنتانت که در سراسر جهان نعره می‌کشیدند و می‌گفتند: «ما هرگز جنگ با زورگویان، راهزنان، غاصبین حکومت، مخالفان دمکراتی، یعنی جنگ با بلشویک‌ها را قطع نخواهیم کرد» چه‌ها آمد، — شما می‌دانید چگونه آنها ابتدا مجبور شدند محاصره را بردارند و چگونه تلاش آنان برای متوجه ساختن دولت‌های کوچک عقیم ماند و علت هم این بود که ما توانستیم نه تنها کارگران همه^۲ کشورها، بلکه بورژوازی کشورها کوچک را نیز بسوی خود جلب نماییم، زیرا امپریالیستها نه تنها بکارگران کشورهای خود بلکه به بورژوازی کشورهای کوچک نیز ستم‌روا می‌دارند. شما می‌دانید که چگونه ما بورژوازی مردد و دودل را در داخل کشورهای پیشتر فته بسوی خود جلب نمودیم و اینک لحظه‌ای فرا رسیده است که آنتانت وعده‌ها و تعهدات سابق خود را نقض می‌کند و قراردادهای خود را که ضمیناً دهها بار با افراد گاردنهای سفید گوناگون روسی منعقد کرده است، نادیده می‌گیرد و اکنون با این قراردادها کنار طشت شکسته^۳ خود نشسته است، زیرا برای این قراردادها صدها ملیون خرج کرد ولی کار خود را بپایان نرساند.

حال آنتانت پس از برداشتن محاصره عملاً مذاکرات صلح را با جمهوری شوروی آغاز کرده است ولی این مذاکرات را هم بپایان خود نمی‌رساند، از این رو دولتهای کوچک ایمان خود را نسبت به آن و به نیروی آن از دست داده‌اند. ما می‌بینیم که برای وضع آنتانت، برای وضع خارجی آن از نقطه^۴ نظر مقاومت عادی حقوقی هیچگونه تعریفی نمی‌توان کرد. دول آنتانت با بلشویکها نه در حال صلح‌مند و نه در حال جنگ، آنها مارا هم برسمیت می‌شناسند و هم نمی‌شناسند، و این از هم پاشیدگی کامل دشمنان ما که مطمئن بودند برای خود کسی هستند، نشان می‌دهد که چز یک مشت سرمایه‌دار درنده که سیاست‌نما نفاق افتاده است و از اقدام برضد ما بلکه عاجزند، چیز دیگر نیستند.

اکنون وضع طوری است که لتوانی رسمی پیشنهادهایی برای صلح

بما داده است؛ فنلاند تلگرافی فرستاده است که در آن رسماً از تعیین خط مرزی سخن گفته می‌شود، ولی این کار در ماهیت امر انتقال بسیاست صلح است (۲۳). سرانجام لهستان، همان لهستانی که نمایندگان آن با حدت خاصی اسلحه برخ می‌کشیدند و هنوز هم این عمل را ادامه می‌دهند، همان لهستانی که بیش از هر چیز قطارهای حامل توب دریافت می‌کرد و دریافت می‌کنند و به آن وعده داده می‌شد و می‌شود که در صورت ادامه^۱ سواره با روسيه از هر لحظه بوی کمک خواهد شد، حتی این لهستان که وضع ناپایدار دولتش آنرا مجبور می‌کند بهر گونه ماجراجویی نظامی تن در دهد، همین لهستان بگشايش پاب مذاکرات صلح دعوت کرده است (۲۴). باید به منتها درجه جانب حزم و احتیاط را رعایت کرد. سیاست ما بیش از هر چیز یک روش کاملاً دقیق را ایجاب می‌کند. در اینجا از همه دشوارتر پیدا کردن سمت صحیح است، زیرا از آن خطی که قطار روی آن ایستاده است کسی خبر ندارد و خود دشمن هم نمی‌داند در آینده چه خواهد کرد. آقایان نمایندگان سیاست فرانسه که بیش از همه لهستان را بحمله تحریک می‌کنند و نیز سران لهستان ملائی-بورژوايی نمی‌دانند که در آینده چه خواهد شد و نمی‌دانند چه می‌خواهند. امروز می‌گويند: «آقایان، چند قطار حامل توب و چند صد ملیون بدھید، آنوقت ما حاضریم با بشویکها بجنگیم». آنها خبرهای مربوط به اعتصابها را که در لهستان رو بفزوئی است کتمان می‌کنند و به سانسور فشار می‌آورند تا حقیقت را مکثوم دارد. ولی جنبش انقلابی در آنجا دامن می‌گیرد. گسترش دامنه^۲ انقلاب در آلمان پس از مرحله^۳ جدید و پله^۴ جدید آن، یعنی هنگامیکه کارگران پس از خائله^۵ کورزیف آلمانی (۲۵) به تشکیل ارتشهای سرخ مشغولند، آشکارا حاکی است (به موجب آخرین تلگرافهای واصله از آنجا) که کارگران روزبروز بیشتر بجوش و خروش می‌آیند. خود نمایندگان لهستان بورژوا-ملائی رفته رفته این فکر بذهن شان می‌رسد که «آیا دیر نشده است و آیا در لهستان زودتر از آنکه بوسیله^۶ یک اقدام دولتی صلح یا جنگ اعلام گردد، حکومت شوروی بر پا

نخواهد شد؟» آنها نمی‌دانند چه بگنند. نمی‌دانند که فردا برایشان چه بیار خواهد آورد.

سیدانیم که با گذشت هر ماهی نیروهای ما نیرو و توان عظیمی پیدا کرده و بیش از پیش پیدا خواهند کرد. بدین جهت ما از لحاظ بین‌المللی از هر وقت دیگر استوارتریم. ولی باید نسبت به بحران بین‌المللی فوق العاده با اختیاط بوده و برای روپرتو شدن با هر رویداد غیرمنتظره‌ای آماده باشیم. ما از لهستان پیشنهاد رسمی برای صلح دریافت داشته‌ایم. این آقایان در وضعی سرشار از یأس و نویمیدی بسر می‌برند، بحدی که دوستانشان، سلطنت طلبان آلمان که با تربیت تر و دارای تجربه سیاسی و معلومات بیشتری هستند دست بمناجاتی زندن و غایله کورنیلفی بربا کردند. بورژوازی لهستان پیشنهاد صلح می‌کنند، زیرا می‌داند که ماجراجویی ممکن است نتیجه‌اش غایله کورنیلف لهستان باشد. با علم به اینکه دشمن ما، دشمنی که نمیداند چه می‌خواهد بگند و فردا چه خواهد کرد در وضع دشوار نویمیدانه‌ای است، باید با اطمینانی کامل بخود بگوییم با وجود پیشنهاد صلح باز امکان جنگ هست. پیش‌بینی رفتار آینده آنها غیرممکن است. ما این افراد را دیده‌ایم و این کرنیسک‌ها و منشویک‌ها و اسارها را می‌شناسیم. در این دو سال دیدیم که چگونه امروز به کاچاک، فردا تقریباً به بلشویک‌ها و سپس به دنیکین می‌پیوستند و همه آینها را با عبارت‌پردازی درباره آزادی و دمکراسی پرده‌پوشی می‌کردند. ما این آقایان را می‌شناسیم و از این رو دوستی پیشنهاد صلح را می‌چسبیم و بعد اکثر گذشت تن در می‌دهیم و اطمینان داریم که صلح با دول کوچک کارها را بی‌نهایت بار بهتر از جنگ پیش خواهد برد، زیرا امپریالیست‌ها توده‌های زحمتکش را با جنگ فریب می‌دانند و حقیقت مربوط به روسیه شوروی را با آن پنهان می‌داشتند و لذا هر نوع صلحی راه را صد بار بیشتر و گسترده‌تر برای نفوذ ما باز خواهد کرد. نفوذ ما طی این سالها هم زیاد بود. انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی پیروزی‌های بی‌سابقه کسب کرده است. ولی با این‌همه سیدانیم هر روزی ممکن است جنگ را بما تحمیل کنند.

دشمنان ما هنوز نمی‌دانند در این مورد چه کاری از دستشان بر می‌آید.

هیچ تردیدی نیست که تدارک جنگ جریان دارد. بسیاری از همسایگان روسیه و شاید هم بسیاری از دولتهای غیرهمسایه آکنون دارند مسلح می‌شوند. به این جهت است که ما ناچاریم بیش از هرچیز در سیاست بین‌المللی خود مانور کنیم و استوارتر از همه آن خطمتشی را ادامه دهیم که در پیش گرفته‌ایم و برای همه چیز آماده باشیم. پیکار در راه صلح با انژری فوق العاده‌ای انجام دادیم. این پیکار نتایج درخشانی بهار می‌آورد. در این عرصه پیکار ما خود را بهتر از هر جای دیگر نشان دادیم و بهر حال در این عرصه خود را بدتر از عرصه^{*} فعالیت ارتش سرخ، در جبهه^{*} خونین نشان ندادیم. ولی انعقاد صلح با ما پسته بمیل و اراده دولتهای کوچک نیست، ولی خواستار صلح هم باشند. آنها سراپا غرق در قرض کشورهای آتنانت هستند و این کشورها هم با یکدیگر شدیداً در سطیز و رقابت می‌باشند. از این رو ما باید بخاطر داشته باشیم که با توجه بوضعی که جنگ داخلی و جنگ بر ضد کشورهای آتنانت در مقیاس جهانشمول تاریخی بوجود آورده است امکان صلح البته وجود دارد. ولی ما باید در حالیکه بسوی صلح می‌رویم با تمام قوا خود را برای جنگ آماده نماییم و بهبود چوچه ارتش‌سان را خلع سلاح نکنیم، ارتش ما خامن و وثیقه^{*} واقعی است در برابر اینکه دول اسپریاالیستی کوچکترین تلاش و کوچکترین سُقْبَدی بعمل نیاورند چونکه اگر هم به برخی سوقیتهای زودگذر در آغاز کار امیدوار باشند باز روسیه^{*} شوروی حتماً همه^{*} آنها را بدون استثناء تار و مار خواهد کرد. ما باید این نکته را بدانیم و این مطلب باید اساس کار آذیتاسیون و تبلیغ ما قرار گیرد و ما باید بتوانیم خود را برای این آماده سازیم و آن مسئله‌ایرا که در شرایط خستگی روزافزون ما را وادار می‌سازد هر دو وظیفه را باهم توأم کنیم، حل نماییم.

حال می‌پردازم به مهمترین ملاحظات اصولی که ما را وادار می‌کردند با عزمی راسخ توده‌های زحمتکش را برای استفاده از ارتش

برای حل مسائل اساسی روز سوق دهیم. منبع قدیمی انضباط، سرمایه ضعیف گردیده و منبع قدیمی اتحاد از بین رفته است. ما باید انضباط دیگر، منبع دیگری برای انضباط و اتحاد بوجود آوریم. چیزیکه جنبه اجبار دارد موجب برآشتنی و داد و فریاد و همه‌مه و فغان دمکراسی بورژوازی می‌شود که از «آزادی» و «براپری» دم می‌زند بدون آنکه پی ببرد که آزادی برای سرمایه تبعکاری است بر علیه کارگران و برابری سیر و گرسنه جنایتی است بر ضد زحمتکشان. ما برای مبارزه با دروغ کار موظف و اتحاد زحمتکشان را عملی می‌سازیم بدون اینکه ذره‌ای از بکار بردن شیوه اجبار بترسیم، زیرا انقلاب در هیچ‌جا بدون اجبار عملی نشده است و پرولتاپریا حق دارد شیوه اجبار را بکار برد، تا بهتر قیمتی شده موقعیت خود را حفظ نماید. وقتی حضرات بورژوا، آقایان سازشکار، آقایان عضو حزب مستقل آلمان و حزب مستقل اتریش (۲۶) و طرفداران لونگه (۲۷) در فرانسه درباره عامل تاریخی بحث می‌کردند، همواره عاملی چون عزم و اراده انقلابی و پایداری و تزلزل ناپذیری پرولتاپریا را بباد فراموشی می‌سپردند. و این همان تزلزل ناپذیری و آبدیدگی پرولتاپریای کشور ماست که بخود و بدیگران گفت و عملاً ثابت کرد که ترجیح می‌دهد تا آخرین نفر ناپدید شود ولی سرزمین خود را از دست ندهد و از پرنسيپ خود، از پرنسيپ انضباط و سیاست محکمی که باید همه چیز را در راه آن فدا کرد عدول نورزد. در لحظه از هم پاشیدن کشورهای سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار، در لحظات نوبیدی و بحران آن، تنها این عامل سیاسی حلal مشکلات است. عبارت پردازی درباره اقلیت و اکثریت، درباره دمکراسی و آزادی هر قدر هم قهرمانان دوران گذشته به آن اشاره کنند هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. در اینجا آگاهی و استواری طبقه کارگر حلal مشکلات است. اگر طبقه کارگر برای جانفشنانی و از خود گذشتگ آماده باشد و ثابت کرده باشد که می‌تواند تمام نیروهای خود را بکار گیرد، آنوقت می‌توان مشکل را حل کرد. همه چیز فدای حل این مشکل. عزم راسخ طبقه کارگر و تزلزل ناپذیری آن در پیاده کردن شعار خود مشعر بر اینکه: «ناپدیدی بهتر از

تسليم شدن است» نه تنها عامل تاریخی است بلکه عاملی است قاطع و ظفرنمون.

از این پیروزی و از این اطمینان به حیطه آن مسائلی در رشته ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز انتقال یافته و رسیده‌ایم که حل آنها وظیفه عمده کنگره ماست. در این مورد بمنظر من نمی‌توان از گزارش پولیت‌بورو (دفتر سیاسی م.). کمیته مرکزی یا بعبارت صحیح‌تر از گزارش سیاسی کمیته مرکزی سخن گفت؛ باید صریح و آشکار گفت: بله رفقا، این مسئله‌ای است که شما حل خواهید کرد و شما با اوتوپوریه و وجهه عالیترین مقام حزبی باید آنرا پسنجید. ما این مسئله را بروشنی در برابر شما مطرح کردیم. ما خطمنشی معیینی در پیش گرفته‌ایم. وظیفه شماست که تصمیم‌ما را با قاطعیت تصویب نمایید، اصلاح کنید یا تغییر دهید. ولی کمیته مرکزی در گزارش خود باید بگوید که در مورد این مسئله اساسی و مبرم خطمنشی کاملاً معینی اتخاذ کرده است. آری، آکنون وظیفه آنست که برای انجام وظایف صلح‌آمیز ساختمان اقتصادی و وظایف مربوط به احیاء و نوسازی صنایع ویران‌شده تمام نیروهایی که پرولتاریا و وحدت مطلق آن می‌تواند متمرکز سازد، بکار اندخته شوند. در اینجا انصباطی آهینه‌ی و نظامی فولادین لازم است که بدون آن ما نه تنها بیش از دو سال بلکه حتی دو ماه هم نمی‌توانستیم دوام بیاوریم. ما باید شیوه استفاده از پیروزی خود را بلد باشیم. از طرف دیگر باید به این نکته بپردازیم که این انتقال مستلزم قربانی‌های زیاد است که بدون آنهم کشور ما از این قربانی‌ها بسیار داده است.

جبهه اصولی مطلب برای کمیته مرکزی روشن بود. تمام فعالیت ما تابع این سیاست و متوجه این هدف بود. مثلاً مسئله‌ای نظیر رهبری جمعی و رهبری فردی که شما باید آنرا حل کنید، این مسئله که جزئی از کل بمنظر می‌رسد و اگر آنرا از رشته ارتباطش بیرون کشند، البته بخودی خود نمی‌تواند مدعی داشتن اهمیت اصولی بنیادی باشد، باید بهر زیوی شده از لحاظ دستاوردهای اساسی معلومات ما، تجربه و آزمون ما، و عمل انقلابی ما مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً

بما می‌گویند: «رهبری جمعی یکی از اشکال شرکت توده‌های وسیع در اداره امور است». ولی ما در کمیتهٔ مرکزی پیرامون این مسئله مذکوره کردہ‌ایم و تضمیم گرفته‌ایم و باید در برابر شما گزارش بدھیم: رفقا، با این آشفته‌فکری تشوریک نمی‌توان سازگار بود. اگر ما در مورد مسئلهٔ اساسی فعالیت جنگی و جنگ داخلی خود یک دهم این آشفته‌فکری تشوریک را بخود راه می‌دادیم، خورد شده بودیم و بحق هم خورد شده بودیم.

رفقا، اجازه بدھید بمناسبت گزارش کمیتهٔ مرکزی و طرح مسئلهٔ شرکت طبقهٔ جدید در اداره امور براساس رهبری جمعی یا فردی کمی به تئوری پردازم و این نکته را خاطرنشان سازم که طبقهٔ چگونه کارها را اداره می‌کند و سیاست طبقهٔ در چه چیز متظاهر می‌گردد. ما از این لحاظ تازه‌کار نیستیم و فرق انقلاب ما با انقلابهای پیشین اینست که در انقلاب ما خیال‌بافی وجود ندارد. وقتی طبقهٔ جدید جایگزین طبقهٔ قدیم شد، فقط با مبارزة بی‌امان علیه طبقات دیگر می‌تواند خود را بر مسئلهٔ سیاست نگاه دارد و فقط در صورتی به پیروزی نهایی می‌رسد که بتواند کار را به محو طبقات بطور کلی برساند. روند عظیم و بغرنج مبارزة طبقاتی مسئله را بدین سان مطرح می‌سازد و در غیر این صورت شما در منجلاب آشفته‌فکری فرو خواهید رفت. سیاست طبقهٔ در چه چیز متظاهر می‌گردد؟ سیاست بورژوازی بر قوادالها در چه متظاهر می‌شد؟ در قانون اساسی از آزادی و برابری سخن گفته می‌شد. این دروغ است. تا زمانی که زحمتکشان وجود دارند، صاحبان دارایی قادرند و حتی مجبورند بعنوان صاحبان دارایی احتکار و سفت‌بازی نمایند. ما می‌گوییم که برابری وجود ندارد، سیر با گرسنه، محتکر با زحمتکش نمی‌تواند برابر باشد.

سیاست طبقهٔ اکنون در چه چیز متظاهر است؟ سیاست پرولتا ریا در این متظاهر است که مالکیت ملاکین و سرمایه‌داران لغو گردیده است. نص و مضمون عمدهٔ همهٔ قوانین اساسی پیشین حتی جمهوری ترین و دمکراتیک‌ترین آنها منحصرآ عبارت بود از مالکیت. قانون اساسی ما

به آن جهت حق دارد و حق موجودیت تاریخی برای خود کسب کرده است که تنها روی کاغذ نوشته نشده، و بر طبق آن مالکیت لغو شده است. پرولتاریای پیروزمند مالکیت را لغو کرد و بکلی آنرا نابود ساخت، این است سیاست طبقه. این سیاست مقدم بر هر چیز در مسئلهٔ مالکیت متظاهر می‌گردد. وقتی که مسئلهٔ مالکیت را عملاً حل کردن، سیاست طبقه تأمین گردید. وقتی قانون اساسی پس از این عمل آنچه را که زندگی حل کرده بود روی کاغذ آورد—مالکیت سرمایه‌داری و ملکی را لغو نمود—و این نکته را بدان افزود که: طبقهٔ کارگر بمحض قانون اساسی بیش از دهقانان از حقوق پرخوردار است و استثمارگران هیچگونه حقی ندارند—با این عمل تصریح گردید که ما سیاست طبقهٔ خود را عملی ساخته‌ایم و به این وسیله رحمتکشان کلیهٔ قشرها و گروههای کوچک را با خود پیوند داده‌ایم.

مالکان خردبوزرا از هم پاشیده شده‌اند. در میان آنان دارندگان مال و منازل بیشتر دشمنان آنهاست هستند که ثروت کمتری دارند و پرولتارها با الغاء مالکیت، آشکارا علیه آنها اعلام جنگ می‌کنند. هنوز پسیاری افراد ناگاه و نادان هستند که طرفدار کامل هرگونه آزادی داد و ستد می‌باشند ولی وقتی انضباط و جانفشنایی در مبارزه با استثمارگران را می‌بینند نمی‌توانند جنگ کنند، طرفدار ما نیستند ولی از اقدام برضد ما هم عاجزند. فقط سیاست طبقه است که مناسبات مالکیت، و این مسئله را که چه طبقه‌ای تفوق دارد، حل می‌کند. کسی که این مسئله را که سیاست طبقه در چه چیز متظاهر می‌گردد، با مسئلهٔ مرکزیت دمکراتیک مربوط می‌سازد، و ما اغلب شاهد آن هستیم، آنچنان آشفته‌فکری بوجود می‌آورد که در نتیجهٔ آن هیچ کار موفقیت‌آمیزی نمی‌تواند انجام گیرد. روشن بودن موضوع آژیتاسیون و تبلیغ شرط اساسی است. این مطلب را دشمنان ما می‌گفتند و اذعان داشتند که ما در گسترش دامنهٔ آژیتاسیون و تبلیغات اعجاز کرده‌ایم. نباید از این جنبهٔ ظاهری چنین فهمید که ما مبلغین بسیار داشتیم و کاغذ بسیار مصرف کرده‌ایم، بلکه آنرا باید از این جنبهٔ باطنی درک نمود که حقیقتی در این تبلیغات بود که بمغزهای همه

رسوخ می‌کرد، و از این حقیقت نمی‌توان رخ بر تاخت. هنگامی که طبقات جایگزین یکدیگر می‌شدند، مناسبات نسبت به مالکیت را نیز تغییر می‌دادند. بورژوازی پس از آنکه جای فئودالیسم را گرفت مناسبات نسبت به مالکیت را تغییر داد؛ قانون اساسی بورژوازی می‌گوید: «صاحب مال و منال با فقیر و تهییدست برابر و یکسان است». این آزادی بورژوازی بود. این «برابری» سیاست دولتی را بطبقهٔ سرمایه‌دار می‌داد. مگر شما فکر می‌کنید که وقتی بورژوازی جایگزین فئودالیسم شد، دولت را با اداره امور اشتباہ می‌کرد؟ نخیر، آنها اینقدر احمق نبودند و می‌گفتند که برای اداره امور باید دارای افرادی بود که قادر به اداره امور باشند و برای این کار باید فئودال‌ها را گرفت و تغییر ماهیت داد. همین کار را هم کردند. آیا این کار اشتباہ بود؟ خیر، رفقاء، فن اداره امور از آسمان نازل نمی‌شود و خود بخود بدست نمی‌آید و یک طبقه بصرف پیشرو بودن فوراً قادر به اداره امور نخواهد بود. ما نمونهٔ آنرا می‌بینیم: قات و قتی که بورژوازی پیروز می‌شد، برای اداره امور، برخاستگان از طبقهٔ دیگر، از فئودال‌ها را بر می‌داشت و بنیع دیگری هم نداشت. باید بمسئل هشیارانه نگریست: بورژوازی طبقهٔ پیشین خود را بکار می‌گرفت و حالا ما هم باید بتوانیم معلومات و آمادگی آنرا بکار گیریم و تابع خود سازیم و مورد استفاده قرار دهیم و از همهٔ اینها برای پیروزی طبقه استفاده نماییم. از این رو ما می‌گوییم که طبقهٔ پیروزمند باید رشدیافته باشد و این رشد هم بوسیلهٔ نوشته یا گواهینامه تصدیق نمی‌شود، بلکه با تجربه و عمل تأیید می‌گردد. بورژواها بدون اینکه فن اداره امور را بلد باشند، پیروز شدند و پیروزی خود را هم به این وسیله تأمین نمودند که قانون اساسی جدید داشتند و از بین افراد طبقهٔ خود مدیرانی را دستیچن کردند و بخدست گماشتند و با استفاده از مدیران منسوب بطبقهٔ پیشین به آموختن شیوهٔ اداره امور پرداختند، به تعلیم دادن و آماده ساختن مدیران جدید خود نیز دست زدند و برای اینکار تمام دستگاه دولتی را بکار انداختند و مؤسسات فئودالی را بستند و کسانی را بمدرسه

راه دادند که ثروتمند بودند و به این ترتیب پس از سالهای متتمادی و دهها سال مدیرانی از میان افراد طبقه^{*} خود آماده ساختند. امروزه در کشوریکه بشکل و اسلوب طبقه^{*} زمامدار ساخته شده است، باید همانگونه رفتار کرد که در تمام کشورها کرده‌اند. اگر ما نمی‌خواهیم خیال‌بافی صرف و عبارتپردازی پوچ را پیشنه خود سازیم باید بگوییم که موظفیم تجربه^{*} سالهای گذشته را در نظر بگیریم و شرایط اجرای قانون اساسی را که بوسیله^{*} انقلاب بدست آورده‌ایم، تأمین نماییم، ولی برای اداره امور و تشکیلات دولتی باید افرادی را داشته باشیم که از فن اداره امور و از تجربیات دولتی و اقتصادی برخوردار باشند و چنین افرادی را هم از جای دیگر جز از طبقه^{*} پیشین نمی‌توانیم برداریم.

اظهار نظرهایی که درباره رهبری جمعی بیشود اغلب از روح نادانی مطلق و ضدیت با کارشناسان اشیاع شده است. با چنین روحیه‌ای نمی‌توان پیروز شد. برای پیروز شدن باید تمام ژرفای بسیار تاریخ جهان کهنه^{*} بورژوازی را درک کرد و برای ساختمان کمونیسم باید هم فن و تکنیک و هم علم و دانش را گرفت و در جهت منافع محافل وسیعتری بکار برد، ولی آنرا جز از بورژوازی از دیگری نمی‌توان گرفت. این مسئله^{*} اساسی را باید بطور برجسته مطرح ساخت و جزو وظایف اساسی ساختمان اقتصادی قرار داد. ما باید کارهای کشور را بکمک برخاستگانی از آن طبقه‌ای اداره کنیم که سرنگونش ساخته‌ایم، بکمک آن برخاستگانی که خرافات طبقاتی‌شان در تمام تاریخ وجودشان رسخ کرده و لذا ما باید آنها را از نو تربیت نماییم، در عین حال ما باید مدیران خودی را از میان افراد طبقه^{*} خویش برگزیم. باید تمام دستگاه دولتی را برای این منظور بکار ببریم که کار آموزشگاه‌ها و آموزش خارج از مدرسه و آمادگی عملی — همه^{*} اینها تحت رهبری کمونیست‌ها بنفع پرولتاپریا، بنفع کارگران و بنفع دهقانان زحمتکش انجام گیرد.

فقط از این راه می‌توانیم کارها را روپرای سازیم. پس از دو سال تجربه^{*} ما دیگر نمی‌توانیم طوری استدلال نماییم که گویی برای

نخستین بار است که بکار ساختمان سوسیالیستی پرداخته‌ایم. ما در دوران کار در اسمولنی (۲۸) و در آن حدودها بحد کافی سفاحت بخراج دادیم که بهیچوجه مایه^۱ ننگ نیست. ما که برای نخستین بار به کار جدید دست زده بودیم از کجا می‌توانستیم درایت داشته باشیم! شیوه‌های مختلفی را آزمودیم و موافق جریان شنا می‌کردیم، زیرا تشخیص عنصر صحیح و ناصحیح ممکن نبود، این کار وقت می‌خواست. حالا این دوران سربوط بگذشته^۲ نزدیک است که ما آنرا پشت سر گذاشته‌ایم. این گذشته که در آن آشفتگی و شور و هیجان حکم‌فرما بود سپری شده است. سند این دوران گذشته قرارداد صلح بروست است. این یک سند تاریخی و از آنهم بیشتر — یک دوران تاریخی است. صلح بروست از آن جهت بما تحمیل شد که ما در کلیه^۳ شئون ضعیف و ناتوان بودیم. این چه دورانی بود؟ این — دوران ناتوانی ما بود که از آن پیروز بیرون آمدیم. در سراسر این دوران رهبری جمعی حکم‌فرما بود. وقتی می‌گویند رهبری جمعی مکتب اداره امور است اجتناب از این واقعیت تاریخی امکان‌پذیر نیست. ولی نمی‌توان که همیشه در کلاس تهیه^۴ مکتب باقی ماند! (کفرزدنها.)

نه، این شیوه بدرد نمی‌خورد. ما دیگر بالغ شده‌ایم، و اگر مثل بچه مکتبی رفتار کنیم، ما را در کلیه^۵ شئون سرتباً خواهند زد. باید بجلو رفت. باید با انرژی و وحدت اراده راه ترقی و تعالی پیمود. اتحادیه‌ها کارهای فوق العاده دشواری را بعهده دارند. باید کوشید تا آنها این وظیفه را با روح مبارزه علیه بقایای دمکراتیسم کذا بی درک کنند. تمام این جار و جنجال پیرامون منصوبشدگان و تمام این اباطیل کهنه و زیان‌بخشی را که در قطعنامه‌ها و گفتگوهای گوناگون منعکس می‌گردد، باید بدور ریخت. در غیر این صورت ما نمی‌توانیم به پیروزی ناصل آییم. اگر ما در جریان دو سال نتوانسته‌ایم این درس را فرا گیریم، در اینصورت عقب مانده‌ایم و عقب مانده‌ها را هم خواهند زد.

وظیفه بی‌نهایت دشوار است. اتحادیه‌های ما پس از ساختمان دولت پرولتی کمک بزرگی کرده‌اند. آنها حلقه‌ای بودند که حزب را با

میلیونها تن از توده افراد تاریک‌اندیش مربوط می‌ساخت. بی‌پرده سخن بگوییم: اتحادیه‌ها تمام بار وظیفهٔ سواره با مصائب ما را هنگامیکه لازم بود در امر تهیهٔ آذوقه و خواربار بدولت کمک شود بدش می‌کشیدند. مگر این بزرگترین وظیفه نبود؟ چندی پیش «نشریهٔ اداره مرکزی آمار» منتشر شد. در آنجا آمارگرانی که بهیچوجه نمی‌توان ظن بشویم درباره آنها برد نتیجه‌گیری‌ها بی‌کرده‌اند. در آنجا دو رقم جالب بعچشم می‌خورد: در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ کارگران استانهای مصرف‌کننده سالانه هفت پوت غله دریافت می‌داشتند و دهقانان استانهای تولید‌کننده سالانه هفده پوت مصرف می‌کردند. قبل از جنگ همین دهقانان سالانه شانزده پوت مصرف می‌کردند. این‌ها دو رقمی است که تناسب طبقات را در سواره خواربار نشان می‌دهد. پرولتاریا کماکان متهم محرومیت می‌شد. درباره زورگویی داد و فریاد راه می‌اندازد! ولی پرولتاریا این زورگویی را موجه ساخت و به آن جنبهٔ قانونی داد و صحت این زورگویی را با تحمیل حداکثر محرومیت، به ثبوت رسانید. اکثریت اهالی یعنی دهقانان استانهای تولید‌کننده غله در روسیه گرسنه و ویران ماندختین باری بود که بهتر از صدھا سال در دوران روسیه تزاری و سرمایه‌داری تغذیه می‌کردند. و ما می‌گوییم که توده‌ها تا زمانیکه ارتش سرخ پیروز نشود، گرسنگی خواهند کشید. لازم بود که پیشاهنگ طبقهٔ کارگر این فدایکاری را می‌کرد. او در این سواره مکتبی را می‌گذراند که ما پس از خارج از این مکتب باید فراتر رویم. اکنون باید بهر قیمتی شده این گام را برداشت. اتحادیه‌های قدیمی مانند هر اتحادیه‌ای از خود دارای تاریخ و گذشته‌ای هستند. آنها در این گذشته، نهادهای دفع حملهٔ عامل ستم بر کار یعنی سرمایه‌داری بودند. ولی حال که طبقهٔ کارگر بحکومت رسیده و باید فدایکاریهای بزرگ بکند و بهلاکت برسد و گرسنگی بکشد، وضع دگرگون شده است.

همه به این دگرگونی بھی نمی‌برند و همه در آن تعمق نمی‌ورزند. در این مورد پرخی از منشویک‌ها و اسارها که خواستار تعویض

وهبیری فردی با وهبیری جمعی هستند، بما کمک می‌کنند. ببخشید رفقا، این نیرنگ نمی‌گیرد! ما این مرحله را پشت سر گذاشته‌ایم. اکنون در برایر ما وظیفه بسیار بخوبی قرار گرفته و آن اینست که پس از پیروزی در جبههٔ خونین باید در جبههٔ «بی‌خون پیروز شویم. این جنگ دشوارتر است. این جبهه سخت‌ترین جبهه است. این مطلب را ما آشکارا به تمام کارگران آگاه می‌گوییم. پس از آن جنگی که ما در جبهه انجام داده‌ایم نوبت بجنگ بدون خونریزی می‌رسد. واقعیت این است که هر قدر ما بیشتر پیروز می‌شیم، تعداد مناطق دهقانان سیبری، اوکرائین و کوبان بیشتر می‌شود. در این مناطق پیروزی ثروتمندی هستند و در آنجا پرولتر یافت نمی‌شود، و اگر هم پرولتاریا وجود داشته باشد عادت خرد بورژوازی او را فاسد کرده است و ما میدانیم که در آنجا هر کسی که قطعه زمینی دارد می‌گوید: «دولت کیست، گرسنه‌ها را هر قدر می‌خواهم می‌چاپم و برش آن می‌خندم». آنたانت اینک به آن دهقان سحتکری که در نزد دنیکین بود و بطرف ما گروید کمک می‌کند. جنگ جبههٔ خود و شکل‌های خود را تغییر داده است. حالا جنگ از راه داد و ستد و انبان‌بدوشی صورت می‌گیرد و به این انبان‌بدوشی جنبهٔ «بین‌المللی داده است. در تزهای رفیق کامنف که در «ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی» (۲۹) درج شده است مبنای اصولی این مطلب تماماً بیان گردیده است. آنها می‌خواهند انبان‌بدوشی را «بین‌المللی» کنند. آنها می‌خواهند پروسهٔ ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز را به پروسهٔ تلاشی مسالمت‌آمیز حکومت شوروی مبدل سازند. ببخشید آقایان امپریالیست‌ها، ما هشیار ایستاده‌ایم و می‌گوییم: ما جنگیدیم و پیروز شدیم و به این جهت شعار اساسی خود را کماکان همان چیزی قرار می‌دهیم که در پیروز شدن بما کمک نمود. ما این شعار را تماماً حفظ می‌کنیم و آنرا «ساحهٔ کار منتقل می‌نماییم، شعاری که همانا عبارت از پایداری و وحدت اراده پرولتاریاست. باید بخرافات قدیمی و عادات قدیمی که باقی مانده است پایان بخشید.

در پایان روی رسالهٔ رفیق گوسف مکث می‌کنم که بنظرم در

دو مورد شایان توجه است. حسن این رساله تنها منحصر به جنبهٔ صوری آن یعنی منحصر به این نکته نیست که همزمان با کنگرهٔ ما نوشته شده است. معلوم نیست چرا ما همهٔ تا کنون به قطعنامه‌نویسی عادت کردیم. می‌گویند هر نوشتاری خوبست جز نوشتارهای حسنه کننده. بعقیده من قطعنامه‌ها را باید از نوشتارهای حسنه کننده شمرد. بهتر بود اگر ما برفيق گوفس تأسی جسته کمتر قطعنامه و بيشتر رساله می‌نوشيم حتى اگر سرشار از اشتباهاتی باشد که در رساله او فراوان است. ولی با وجود اين اشتباهات، رساله رفیق گوفس چيز بسيار خوبی است، چونکه برنامه اساسی اقتصادي بازارسازی صنایع و تولید سراسر کشور در مرکز توجه قرار داده شده و همه چيز را تابع اين برنامه ساخته است. کمیته مرکزی در تzechای خود که امروز منتشر گردید يك پند كامل وارد نموده است که تماماً از تzechای رفیق گوفس برداشته شده است. ما می‌توانيم بكمک كارشناسان اين برنامه اساسی اقتصادي را از اينهم مشروح تر تنظیم نمايم. ما باید بخطاطر داشته باشيم که اين برنامه برای سالهای متمادی در نظر گرفته شده است. ما وعده نمی‌دهيم که فوراً کشور را از گرسنگی نجات دهيم. ما می‌گويم که مبارزه دشوارتر از پیکار در جبهه جنگ خواهد بود، ولی اين مبارزه بيشتر مورد توجه ماست و با وظایف واقعی و اساسی ما بخورد نزدیکتری دارد. اين مبارزه مستلزم حد اکثر كاربرد نیرو و آن وحدت اراده‌ای است که ما سابقاً از خود نشان می‌دادیم و حالا هم باید نشان بدهیم. اگر اين وظیفه را انجام دهیم، آنوقت پیروزی ما در جبهه بدون خون کمتر از پیروزی در جبهه جنگ داخلی نخواهد بود. (کفزدها).

از روی متن مجموعه
آثار و. ای.لنین،
چاپ ۵، جلد ۴، ص
۲۳۷-۲۵۷ ترجمه
و چاپ شده است

در شماره‌های ۶۹ و ۷۰ مورخه ۳۰
و ۳۱ مارس سال ۱۹۲۰ روزنامه
«پراودا» چاپ شده است

از تخریب نظام کهن بسازندگی نظام نوین

روزنامه^۱ ما (۳۰) به مسئله کار کمونیستی اختصاص داده شده است.

این مسئله — مهمترین مسئله ساختمان سوسیالیسم است. مقدم بـر هر مطلبی بـاید این نکته را بخوبی برای خود روشن ساخت کـه از لحاظ عملی این مسئله فقط پـس از تصرف قدرت سیاسی توسط پـرولتاـریا، فقط پـس از سلب مـالکیـت از مـلاکـین و سـرمـایـهـدارـان، فقط زـمانـی مـی تـوانـتـ عـنوـانـ شـودـ کـه پـرولـتاـرـیـا قـدرـتـ دولـتـیـ رـا تـصـرفـ کـرـدـ و بـرـ استـشـمـارـگـرانـ کـه بـمقـاـوـمـتـ مـذـبـوحـانـهـ و شـورـشـهـایـ ضـدانـقـلـابـیـ و بـعـنـگـ دـاخـلـیـ پـرـداـختـهـ بـودـنـ بـطـورـ قـطـعـیـ غـلـبـهـ کـرـدـ باـشـدـ.

در اوایل سال ۱۹۱۸ بنظر مـی رسـیدـ کـه اـین زـمانـ فـراـ رسـیدـ است و واقـعاـ هـم پـس اـز لـشـگـرـکـشـیـ اـمـپـرـیـالـیـسمـ آـلمـانـ عـلـیـهـ روـسـیـهـ در مـاهـ فـورـیـهـ (سـالـ ۱۹۱۸)، اـین زـمانـ فـراـ رسـیدـ، ولـی بـقـدـرـیـ کـوتـاهـ بـودـ و مـوجـ جـدـیدـ و شـدـیدـترـ شـورـشـهـاـ و حـمـلاتـ ضـدانـقـلـابـیـ باـ چـنانـ سـرـعـتـیـ دـامـنـ گـرفـتـ کـه حـکـومـتـ شـورـوـیـ اـمـکـانـ نـیـافتـ وـلوـ اـنـدـکـیـ هـمـ شـدـهـ باـ دـقـتـ و پـیـگـیرـیـ بـهـ مـسـائـلـ سـاخـتمـانـ صـلـحـ آـمـیـزـ بـپـرـداـزـ.

اـکـنـونـ ماـ دـوـ سـالـ سـرـشارـ اـزـ دـشـوارـیـهـایـ بـیـسـابـقـهـ و غـیرـقـابلـ تـصـورـ، گـرسـنـگـیـ و محـرـوـمـیـتـ و فـلـاـکـتـ رـاـ پـشتـ سـرـ گـذاـشـتـهـ اـیـمـ و در عـینـ حـالـ اـرـتـشـ سـرـخـ بـهـ پـیـرـوـزـیـهـایـ بـیـهـمـتـاـ بـرـ لـشـگـرـیـانـ غـارـتـگـرـ اـرـتـجـاعـ سـرمـایـهـدارـیـ بـینـالـمـلـلـ نـایـلـ آـمـدـهـ استـ.

اـکـنـونـ جـدـآـ مـیـ تـوـانـ اـمـیدـوـارـ بـودـ کـهـ ماـ بـصـلـحـیـ پـایـدـارـتـرـ و طـولـانـیـ قـرـ نـایـلـ خـواـهـیـمـ شـدـ (در صـورـتـیـکـهـ سـرمـایـهـدارـانـ فـرانـسـهـ نـاـگـهـانـ لـهـسـتـانـ رـاـ بـعـنـگـ بـرـنـیـانـگـیـزـنـدـ).

طی این دو سال ما در ساحه ساختمان مبتنی بر پایه سوسیالیسم تجربه هایی اندوخته ایم. از این رو سی توانیم و سو نظریم مسئله کار کمونیستی را آنچنانکه باید و شاید مطرح سازیم، ضمناً اگر بجای کار کمونیستی کار سوسیالیستی بگوییم، صحیح تر خواهد بود، زیرا سخن بر سر مرحله پائین یعنی مرحله نخست رشد و تکامل نظام اجتماعی نوین است که از درون سرمایه داری بروند می آید نه بر سر مرحله عالی آن.

کار کمونیستی به مفهوم محدود و اکید کلمه عبارتست از کار بی مزد و مواجب بنفع جامعه، کاری که برای ادای تکلیف معین، برای حق استفاده از محصولات معین و بر طبق موازینی که قبل از مقرر گردیده و جنبه قانونی بخود گرفته است، انجام نمی گیرد بلکه داوطلبانه، علاوه بر میزان معین، بدون توقع پاداش، بدون شرط پاداش و بر سبیل عادت بکار کردن بنفع جامعه و برخورد آگاهانه (که بعادت مبدل شده باشد) بضرورت کار بنفع جامعه و بعنوان نیاز اورگانیسم سالم انجام می گیرد.

بر همه روشن است که ما یعنی جامعه ما، نظام اجتماعی ما از مرحله ای که در آن این شیوه کار در مقیاس وسیع و واقعاً توده ای عملی گردد، هنوز خیلی دوریم.

ولی همین مطلب که این مسئله عنوان شده و آنرا هم پرولتاریای پیش رو (حزب کمونیست و اتحادیه ها) و هم حکومت دولت عنوان کرده اند، گامی است که در این راه به پیش برداشته شده است.

برای پرداختن بکار بزرگ باید کار را از کوچک شروع کرد. و از طرف دیگر، پس از کار «بزرگ» یعنی پس از تحول دولتی که مالکیت سرمایه داران را برآنداخت و زمام حکومت را بدست پرولتاریا سپرد، بنای زندگی اقتصادی مبتنی بر پایه نوین را فقط می توان از کار کوچک آغاز کرد.

شنبه های کمونیستی، ارتش های کار، کار موظف - همه اینها اشکال گونا گون انجام عملی کار سوسیالیستی و کمونیستی است. در شیوه انجام این کار هنوز نارسایی های زیاد وجود دارد.

فقط کسانی می‌توانند در این مورد به تمیخت (یا خشم) پسندیده کنند که بهیچوجه قدرت تفکر نداشته باشند و یا اینکه مدافع سرمایه‌داری باشند.

نارسایی و اشتباه و خطاه در چنین کار جدید و دشوار و خطیر اجتناب‌ناپذیر است. کسیکه از دشواریهای ساختمان سوسیالیسم می‌ترسد، کسیکه در برابر این دشواریها دچار وحشت می‌شود، کسی که بنویسیدی یا سراسیمگی بزدلانه گرفتار می‌گردد، سوسیالیست نیست. برقرار ساختن انضباط جدید کار، استقرار اشکال جدید روابط اجتماعی بین افراد، استقرار شکلها و شیوه‌های نوین جلب افراد به کار — امری است که سالها و دهها سال وقت لازم دارد.

این کار پراجت ترین و ارزنده‌ترین کارهاست.

و برای ما مایه^۱ خوشبختی است که پس از سرنگون ساختن بورژوازی و درهم شکستن مقاومت آن، توانسته‌ایم برای خود زمینه‌ای فراهم سازیم که در آن چنین کاری امکان‌پذیر شده است.

ما با تمام نیرو به انجام این کار همت خواهیم گماشت. پایداری، پافشاری، آمادگی، عزم راسخ و توانایی صد بار آزمون و صد بار اصلاح و بهر قیمتی شده به‌هدف خود رسیدن — صفاتی است که پرولتاریا ۲۰، ۱۵، ۱۰ سال قبل از انقلاب اکتبر در خود پرورش داده است، اینها صفاتی است که پرولتاریا طی دو سالی که از انقلاب گذشته است، با تحمل محرومیت‌های بیسابقه و گرسنگی و خانه‌خربی و فلاکت، در خود پرورش داده است. این صفات پرولتاریا خامن و ویشه^۲ پیروزی آنست.

۸ آوریل سال ۱۹۲۰.

از روی متن مجموعه^۳
آثار و. ای. لئین،
چاپ ۵، جلد ۴۰، ص
۳۱۶—۳۱۴ ترجمه
و چاپ شده است

«کمونیستیچسکی سوبوتنيک» («شنبه کمونیستی» — م.) ۱۱ آوریل سال ۱۹۲۰

بیماری کودکی (چپگرایی)

در گمونیسم (۳۱)

۱

به چه مفهومی میتوان گفت
انقلاب روسیه اهمیت بین‌المللی دارد؟

در نخستین ماههای پس از تصرف قدرت سیاسی در روسیه بدست پرولتاویا (۲۵ آکتبر به تقویم قدیم برابر با ۷ نوامبر به تقویم جدید)، ممکن بود تصور رود که تمایزات عظیم میان روسیه عقب‌مانده و کشورهای پیشرفته اروپای غربی موجب خواهد شد که انقلاب پرولتاویا در آن کشورها شباختی بس اندک با انقلاب ما پیدا کند. اکنون ما تجربه^۱ بین‌المللی بس معتبری در دست داریم که با نهایت صراحت گویای آنست که برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما دارای اهمیت محلی نیستند یعنی از ویژگی ملی و صرفاً روسی ناشی نمی‌شوند، بلکه واجد اهمیت بین‌المللی هستند. و من در اینجا از اهمیت تمام خصایص بنیادی و بسیاری از خصایص درجه^۲ دوم انقلاب ما از نظر تأثیر آن در همه کشورها، اهمیت بین‌المللی دارند. بلکه منظور من مفهوم کاملاً محدود این کلمه است، بدین معنی که با درک اهمیت بین‌المللی مفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور ما رخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما پذیرفت.

البته خطای عظیمی خواهد بود اگر در این حقیقت مبالغه شود و دامنه کاربرد آن از حدود برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما فراتر

رود. بهمین سان خطاست اگر این نکته از نظر دور شود که پس از پیروزی انقلاب پرولتاری، ولو در یک از کشورهای پیشرو، باحتمال قوی دگرگونی سریعی روی خواهد داد، بدین معنی که اندکی پس از آن روسیه دیگر کشور نمونه نخواهد بود و باز کشوری عقب مانده خواهد شد (هم بمفهوم «شوری» و هم بمفهوم سوسیالیستی). ولی در لحظهٔ تاریخی کنونی وضع عیناً چنانست که نمونه روسی به همه کشورها پدیده‌ای با ماهیت بسیار مهم، از آینده ناگزیر و نه چندان دورشان، عرضه میدارد. کارگران پیشرو در تمام کشورها مدت‌هast این نکته را دریافته‌اند — و چه بسا بیش از آنکه دریافته باشند با غریزه خاص طبقه انقلابی خود آنرا فرا گرفته و احساس کرده‌اند. «اهمیت» بین‌المللی مبانی تئوری و تاکتیک بلشویکی ناشی از همین عامل است. سران «انقلابی» انترناسیونال دوم، یعنی کسانی از چون کائوتسکی در آلمان، اوتو باوئر و فریدریخ آدلر در اتریش، این نکته را در نیافرند و بهمین سبب عناصری مرتعج و مدافع بلتزین اپورتونیسم و سوسیال‌خیافت‌پیشگی از کار در آمدند. ضمناً جزوء مجهول‌المؤلف «انقلاب جهانی» (Weltrevolution) (۳۲) که در سال ۱۹۱۹ در وین منتشر یافت (Sozialistische Bücherei, Heft 11; I Jgnaz Brand*) تمام سیر فکری و تمام محدوده فکری و به بیان دقیقتر تمام ژرفای گوته‌اندیشی، پداناتیسم (نص گرایی — م)، فرومایگی و خیانت به منافع طبقه کارگر را که چاشنی «دفاع» از اندیشه «انقلاب جهانی» بدان زده می‌شود، با وضوح خاص نشان میدهد.

ولی ما بررسی مشروحتر این جزو را برای فرصت دیگری می‌گذاریم. در اینجا فقط یک نکته را هم متذکر می‌شویم و آن اینکه: در گذشته بسیار دور یعنی در آن زمانی که کائوتسکی هنوز مارکسیسم بود، نه مرتد، از زاویه دید یک مورخ به مسئله مینگریست و امکان فرا رسیدن وضعی را پیش‌بینی می‌کرد که در آن روحیه انقلابی

* کتابخانه سوسیالیستی، نشریه شماره ۱۱، ایگناتس براند. ه. ت.

پرولتاریای روسیه برای اروپای غربی سرمشق قرار گیرد. این موضوع به سال ۱۹۰۲ مربوط است که کائوتسکی در روزنامه «ایسکرای» انقلابی (۳۳) مقاله‌ای تحت عنوان «اسلاوها و انقلاب» نگاشته بود. اینک پیشتر از نوشته او در آن مقاله:

«ولی در حال حاضر» (برخلاف سال ۱۸۴۸) «میتوان گفت که نه تنها اسلاوها به صفوف خلق‌های انقلابی پیوسته‌اند، بلکه مرکز ثقل اندیشه انقلابی نیز بیش از پیش بسوی اسلاوها میگراید. مرکز انقلاب از باخته به خاور میگراید. در نیمهٔ اول قرن نوزدهم این مرکز در فرانسه و گهگاه در انگلستان قرار داشت. در سال ۱۸۴۸ آلمان نیز به صفوف ملل انقلابی پیوست... سده نوین با چنان رویدادهای آغاز میگردد که این فکر را پدید می‌آورد که ما با یک جابجایی دیگر مرکز انقلاب یعنی با انتقال آن به روسیه روبرو هستیم... روسیه که اینهمه ابتکار انقلابی از باخته کسب کرده است، شاید اکنون می‌رود که بنوبهٔ خود برای باخته سرچشمه انرژی (نیرو. م.) انقلابی باشد. شاید آتش جنبش انقلابی روسیه که در حال گرگفتن است، نیرومندترین وسیله‌ای از کار در آید که روح فیلیستینیسم زیون و سیاست‌بازی حسابگرانه را که در صفوف ما آغاز رسخ نهاده است، فرو سوزاند و باز دیگر شوق به پیکار و وفاداری پرشور به آرمان‌های ستراگ را در ما برافروزد. دیرزمانی است که روسیه دیگر برای اروپای باخته تکیه‌گاه ساده ارتیاع و استبداد نیست. اکنون میتوان گفت که وضع درست عکس این است، بدین معنی که اینک اروپای باخته به تکیه‌گاه ارتیاع و استبداد روسیه پدل میگردد.. اگر انقلابیون روسیه مجبور نبودند در آن واحد هم برضد تزار و هم برضد متقدش سرمایه اروپایی مبارزه کنند، شاید اکنون مدت‌ها بود که کار را با تزار یکسره

ساخته بودند. این‌داریم که این بار موفق شوند کار را با هر دو دشمن یکسره سازند و «اتحاد مقدس» جدید زودتر از اسلام فرو پاشد. ولی فرجام پیکار کنونی در روسیه هرچه باشد باز خون و آلام قربانی که متأسفانه بیزان آن در این پیکار فزون از شمار خواهد بود، رایگان بهدر نخواهد رفت. این خون‌ها جوانه‌های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متعدد بارور می‌سازد و با شکوفائی و شتابی بیش از پیش به نشو و نما، وامیدارد. در سال ۱۸۴۸ اسلام‌ها همانند سرمای سوزانی بودند که شکوفه‌های بهار خلق‌ها را نابود ساخت. شاید اکنون نقش آنها همانند طوفانی باشد که پیغ ارتیاع را درهم شکند و با نیرویی مهارنشدنی بهاری نوین و خجسته برای خلق‌ها به اریغان آرد. (کارل کائوتسکی، «اسلام‌ها و انقلاب»، مقاله مندرجۀ در «ایسکرا» — روزنامه انقلابی سوسیال‌دموکراتیک روسیه، سال ۱۹۰۲، شماره ۱۸، مارس سال ۱۹۰۲).

راستی که هیچ‌ده سال پیش کارل کائوتسکی چه خوب مینوشت!

۲

یکی از شرایط اساسی کامیابی بلشویک‌ها

بیقین اکنون تقریباً بر همه کس روش است که اگر در حزب سا انضباط بسیار آکید و واقعاً آهنین حکم‌فرما نبود و اگر قاطبه طبقهٔ کارگر و به بیان دیگر تمام نیروی متفکر، پاکدامن، فداکار و بانفوذ این طبقه که قادر است قشرهای واپس‌مانده را به پیروی از خود وادارد یا بدنبال خود بکشاند، از حزب ما پشتیبانی کامل و بیدریغ نمی‌کرد، بلشویکها نه اینکه ۲ سال و نیم، بلکه ۲ ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمی‌آوردند.

دیکتا توری پرولتاریا قاطعترین و امن‌ناپذیرترین جنگ طبقه نوین علیه دشمن مقندرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور هم باشد) ده برابر شده است و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین‌المللی و نیرو و استواری پیوندهای بین‌المللی بورژوازی نیست، بلکه زاییده نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان بمیزان زیاد و بسیار هم زیاد بر جای مانده و همین تولید کوچک است که پی در بی، هر روز و هر ساعت، بطور خودبخودی و در مقیاس وسیع، سرمایه‌داری و بورژوازی می‌زاید. مجموعه این عوامل دیکتا توری پرولتاریا را ضرور می‌سازد و پیروزی بر بورژوازی هم بدون یک جنگ طولانی و سر سخت، بی‌پروا و جانبازانه، جنگی که بردباری، انضباط، پایداری، تسليم‌ناپذیری و وحدت اراده لازمه آنست، امکان‌پذیر نخواهد بود.

تکرار میکنم: تجربه^۱ دیکتا توری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند یا به کسانی که به تعمق درباره این مسئله نپرداخته بودند، بعیان نشان داد که مرکزیت بیچون و چرا و انضباط بسیار آکید پرولتاریا، یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازی است.

بحث و فحص در این زمینه زیاد صورت می‌گیرد. ولی بهیچوجه تعمق کافی نمی‌شود که معنای آن چیست و تحقق این امر در چه شرایطی میسر است؟ آیا بهتر نخواهد بود که نداهای شادباش به حکومت شوروی و بلشویک‌ها کمی بیشتر با تحلیل بسیار جدی علل این امر که چرا بلشویک‌ها توانستند انضباط ضرور برای پرولتاریای انقلابی پدید آورند همراه باشد؟

بلشویسم موجودیت خود را بمانایه جریان اندیشه^۲ سیاسی و حزب سیاسی از سال ۱۹۰۳ آغاز نهاد. فقط سیر تاریخ بلشویسم در سراسر دوران موجودیت آن میتواند بیانگر رضايت‌بخش این امر باشد که چرا باشلویسم توانست انضباط آهنینی را که برای تأمین پیروزی

پرولتاریا ضرور بود، پدید آورد و در دشوارترین شرایط آنرا با برخا نگاهدارد.

پیش از هر چیز این سؤال بیان می‌آید که انضباط حزب انقلابی پرولتاریا بر چه بنیادی استوار می‌گردد؟ با چه وسیله‌ای به محک آزمایش زده می‌شود؟ با چه نیروی تقویت می‌پذیرد؟ اولاً بر بنیاد آگاهی پیشاهنگ پرولتاری و وفاداری آن به انقلاب، بردازی، جانفشنانی و قهرمانی آن. ثانیاً بوسیله مهارت این پیشاهنگ در برقراری پیوند و نزدیکی و تا حدودی حتی در آمیختن با انبوهای ترین توده رحتمتکشان در درجهٔ اول با توده پرولتاری وی ایضاً با توده رحتمتکش غیر پرولتاری. ثالثاً در پرتو رهبری راستین سیاسی و صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی این پیشاهنگ و آنهم مشروط بر آنکه انبوهای ترین توده‌ها با تجربه شخصی خویش به صحت آن یقین حاصل کنند. بدون وجود این شرایط برقراری انضباط در یک حزب انقلابی که واقعاً بتواند نقش حزب طبقه پیشناز قادر به سرنگونی بورژوازی و دگرگونی سراسر جامعه را ایفاء کند، تحقق پذیر نخواهد بود. بدون وجود این شرایط تلاش برای ایجاد انضباط حتماً یک تلاش پوج، جمله پردازی و ادا و اطوار از کار در خواهد آمد. ولی از سوی دیگر باید در نظر داشت که این شرایط هم یکباره پدید نمی‌گردد. این شرایط فقط از طریق کار طولانی و تجارت سخت فراهم می‌آید و عاملی که موجب تسهیل ایجاد آنها می‌گردد تئوری انقلابی صحیح است که آن نیز بنوبهٔ خود حکم جزی (دگم - م.) نیست، بلکه فقط در پیوند استوار با فعالیت عملی جنبش واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی شکل نهایی بخود می‌گیرد.

اینکه می‌بینیم بخشیم توانسته است طی سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ در اوضاع و احوالی پسیار دشوار مبانی لازم برای مرکزیت پسیار آکید و انضباط آهنین را طرح ریزد و با احرار کامیابی بدان تحقق بخشید، علتش فقط و فقط وجود یک سلسله ویژگی‌های تاریخی روسیه است.

از یکسو بخشیم در سال ۱۹۰۳ بر بنیاد کاملاً استوار تئوری

مارکسیسم پدید آمد. عاملی هم که ثابت کرد این — فقط این — تئوری انقلابی صحیح است، تنها تجربه جهانی سراسر قرن نوزدهم نبود، بلکه تجربه ناشی از سرگردانی‌ها و نوسانات و اشتباهات و سرخوردگیهای اندیشه انقلابی در روسیه نیز نقش خاص خود را در این زمینه ایفاء کرد. در طول نزدیک به نیمقرن یعنی از سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۰ قرن گذشته، اندیشه ترقیخواه در روسیه زیر فشار رژیم تزاریسم که در زمینه وحشیگری و ارتجاج همتا نداشت، با اشتیاقی سوزان برای یافتن تئوری انقلابی صحیح تلاش میورزید و با پشتکار و دقیق شگفت‌انگیز هر گونه «آخرین کلام» اروپا و آمریکا را در این زمینه پژوهش میکرد. روسیه مارکسیسم را در نقش یگانه تئوری انقلابی صحیح واقعًا با خون دل فراگرفت، بدین معنی که آنرا در طول نیمقرن به بهای رنجها و قربانیهای بیسابقه، قهرمانی انقلابی بیمامنند، صرف نیروی عظیم تصویرناپذیر و تلاشهای جانبازانه در راه پژوهش و آموخت، آزمایش در عرصه عمل، سرخوردگی‌ها، وارسی‌ها و مقایسه با تجربه اروپا، دریافت. روسیه اندیشه انقلابی در نتیجه مهاجرت‌های اجباری که تزاریسم موجب میگردید، در نیمه دوم قرن نوزدهم از لحاظ پیوندهای بین‌المللی چنان غنی بود و از چگونگی اشکال و تئوری‌های جنبش انقلابی سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچ کشوری در جهان بپای آن نمیرسید.

از سوی دیگر بشویسم پس از آنکه بر چنین بنیاد استوار تئوریک پدید گشت، مکتب عملی پانزده ساله‌ای را (۱۹۰۳—۱۹۱۷) گذراند که از لحاظ غناه تجربه در جهان همتا ندارد. زیرا طی این پانزده سال در هیچ کشوری، حتی بطور تقریب، اینهمه تجربه انقلابی اندوخته نشد و تبدیل اشکال گوناگون جنبش بیکدیگر — اعم از علني و غیرعلني، مساملت‌آمیز و طوفانی، نهان و عیان، محفلی و توده‌ای، پارلمانی و ترویستی — چنین سرعت و تنوعی نداشت. در هیچ کشوری، در چنین برده زمانی کوتاه، وفور اشکال و سایه روشن‌ها و اسلوب‌های مبارزة جمیع طبقات جامعه معاصر بدین پایه نرسیده بود. ضمناً این مبارزه بسبب واپس‌ماندگی کشور و سنگینی

فشار ستمگری تزاریسم با سرعتی خاص نضج می‌پذیرفت و با ولع و کامیابی خاص «آخرین کلام» تجربه سیاسی امریکا و اروپا را در این رشته فرا میگرفت.

۳

مراحل عمده تاریخ پلشویسم

سالهای تدارک انقلاب (۱۹۰۳ - ۱۹۰۵) همچنان زدیک طوفان عظیم احساس میگردد. همه طبقات به جنب و جوش آمدند به تدارک برخاسته‌اند. در خارجه نشریات مهاجرین تمام مسائل اساسی انقلاب را از نظرگاه تئوریک مطرح میسازند. بیانگران سه طبقهٔ اساسی و سه جریان سیاسی عمده یعنی جریان بورژوازی، جریان دمکراتیک خرد بورژوازی (با ساتری از عنوانی مشی «سوسیال دمکراتیک») و مشی «سوسیال رولوپیونر» (۳۴)) و جریان انقلابی پرولتری، در گیرودار شدیدترین مبارزات بر سر چگونگی نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی، نزدیک پیکار آشکار میان طبقات را پیش‌بینی میکنند و آنرا تدارک می‌بینند. چگونگی تمام مسائلی را که پیکار مسلحانه توده‌ها طی سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ و ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ بر سر آنها صورت میگرفت، میتوان (و باید) از روی نشریات آن‌زمان، در حالت جنبی آنها مورد بررسی قرار داد. بدیهی است که میان این سه مشی عمده هرچه بخواهید صور میانی، گذرا و نیم‌بند هم وجود دارد. بعبارت صحیح تر در رهگذر این مبارزة میان نشریات، احزاب، فرآکسیون‌ها و گروهها، آن خطمشی‌های ایدئولوژیک و سیاسی که واقعاً طبقاتی هستند تبلور می‌پذیرند و هو طبقهٔ ملاحت مسلکی و سیاسی لازم خود را برای نبردهای نزدیک تهیه میکنند.

سالهای انقلاب (۱۹۰۵ - ۱۹۰۷). تمام طبقات آشکارا به میدان می‌آیند. صحبت و سقم همه نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی در عرصه

عمل توده‌ها وارسی میگردد. مبارزه انتصابی از نظر وسعت و حدت خود در جهان نظیر ندارد. انتصاب اقتصادی به انتصاب سیاسی و انتصاب سیاسی به قیام فرا میروند. چگونگی مناسبات میان پرولتاریای رهبر و دهقانان دودل و ناپایدار تحت رهبری آن، در پنهانه عمل آزمایش میشود. شکل شوروی سازمانگری در جریان گسترش خود بخود و طبیعی مبارزه پدید می‌آید. مباحثات آن دوران درباره نقش شوراهای پیکار سترگ سالهای ۱۹۱۷ – ۱۹۲۰ را از پیش خبر میدهد. تبدیل اشکال مبارزه پارلمانی و غیرپارلمانی بیکدیگر، تبدیل تاکتیک تحریم شرکت در پارلمان به تاکتیک شرکت در پارلمان، تبدیل اشکال علنی و غیرعلنی مبارزه بیکدیگر و نیز ربط و پیوند آنها با یکدیگر – همه و همه از نظر محتوى خود غناء شگفت‌انگیز دارند. هر یک از ماههای این دوران از لحاظ تعلیم مبانی علم سیاست، خواه به توده‌ها و خواه به رهبران، خواه به طبقات و خواه به احزاب – برابر است با یکسال رشد «مسالمت‌آمیز» در «چارچوب قانونی». بدون «تمرین نهایی» سال ۱۹۰۵ پیروزی انقلاب اکابر در سال ۱۹۱۷ محل بود.

سالهای ارتیجاع (۱۹۰۷ – ۱۹۱۰). تزاریسم پیروز شده است. همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون درهم کوبیده شده‌اند. دلمردگی، ضعف روحی، تفرقه و انشعاب، تشیت افکار، ارتداد و هرجگی (فحشا – م.)، جایگزین سیاست گردیده است. کشش بسوی ایدآلیسم فلسفی شدت پذیرفته است. عرفان بعنوان پوشش روحيات ضدانقلابی بکار می‌رود. ولی در عین حال همین شکست عظیم به احزاب انقلابی و طبقه انقلابی درسی واقعی و بغايت سودمند، درس دیالکتیک تاریخ، درس درک مبارزة سیاسی و توانایی و هنر انجام مبارزه را می‌آموزد. دوستان واقعی در روزهای بدیختی شناخته میشود. ارتش‌های شکست خورده خوب درس میگیرند.

تزاریسم فاتح مجبور شد کار برانداختن بازمانده‌های شیوه زندگی سابق بورژوایی و پدرسالاری را در روسیه تسريع کند. جریان رشد بورژوایی روسیه با شتابی شگرف به پیش می‌تازد. پنداهای هربوط به

اسکان سوچنگیری در وراء طبقات و مافوق طبقات یعنی امکان گریز از سرمایه‌داری، بر باد می‌ورد. مبارزة طبقاتی شکلی کاملاً نوین و بس روشتر بخود می‌گیرد.

احزاب انقلابی باید دانش خود را تکمیل کنند. شیوه تعرض را آموخته‌اند و اینک باید ضرورت تکمیل این دانش را با دانش دیگر، یعنی چگونگی شیوه صحیحتر عقب‌نشینی، در یابند. میباشد دریابند و طبقهٔ انقلابی با تجربه تلغی خود در می‌یابد — که بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب‌نشینی صحیح، نمیتوان به پیروزی رسید. در میان تمام احزاب شکست‌خورده اپوزیسیون و انقلابی، بلشویک‌ها عقب‌نشینی خود را از همه منظم‌تر، با حداقل زیان برای «ارتش» خویش و حداکثر حفظ هستهٔ آن، با کمترین انشعاب (از نظر عمق و درمان‌ناپذیری آن) و با کمترین ضعف روحی انجام دادند و توانایی آنان برای آنکه فعالیت خویش را در مقیاس هرچه سریعتر و بشیوه‌ای صحیح و مجدانه تجدید کنند، از همه بیشتر بود. ضمناً علت توفیق بلشویک‌ها در این زمینه فقط آن بود که انقلابیون اهل حرف را که نمیخواستند این نکته را دریابند که باید عقب‌نشینی کرد، باید عقب‌نشینی را بلد بود و حتماً باید شیوه کار علی در ارتیاعی ترین پارلمان‌ها و در ارتیاعی ترین سازمان‌های سندیکایی، بیمه‌های اجتماعی و غیره را آموخت، بپرhamانه افشاء کردند و از صفو خود را نهادند. سالهای اعتلاء (۱۹۱۰—۱۹۱۴). اعتلاء نخست با نهایت کنندی انجام می‌گرفت و سپس، از پی حوادث لنا در سال ۱۹۱۲ (۳۵)، کمی سریعتر شد. بلشویک‌ها با غلبه بر دشواری‌های بی‌نظیر توانستند منشیویک‌ها را که پس از سال ۱۹۰۵ قاطبه بورژوازی نقش آنها را بمنابه کارگزاران بورژوازی در جنبش کارگری پحد کمال دریافتند بود و بهمین جهت هم به هزاران وسیله و طریقه از آنها برضد بلشویک‌ها پشتیبانی نمی‌کرد، واپس رانند. ولی اگر بلشویک‌ها برای در آمیختن فعالیت غیرعلنی با استفاده حتمی از «امکانات عینی» تاکتیک صحیح بکار نمی‌بستند، هرگز به چنین نتیجه‌ای نمیرسیدند.

بلشویک‌ها در ارتقای ترین مجلس دوما (۳۶) تمام کرسی‌های متعلق به زمرة کارگری را بدست آوردند.

نخستین جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴—۱۹۱۷) پارلمان‌تاریسم لگل (قانونی—م.) در محیطی که «پارلمان» خصلت بی‌نهایت ارتقای دارد، خدمت بسیار سودمندی به حزب پرولتاوی انتقلابی یعنی بلشویک‌ها انجام می‌کند. نمایندگان بلشویک راه سیبری (۳۷) در پیش میگیرند. در این دوران تمام سایه روش‌های نظریات بیانگر سوسیال امپریالیسم، سوسیال شوینیسم، سوسیال پاتریوتیسم، انترناشیونالیسم ناپیگیر و پیگیر، پاسیفیسم و نقی انتقلابی پندرهای پاسیفیستی در نشریات مهاجرین ما انعکاس کامل می‌یابند. ابلهان دانشمندانما و ضعیفه‌های پیروپاتال انترناشیونال دوم که در قبال چنین وفوری از «فراسیبیون‌ها» در عرصه چنبش سوسیالیستی روسیه و شدت عناد و لجاج مبارزة میان آنان با حقارت و ذخوت روی درهم بیکشیدند، وقتی جنگ امکان «فعالیت علنی قانونی» مورد ستایش آنان را در همه کشورهای پیشرفته از میان برده، نتوانستند، حتی بطور تقریب هم شده، آن تبادل نظر آزادانه (غیر علنی) و آن طرح ریزی آزادانه (غیر علنی) نظریات صحیح را که انقلابیون روس در سوئیس و یک سلسه از کشورهای دیگر سازمان دادند، ترتیب دهند. بهمین جهت سوسیال پاتریوت‌های عیان و «کائوتسکیستهای» همه کشورها بدترین خیانتگران به پرولتاوی از کار درآمدند. یکی از عل اساسی پیروزی بلشویسم نیز در سالهای ۱۹۱۷—۱۹۲۰ آنست که بلشویسم از همان پایان سال ۱۹۱۴ پستی، پلیدی و فرمایگ سوسیال شوینیسم و «کائوتسکیسم» را (که لونگیسم در فرانسه، نظریات سران حزب مستقل کارگر (۳۸) و فابیان‌ها (۳۹) در انگلستان، عقاید توراتی در ایتالیا و غیره با آن مطابقت دارد) بی‌امان فاش می‌ساخت و توده‌ها هم سپس برپایه تجربه شخصی خویش بیش از پیش به صحت نظریات بلشویک‌ها یقین حاصل می‌کردند.

انقلاب دوم در روسیه (از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷). فرتوتی و پوسیدگی تصویرناپذیر تزاریسم (که ضربات و فشارهای سنگین جنگ

بسیار دشوار و دردناک هم بر آن مزید گردید) نیروی ویرانگر سترگی علیه آن پدید آورد. روسیه در ظرف چند روز به جمهوری بورژوا- دمکراتیک تبدیل شد که در شرایط جنگ - از هر کشور دیگری در جهان آزادتر بود. کار تشکیل دولت را رهبران احزاب اپوزیسیون و احزاب انقلابی - بدانسان که در جمهوری‌های «قویا پارلمانی» معمول است - بعهده گرفتند و ضمناً داشتن عنوان رهبر حزب اپوزیسیون در پارلمان، ولو ارجاعی‌ترین نوع آن، ایفای نقش بعدی چنین رهبری را در انقلاب آسان‌تر می‌ساخت.

منشویک‌ها و «سوسیالیست‌رولوسيونرها» در ظرف چند هفته تمام شگردها، اطوار و رفتار، براهین و سفسطه‌جویی‌های قهرمانان اروپایی انترناسیونال دوم و مینیستریالیست‌ها (۴۰) و سایر فروماگان اپورتونیست را بطور مشعشع فرا گرفتند. هر آنچه که ما آکنون درباره شیدمان‌ها و نویسه‌ها، کائوتیک و هیلفردینگ، زنر و آئوسترلیتس، اوتو باوئر و فریتس آدلر، توراتی و لونگه، فابیان و سران حزب مستقل کارگر انگلستان می‌خوانیم، همه تکرار ملال‌انگیز مسکرات نغمه‌ای آشنا و کنه بنظرمان می‌آیند (و فی الواقع هم چنین است). همه اینها را ما قبل در کردار منشویک‌ها دیده بودیم. تاریخ مزاحی کرد و اپورتونیست‌های یک کشور واپس‌مانده را به پیشنهادی بر اپورتونیست‌های یک سلسه از کشورهای پیشفرته وادشت.

اگر ما دیدیم که تمام قهرمانان انترناسیونال دوم دچار ورشکستگ شدند و به سبب عدم درک اهمیت و نقش شوراهای و حکومت شوروی رسوایی بیار آورده‌اند، اگر دیدیم که رهبران سه حزب بسیار مهمی که آکنون از انترناسیونال دوم خارج شده‌اند (یعنی حزب مستقل سوسیال‌مسکرات آلمان، حزب لونگیست فرانسه و حزب مستقل کارگر انگلستان) بسب همین امر با «رخشنده» خاصی خود را رسوا ساختند و به مخصوصه گرفتار شدند، اگر دیدیم که همه اینها اسیر موهومات دمکراسی خرد بورژوازی از کار در آمدند (و آنهم کاملاً بکردار خرد بورژواهای سال ۱۸۴۸ که خود را «سوسیال‌مسکرات» می‌نامیدند)، همه اینها را ما قبل در نمونه‌هایی که منشویک‌ها عرضه می‌داشتند،

دیده بودیم. تاریخ این شوخی را کرد که شوراهای در سال ۱۹۰۵ در روسیه پدید آمدند که منشویک‌ها در طول ماههای فوریه—اکتبر سال ۱۹۱۷ به قلب ماهیت آنها پرداختند و بسبب ناتوانی خود در زمینه درک نقش و اهمیت شوراهای دچار ورشکستگی شدند و اینک در سراسر جهان اندیشه حکومت شوروی ظهور کرده است و با سرعتی بیمانند میان پرولتاریایی تمام کشورها رواج می‌یابد و ضمناً قهرمانان پیشین انترناسیونال دوم بسبب ناتوانی خود در درک نقش و اهمیت شوراهای همه‌جا بسان منشویک‌های ما ورشکست می‌گردند. تجربه ثابت کرده است که در زمینه برخی مسائل بسیار اساسی انقلاب پرولتاری، تمام کشورها ناگزیر همان راهی را در پیش خواهند داشت که روسیه پیموده است.

بلشویک‌ها پیکار پیروزمندانه^۱ خود را علیه جمهوری پارلمانی (عملًا) بورژوازی و علیه منشویک‌ها با اختیاط بسیار آغاز کردند و کار تدارک این پیکار را هم برخلاف نظریاتی که آشنا خالیاً در اروپا و آمریکا بدان برخورد می‌شود، بهیچوجه ساده از پیش نبردند. ما در آغاز این دوران مردم را به سرنگون ساختن دولت فرا نمی‌خواندیم، بلکه توضیح میدادیم که بدون انجام تغییرات مقدماتی در ترکیب نمایندگان شوراهای و در روحیات آنان سرنگونی دولت میسر نخواهد بود. ما تحریم پارلمان بورژوازی یعنی مجلس مؤسسان را اعلام نمی‌کردیم، بلکه میگفتیم و از هنگام کنفرانس آوریل (۱۹۱۷) حزب خود رسمًا از جانب حزب اعلام میداشتیم که جمهوری بورژوازی دارای مجلس مؤسسان بهتر از همین جمهوری فاقد مجلس مؤسسان است و جمهوری «کارگری—دھقانی» یعنی جمهوری شوروی بهتر از هرگونه جمهوری بورژوا دمکراتیک و پارلمانی است. بدون یک چنین تدارک اختیاطآمیز، جایع، دوراندیشانه و بلندمدت، ما نه میتوانستیم در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی دست یابیم و نه این پیروزی را در دست نگاه داریم.

بلشویسم در مبارزه با چه دشمنانی در درون جنبش کارگری
رشد یافت، تعکیم پذیرفت و آبدیده شد؟

اولاً و بطور عمدۀ در مبارزه علیه اپورتونیسم که در سال ۱۹۱۴ تمام و کمال به سوسیال‌شوینیسم بدل گردید و تمام و کمال جانب بورژوازی را در جبهه مخالف پرولتاپیا گرفت. اپورتونیسم طبعاً دشمن عمدۀ بلشویسم در درون جنبش کارگری بود. این دشمن در مقیاس بین‌المللی نیز همچنان دشمن عمدۀ بر جای مانده است. بلشویسم توجه خود را بیش از همه نسبت به این دشمن معطوف داشته و میدارد. درباره این جانب فعالیت بلشویک‌ها اکنون در خارجه نیز مطلب بحد کافی روشن شده است.

ولی درباره دشمن دیگر بلشویسم در درون جنبش کارگری نمیتوان چنین گفت، زیرا در خارجه هنوز بهیچوجه از این مطلب اطلاع کافی ندارند که بلشویسم در جریان مبارزات چندین ساله علیه انقلابی گری خردبورژوازی رشد یافت، قوام پذیرفت و آبدیده شد. این انقلابی گری از برخی جهات به آناشیسم سیماند یا چیزهایی از آن بعارضت میگیرد و بالنتیجه در مورد هر آنچه که جنبهٔ ماهوی دارد از شرایط و مقتضیات مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتری عدول نیکند. از نظر تشوریک برای مارکسیست‌ها کاملاً محقق است – و تجربه تمام انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی اروپایی این مطلب را کاملاً ثابت کرده است – که زمیندار خردپا و کامبکار خردپا (این گروه اجتماعی که در تمام کشورهای اروپایی توده بسیار گسترده و انبوهی را تشکیل میدهد)، از آنجا که در محیط سرمایه‌داری پیوسته دستخوش ستم است و زندگیش غالباً با شدت و سرعت بسیار به خرابی میگراید و او را به افلام میکشاند – خیلی زود به انقلابیگری افراطی دچار میشود، ولی توانایی آنرا ندارد که برداشی، تشكل، انضباط و ایستادگی از خود نشان دهد. خردبورژوا («دیوانه‌شده») از دشتهای سرمایه‌داری – پدیده‌ایست اجتماعی که بسان آناشیسم، از خصایص تمام کشورهای

سرپايه‌داری است. ناستواری این انقلابیگری، سترونی آن، خاصیت تبدیل سریع آن به اطاعت و تسليم، بی‌عملی، پنداری بافی و حتی شیفتگی «دیوانه‌وار» به این یا آن جریان بورژوایی «مذروز» — همه اینها مطالبی است بر همگان معلوم. ولی پذیرش ثوریک و تجربیدی این حقایق هنوز بهیچوجه احزاب انقلابی را از ارتکاب اشتباهات کهنه‌ای که همراه بعلل ناگهانی به شکلی کمی تازه و با پوشش یا آرایشی که قبل دیده نشده است، در محیطی خاص و — کم و بیش بکر، — بروز میکند، مصون نمیدارد.

آنارشیسم غالباً نوعی کیفر گناهان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. این هر دو عیب، مقابلاً مکمل یکدیگر بوده‌اند. و اگر در روسیه با وجود فزونتر بودن نسبت خرد بورژوایی جمعیت آن در قیاس با کشورهای اروپایی، آنارشیسم در دوران هر دو انقلاب (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) و در دوران تدارک این دو انقلاب نفوذ نسبتاً ناچیز داشت، این امر را بیشک باید تا حدودی ناشی از خدمات بلشویسم دانست که همواره شدیدترین و آشتبایترین مبارزات را علیه اپورتونیسم انجام میداد. اینکه میگوییم: «تا حدودی» بدان سبب است که نقش مهمتر را در تضعیف آنارشیسم در روسیه این عامل ایفا کرد که آنارشیسم در گذشته (سالهای هفتاد قرن نوزدهم) توانسته بود با شکوفایی فوق العاده نشو و نما یابد و نادرستی و بیمصرفی خود را بعنوان تئوری رهنمون طبقهٔ انقلابی، بحد کمال آشکار سازد.

بلشویسم از همان هنگام پیدایش خود در سال ۱۹۰۳ سنت مبارزه بی‌امان علیه انقلابیگری خرد بورژوایی و نیمه‌آنارشیستی (یا مستعد بد مغازله با آنارشیسم) را پذیرا شد. این سنت همواره در عرصه سوسیال- دمکراتی انقلابی وجود داشت و در سالهای ۱۹۰۰—۱۹۰۳ یعنی هنگامیکه حزب توده‌ای پرولتاریای انقلابی در روسیه شالوده‌ریزی میشد، با شدت خاصی در صفوں ما استوار گشت. بلشویسم مبارزه با حزبی را که بیش از همه بیانگر گرایش انقلابیگری خرد بورژوایی بود یعنی مبارزه با حزب «سوسیالیست رولوسیونرها» را در سه نکته عمده پذیرا شد و بدان ادامه داد. اولاً این حزب که مارکسیسم را نفی میکرد،

به چوجه نمیخواست (و شاید صحیحتر آن باشد که بگوییم نمیتوانست) ضرورت این امر را دریابد که پیش از پرداختن به هر اقدام سیاسی باید چگونگی نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را بر پایه کاملاً عینی ارزیابی کرد. ثانیاً این حزب قبول مشی ترور فردی و سوچند را که ما مارکسیست‌ها جدا آنرا رد میکردیم، نشان خاص «انقلابیگری» یا «چپ‌گرایی» خود میپنداشت. بدیهی است که ما ترور فردی را فقط بعل معقول ناشی از صلاح کار رد میکردیم، ولی وقتی سخن از ترور انجام شده توسط انقلاب کبیر فرانسه یا بطور کلی استفاده از ترور توسط حزب انقلابی پیروزمندی که تحت محاصره بورژوازی سراسر جهان است بمیان می‌آمد، شخصی چون پلخانف در سالهای ۱۹۰۰—۱۹۰۳، هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود، کسانی را که میتوانستند چنین ترورهایی را «از نظر اصولی» محکوم کنند، بهاد سخره میگرفت و به دیده تحقیر بآنان مینگریست. ثالثاً «سویالیست رولوسیونرها» «چپ‌گرایی» خود را در آن میدانستند که بر خطاهای کوچک بالنسب اپورتونیستی سویال‌دموکراتی آلمان پوزخند بزنند و در همانحال در زمینه مسائلی چون مسئله ارضی یا دیکتاتوری پرولتاریا از اپورتونیستهای افراطی همین حزب تقليد کنند.

همینجا خمناً یادآور میشویم که تاریخ اکنون در مقیاسی بزرگ، در مقیاس جهانی، صحبت عقیده‌ای را که ما همیشه از آن دفاع میکردیم تایید کرده است و آن اینکه سویال‌دموکراتی انقلابی آلمان (در نظر داشته باشید که هنوز پلخانف در سالهای ۱۹۰۰—۱۹۰۳ اخراج برنشتین را از حزب طلب میکرد و بشویکها که همواره به این سنت وفادار بودند، در سال ۱۹۱۳ تمام پستی، فرمایگی و خیانت پیشگی لگین را فاش میساختند (۱)) — آری سویال‌دموکراتی انقلابی آلمان به حزبی که پرولتاریای انقلابی برای نیل به پیروزی بدان نیازمند است، بیش از همه شباهت داشت. اکنون، در سال ۱۹۲۰، پس از تمام ورشکستگی‌های ننگین و بحرانهای زمان جنگ و نیختن سال‌های پس از جنگ، بروشنا دیده میشود که درینان همه احزاب غرب، این سویال‌دموکراتی انقلابی آلمان است که بهترین و هیجان را عرضه

داشته و خمیناً زودتر از دیگران نیرو باز گرفته، شفا یافته و تحکیم پذیرفته است. این امر، هم در مورد حزب اسپارتاكیست‌ها صادق است و هم در مورد جناح پرولتاری چپ «حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان» که به مبارزه‌ای پیگیر عليه اپورتونیسم و سست عنصری کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، لدبورها و کریسپین‌ها مشغول است. اگر اکنون به دوران تاریخی کاملاً پایان‌پذیرفته یعنی از کمون پاریس تا نحس‌تین جمهوری سوسیالیستی شوروی نظری کلی بیفکنیم، چگونگی شیوه برخورد عمومی مارکسیسم را نسبت به آنارشیسم بصورتی کاملاً شخص و مسلم مشاهده می‌کنیم. مارکسیسم بود که سرانجام ذیحق از کار در آمد. و اما در مورد تذکر بحقی که آنارشیست‌ها در مورد خصلت اپورتونیستی نظریات رایج در میان اکثریت احزاب سوسیالیست در مبحث دولت میدادند، باید گفت که اولاً این خصلت اپورتونیستی از تحریف و حتی صرفاً پنهان نگاهداشت نظریات مارکس درباره دولت ناشی می‌شد (من در کتاب «دولت و انقلاب» خود ذکر کرده‌ام که ببل ۳۶ سال آزگار، یعنی از ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۱ نامه انگل‌(۲) را که در آن خصلت اپورتونیستی نظریات رایج سوسیال‌دموکرات‌ها درباره دولت با برجستگی و شدت و صراحة ووضوحی خاص فاش شده بود، پنهان نگاه داشت*) و ثانیاً هماناً مارکسیست‌ترین جریان‌های درون احزاب سوسیالیست اروپا و آمریکا بودند که این نظریات اپورتونیستی را با حد اکثر سرعت و وسعت اصلاح کردند و حکومت شوروی و برتری آن را در قبال دموکراسی پارلمانی بورژوایی به رسمیت شناختند.

مبارزه بشویسم علیه انحرافات «چپ» درون حزب خودش در دو مورد دامنه‌ای بسیار وسیع پیدا کرد؛ یکی در سال ۱۹۰۸ بر سر مسئله شرکت در ارتجاعی‌ترین «پارلمان» و شرکت در مجتمع علمی کارگری که ارتجاعی‌ترین قوانین بر آنها حاکم بود و دیگری در سال ۱۹۱۸ (هنگام صلح برست) برسر مسئله مجاز بودن این یا آن «سازش».

* رجوع شود به جلد ۶، ص ۷۵-۷۸، ه. ت.

در سال ۱۹۰۸ بلشویک‌های «چپ» بسبب استناع لجوچانه از تصدیق ضرورت شرکت در ارتجاع ترین «پارلمان» (۴۳)، از حزب ما اخراج شدند. «چپ‌ها» — که بسیاری از آنها انقلابیون خیلی خوبی بودند و بعدها بعنوان اعضای شایسته حزب کمونیست فعالیت می‌کردند (و اکنون نیز فعالیت می‌کنند)، بخصوص روی تجربه موفقیت‌آمیزی که از تحریم انتخابات سال ۱۹۰۵ بدست آمده بود، تکیه می‌کردند. وقتی تزار در اوت سال ۱۹۰۵ دعوت یک «پارلمان» مشورتی (۴۴) را اعلام کرد، بلشویک‌ها، برخلاف تمام احزاب اپوزیسیون و منشویک‌ها تحریم آنرا اعلام داشتند و انقلاب آکتبر سال ۱۹۰۵ (۴۵) هم عمل طومار آنرا درهم پیچید. این تحریم در آنزمان صحیح از کار درآمد، ولی نه بعلت آنکه استناع از شرکت در پارلمان‌های ارتجاعی عموماً صحیح است، بلکه بدان علت که وضع عینی آنزمان که در جهت تغییر سریع اعتصابات عمومی به اعتصاب سیاسی و سپس به اعتصاب انقلابی و سرانجام به قیام سیر می‌کرد، درست ارزیابی شده بود. ضمناً آن زمان مبارزه بر سر این سئله انجام می‌گرفت که کار دعوت نیختین مؤسسه انتخابی در دست تزار بماند یا آنکه باید کوشید تا ابتکار این عمل از چنگ دستگاه حکومت کهنه برونو کشیده شود. ولی در لحظه‌ای که اطمینانی وجود نداشت و نمیتوانست وجود داشته باشد که وضع عینی مشابهی پدید آمده است و گسترش دامنه آن در همان سمت و با همان آهنگ انجام خواهد گرفت، عمل تحریم صحبت خود را از دست میداد.

تحрیم بلشویک «پارلمان» در سال ۱۹۰۵ پرولتاریای انقلابی را از تجربه سیاسی بسیار گرانبهایی بهره‌مند ساخت و نشان داد که هنگام درآمیزی اشکال علنی و غیرعلنی، پارلمانی و غیرپارلمانی مبارزه، گاه سودمند و حتی واجب است که ما بتوانیم از اشکال پارلمانی مبارزه صرفنظر کنیم. ولی کاربرد کورکورانه، تقليیدی و غیر نقاد این تجربه در اوضاع و احوال دیگر و در محیط دیگر اشتباه بسیار فاحشی است. بهمین جهت اقدام بلشویک‌ها به تحریم مجلس «دوما» در سال ۱۹۰۶ اشتباه بود، ولی اشتباهی کوچک

که باسانی میشد آنرا رفع کردند. اما تحریم سال ۱۹۰۷ و سال ۱۹۰۸ و سالهای پس از آن، اشتباهی جدی، و رفع آن دشوار بود، زیرا در آن دوران از یکسو نمیشد انتظار بلند شدن بسیار سریع موج انقلاب و تبدیل آنرا به قیام داشت و از سوی دیگر مجموعه اوضاع و احوال تاریخی ناشی از جریان نوسازی رژیم سلطنت بورژوازی، درآمیزی مبارزه علني و غیرعلني را ایجاد میکرد. اکنون که به عقب مینگریم و این دوران تاریخی کامل پایان پذیرفته را که پیوند آن با ادوار بعدی کامل آشکار شده است، از مدنظر میگذرانیم با روشنی خاصی میبینیم که اگر بلویکها در پیکاری بسیار دشوار روی وجوب در آمیختن اشکال علني مبارزه با اشکال غیرعلني و وجوب شرکت در ارتجاعی ترین پارلمان و در یک سلسه سازمانهای دیگر (صندوقهای بیمه و غیره) که قوانین ارتجاعی بر آنها حاکم بود، پافشاری نمیکردند، نمیتوانستند هسته پایدار حزب انقلابی پرولتاریا را در طول سالهای ۱۹۱۴—۱۹۱۸ محفوظ نگاهدارند (و بطريق اولی آنرا تحکیم بخشند، گسترش دهند و تقویت کنند).

در سال ۱۹۱۸ کار به انشعاب نکشید. کمونیست‌های «چپ»، آنزمان فقط یک گروه خاص یا «فراکسیون» را در درون حزب ما تشکیل دادند و آنهم نه برای مدت طولانی. در همان سال ۱۹۱۸ برجسته‌ترین بیانگران «کمونیسم چپ» و از جمله رفاقت و بوخارین آشکارا به اشتباه خود اعتراف کردند. آنها صلح برست را سازشی با امپریالیست‌ها می‌پنداشتند که گویا از نظر اصولی غیرمجاز و برای حزب پرولتاریای انقلابی زیانبخش است. این عمل در واقع هم یک سازش با امپریالیست‌ها بود، ولی درست چنان سازشی و در چنان اوضاع و احوالی که واجب بود.

* هرآنچه که در مورد افراد صادق است در مورد سیاست و احزاب نیز — به نسبت معین — صدق میکند. خردمند آن کس نیست که اشتباه نمیکند. چنین کسانی وجود ندارند و نمیتوانند وجود داشته باشند. خردمند کسی است که اشتباهات نه چندان اساسی و مهم مرتکب نمیشود و نمیتواند این اشتباهات را آسان و سریع برطرف سازد.

اکنون وقتی من میشنوم که «سوسیال رولوپیونرهای» به تاکتیک ما در مورد امضا قرارداد صلح پرست میتازند و یا وقتی گفتگویی که رفیق لنسبری با من داشت، چنین تذکری را از جانب او میشنوم که: «رهبران ترددیونیون‌های انگلیسی ما میگویند اگر سازش برای بشویسم مجاز بود پس برای آنها هم مجاز است»، جوابشان را معمولاً پیش از هرچیز با این قیاس ساده و «عامده‌فهم» میدهم:

فرض کنید که گروهی راهزن مسلح جلوی اتومبیل شما را گرفته‌اند. شما پول و گذرنامه و طبانچه و اتومبیل خود را به آنها میدهید و در عوض از همکاری دلپذیر آنان رهابی می‌یابید. بیشک این یک سازش است. Do ut des: (من به تو پول، اسلحه و اتومبیل می‌دهم) «تا تو» به من امکان «یدهی» جان سالم بدر برم). ولی مشکل بتوان آدمی را یافت که عقل از سرش نپریده باشد و چنین سازشی را «از نظر اصولی غیرمجاز» بخواند یا کسی را که به چنین سازشی تن در داده است، همدست راهزنان اعلام دارد (ولو اینکه راهزنان پس از نشستن در اتومبیل، بتوانند آن اتومبیل و آن اسلحه را برای راهزنیهای دیگر بکار بردند). سازش ما با راهزنان امپریالیسم آلمان به چنین سازشی شبیه بود.

ولی وقتی حضرات منشویک‌ها و سوسیالیست رولوپیونرهای روسیه، شیلدمانیستها (و تا حدود زیادی کائوتسکیست‌ها) در آلمان، اتو باوئر و فریدریخ آدلر (و بطريق اولی حضرات رنگها و شرکاء) در اتریش، رنولد ها و لونگه‌ها و شرکاء در فرانسه و فابیان‌ها و «مستقل‌ها» و «اعضاء کارگر» (لیبوریست‌ها) (۴۶) در انگلستان — در طول سالهای ۱۹۱۴—۱۹۱۸ و ۱۹۱۸—۱۹۲۰ با راهزنان بورژوازی خودی و گاه نیز با راهزنان بورژوازی کشور «متفق» علیه پرولتاریای انقلابی کشور خویش به سازش میپرداختند — واقعاً هم همه آنها بکردار همدست راهزنان عمل میکردند.

نتیجه روشن است: نفی سازش «از نظر اصولی» و نفی مجاز بودن

هر گونه سازش عموماً، عمل بیچگانه‌ایست که حتی مشکل بتوان آنرا جدی تلقی کرد. سیاستمداری که بخواهد برای پرولتاریای انقلابی سودمند باشد باید بتواند موارد مشخص همانا سازش‌های غیرمجازی را که نمایانگر اپورتونیسم و خیانت‌پیشگی هستند پدرستی تمیز دهد و تمام ذیروی انتقاد و تمام لبۀ قیز افشاگری بی‌امان و پیکار آشتبانی‌پذیر خود را علیه این سازش‌های مشخص متوجه سازد و به سوسیالیست‌های مجرب «کارچاق‌کن» و ژزوئیت‌های پارلمان نشین امکان ندهد تا با توسل به حیله‌گری و با احتجاجاتی درباره «سازش‌ها عموماً»، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. حضرات «رهبران انگلیسی تردیونیون‌ها و ایضاً «رهبران» جمعیت فابیان‌ها و حزب «مستقل» کارگر درست با همین حیله‌گری‌ها میکوشند از زیر بار مسئولیت خیانتی که مرتکب شده‌اند یعنی از زیر بار مسئولیت قبول آنچنان سازشی که بمعنای واقعی کلمه بدترین اپورتونیسم و عهدشکنی و خیانت‌پیشگی است، شانه خالی کنند.

سازش داریم تا سازش. باید توانست اوضاع و احوال و شرایط مشخص مربوط به هر سازش یا هریک از انواع سازش‌ها را بدقست تحلیل کرد. باید شیوه تمیز میان شخصی را که به راهزنان پول و سلاح داده است تا شر آنان را کمتر کند و کار دستگیری و تیربارانشان را آسانتر سازد و شخصی را که به راهزنان پول و سلاح میدهد تا در تقسیم غنایم راهزنانه با آنها شریک شود، آموخت. البته در عرصه سیاست تحقق این امر همیشه باسانی این مثال ساده کودکانه نیست. ولی کسی که بخواهد برای کارگران نسخه‌ای اختراع کند که برای تمام موارد زندگی راه حل‌های از پیش حاضر و آماده عرضه دارد و یا قول دهد که در سیاست پرولتاریای انقلابی هیچگونه دشواری و وضع پیچیده‌ای پدید نماید، او را باید صاف و ساده شیاد نماید. برای آنکه جای هیچگونه سوّتعبیر باقی نماند، میکوشم برحی از احکام اساسی لازم برای تحلیل چگونگی سازش‌های مشخص را، ولو با ایجاد کامل هم باشد، یادآور شوم.

حربی که هنگام امتحان قرارداد صلح برسست با امپریالیست‌های

آلمان به سازش تن در داد، از پایان سال ۱۹۱۴ عملآ به انترناسیونالیسم خویش تحقق می‌بخشد. این حزب هراسی نداشت از اینکه شکست سلطنت تزاری را شعار خود قرار دهد و شعار «دفاع از میهن» را در جنگ میان دو راهن ددصفت امپریالیست محکوم سازد. نمایندگان این حزب در پارلمان بجای گام نهادن در راهی که به مقامات وزارتی دریک دولت بورژوازی منتهی میگردید، راه سیبری در پیش گرفتند. انقلابی که تزاریسم را سرنگون ساخت و جمهوری دسکراتیک پدید آورد برای این حزب آزمایشی جدید و عظیم بود؛ این حزب به هیچگونه سازشی با امپریالیست‌های «خودی» تن در نداد، بلکه برای سرنگون ساختن آنها به تدارک پرداخت و سرانجام هم سرنگونشان ساخت. این حزب پس از تصرف سیاسی سنگ برسنگ مالکیت ارباب رعیتی و نیز مالکیت سرمایه‌داری باقی نگذاشت. این حزب پس از انتشار و فسخ قراردادهای سری امپریالیست‌ها به تمام خلق‌ها پیشنهاد صلح کرد و فقط پس از آنکه امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه صلح را عقیم گذاشتند و بنشویک‌ها تمام نیروی را که در حیطه امکان انسانی بود برای تسريع انقلاب در آلمان و سایر کشورها بکار بردند، به زورگویی راهنما ددصفت برست تن در داد. صحت کامل چنین سازشی که توسط چنین حزبی در چنان اوضاع و احوالی صورت گرفت، روزبروز بر همگان روشن تر و عیان‌تر میگردد.

منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسيونرها در روسیه (نظیر تمام سران انترناسیونال دوم در سراسر جهان طی سالهای ۱۹۱۴ – ۱۹۲۰) کار را از خیانت آغاز کردند، بدین معنی که نخست بتصریح و تلویح، به توجیه «دفاع از میهن» یعنی دفاع از بورژوازی غارتگر خویش پرداختند. سپس این خیانت را ادامه دادند و با بورژوازی کشور خویش ائتلاف کردند و همچنان با بورژوازی خویش علیه پرولتاریای انقلابی کشور خویش بمبارزه بخاستند. ائتلاف آنها نخست با کرنسلی و کادتها (۴۷) و سپس با کلچاک و دنیکین در روسیه، بسان ائتلاف هم‌سلکان خارجی آنان با بورژوازی کشورهای خویش گرویدن به جیوه بورژوازی علیه پرولتاریا بود. سازش آنان با راهنما امپریالیسم از آغاز تا پایان همان همدستی با راهنما امپریالیستی بود.

۵

کمونیسم «چپ» در آلمان .
رهبران - حزب - طبقه - توده

کمونیست‌های آلمان که ما اینک باید از آنها سخن گوییم، خود را «چپ» نمینامند، بلکه اگر اشتباه نکنم «اپوزیسیون اصولی» (۴۸) مینامند. ولی چنانکه از شرح بعدی دیده میشود نشانه‌های «بیماری کودکی چپ‌گرانی» کاملاً در مورد آنها تطبیق میکند.

جزوه تحت عنوان «انشعاب حزب کمونیست آلمان (اتحاد اسپار-تاکیست‌ها)» که نظریاتی مثل نظریات این اپوزیسیون دارد و توسط «گروه محلی فرانکفورت کنار ماین» انتشار یافته است، ماهیت نظریات این اپوزیسیون را با تهایت برجستگی، دقت، صراحت و ایجاز، بیان میدارد. نقل چند قسمت از آن برای آشنایی خوانندگان با ماهیت این نظریات، کافی است:

«حزب کمونیست حزب قاطعترین سواره طبقاتی است...»
«...از نظر سیاسی این دوران گذار» (میان سرمایه‌داری و سوسيالیسم) «دوران دیکتاتوری پرولتاریاست...»
«...این سؤال پیش می‌آید که چه کسی باید حامل دیکتاتوری باشد: حزب کمونیست یا طبقه» برولترا؟.. از نظر اصولی باید برای دیکتاتوری حزب کمونیست کوشید یا دیکتاتوری طبقه پرولترا؟...».

(در این نقل قول‌ها تکیه روی کامات همه‌جا مطابق با نسخه اصلی است.)

سپس نگارنده جزو، کمیته، مرکزی حزب کمونیست آلمان را متهم میکند که این «کمیته» مرکزی در جستجوی راههایی برای ائتلاف با حزب مستقل سوسيال‌دموکرات آلمان است و این «کمیته»

هر کمزی» «مسئله پذیرش اصولی کلیه» وسائل و شیوه‌های سیاسی» مبارزه و از آنجله پارلمانتاریسم را فقط برای پرده‌پوشی تمایلات واقعی و عمدۀ خود به ائتلاف با مستقل‌ها مطرح کرده است. جزو سپس چنین ادامه میدهد:

«ایوزیسیون راه دیگری برگزیده و بر این عقیده است که مسئله سلطه حزب کمونیست و دیکتاتوری حزب فقط مسئله تاکتیک است. بهرحال سلطه حزب کمونیست آخرین شکل هرنوع سلطه حزب است. از نظر اصولی باید در راه دیکتاتوری طبقه پرولتر کوشید. و تمام اقدامات حزب، سازمانهای آن، شکل مبارزة آن، استراتژی و تاکتیک آن باید با این هدف هماهنگ باشد. بنابر این باید هرگونه سازشی را با احزاب دیگر، هر گونه بازگشتی را بسوی اشکال مبارزة پارلمانی که از نظر تاریخی و سیاسی دیگر کهنه و منسخ شده‌اند، و هر گونه سیاست مانور و ساخت و پاخت را با قاطعیت تمام مردود شمرد». «باید روی اسلوب‌هایی از مبارزة انقلابی که ویژگی پرولتری دارند بشدت تکیه کرد. و برای جلب وسیع‌ترین محالف و قشراهای پرولتری که باید زیر رهبری حزب کمونیست بمبارزة انقلابی برخیزند، اشکال سازمانی نوینی بر بنیادی بس وسیع و در چارچوبی بس وسیع باید پدید آورد. کانون تجمع تمام عناصر انقلابی همان اتحاد کارگری است که سازمانهای کارخانه‌ها بنیاد آرا تشکیل می‌دهند. تمام کارگرانی که از شعار: برون از سندیکاها! پیروی کرده‌اند باید در این کانون گردآیند. در اینجاست که پرولتاریای مبارز در گسترش‌ترین صفوّف آماده پیکار، تشکل می‌پذیرد. پذیرش مبارزة طبقاتی و سیستم شوروی و دیکتاتوری برای پیوستن به این صفوّف کافیست. تمام تربیت سیاسی بعدی توده‌های مبارز و جهت‌یابی سیاسی در مبارزه، وظیفه حزب کمونیست

است که در خارج این اتحاد کارگری قرار دارد...»...بنابر این آکنون دو حزب کمونیست در برابر یکدیگر ایستاده‌اند:

یکی حزب رهبران که میکوشد مبارزه انقلابی را متوقف سازد و آنرا از بالا هدایت کند و برای سازش و پارلما- نتاریسم آمادگی نشان میدهد تا وضعی پدید آورد که به این رهبران امکان دهد در یک دولت ائتلافی که دیکتاتوری را در دست داشته باشد، شرکت ورزند.

دیگر حزب توده‌ای که در انتظار اعتراض مبارزه انقلابی از پایین است و برای این مبارزه فقط یک اسلوب واحد که بطور روشن ما را بسوی هدف رهنمون است، میشناشد و بکار می‌بندد و کلیه اسلوب‌های پارلمانی و اپورتونیستی را مردود می‌شمارد. این یگانه اسلوب عبارتست از اسلوب سرنگون ساختن بیچون و چرای بورژوازی تا سپس دیکتاتوری طبقاتی پرولتاری برای تحقق سوسیالیسم مستقر گردد...»

«...آنجا دیکتاتوری رهبران — اینجا دیکتاتوری توده‌ها! اینست شعار ما.»

چنین است مهمترین احکام معرف چگونگی نظریات اپوزیسیون در حزب کمونیست آلمان.

هر بلویک که از سال ۱۹۰۴ در سیر تکامل بلویک شرکت آگاهانه داشته یا از نزدیک ناظر جریان آن بوده است، پس از خواندن این براهین بلاfacile خواهد گفت: «چه یاوه‌های کهنه و از دیرباز آشنا بی! چه کودک «چپ گرایانه‌ی!».

ولی سخنان یادشده را از نزدیک بررسی کنیم. تنها همین شیوه طرح مسئله که: «دیکتاتوری حزب یا دیکتاتوری طبقه؟ دیکتاتوری (حزب) رهبران یا دیکتاتوری (حزب) توده‌ها؟»، بخودی خود نمایانگر یک آشفته فکری بسیار عجیب و درمان ناپذیر است. این افراد که

بیکوشند چیزی کاملاً پکر و ویژه از خود ابداع کنند، از فرط تلاش در ژرفاندیشی دچار وضع مضجعکی شده‌اند. همه میدانند که توده‌ها به طبقات تقسیم می‌گردند؛ — و توده‌ها و طبقات را فقط وقتی میتوان در نقطهٔ مقابلهٔ یکدیگر قرار داد که یک اکثریت عظیمی که بطور کلی بر حسب چگونگی وضع در نظام اجتماعی تولید تجزیه نشده است، در نقطهٔ مقابلهٔ گروههایی که وضع خاصی در نظام اجتماعی تولید دارند، قرار داده شود؛ — همه میدانند که طبقات را معمولاً و در اکثر موارد، لاقل در کشورهای متmodern امروزین، احزاب سیاسی رهبری می‌کنند و اداره امور احزاب سیاسی نیز طبق قاعده عمومی توسط گروههای کم و بیش ثابتی از معتبرترین، مستنجدترین و معبرترین افراد که برای مقامات بسیار پرمسئولیت انتخاب می‌گردند و رهبر ناسیله می‌شوند، انجام می‌گیرد. همهٔ اینها القاء است. همهٔ اینها ساده و روشن است. بجای این مطالب ساده چه نیازی به این یاوه‌پردازی و مغلق‌گویی نواوارانه بود؟ از یکسو ظاهراً این افراد بعلت آنکه تبدیل سریع وضع علنی حزب به وضع غیرعلنی و بالعکس رابطه معمولی و عادی و ساده میان رهبران، احزاب و طبقات را برهم زده‌است، بوضع دشواری افتاده سر در گم شده‌اند. در آلمان نیز مثل دیگر کشورهای اروپایی افراد به فعالیت علنی، به انتخاب آزاد «رهبران» که طبق قواعد معین در کنگره‌های ادواری احزاب انجام می‌گرفت و نیز به وارسی راحت و بی درد سر چگونگی ترکیب طبقاتی احزاب از طریق انتخابات پارلمانی و اجتماعات عمومی و جراید و ارزیابی روحیات سندیکاها و سایر جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها و غیره، بیش از حد خو گرفته بودند. ولی وقتی در نتیجهٔ سیر طوفانی انقلاب و گسترش دامنهٔ جنگ داخلی این وضع عادی تغییر کرد و تبدیل سریع فعالیت علنی به فعالیت غیرعلنی و بالعکس، در آمیختن آنها با یکدیگر و بکار بردن شیوه‌های «ناراحت کننده» و «غیر دموکراتیک» برگزینی «گروههای رهبران» با تشکیل یا حفظ آنان، لازم آمد — افراد دست و پای خود را گم کردند و به ابداع یاوه‌های عجیب و غریب پرداختند. لابد برخی از اعضای

حزب کمونیست هلند که از بخت بد در کشوری کوچک با رسوم و شرایط خاص وضع علنی بسیار ممتاز و بسیار پایدار بدنیا آمده‌اند و هرگز با تغییر و تبدیل وضع علنی به غیرعلنی و بالعکس روپرتو نشده بودند، خود سردرگم شده، دست و پای خود را گم کرده و به پقداربافی‌های پوج کمک کرده‌اند.

از سوی دیگر ما می‌بینیم که الفاظ «توده» و «رهبران» که الفاظ «مد» روز هستند، صرفاً ناستجیده و بی‌ربط بکار برده می‌شوند. افراد درباره «رهبران» حرفهای زیادی به گوششان خورده و مغزشان از مطالب مربوط به حمله به «رهبران» و قرار دادن آنها در نقطه مقابل «توده» سخن پرشده است، ولی نتوانسته‌اند در کنه مطلب تعمق کنند و مسئله را برای خود روش سازند.

اختلاف میان «رهبران» و «توده‌ها» بوبته در پایان جنگ امپریا لیستی و پس از آن بود که در تمام کشورها با وضوح و شدت خاص نمایان گردید. علت اساسی این پدیده را مارکس و انگل‌س طی سال‌های ۱۸۵۲—۱۸۹۲ بارها از روی نمونه انگلستان توضیح داده‌اند. موقعیت انحصاری و استثنائی انگلستان موجب شد که یک «قرش اشراف‌منش کارگری» با حوصلت نیمه‌خرده بورژوا و اپور-تونیست درینان «توده» پدید گردد. رهبران این اشراف‌منش کارگری همواره به جبهه بورژوازی می‌گرویدند و مستقیم یا غیرمستقیم جیره‌خور آن بودند. مارکس بسبب آنکه این ناپکاران را آشکارا خائن مینامید و داغ ننگ بر جبینشان می‌زند کین و نفرت احترام‌انگیز آنانرا بسوی خود جلب کرد. امپریالیسم نوین (قرن بیستم) برای چند کشور پیشرفتی موقعیت انحصاری ممتازی پدید آورد و بر این زمینه هم‌جا در انترناشیونال دوم گونه‌ای از رهبران خائن، اپورتونیست و سوسیال شوینیست نمودار گردید که از منافع صنف خود یعنی قشر اشراف‌منش کارگری دفاع می‌کردند. در نتیجه این اسر پیوند احزاب اپورتونیست با «توده‌ها» و به بیان دیگر با گستردگترین قشرهای رحمتکشان، با اکثریت آنها، با کم مزدترین کارگران گستته شد. پیروزی پرولتاپی اقلابی بدون مبارزه با این بلاء، بدون افشا و رسوا

ساختن و طرد رهبران اپورتونیست و سویاال خیانتگر امکان ندارد و انترازیونال سوم نیز به پیروی از همین سیاست پرداخت. ولی بر این اساس رشته سخن را به تعارض علی العموم سیان دیکتاتوری توده‌ها و دیکتاتوری رهبران کشاورزی، سخافت و سفاht خنده‌آوری است. بویژه مضحک است وقتی می‌بینیم بجای رهبران قدیمی که درباره پدیده‌های ساده از نظریات انسانی عام پیروی می‌کنند، عمالاً رهبران جدیدی را (در زیر پرده شعار «مرده باد رهبران») عرضه میدارند که یاوه‌هایی عجیب و غریب بهم می‌باشد و سخنانی درهم و برهم بر زبان میرانند. این ذوات در آلمان عبارتند از: لائوفنبرگ، لوفهایم، هورنر، کارل شردر، فریدریخ ونдел و کارل ارلر*. تلاش‌های شخص اخیر برای «غوررسی» در کننه مستله و

* «روزنامه» کارگری کمونیستی» (۴۹) (منتشره در هامبورگ، سویخ ۷ فوریه سال ۱۹۲۰، شماره ۳۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «انحلال حزب» — بقلم کارل ارلر) می‌نویسد: «طبقه» کارگر نمی‌تواند دستگاه دولت بورژوازی را بدون برانداختن دمکراسی بورژوازی و دمکراسی بورژوازی را بدون برانداختن احزاب، ویران سازد. آشفته‌ترین مغزا در سیان سندیکالیستها و آنارشیستهای کشورهای لاتین اروپا می‌توانند از این داوری «خرمند» گردند زیرا آلمانیهای موقری که ظاهراً خود را مارکسیست می‌شمارند (ارلر و هورنر ضمن مقالات خود در این روزنامه با وقار خاصی می‌کوشند ثابت کنند که خود را مارکسیستهای موقر می‌شمارند و در همان حال بشیوه‌ای بسیار مضحک یاوه‌های عجیب و غریب بهم می‌باشد و بدینسان نشان میدهند که القبای مارکسیسم را درک نمی‌کنند، رشته سخن را به سطابی بکلی نامناسب می‌کشانند. تنها پذیرش مارکسیسم انسان را از اشتباه مصون نمیدارد. رسها از این نکته خیلی خوب اطلاع دارند، زیرا مارکسیسم در گذشته پکرات در کشور ما صورت «مد» بخود می‌گرفت.

اعلام اینکه احزاب سیاسی بطور کلی غیرلازم و دارای «سرشت بورژوازی» هستند، آنچنان ستونهای هر کولسی (۰۵) حماقت هستند که در قبال آن برای انسان کار دیگری نمیماند جز در بحر تعجب فرو رود. واقعاً هم از اینجا دیده میشود که: وقتی شخص روی اشتباه خود پافشاری میکند و با ژرف‌اندیشی به توجیه آن میپردازد و آنرا «به فرجام میرساند»، از یک اشتباه خرد همیشه ممکن است اشتباهی استرگ و موحش برخیزد.

نفی حزبیت و انضباط حزبی-چنین است نتیجه‌ای که برای اپوزیسیون پیار آمد. و این برابر است با خلع سلاح کامل پرولتاریا بسود بورژوازی. این درست برابر است با آن پراکنندگی و نااستواری خردۀ بورژوازی و مستعد نبودن برای بردباری، اتحاد و عمل موزون که اگر به آن میدان داده شود حتماً به فنای هر جنبش انقلابی پرولتاری خواهد انجامید. از نظرگاه کمونیسم، نفی حزبیت در حکم فرا جهیدن از آستان ورشکستگی سرمایه‌داری (در آلمان) به کمونیسم و آنهم نه به مرحلهٔ نخستین و نه به مرحلهٔ میانین کمونیسم، بلکه یکباره به مرحلهٔ عالی آن است. ما در روسیه اکنون (در این سویین سال پس از سرنگونی بورژوازی) نخستین گام‌ها را برای گذار از سرمایه‌داری پسوسیالیسم یعنی به نخستین مرحلهٔ کمونیسم بر میداریم. طبقات در اینجا هنوز باقی هستند و در هرجای دیگر هم پس از آنکه پرولتاریا قدرت را پتصرف خود در آورد، سال‌ها باقی خواهند ماند. شاید فقط در انگلستان که دهقان در آن وجود ندارد (ولی بهر حال خردۀ مالک وجود دارد!) این مدت کوتاهتر باشد. برانداختن طبقات فقط بمعنای طرد ملاکان و سرمایه‌داران نیست - این کار را ما نسبتاً آسان انجام دادیم - بلکه بمعنای برانداختن سولدین کوچک کالا نیز هست، ولی اینها را دیگر نمیتوان طرد کرد، نمیتوان نابود کرد، با آنها باید ساخت، آنها را میتوان طرد کرد (و باید اصلاح و تجدید تربیت کرد - ولی فقط از طریق کار سازمانی پسیار طولانی، آرام و با اختیاط. این عناصر، پرولتاریا را از هر سو در محیط خردۀ بورژوازی محصور کرده‌اند، آنرا به این محیط می‌آلیند، فاسدش میکنند و

موجبات عود عیوب ذاتی خردۀ بورژوازی یعنی سست عنصری، از هم پاشیدگی، فردگرایی (اندیویدوآلیسم. م.) و تبدیل شور و شوق به یأس و دلمدرگی را پیوسته در میان پرولتاریا فراهم میسازند. برای مقابله با این پدیده، برای تحقیق صحیح، موقف آمیز و پیروزی آفرین نقش سازمانگر پرولتاریا (که نقش عمده آنست)، باید در حزب سیاسی پرولتاریا مرکزیت اکید و انضباط خدشه‌ناپذیر حکمران باشد. دیکتاتوری پرولتاریا پیکاری است سرسخت، خونین و بی‌خونریزی، قهرآمیز و مسالمت‌آمیز، نظامی و اقتصادی، تربیتی (پداگوژیک. م.) و اداری، علیه نیروها و سنت‌های جابعه کهنه. نیروی عادت ملیون‌ها و دهها ملیون انسان، مهیب‌ترین نیروهاست. بدون حزب آهنین و آبدیده در عرصه «پیکار، بدون حزب برهخوردار از اعتماد تمام نیروی پاکدامن طبقه» خویش، بدون حزبی که بتواند وضع روحی توده را پیوسته دریابد و نفوذ خود را در آن اعمال کند، انجام موقفيت‌آمیز این پیکار میسر نخواهد بود. پیروزی بر بورژوازی بزرگ متمن‌کر هزار بار آسانتر از «پیروزی» بر ملیون‌ها و ملیون‌ها خردۀ مالک و صاحبکار کوچک است. اینان با فعالیت روزمره، عادی، نامرائی، نامحسوس و فسادگستر خویش همان نتایجی را ببار می‌آورند که بورژوازی بدان نیاز دارد و بورژوازی را احیا می‌کند. هر کس ولو اندک انضباط آهنین حزب پرولتاریا را سست کند (بویته در دوران دیکتاتوری آن)، عملان علیه پرولتاریا به بورژوازی یاری می‌رساند. در کنار مسئله «ربوط به رهبران - حزب - طبقه - توده»، باید مسئله سندیکاهای «ارتجاعی» را نیز مطرح ساخت. ولی نخست بخود اجازه میدهم که یک دو نتیجه‌گیری دیگر را نیز بر پایه تجربه «حزب خودمان»، بیان دارم. حمله به «دیکتاتوری رهبران» همیشه در حزب ما انجام می‌گرفت: بیان دارم که نخستین بار چنین حملاتی در سال ۱۸۹۵ انجام گرفت. آن هنگام هنوز رسمًا حزبی وجود نداشت ولی در پتپورگ کار ایجاد یک گروه مرکزی آغاز شده بود که می‌بایست رهبری گروههای بخشها (۱۰) را بعده خود گیرد. در نهمین کنگره حزب ما (آوریل ۱۹۲۰) اپوزیسیون کوچک وجود داشت

که ایضاً علیه «دیکتاتوری رهبران» و «الیگارشی» (۵۲) و غیره سخن میگفت. باینجهت در «بیماری کودکی» «کمونیسم چپ» آلمانی‌ها هیچ نکته شگفت انگیز و تازه و موحش وجود ندارد. این بیماری بخطه میگذرد و پس از آن بدن حتی قویتر میشود. از سوی دیگر تبدیل سریع فعالیت علیه به فعالیت غیرعلیه و بالعکس که ضرورت پنهان داشتن» و اختفای خاص ستاد کل یعنی همان رهبران، آنرا ایجاد میکرد، گاه به بروز پدیده‌های بسیار خطناک در میان ما سی انجامید. بدترین آنها این بود که در سال ۱۹۱۲ جاسوسی بنام مالینفسکی وارد کمیتهٔ مرکزی بلشویک‌ها شد. این شخص دهها و دهها تن از بهترین و با ایمان‌ترین رفقاء ما را بدام انداخت و با کشاندن آنها به اردوگاههای اعمال شاقه، مرگ بسیاری از آنانرا تسربی کرد. و اما اگر او نتوانست بیش از این آسیب رساند بدان سبب بود که ما میان کار علیه و غیرعلیه رابطه صحیح برقرار ساخته بودیم. مالینفسکی در مقام عضو کمیتهٔ مرکزی حزب و نماینده مجلس دوما برای جلب اعتماد ما ناچار بود به ما کمک کند تا روزنامه‌های علیه خود را که در دوران تزاریسم نیز میتوانستند همه روزه علیه اپورتونیسم منشویک‌ها مبارزه کنند و تبلیغ مبانی بلشویسم را با استثار لازم انجام دهنند انتشار دهیم. او که با یک دست دهها و دهها تن از بهترین فعالان بلشویسم را بسوی اردوگاههای اعمال شاقه و به آغوش مرگ میفرستاد، ناچار بود با دست دیگر از طریق انتشار جراید علیه به تربیت دهها و دهها هزار بلشویک جدید کمک کند. بد نمیبود اگر آن رفقاء آلمانی (و نیز انگلیسی و آمریکایی، فرانسوی و ایتالیایی) که وظیفهٔ آموختن فن فعالیت انقلابی را در سندیکاهای اجتماعی بعده دارند، در کنه این امر خوب تعمق میکردند.*

* مالینفسکی در آلمان اسیر بود. وقتی در دوران حکومت بلشویک‌ها به روسیه بازگشت، فوراً توسط کارگران ما بدادگاه تسلیم شد و تیرباران گردید. منشویک‌ها به مناسب اشتباه ما در مورد راه دادن

در بسیاری از کشورها و از آنجله در پیشرفتۀ ترین آنها بورژوازی اکنون بیشک جاسوسان خود را به درون احزاب کمونیست میفرستد و در آینده نیز خواهد فرستاد. یکی از شیوه‌های مبارزه با این خطر همان در آمیختن ماهرانه فعالیت علني و غیرعلني است.

٦

آیا انقلابیون باید در سندیکاهای ارجاعی فعالیت کنند؟

«چپ‌های» آلمانی برآنند که به این پرسش میتوان بی‌چون و چرا پاسخ منفی داد. بزعم آنان خطابه‌ها و بانگ‌های خشما گین علیه سندیکاهای «ارجاعی» و «ضدانقلابی» برای «اثبات» بی‌فایده بودن و حتی غیرمجاز بودن فعالیت انقلابیون، کمونیست‌ها در سندیکاهای زرد ضد انقلابی یعنی سندیکاهای سوسیال شوینیست، سازشکار و هوادار لگین، کافیست (کارل هورنر این کار را «با وقار» خاص و سخاوت بسیار انجام میدهد).

ولی هر اندازه هم که «چپ‌های» آلمانی به خصلت انقلابی

یک جاسوس به کمیتهٔ مرکزی حزب خود باشد خاصی به ما سیاست‌ختند. ولی وقتی ما بهنگام زمامداری کرنسکی خواستار شدیم که رودزیانکو رئیس مجلس دوما بازداشت گردد و محاکمه شود، زیرا او از همان دوران پیش از جنگ از فعالیت جاسوسی مالینفسکی آگاهی داشت و این مطلب را به نمایندگان گروه ترودوویک‌ها (۵۲) و کارگران در مجلس دوما اطلاع نداده بود، — نه منشویک‌ها و نه سوسیالیست‌رولویونرها که باتفاق کرنسکی در دولت شرکت داشتند، از این خواست‌ها پشتیبانی نکردند و رودزیانکو همچنان آزاد ماند و به دنیکین پیوست.

این تاکتیک مطمئن باشند، چنین تاکتیکی در واقعیت امر از بیخ- و بن خطاست و جز مشتی عبارات پوج هیچ چیز دیگری در بر ندارد. توضیح این مطلب را از شرح چگونگی تجربه^{۵۰} حزب خودمان آغاز میکنم و این امر با طرح کلی این بخش که هدفتش کاربرد آن نکاتی از تاریخ و تاکتیک کنونی بلشویسم در عرصه اروپای غربی است که کاربرد پذیری عام، اعتبار عام و وجوب عام دارند، همانهنج است.

چگونگی رابطه میان رهبران - حزب - طبقه - توده‌ها و در عین- حال چگونگی روش دیکتاتوری پرولتاپریا و حزب آن در قبال سندیکاهای اکنون در کشور ما بطور مشخص برمیوال زیرین است. دیکتاتوری را پرولتاپریای متشکل در شوراهای تحقیق می‌بخشد و پرولتاپریا نیز تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک‌ها است که بموجب آمار اعلام شده در کنگره اخیر حزب (آوریل ۱۹۲۰) ۶۱۱ هزار عضو دارد. تعداد اعضای حزب، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، بسیار متغیر و در گذشته و حتی در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ بسی کمتر از این بوده است (۵۴). ما از گسترش بیش از حد حزب بیم داریم، زیرا جاہطلبان و شیادانی که فقط سزاوار تیربارانند، حتماً سیکوشند بهرچیله شده به حزب حاکم راه یابند. آخرین باری که ما درهای حزب را کاملاً گشودیم - و آنهم فقط بروی کارگران و دهقانان در آن روزهایی بود (زستان سال ۱۹۱۹) که یونیچ به چند کیلومتری پتروگراد و دنیکین به شهر اریول (قریباً در ۳۵۰ کیلومتری مسکو) رسیده بودند و جمهوری شوروی را خطری مهیب و مرگبار تهدید میکرد و بهمین جهت ماجراجویان و جام طلبان و شیادان و بطور کلی عناصر ناپایدار بهیچوجه نمیتوانستند از پیوستن به کمونیست‌ها انتظار جاه و مقام ممتازی داشته باشند (بلکه بیشتر میباشد در انتظار شکنجه و دار باشند) (۵۵). حزب که کنگره‌اش همساله برگزار میگردد (در کنگره اخیر از هر هزار عضو یک نماینده شرکت داشت)، توسط یک کمیته "مرکزی" سرکب از ۱۹ عضو که منتخب کنگره هستند، رهبری میشود.

ضمانت اداره امور جاری در مسکو توسط هیئت‌هایی از اینهم محدودتر، یعنی با اصطلاح «ارگ بورو» (بوروی سازمانی) و «پلیت بورو» (بوروی سیاسی)، انجام نمی‌گیرد که هر یک مرکب از پنج عضو کمیتهٔ مرکزی است و در جلسه عمومی (پلنوم. م.) کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌شوند. بنابر این، چنین می‌نماید که یک «الیگارشی» تمام عیار وجود دارد. حل هیچ‌یک از مسائل مهم سیاسی یا سازمانی در هیچ‌یک از مؤسسات دولتی جمهوری‌ها، بدون رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب انجام نمی‌گیرد.

حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها متکی است که اکنون بموجب آمار اعلام شده در کنگره اخیر (آوریل ۱۹۲۰) بیش از چهار میلیون عضو دارند و رسماً غیرحربی هستند. اعضای تمام ارگانهای رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در رأس آنها مرکز یا بوروی کل اتحادیه‌های سراسر روسیه (شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه)، عمالاً از کمونیست‌ها هستند که تمام رهنمودهای حزب را تحقق می‌بخشند. بدینسان رویه‌مرفته یک دستگاه پرولتری رسماً غیرکمونیستی، انعطاف‌پذیر و بالتبه گسترده و بسیار نیرومند پدید می‌آید که حزب از طریق آن با طبقه و توده پیوند محکم برقرار می‌سازد و دیکتاتوری طبقه از طریق آن تحت رهبری حزب تحقق می‌پذیرد. پیداست که بدون پیوند محکم با اتحادیه‌ها، بدون پشتیبانی پرشور آنها و بدون فعالیت بغایت فداکارانه‌ای که آنها نه فقط در عرصه ساختمان اقتصادی، بلکه در عرصه سازمانگری نظامی نیز، انجام داده‌اند، ما نه تنها دو سال و نیم، بلکه دو ماه و نیم هم نمی‌توانستیم کشور را اداره کنیم و دیکتاتوری را تحقق بخشیم. روشن است که تأمین این پیوند محکم عمالاً را اورد فعالیت پس بمنجع و متنوع در زمینه‌های زیرین است: ترویج (پروپاگاند م.) و تبلیغ (آژیتاپیون. م.) مشورت‌های بموقع و مکرر نه تنها با رهبران اتحادیه‌ها، بلکه بطور کلی با فعالان متنفذ آنها و نیز مبارزه قاطع علیه منشیک‌ها، که هنوز هم عده‌ای، اگرچه بسیار ناچیز، هواخواه دارند و انواع شگردهای ضدانقلابی را به آنها می‌آموزنند؛ از دفاع

ایدئولوژیک از دمکراسی (بورژوازی) و تبلیغ «استقلال» اتحادیه‌ها (استقلال در قبال قدرت حاکمه پرولتری!) گرفته تا کارشنکنی در انضباط پرولتری و هکذا و قس علیه‌ها.

ولی ما پیوند با «توده‌ها» را از طریق اتحادیه‌ها کافی نمیدانیم. زندگی عملی در جریان انقلاب، مجمعی نظیر کنفرانسهای غیرحربی کارگری و دهقانی برای ما پدید آورده است و ما با تمام قوا میکوشیم از آن پشمیمانی کنیم، آنرا تکامل بخشیم و دامنه‌اش را گسترش دهیم تا بدینوسیله پیوسته از چگونگی روحیات توده‌ها آگه و به آنها نزدیک باشیم، به خواستهایشان پاسخ گوییم و بهترین کارکنان را از میان آنها برای مشاغل دولتی و غیره برگزینیم. در یک از آخرین فرمان‌ها که به تجدید سازمان کمیساريای ملی کنترل دولتی و تبدیل آن به «بازرسی کارگری و دهقانی» اختصاص دارد، به این نوع کنفرانسهای غیرحربی حق داده شده است تا اعضای سازمان کنترل دولتی را برای انواع تحقیقات و غیره انتخاب کنند.

سپس بدیهی است که تمام کار حزب از طریق سوراهای که توده‌های زحمتکش را بدون توجه به تفاوت حرفه‌های آنها در پردازند، انجام میگیرد. کنگره‌های شهرستانی شوراهای آنچنان مؤسسه دمکراتیک هستند که بهترین جمهوری‌های دمکراتیک جهان بورژوازی نیز تاکنون نظیر آنرا بخود ندیده‌اند. از طریق همین کنگره‌ها (که حزب میکوشد جریان کار آنها را با دقت هرچه بیشتری زیر نظر داشته باشد) و نیز از طریق اعزام دائمی کارگران آگه به دهات برای تصدی مشاغل گوناگون است که نقش رهبری پرولتاریا در مورد دهقانان و دیکتاتوری پرولتاریای شهر و مبارزه مستمر علیه دهقانان ثروتمند، بورژوا، استشارگر و محکمر و غیره، تحقق می‌ذیرد.

چنین است ساختمان عمومی دستگاه قدرت حاکمه پرولتری، وقتی آنرا «از بالا» یعنی از نظرگاه تحقق عملی دیکتاتوری بورد بررسی قرار دهیم. امید است که خواننده دریاپد که چرا تمام گفتگوهای مربوط به این مبحث که دیکتاتوری «از بالا» بهتر است یا «از پائین»، دیکتاتوری رهبران بهتر است یا دیکتاتوری توده و غیره، در نظر

یک بلوشونیک روس که با این دستگاه آشنا بی دارد و در طول ۲۵ سال ناظر چگونگی پیدایش آن از درون محفل های کوچک غیرعلی پنهانی بوده است، — نمیتواند چیزی جز یاوه پردازی کودکانه نظیر مناقشه بر سر اینکه: آیا پای چپ برای انسان سودمندتر است یا دست راست، جلوه گر باشد.

بهمین سان نیز دعاوی عالیجنبانه و بسیار فاضلانه و بغايت انقلابی مابانه چپ نماهای آلمانی درباره اینکه گویا کمونیستها نمیتوانند و نباید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت کنند و گویا استناع از این فعالیت مجاز است و باید از سندیکاهای خارج شد و حتماً «اتحاد کارگری» سراپا تر و تازه و سراپا ناب و شسته رفته ای پدید آورد و غیره و غیره که کمونیست های بسیار نازنین (و لابد بسیار جوان) آنرا ابداع کرده باشند، — نمیتواند در نظر ما چیزی جز یاوه پردازی خنده آور کودکانه جلوه گر باشد.

سرمهای داری ناگزیر از یکسو تقاوتهای حرفه ای و صنفی کهنه ای را که در طول قرن ها میان کارگران پدید آمده است، و از سوی دیگر سندیکاهای را برای سوسيالیسم بمیراث میگذارد. و اما این سندیکاهای فقط با آهنگ بسیار کند و با گذشت سالها و سالها میتوانند رشد یابند و به اتحادیه های تولیدی گسترش دهند و دارای جنبه^۱ صنفی کمتر بدل گردند و بدل خواهند شد (و آنگه دیگر تنها صنف ها و پیشه ها و حرفه ها را در برخواهند داشت، بلکه رشته های تولیدی تمام و تمامی را فرا خواهند گرفت). فقط از طریق این اتحادیه های تولیدی است که میتوان بعد ها تقسیم کار میان افراد را برآنداخت و به تربیت و آموزش و پرورش انسان های دارای رشد همه جانبه و وزیری همه جانبه که از عهده هر کاری برآیند، پرداخت. کمونیسم بسوی این هدف پیش میرود و باید پیش رود و به این هدف هم دست خواهد یافت، ولی فقط در طول سالیان دراز. اگر خواسته باشیم این ره آورد آتی کمونیسم کاملاً رشد یافته، کاملاً قوام پذیرفته و شکل گرفته، کاملاً گسترش یافته و به کمال رسیده را عملاً همین

امروز دریافت داریم، درست مثل آنست که بخواهیم به یک کودک چهارساله ریاضیات عالی بیاموزیم.

ما نمیتوانیم (و باید) ساختمان سوسیالیسم را با همان مصالح انسانی که سرمایه‌داری برای ما بمیراث گذاشته است آغاز کنیم، نه با مصالح انسانی‌بندارآمیز و مصالحی که خود اختصاصاً فراهم آورده باشیم. این کار بیگمان بسیار «دشوار» است، ولی هرگونه شیوه برخورد دیگری نسبت به این وظیفه آنقدر غیرجدی است که حتی ارزش بحث هم نخواهد داشت.

سنديکاهای آغاز تکامل سرمایه‌داری برای طبقه کارگر پیشرفتی عظیم بودند، زیرا کارگران را از حالت پراکنده‌ی و ناتوانی برون آورده و به اشکال ابتدایی اتحاد طبقاتی رساندند. اما وقتی پیدایش عالیترین شکل اتحاد طبقاتی پرولترها یعنی حزب انقلابی پرولتاریا (که فقط زمانی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت که بتواند رهبران را در واحدی یکپارچه و جدایی‌ناپذیر با طبقه و توده‌ها پیوند دهد) آغاز گردید، سنديکاهای بطور ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر برخی صفات ارتজاعی، برخی تنگنگری‌های صنفی، برخی تمایلات آپلیتیستی (سیاست گریزی، م.م.)، کهنه‌پرستی و غیره از خود آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان، تکامل پرولتاریا جز از طریق سنديکاهای و همکاری آنها با حزب طبقه کارگر انجام نگرفته است و نمیتوانست انجام گیرد. تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا گام عظیمی است که پرولتاریا در نقش یک طبقه به پیش برمیدارد و لذا حزب باید با تلاشی بیش از پیش و ضمناً بشیوه‌ای نوین، نه اینکه فقط بشیوه پیشین، به تربیت سنديکاهای همت گمارد و آنها را رهبری کند و در عین حال این نکته را پیوسته در نظر داشته باشد که سنديکاهای بعنوان «مکتب کمونیسم» یعنی مکتب تدارک لازم برای آنکه پرولترها بتوانند دیکتاتوری خودشان را تحقق بخشنند و نیز بعنوان اتحاد لازم برای انتقال تدریجی اداره کلیه امور اقتصاد کشور بدست طبقه کارگر (و نه بدست شاغلین این یا آن حرفه و صنف)

و سپس بدست تمام زحمتکشان بر جای سیمانند و دیرزمانی بر جا خواهند ماند.

برخی «صفات ارتجاعی» سندیکاهای، به مفهوم پیشگفته، در دوران دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر است. عدم درک این نکته نشانه عدم درک مطلق شرایط اساسی گذار از سرمایه‌داری به سویالیسم است. ترس از این «صفات ارتجاعی» و کوشش برای اجتناب از آن و فرا جهیدن از آن بزرگترین سخافت است، زیرا معنايش ترس از نقشی است که پیشاهمگ پرولتاری در زمینه آموزش و روشنگری و تربیت عقب‌مانده‌ترین قشرها و توده‌های طبقهٔ کارگر و دهقانان و جلب آنان به زندگی نوین پر عهد دارد. از سوی دیگر موکول کردن امر تحقق دیکتاتوری پرولتاریا به زمانی که حتی یک کارگر دارای تمایلات محدود حرفه‌ای و یک کارگر آلوده به موهومات صنفی و تردیونیونیستی نیز باقی نمانده باشد، اشتباهیست از آنهم فاحش تر. هنر یک سیاستمدار (و شیوه رهمنوی یک کمونیست به درک صحیح وظایف خویش) نیز همان توانایی ارزیابی صحیح اوضاع و احوال و تشخیص صحیح لحظه‌ایست که پیشاهمگ پرولتاریا سیتواند قدرت را با احراز موقیت بتصرف خود درآورد و در جریان آن و پس از آن سیتواند از پشتیبانی کافی قشرهای بحد کافی وسیع طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش غیر پرولتار برخوردار گردد و سپس از طریق تربیت و جلب توده‌های هرچه انبوهتری از زحمتکشان تسلط خود را حفظ کند و تحکیم بخشد و دامنه آنرا گسترش دهد.

و اما بعد. در کشورهای پیشرفته‌تر از روسیه برخی صفات ارتجاعی سندیکاهای بیشک باشد تی بمراتب بیش از کشور ما نمودار شده است و میباشد هم چنین باشد. در کشور ما منشویک‌ها بسبب وجود همین تنگ‌نگری صنفی و خودخواهی حرفه‌ای و اپور-تونیسم، در اتحادیه‌ها تکیه‌گاه داشتند (و بخشی از آنان هنوز هم در عده بسیار اندکی از اتحادیه‌ها چنین تکیه‌گاهی را حفظ کرده‌اند). ولی در غرب منشویک‌های آنجا بسی استوارتر در سندیکاهای «لانه کرده‌اند» و قشری از «اشرافیت کارگری» حرفه‌گر، تنگ‌نگر، خویشتن -

خواه، خشکیده احساس، سودجو، کاسب منش، دارای روحیه امپریالیستی و خریده شده و فاسد شده بدلست امپریالیسم، پدید آمده که بمراتب نیز و مندانه از چنین قشری در کشور ماست. در این امر تردیدی نیست. مبارزه با گوپرس‌ها، با حضرات ژوئوها، هندرسن‌ها، مرهايم‌ها، لگین‌ها و شرکاء در اروپای غربی از مبارزه با مشویکهای ما که صنف (تیپ م.) اجتماعی و سیاسی کاملاً همگونی را تشکیل میدهند، بمراتب دشوارتر است. این مبارزه را باید بی‌امان انجام داد و حتی هم آنرا، همانگونه که ما عمل کردیم، به رسوایی کامل و اخراج تمام رهبران اصلاح‌ناپذیر اپورتونیسم و سوسیال‌شوینیسم از سندیکاهای منجر ساخت. تا زمانیکه این مبارزه به مرحله معین نرسیده است نمیتوان قدرت سیاسی را بتصرف درآورد (و نباید برای تصرف آن تلاش کرد). ضمناً باید در نظر داشت که این «مرحله معین» در کشورهای مختلف و در اوضاع و احوال مختلف یکسان نیست و فقط رهبران سیاسی متفلکر، مجرب و مطلع پرولتاریای هر کشور بیتوانند آنرا بدرستی تشخیص دهند. (در کشور ما یکی از معیارهای کامیابی در این مبارزه چگونگی انتخابات مجلس مؤسسان بود که در نوامبر سال ۱۹۱۷ یعنی چند روز پس از انقلاب پرولتاری ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ صورت گرفت. در این انتخابات مشویک‌ها بکلی درهم شکسته شدند و در قبال ۹ میلیون رأی بلشویک‌ها فقط ۷۰۰ هزار – و با نضمam آراء قفقاز – ۴,۱ میلیون رأی، گرد آورند؛ رجوع شود به مقاله‌ای که تحت عنوان «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» در شماره ۷ – ۸ مجله «انترناسیونال کمونیستی» نوشته‌ام (۵۶)).

ولی ما مبارزه علیه «اشرافیت کارگری» را بنام توده و برای جلب آن بسوی خویش و مبارزه علیه رهبران اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست را برای جلب طبقه کارگر بسوی خویش انجام میدهیم، فراموش کردن این حقیقت بسیار ابتدائی و بسیار عیان، نابخردی خواهد بود. و کمونیست‌های «چپ» آلمان که بسبب سرشت ارتیجاعی و خداوندانی سران سندیکاهای چنین نتیجه سیگیرند که... باید از

سنديکاهای خارج شد!! و از فعالیت در آنها سرباز زد!! و اشکال نوین و من درآورده برای سازمان کارگری طرح ریخت!! درست همین نابخردی را از خود نشان میدهند. این نابخردی چنان نابخشودنی است که با حد اعلای خدمتگزاری کمونیست‌ها به بورژوازی هماییه است. زیرا منشویک‌های ما نیز بکردار همه رهبران اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست و کائوتسکیست سنديکاهای نقشی جز نقش «کارگزاران بورژوازی در جنبش کارگری» (اصطلاحی که ما همیشه علیه منشویک‌ها بکار میبردیم) و یا طبق اصطلاح بسیار عالی و بسیار صائب پیروان دانیلیل دولوون در آمریکا، نقش «کارپردازان کارگری طبقه سرمایه‌داران» (labor lieutenants of the capitalist class) بعهده ندارند. سر باز زدن از فعالیت در سنديکاهای ارتیجاعی معناش آنست که توده‌های کارگری دارای رشد غیرکافی یا عقب‌مانده همچنان زیر نفوذ رهبران مرجع و عمال بورژوازی و اشراف کارگری یا «کارگران بورژواشده»، باقی مانند (رجوع شود به نامه‌ای که انگلکس در سال ۱۸۵۸ درباره کارگران انگلیسی به مارکس نوشته است (۵۷)). همین «تئوری» نابخردانه عدم شرکت کمونیست‌ها در سنديکاهای ارتیجاعی در نهایت وضوح نشان میدهد که این کمونیست‌های «چپ» با چه سبک‌مغزی به معضل نفوذ در میان «توده‌ها» مینگرنند و از هوار هوار خود درباره «توده» چه سؤاستفاده‌هایی میکنند. برای آنکه بتوان به «توده» یاری رساند و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را بسوی خود جلب کرد، باید از دشواری‌ها نهایید و بدون بیم از ایراد‌گیری‌ها، مانع تراشی‌ها، اهانتها و پیگردها از طرف «رهبران» (که چون اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست هستند، در آنچه موارد بطور مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند)، حتماً در آنجا که توده هست فعالیت کرد. باید بهرگونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت تا بتوان پشیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، کوشان و شکنیا درست در آن مؤسسات و جوامع و جمیعت‌ها، ولو بینهایت ارتیجاعی که توده پرولتر یا نیمه پرولتر در پرداشته ناشد، به ترویج و تبلیغ پرداخت. سنديکاهای

و تعاونی‌های کارگری (بخشن اخیر لاقل در پاره‌ای موارد) همان سازمانهایی هستند که توده در آنها وجود دارد. در انگلستان طبق آمار منتشره در روزنامه^۱ سوئدی «Folkets Dagblad Politiken» (۵۸) (شماره بورخ ۱۰ مارس ۱۹۲۰)، عده اعضای تردیونیون‌ها از پایان سال ۱۹۱۷ تا پایان سال ۱۹۱۸ از ۵,۵ میلیون به ۶,۶ میلیون رسید، یعنی ۱۹ درصد افزایش پذیرفت و در پایان سال ۱۹۱۹ این رقم به ۷,۵ میلیون رسید. من آمارهای مربوط به فرانسه و آلمان را دم دست ندارم ولی حقایق کاملاً مسلم و پرهمه عیان گواه برآنست که در این کشورها نیز عده اعضای سندیکاهای افزایش بسیار یافته است.

این حقایق با روشنی تمام نمایانگر پدیده‌ایست که هزاران نشانه دیگر نیز آنرا تأیید میکند و آن اینکه سطح آگاهی همانا در سیان توده‌های پرولتر و لایه‌های «زیرین» و عقب‌مانده ارتقا می‌یابد و شوق به تشكل همانا در میان آنان شدت میپذیرد. میلیون‌ها کارگر در انگلستان و فرانسه و آلمان برای نخستین بار از حالت عدم تشكل کامل خارج میشوند و به ابتدائی ترین، پایین‌ترین، ساده‌ترین و قابل فهمترین (برای کسانیکه هنوز سراپا آگشته به موهومات بورژوا دیکراتیک هستند) شکل سازمان یعنی به سندیکا روی می‌آورند و در همین حال کمونیست‌های چپ انقلابی، ولی نابخرد، کنار آنها ایستاده هوار میکشند: «توده»، «توده»! و از فعالیت در درون سندیکاهای سر باز میزنند!! و بهانه می‌آورند که این سندیکاهای «سوشت ارجاعی» دارند!! و در پی ابداع «اتحاد کارگری» تروتازه و ناب و شسته‌رفته‌ای، مبرا از موهومات بورژوا دیکراتیک و خطایای صنفی و تنگنگری حرفة‌ای هستند که گویا عریض و وسیع خواهد بود (خواهد بود!) و لازمه شرکت در آنهم فقط (فقط!) «پذیرش سیستم شوراهای و دیکتاتوری» خواهد بود (رجوع شود به نقل قول پیشین) !!

بی‌خردی از این بیشتر و زیانی فاحشتر از آنچه که انقلابیون «چپ» به انقلاب وارد می‌آورند، تصویرناپذیر است! اگر در روسیه،

حتی امروز نیز پس از دو سال و نیم پیروزی‌های بیمامنند بر بورژوازی روسیه و آتنانت، شرط ورود به اتحادیه‌ها را «پذیرش دیکتاتوری» قرار میدادیم، کار احمقانه‌ای کرده بودیم، به نفوذ خویش در میان توده‌ها لطمہ وارد می‌ساختیم و به منشویک‌ها یاری میرساندیم. زیرا تمام وظیفه‌ای که کمونیست‌ها بر عهده دارند آنست که بتوانند عقب‌ماندگان را مجب‌کنند و میان آنها کار کنند؛ نه اینکه با شعارهای من درآوردی کودکانه «چپ»، میان خود و آنان حصار پکشند.

حضرات گومپرس‌ها، هندرسن‌ها، ژوئن‌ها و لگین‌ها بیشک از یک چنین انقلابیون «چپ» که پکردار اپوزیسیون «اصولی» آلمانی (که خدا چنین «اصولیتی» را نصیب ما نکند!) و یا بسان برعی از انقلابیون آمریکایی عضو سازمان «کارگران صنعتی جهان» (۹۰)، خروج از سندیکاهای ارجاعی و استناع از فعالیت در آنها را تبلیغ می‌کنند، بسیار سپاسگزارند. حضرات «رهبران» اپورتونیسم بیشک انواع نیزنهای دیپلماسی بورژوازی را بکار خواهند برد و از دولتهای بورژوازی، کشیشان، پلیس و دادگاهها مدد خواهند گرفت تا کمونیست‌ها را به سندیکاهای راه ندهنند، بهر وسیله‌ای شده آنها را از آنچه برانند، محيط درون سندیکاهای را حتی الامکان برای فعالیت آنها نامطبوع تر سازند، انواع اهانت‌ها بر آنان روا دارند، برضیشان تحریکات کنند و آنها را تحت پیگرد قرار دهند. باید در قبال تمام این اعمال مقاومت ورزید، بهرگونه فداکاری تن در داد و حتی در صورت لزوم — بهرگونه حیله، مکر، شگردهای غیرقانونی، مسکوت گذاشتن و کتمان حقیقت توسل جست تا به سندیکاهای راه یافت، در آنها باقی ماند و به رقیمتی شده فعالیت کمونیستی در آنها انجام داد. در دوران تزاریسم تا سال ۱۹۰۵ برای ما هیچگونه «اسکان علنی» وجود نداشت، ولی وقتی زوباتف، مأمور اداره آگاهی، جلسات کارگری و جمعیتهای کارگری از «باندهای سیاه» را برای بدام انداختن انقلابیون و مبارزه علیه آنها، بپاشد، ما اعضای حزب خود را به این جلسات و جمعیتها معرفت‌دادیم (من خود بیاد دارم که رفیق باپوشکین، کارگر

برجسته پتربورگ که در سال ۱۹۰۶ بدست ژنرالهای تزاری تیرباران شد، در میان آنها بود). اعضای حزب ما در این مجامع با توده‌ها ارتباط برقرار می‌ساختند، ما هرانه راه برای تبلیغات می‌یافتند و کارگران را از زیر نفوذ پیروان روزاتف بیرون می‌کشیدند*. البته در اروپای غربی که محیط آن آغشتگی خاصی به خرافات بسیار ریشه‌دار ناشی از دلستگی به فعالیت علنی در چارچوب قانون اساسی و موازن بورژوا دمکراتیک دارد، انجام چنین فعالیتی دشوارتر است. ولی این فعالیت را میتوان و باید انجام داد و بطور منظم و پیگیر هم انجام داد.

نظر شخصی من آنست که کمیته^{*} اجرائی انترناسیونال سوم باید خود، سیاست عدم شرکت در سندیکاهای ارتجاعی را صریح‌آمیخت و به کنگره آینده انترناسیونال سوم نیز پیشنهاد کند تا (با ذکر براهین کامل در اثبات نابغه‌دانه بودن این عدم شرکت و زبان فاحش آن برای امر انقلاب پرولتاری) هم این سیاست را بطور اعم و هم از جمله مشی برخی از اعضای حزب کمونیست هلند را که—مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان، کلاً یا جزئاً—ولی بهرحال از این سیاست نادرست پشتیبانی کردند، می‌کنند، انترناسیونال سوم باید از تاکتیک انترناسیونال دوم پیوند بگسلد، مسائل دردناک را مسکوت نگذارد و پرده‌پوشی نکند آنها را صریح و بی‌پروا بیان بکشد. ما تمام حقایق را رودرروی «مستقل‌ها» (حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان) بیان داشتیم و رودرروی کمونیست‌های «چپ» نیز باید بیان داریم.

* گوپرس‌ها، هندرسن‌ها، ژوئوها و لگین‌ها نیز ذواتی از قماش همان روزاتف‌ها هستند و تنها وجه تمایزشان با روزاتف ما در جامه اروپایی و زرق و برق اروپایی و نیز در شگردهای متمنانه و طریفکاری شده و دمکراتیک مایانه‌ای است که برای پیشبرد سیاست پلید خویش بکار می‌برند.

آیا باید در پارلمانهای بورژوازی شرکت چست؟

کمونیست‌های «چپ» آلمان با نهایت تحریر و با نهایت سبک‌مغزی—به این پرسش پاسخ منفی میدهند. برایهن آنها چیست؟ در نقل قول پیشین دیدیم که آنها میگفتند:

«...باید هر گونه بازگشتی را بسوی اشکال مبارزه پارلمانی که از نظر تاریخی و سیاسی دیگر کهنه و منسخ شده‌اند... با قاطعیت تمام مردود شمرد...».

این ادعا بعد خنده‌آوری خودپسندانه و بعیان نادرست است. «بازگشت» به پارلمان‌تاریسم! شاید در آلمان، هم اکنون جمهوری شوروی وجود دارد؟ اما مثل اینکه نه! پس در این صورت چگونه میتوان از «بازگشت» سخن گفت؟ آیا این یک لفاظی پوج نیست؟ پارلمان‌تاریسم «از نظر تاریخی کهنه و منسخ شده است». این مطلب از نظر ترویج تئوری (پروپاگاند-م.) صحیح است. ولی هر کس میداند که از این امر تا برانداختن عملی آن هنوز راهی بسیار دراز در پیش است. سرمایه‌داری را از همان دهها سال پیش میشد، و با حقانیت کامل هم میشد، «از نظر تاریخی کهنه و منسخ» اعلام کرد، ولی این امر بهیچوجه ضرورت مبارزه بسیار طولانی و بسیار سرسخت را در عرصه سرمایه‌داری منتفی نمیسازد. پارلمان‌تاریسم در گذرگاه تاریخ جهانی «از نظر تاریخی کهنه و منسخ شده است»، یعنی عصر پارلمان‌تاریسم بورژوازی سپری شده و عصر دیکتاتوری پرولتاپیا آغاز گردیده است. این مطلب مسلم است. ولی تاریخ جهانی با واحدهای دهها ساله سنجش میشود. ده- بیست سال زودتر یا دیرتر برای تاریخ جهانی بی‌اهمیت است، این

مقادیر در مقیاس تاریخ جهانی چنان بیمقدار است که حتی بطور تقریب نیز قابل سنجش نیست. ولی درست بهمین جهت استناد به مقیاس تاریخی جهانی در مسئله سیاست عملی، فاحش ترین خطای تئوریک است.

و اما پارلمنتاریسم «از نظر سیاسی» «کهنه و منسوخ شده است»؟ این بکلی مطلب دیگری است. اگر این دعوی صحیح میبود، موضعگیری «چپ‌ها» نیز استوار از کار درمی‌آمد. ولی این دعوی را باید با تحلیل بسیار جدی ثابت کرد و حال آنکه «چپ‌ها» قادر نیستند حتی یک گام در این زمینه به پیش بردارند. در «تزمیت مربوط به پارلمنتاریسم» که در نخستین شماره «بولتن بوروی موقت انترناسیونال («Bulletin of the Provisional Bureau in Amsterdam» در آمستردام («Bulletin of the Communist International», February 1920) بچاپ رسیده و بیانگر آشکار گرایش چپ‌روانه هلندی‌ها یا گرایش هلندی چپ‌روانه است نیز چنانکه خواهیم دید، تحلیل بسیار بدی انجام گرفته است.

اوّاً «چپ‌های آلمانی» بطوریکه میدانیم، از ژانویه سال ۱۹۱۹ پارلمنتاریسم را، برغم عقیده رهبران سیاسی میرزی چون روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت (۶۰)، «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ» می‌انگاشتند. و نیز میدانیم که «چپ‌ها» اشتباه کردند. تنها همین امر بطلان کامل این دعوی را که پارلمنتاریسم «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است» فوراً بثبوت میرساند و بنیاد آنرا فرو میپاشد. «چپ‌ها» موظفند ثابت کنند که به چه سبب اشتباه بی‌تردید آنها در آن زمان حالا دیگر اشتباه محسوب نمیشود. ولی آنها هیچ برهانی در اثبات این دعوی عرضه نمیدارند و نمیتوانند عرضه دارند. چگونگی برخورد یک حزب سیاسی به اشتباهات خود یک از مهمترین و صحیح ترین ملاکهای جدی بودن حزب و ملاک چگونگی تحقیق واقعی وظایف آن در قبال طبقهٔ خویش و توده‌های زحمتکش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که موجب بروز این اشتباه شده است و بررسی دقیق وسایلی که برای رفع اشتباه ضرورت

دارد—چنین است نشان یک حزب جدی، چنین است شیوه انجام وظایفی که حزب بر عهده دارد و چنین است شیوه تربیت و آموزش طبقه و سپس توده. «چپ‌های» آلمانی (و هلندی) که این وظیفه خود را انجام نمیدهد و برای بررسی اشتباه عیان خود نهایت توجه و حداعلای دقت و احتیاط لازم بکار نمیرند، درست با این عمل ثابت میکنند که حزب طبقه نیستند، بلکه جرگه کوچکی هستند، حزب توده‌ها نیستند، بلکه مشتی روشنفکر و گروه اندکی از کارگران هستند که کیجروی‌های روشنفکری را تقلید میکنند.

ثانیاً. ما در همان جزو گروه «چپ‌های» فرانکفورت که قبل از تفصیل بخش‌هایی از آنرا نقل کردیم، چنین میخوانیم:

«... میلیون‌ها کارگری که هنوز از سیاست مرکز» (حزب کاتولیک «مرکز») «پیروی میکنند، ضدانقلابی هستند. پرولترهای روشتا لژیون‌های ارتش ضدانقلابی را از میان خود بیرون می‌سپردند» (صفحه ۳ جزو ناسبرده).

از همه قرائناً معلوم است که این مطلب با بی‌پرواپی مفرط گفته شده و ببالغه بسیار در آن بکار رفته است. ولی آن نکته اساسی که در اینجا تصریح شده مسلم است و اعتراف بدان از طرف «چپ‌های» اشتباه آنها را با وضوح خاص نمایان می‌سازد. اگر این صحیح است که «میلیون‌ها» و «لژیون‌های» پرولتر هنوز نه تنها کلا از پارلمانتاریسم هواداری میکنند، بلکه اصولاً «ضدانقلابی» هم هستند، آنوقت چگونه میتوان دعوی کرد که «پارلمانتاریسم از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده‌است»؟! روشن است که پارلمانتاریسم هنوز در آمان از نظر سیاسی کهنه و منسوخ نشده است. روشن است که «چپ‌های» آلمانی دلخواه خویش و موضوعگیری ایدئولوژیک و سیاسی خود را واقعیت عینی پنداشته‌اند و این برای انقلابیون خطرناک‌ترین اشتباه است، در روشه که ستمگری بسیار وحشیانه و ددمنشانه تزاریسم، طی دورانی بس طولانی و با اشکال بس متتنوع، انقلابیونی با مشی‌های

گوناگون، انقلابیونی با صداقت و وفاداری شگفتانگیز، با شور و شوق و قهرمانی و نیروی اراده شکرف ببار می‌آورد، ما از خیلی نزدیک ناظر این اشتباه انقلابیون بودیم، با دقیقی خاص آنرا بررسی میکردیم، خیلی خوب با آن آشنا هستیم و بهمین جهت اشتباه دیگران را نیز در این زمینه باوضوح خاص تشخیص میدهیم. برای کمونیست‌های آلمانی البته که پارلمانتاریسم «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است»، ولی جان کلام اتفاقاً در همین است که آنچه را که برای ما کهنه شده است برای طبقه و برای توده‌ها نیز کهنه شده نپندازیم. درست در همین زمینه است که ما باز می‌بینیم «چپ‌ها» توانایی قضاوت ندارند و نمیتوانند بکردار حزب طبقه و حزب توده‌ها عمل کنند. شما موظفید خود را از تنزل تا سطح توده‌ها، تا سطح لایه‌های عقب-مانده طبقه مخصوص نگاهدارید. این یک امر مسلم است. شما موظفید حقیقت تلغی را به آنها بگویید. شما موظفید موهومات بورژوا دیکراتیک و پارلمانتاریستی آنها را موهومات بنامید. ولی در عین حال شما موظفید با هشیاری کامل مراقب چگونگی سطح واقعی آگاهی و آمادگی همانا قاطبه طبقه (نه اینکه فقط پیشاهمگ کمونیستی آن) و همانا قاطبه توده زحمتکش (نه اینکه فقط عناصر پیشرو آن) باشید.

حتی اگر آن کارگران صنعتی که از بی کشیشان کاتولیک میروند و آن کارگران روستا که به دنبال ملاکان و کولاک‌ها (Grossbauern) کشیده می‌شوند، «میلیون‌ها» و «لیزیون‌ها» نباشند، بلکه اقلیت بالتبه قابل توجهی از آنانرا تشکیل دهند، باز هم نتیجه‌ای که بی هیچ تردید از آن بدست می‌آید، اینست که پارلمانتاریسم در آلمان هنوز از نظر سیاسی کهنه و منسوخ نشده و شرکت در انتخابات پارلمانی و مبارزه از پشت تربیون پارلمان برای حزب پرولتاریای انقلابی بویژه برای تربیت لایه‌های عقب‌مانده طبقه «خویش و بیداری و روشنگری توده روزتا بی رشد نیافته، مظلوم و توسری خورده و نادان، واجب است. تا زمانیکه شما توانایی برچیدن بساط پارلمان بورژوا ای و هریک از گونه‌های دیگر مؤسسات ارتجاعی را ندارید، درست بدانجهت که در آنها هنوز کارگرانی وجود دارند که کشیشان

و محیط سوت و کور روستا آنها را تحقیق کرده‌اند، موظفید در این مؤسسهای فعالیت کنید، در غیر اینصورت بیم آنست که به عناصری صرفاً یاوهپرداز بدل گردید.

ثالثاً. کمونیست‌های «چپ» از ما بلشویک‌ها خیلی زیاد تعریف می‌کنند. گاه می‌خواهم پگویم: چه بهتر بود که ما را کمتر می‌ستودند و بیشتر در تاکتیک بلشویک‌ها تعمق می‌کردند و بیشتر با آن آشنا می‌شدند! ما در سپتامبر—نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوایی روسیه یعنی مجلس موسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر صحیح نبود، پس باید آنرا صحیح گفت و ثابت کرد، زیرا این امر ضرور است تا کمونیسم جهانی بتواند تاکتیک صحیح تنظیم کند. و اگر صحیح بود پس باید از آن به نتیجه گیری‌های معین رسید. بدیهی است که اوضاع و احوال روسیه را به چوجه نمی‌توان با اوضاع و احوال اروپای غربی یکسان انگاشت. ولی در مورد مسئله خاص چگونگی این مفهوم که: «پارلمان‌تاریسم از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است»، حتماً باید تجربهٔ ما را مورد توجه دقیق قرار داد، زیرا بدون توجه به تجربهٔ مشخص، مفاهیمی از این گونه خیلی زود به لفاظی‌های پوچ بدل می‌گردند. مگر ما بلشویک‌های روس در سپتامبر—نوامبر سال ۱۹۱۷، بیش از هر کمونیست غربی حق ندادشیم پارلمان‌تاریسم را در روسیه از نظر سیاسی کهنه و منسوخ بشماریم؟ البته که حق داشتیم، زیرا مطلب این نیست که آیا پارلمان بورژوایی در یک کشور از دیرزمان دایر بوده یا تازه دایر شده است، بلکه آنست که توده‌های انبوه رحمتکشان برای پذیرش نظام شوروی و برچیدن بساط پارلمان بورژوا—دیکراتیک (یا مجاز دانستن برچیدن بساط آن) چه اندازه آمادگی دارند (ایدئولوژیک، سیاسی و عملی). این مطلب کد در روسیه، در سپتامبر—نوامبر سال ۱۹۱۷، طبقهٔ کارگر شهرها و سربازان و دهقانان، بحکم یک سلسله شرایط خاص، برای پذیرش نظام شوروی و برچیدن بساط دیکراتیک‌ترین پارلمان بورژوایی آمادگی نادر از خود نشان میدادند، واقعیت تاریخی کاملاً مسلم و

کاملاً مسجّل است. با وجود این بلوشیک‌ها مجلس مؤسسان را تحریم نکردن، بلکه هم پیش و هم پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بتصرف خود درآورد، در انتخابات شرکت جستند. اینکه انتخابات مزبور نتایج سیاسی بس ارزنده (و برای پرولتاریا بغایت سودمند) بیار آورد، مطلبی است که امیدوارم آنرا ضمن مقاله‌ای که در صفحات پیشین از آن نام بدم و آمارها و اطلاعات مربوط به چگونگی انتخابات مجلس مؤسسان بتفصیل در آن تحلیل شده است، ثابت کرده باشم.

نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید کاملاً مسلم و انکارناپذیر است: ثابت شده است که حتی چند هفته پیش از پیروزی جمهوری شوروی و حتی پس از این پیروزی، شرکت در پارلمان بورژوا-کراتیک نه تنها به پرولتاریای انقلابی زیان نمی‌رساند، بلکه با آسانی بیشتری به آن امکان میدهد تا به توده‌های عقب‌مانده ثابت کند که چرا چنین پارلمان‌هایی سزاوار آنند که بساطشان برچیده شود، چرا چنین شرکتی حصول کامیابی در امر برچیدن بساط این پارلمان‌ها را آسانتر می‌سازد، چرا چنین شرکتی جریان «کهنگ سیاسی» پارلمانتاریسم بورژوازی را آسانتر می‌سازد. بی‌اعتنایی به این تجربه و در عین حال دعوی تعلق به انتربالیستی کمونیستی داشتن که باید تاکتیک خود را بر بنیاد انتربالیستی تنظیم کند (یعنی نه یک تاکتیک ملی محدود یا یکجانبه، بلکه واقعاً انتربالیستی)، مفهومیش ارتکاب اشتباهی بس فاحش و عدول از انتربالیسم در کردار در عین قبول آن در گفتار است.

اینک به برآهینی که «هلندهای چپ‌گرا» برای اثبات صحت عدم شرکت در پارلمان عرضه میدارند نظری بیفکنیم. چنین است متن ترجمه (از انگلیسی) مهمترین تز از تزهای «هلندهای» که در صفحات پیشین به آنها اشاره شد— تز چهارم:

«در این هنگام که سیستم تولید سرمایه‌داری درهم شکسته و جامعه در حال انقلاب است، فعالیت پارلمانی در

قیاس با اقدامات خود توده‌ها اهمیت خود را بتدریج از دست میدهد. در این هنگام که بسبب وجود چنین اوضاع و احوالی، از یکسو پارلمان به مرکز و به ارگان خداقلاب بدل میگردد و از سوی دیگر طبقهٔ کارگر افزار قدرت خویش را بصورت شوراهای پدید می‌آورد، — ممکن است حتی ضرور باشد که از هر گونه و هر نوع شرکتی در فعالیت پارلمانی استناع گردد.

نادرستی جملهٔ اول عیان است، زیرا اقدامات توده‌ها — مثلاً اعتضاب بزرگ — همیشه از فعالیت پارلمان مهمتر است و این به چوجهٔ مسحصر به زمان انقلاب یا هنگامیکه وضع انقلابی وجود دارد، نیست. این برهان که بعیان از پایه سست و از نظر تاریخی و سیاسی نادرست است، با وضوحی خاص نشان میدهد که نگارنده‌گان تزها احتمال نه به تجارت اروپا (تجربهٔ فرانسه در آستان انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ و سال ۱۸۷۰ و تجربهٔ آلمان در سالهای ۱۸۷۸—۱۸۹۰ و غیره) ذره‌ای توجه دارند و نه به تجربهٔ روسیه (رجوع شود به صفحات پیشین) دربارهٔ اهمیت درآمیزی فعالیت علنی و غیر علنی. این مسئله، هم بطور اعم و هم بطور اخص حائز نهایت اهمیت است، زیرا در تمام کشورهای متمدن و پیشرفته زمان بسرعت در جهتی پیش میرود که این درآمیزی بسبب فراز آمدن و نزدیک شدن جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی و بسبب اعمال سبعانه دولتهای جمهوری و بطور کلی دولتهای بورژوازی در زمینهٔ پیگرد کمونیست‌ها و انواع قانون‌شکنی‌ها و سلب آزادی (آمریکا بtentهای گواه بارز در این زمینه است)، برای حزب پرولتاریای انقلابی هرچه بیشتر و بیشتر بیک وظیفه واجب بدل میگردد — و هم اکنون تا حدودی بدل شده است. هلندی‌ها و بطور کلی «چپ‌ها» این مسئله بسیار مهم را به چوجهٔ در نیافتنه‌اند.

جملهٔ دوم، اولاً از نظر تاریخی نادرست است. ما بشویک‌ها در ضداقلابی ترین پارلمانها شرکت کردیم و تجربه نشان داد که

چنین شرکتی برای حزب پرولتاویا انقلابی نه تنها سودمند بود، بلکه درست در همان دوران پس از نخستین انقلاب بورژوازی در روسیه (سال ۱۹۰۵) برای تدارک دوین انقلاب بورژوازی (فوریه سال ۱۹۱۷) و سپس انقلاب سوسیالیستی (اکتبر سال ۱۹۱۷) ضرورت هم داشت. ثانیاً این جمله بحد شگفت‌انگیزی غیر منطقی است. از این مطلب که پارلمان به ارگان و به «مرکز» ضدانقلابی بدل می‌گردد (بطور گذرا یادآور می‌شویم که پارلمان هیچگاه عمالاً «مرکز» نبوده است و نمی‌تواند باشد) و کارگران افزار قدرت خویش را بصورت شوراها پدید می‌آورند منطقاً این نتیجه بدلست می‌آید که کارگران باید خود را در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و فنی برای مبارزه شوراها علیه پارلمان و برای برچیدن بساط پارلمان توسط شوراهای آزاده سازند. ولی از آن بهیچوجه چنین نتیجه‌ای بدلست نمی‌آید که حضور اپوزیسیون شوروی در درون پارلمان ضدانقلابی کار برچیدن بساط پارلمان را دشوار می‌کند یا آنرا آسانتر نمی‌سازد. ما در دوران پیکار پیروزمندانه^{۶۱} خود علیه دنیکین و کلچاک حتی یکبار هم ندیدیم که وجود اپوزیسیون شوروی پرولتی در چنین پارلمانی برای پیروزی‌های ما بی‌اهمیت باشد. ما نیک میدانیم که وجود اپوزیسیون شوروی، خواه اپوزیسیون پیگیر بشویکها و خواه اپوزیسیون ناپیگیر اسارهای چپ (۶۱)، در درون مجلس موئسان ضدانقلابی که هیبایست بساط آن برچیده شود، کار برچیدن بساط این مجلس را در روزه ژانویه سال ۱۹۱۸ برای ما دشوار نکرد، بلکه آنرا آسانتر ساخت. نگارندگان این تز بکلی سردرگم شده و تجرب یک سلسله از انقلاب‌ها، و چه بسا تمام انقلاب‌ها را از یاد برده‌اند. این تجرب نشان میدهد که هنگام انقلاب در آمیزی اقدامات تودها در بیرون از پارلمان ارتجاعی با فعالیت اپوزیسیون هواخواه انقلاب (و بطريق اولی اپوزیسیون پیشیبان مستقیم انقلاب) در درون این پارلمان، چه فوائد خاصی در بر دارد. اظهار نظر هلنندی‌ها و بطور کلی «چپ‌ها» در این زمینه بسان اظهار نظر انقلابیون آیین پرستی است که هیچگاه در انقلاب واقعی شرکت نداشته یا در تاریخ انقلاب‌ها تعمق نکرده‌اند.

و یا «نقی» ذهنی یک نهاد ارتقایی را ساده‌لواحانه انهاشم واقعی آن از طریق تأثیر نیروی جمعی یک سلسله عوامل عینی می‌پندارد. مطمئن‌ترین وسیله بی‌اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و لطمه زدن بدان اینستکه بنام دفاع از این اندیشه آنرا به یاوه بدل سازند. زیرا هر حقیقتی، چنانچه آنرا (طبق اصطلاحی که دیتسن - پدر بکار میرد) «برون از مدار» خویش بکار بزند، یعنی در آن مبالغه ورزند و کاربرد آنرا به فراسوی عرصه کاربرد پذیری واقعی آن بکشانند، نمیتواند به یاوه بدل گردد و در چنین صورتی حتماً هم به یاوه بدل خواهد گشت. «چپ‌های» هلندی و آلمانی در قبال حقیقت نوین پرتری حکومت شوروی در قیاس با پارلمان‌تاریسم بورژوا‌دیک‌کراتیک عیناً همین دوستی خاله خرسه را ابراز میدارند. بدیهی است کسی که بخواهد بشیوه پیشین و بطور درست دعوی کند که استناع از شرکت در پارلمان‌های بورژوازی در هیچ اوضاع و احوالی مجاز نیست، سخن بناحق گفته است. من نمیتوانم شرایطی را که با وجود آنها تحریم سودمند خواهد بود، در اینجا بر شمارم، زیرا مقالهٔ حاضر وظیفه بمراقب محدودتری در برابر خود دارد که عبارتست از: ارزیابی چگونگی تجربهٔ روسیه در پیوند آن با برخی از مسائل حاد تاکتیک انترناسیونالیستی کمونیستی. تجربهٔ روسیه به ما نشان داد که بشویک‌ها تحریم را یکبار با کامیابی و بشیوه‌ای صحیح بکار پردازد (در سال ۱۹۰۵) و یکبار غلط (در سال ۱۹۰۶). ضمن تحلیل مورد اول ما مشاهده میکنیم که در جلوگیری از دعوت پارلمان ارتقایی توسط حکومت ارتقایی، توفیق حاصل شد، زیرا در آن اوضاع و احوال، فعالیت انقلابی (و از جمله اعتصابی) توده‌ها در خارج از پارلمان با سرعتی شکرف اوج میگرفت و هیچ قشری از پرولتاپیا و دهستان نمیتوانست هیچگونه پشتیبانی از حکومت ارتقایی بعمل آورد و پرولتاریای انقلابی نفوذ خود را در میان توده‌های انبو و عقب مانده از طریق سوارزه اعتصابی و چنبش مطالبه تقسیم زین، تأمین میکرد. کاملاً روشن است که این تجربه را در اوضاع و احوال کمونی اروپا نمیتوان بکار برد. و نیز - بدلالیل

پیشگفته کاملاً روشی است که دفاع هلنی‌ها و «چپ‌ها» ولو دفاع مشروط آنان، از نظریه امتناع از شرکت در پارلمان‌ها سراپا نادرست و برای امر پرولتاریای انقلابی زیانبخش است.

در اروپای غربی و آمریکا پارلمان نفرت خاصی در میان انقلابیون پیش رو طبقهٔ کارگر برانگیخته است. در این امر تردیدی نیست. و علت آنهم روشی است، زیرا تصور رفتاری پاییدتر و رذیلانه‌تر و خائنانه‌تر از رفتاری که اکثریت عظیمی از نمایندگان سوسیالیست و سوسیال‌دموکرات در دوران جنگ و پس از آن در پارلمان داشته‌اند، دشوار است. ولی تسلیم شدن در قبال این روحیه بهنگام حل مسئلهٔ چگونگی مبارزه علیه بلای مورد تصدیق همگان، نه تنها ناپخردانه، بلکه صرفاً تبهکارانه است. در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، روحیه انقلابی آکنون، نیتیوان گفت، پدیده «نوظهور» و یا «نادر» است که طی دورانی پس طولانی، بیمهود و با بیصبری انتظارش را داشتند و شاید بهمین سبب نیز آکنون با چنین سهوالتی در برابر آن تسلیم می‌شوند. البته بدون وجود روحیه انقلابی درینان توده‌ها، بدون وجود شرایطی که به تقویت این روحیه کمک کند، تحقق تاکتیک انقلابی میسر نخواهد بود، ولی ما در روشهای خیمن تجربه‌ای بس طولانی، دردناک و خونین این حقیقت را در یافته‌ایم که تاکتیک انقلابی را نیتیوان تنها برپایهٔ روحیهٔ انقلابی استوار ساخت. این تاکتیک باید برپایهٔ «محاسبهٔ هشیارانه و کاملاً عینی تمام نیروهای طبقاتی هر کشور (و نیز کشورهای همچوار و کلیهٔ کشورهای جهان در مقیاس جهانی) و ایضاً بر پایهٔ ارزیابی تجربه جنبش‌های انقلابی استوار باشد. نشان دادن «انقلابی گری» خود فقط با دشنامگویی به اپورتۇنىسم پارلمانی و فقط با نفي شرکت در پارلمان‌ها کاریست بسیار آسان، ولی درست بهمان جهت که این کار بسیار آسان است، نمیتواند برای یک مسئله دشوار و بغایت دشوار راه حل بشمار آید. ایجاد فرآکسیون پارلمانی واقعاً انقلابی در پارلمان‌های اروپایی بمراتب دشوارتر از آنست که در روشهای انجام گرفت. در این امر تردیدی نیست. ولی این فقط بیانگر محدودی از حقیقت عام

است، بدین معنی که برای روسیه شروع انقلاب سوسیالیستی در وضع مشخص سال ۱۹۱۷ که از نظر تاریخی وضعی بکلی بیمانند بود، باسانی انجام گرفت و حال آنکه ادامه آن و بفرجام رساندن آن برای روسیه دشوارتر از کشورهای اروپایی خواهد بود. من در آغاز سال ۱۹۱۸ به این نکته اشاره‌ای کرده بودم و تجربه دوران دوسراله پس از آن صحبت کامل این نظر را تأیید کرده است. شرایط ویژه‌ای چون: ۱) امکان درآمیزی انقلاب شوروی با اتمام جنگ امپریالیستی — که در نتیجه این انقلاب پایان یافت، جنگ که برای کارگران و دهقانان رنج‌های تصورناپذیر بهار آورد؛ ۲) امکان استفاده، تا مدت معینی، از پیکار مرگبار میان دو گروه از درندگان امپریالیست دارای اقتدار جهانی که نمیتوانستند برضد دشمن مشترک خود یعنی جمهوری شوروی، با یکدیگر متوجه شوند؛ ۳) امکان پایداری در یک جنگ داخلی بالنسب طولانی که تا حدودی هم نتیجه وسعت عظیم کشور و بدی وسائل حمل و نقل و ارتباط بود؛ ۴) وجود چنان جنبش انقلابی بورژواژه کراتیک عمیقی در میان دهقانان که به حزب پرولتاریا امکان داد خواسته‌ای انقلابی را از حزب دهقانان (حزب اسارها که اکثریت آن با بشویسم سخت مخالفت میورزید) باز ستاند و پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، بیدرنگ آنها را تحقق بخشید، چنین شرایط ویژه‌ای آنون در اروپای غربی وجود ندارد و تکرار این شرایط یا نظائر آنها چندان آسان نخواهد بود. ضمناً بهمین جهت، — صرفنظر از یک سلسه علل دیگر، — آغاز انقلاب سوسیالیستی برای اروپای غربی دشوارتر از کشور ما خواهد بود. تلاش برای «گریز زدن» از این دشواری و «فرا جهیدن» از روی سرحله، کار دشوار استفاده از پارلمان‌های ارتজاعی برای مقاصد انقلابی، کودکی تمام عیار است. شما میخواهید جامعه نوین بپا دارید؟ و آنوقت از دشواری‌های ناشی از ایجاد یک فراکسیون پارلمانی خوب مرکب از کمونیست‌های با ایمان و وفادار و قهرمان در پارلمان ارتजاعی میترسید! مگر این کودک نیست؟ وقتی کارل لیبکنخت در آلمان و تس. هکلوند در سوئد توانسته‌اند حتی بدون

پشتیبانی توده‌ها از پایین، نمونه‌های بارزی از شیوه استفاده واقع‌انقلابی از پارلمان‌های ارتجاعی عرضه دارند، چرا یک حزب انقلابی توده‌ای سریعاً در حال رشد در میحیط پس از جنگ که سرخورده‌گی و برآشفتگی توده‌ها را فرا گرفته است، نتواند یک فرآکسیون کمونیستی در بدترین پارلمانها پدید آرد؟ درست بهمان علت که توده‌های عقب‌مانده کارگران – و بطريق اولی – دهقانان خردپا در اروپای غربی بمراتب بیش از روسیه به خرافات بورژوا دمکراتیک و پارلمانی آلوده هستند، درست بهمین علت کمونیست‌ها فقط از درون تأسیساتی چون پارلمان‌های بورژوا ای نمیتوانند (و باید) برای فاش ساختن، متلاشی ساختن و برانداختن این خرافات به مبارزه‌ای طولانی و سرسخت که در برابر هیچگونه دشواری باز نمی‌ستد، برخیزند.

«چپ‌های» آلمانی از دست «رهبران» بد حزب خود شاکی هستند و در این رهگذر چنان دچار یأس می‌شوند که کار را به «نقی» خنده‌آور «رهبران» می‌کشانند. ولی در اوضاع و احوالی که اغلب لازم می‌آید «رهبران» را در پنهانگاه‌ها نهان دارند، پروراندن «رهبران» خوب، سطمئن، آزموده و دارای اعتبار معنوی کاریست بس دشوار و بدون در آمیختن فعالیت علمی و غیرعلمی، بدون آزمایش «رهبران» و از آنجمله آزمایش آذان نیز در صحنه پارلمان، نمی‌توان براین دشواریها فائق آمد. انتقاد – و آنهم شدیدترین، قاطع‌ترین و آشتبان‌پذیرترین انتقاد را باید نه علیه پارلمان‌تاریسم یا فعالیت پارلمانی، بلکه علیه رهبرانی که نمی‌توانند و بطريق اولی علیه رهبرانی که نمی‌خواهند از انتخابات پارلمانی و از تربیون پارلمان بکردار انقلابی و کمونیستی استفاده کنند، متوجه ساخت. فقط چنین انتقادی – البته همراه با طرد رهبران نالایق و تعویض آنان با رهبران لایق – اقدام انقلابی سودمند و ثمریخشی خواهد بود که در آن واحد، هم «رهبران» را چنان تربیت خواهد کرد که شایسته طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش باشند و هم توده‌ها را چنان تربیت خواهد

کرد که بتوانند از وضع سیاسی پدرستی سرد را فروزند و وظایف ناشی از این وضع را که غالباً بسیار بغرنج و پیچیده است، دریابند.*

* اسکان من برای آشنازی با کمونیسم «چپ» در ایتالیا بسیار کم بود. رفیق بوردیگا و فراکسیون او بنام «کمونیست‌های تحریم‌گر» (Comunista astensionista) بیشک در دفاع از نظریه عدم شرکت در پارلمان ذیحق نیستند. ولی تا آنجا که از روی دو شماره روزنامه او تحت عنوان «سویت» (۶۲) شماره‌های ۳ و ۴ مورخ ۱۸ زانویه و ۱ فوریه سال ۱۹۲۰)، چهار شماره مجله عالی رفیق سراتی تحت عنوان «کمونیسم» (Comunismo) (۶۳) شماره‌های ۱—۴ مورخ ۱ اکتبر—۳۰ نوامبر سال ۱۹۱۹) و نیز شماره‌های روزنامه‌های بورژوازی ایتالیا، که من موفق به مرور در آنها شده‌ام، میتوان قضاوت کرد، گمان میکنم در یک نکته حق بجانب او باشد. و آن اینکه رفیق بوردیگا و فراکسیون او در حملات خود علیه توراتی و همفرکرانش ذیحقند، زیرا افراد اخیر در حزبی که حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاپیا را قبول دارد، باقی مانده‌اند و همچنان نماینده پارلمان هم هستند و سیاست کهنه اپورتونیستی بسیار زیانبخش خود را ادامه می‌دهند. البته رفیق سراتی و تمام حزب سوسیالیست ایتالیا (۶۴) که این وضع را تحمل میکنند اشتباهی مرتکب میشوند که همان زیان فاحش و خطری را که برای سجارتستان پدید آمد، در بردارد؛ در سجارتستان نیز حضرات توراتی‌های آنجا، هم در اسور حزب و در امور حکومت شوروی از درون کارشنکنی میکردند. این روش نادرست و ناپیگیر یا سست عنصری در قبال اپورتونیست‌های پارلمان‌نشین، از یکسو کمونیسم «چپ» پدید می‌آورد و از سوی دیگر در حدود معینی هستی آنرا توجیه میکند. رفیق سراتی که توراتی نماینده پارلمان را به «ناپیگیری» متهم می‌سازد (Comunismo) شماره ۳) بهیچوجه ذیحق نیست، زیرا ناپیگیر همان حزب سوسیالیست ایتالیا است که وجود اپورتونیست‌های پارلمان نشینی نظیر توراتی و شرکاء را تحمل میکند.

هیچ سازشی مجاز نیست؟

در بخشی که از جزو فرانکفورت نقل شد، دیدیم که «چپ‌ها» با چه قاطعیتی این شعار را بیان می‌کشند. جای تأسف است که مبینیهای افرادی که بیگمان خود را مارکسیست می‌شمارند و میل هم دارند که مارکسیست باشند، حقایق اساسی مارکسیسم را بدست فراموشی سپرده‌اند. انگلیس که همانند مارکس، در شمار آن نویسنده‌گان نادر حتی بسیار نادری است که هر جملهٔ هر آفریده فکری سترگشان متضمن ژرفای شگرفی از مضمون است، در ۱۸۷۴ علیه مانیقست سی و سه کمونار بلانکیست (۶۵)، چنین مینویسد:

«...ما کمونیست هستیم» (کمونارهای بلانکیست در بیانیه خود نوشته‌اند) «زیرا میخواهیم بدون توقف در ایستگاه‌های میان راه و بدون تن در دادن به سازش‌ها که فقط روز پیروزی را بتعویق می‌اندازند و دوران بردگی را بدرازا می‌کشانند، به هدف خویش دست یابیم».

کمونیست‌های آلمانی، کمونیست هستند، زیرا از خلال تمام ایستگاه‌های میان راه و تمام سازش‌هایی که خود موجد آن نیستند، بلکه سیر تکامل تاریخ آنها را پدید می‌آورد، هدف نهایی را بروشنی می‌بینند و پیوسته آنرا در مد نظر دارند. این هدف عبارتست از برانداختن طبقات و پی‌ریزی آنچنان نظام اجتماعی که در آن دیگر جایی برای مالکیت خصوصی بر زمین و بر هیچچیک از وسائل تولید وجود نخواهد داشت. سی و سه بلانکیست کمونیست هستند، زیرا می‌پندازند که چون خودشان میخواهند از روی ایستگاه‌های میان راه و سازش‌ها فرا جهند، دیگر همه کارها بر وفق مراد است و اگر کار درهمین وزها «آغاز شود» — چیزی که به آن اطمینان

کامل دارند — و زمام حکومت بدست آنان افتد، پس فردا «کمونیسم برقرار خواهد شد». بنابر این اگر، هم اکنون نتوان این کار را انجام داد، آنها نیز کمونیست نیستند.

این چه ساده‌لوحی کودکانه‌ایست که ناشکیباشی خویش را برهان تئوریک جلوه میدهد! (ف. انگل‌س. «برنامه کمونارهای بلاذکیست»، منتشره در روزنامه سوسیال‌دیکراتیک آلمانی بنام «Volksstaat» (۶۶)، سال ۱۸۷۴؛ شماره ۷۳. رجوع شود به ترجمه روسی «مجموعه»: «مقالات سال‌های ۱۸۷۵—۱۸۷۱»، چاپ پتروگراد، سال ۱۹۱۹، ص ۵۲—۵۳).

انگل‌س در همان مقاله مراتب احترام عمیق خود را نسبت به وايان ابراز میدارد و «خدمات انکارناپذیر» وايان را تصمیریح میکند (وايان نیز مانند گد پیش از خیانت آن دو به سوسیالیسم که در اوت سال ۱۹۱۴ صورت گرفت، یکی از بزرگترین رهبران سوسیالیسم بین‌المللی بود). ولی انگل‌س در عین حال اشتباه عیان را بدون تحلیل مسروح باقی نمیگذارد. البته «مجاز شمردن سازش» در نظر انقلابیون بسیار جوان و بی‌تجربه و نیز در نظر انقلابیون خردببورژوا، حتی عناصر بسیار سالخورده و بسیار با تجربه آنان، بغایت «خطرناک»، نامفهوم و نادرست می‌نماید. بسیاری از سقسطه‌گران نیز (که در عین حال سیاست بازان بی‌اندازه یا فزون از اندازه «با تجربه» هستند) درست بکردار همان رهبران انگلیسی اپورتوفیسم که رفیق لنسبری از آنها نام برده است، داوری می‌کنند و می‌گویند: «وقتی قرار است این یا آن سازش برای بلشویک‌ها مجاز باشد، چرا برای ما نباید هر گونه سازشی مجاز باشد؟». ولی پرولترها که در جریان اعتصابات عدیده تربیت شده‌اند (ولو فقط همین بازنتاب مبارزة طبقاتی آنان در نظر گرفته شود) حقیقت (فلسفی، تاریخی، سیاسی و روانی) بسیار ژرفی را که انگل‌س بیان داشته است، معمولاً بسیار خوب درمی‌یابند. هر پرولتری اعتصاب را از سر گذرانده و «سازش‌هایی» را با ستمگران و استشارگران منفور پیش می‌داند که در آن کارگران ناچار بوده‌اند یا بدون رسیدن به هیچ دستاورد ویا با موافقت در

قبال ارضای جزئی از خواستهای خویش، کار را از سر گیرند. هر پرولتری بسبب زندگی در محیط مبارزة توده‌ای و شدت فوق العاده تنافضات طبقاتی این محیط، مشاهده میکنند که میان سازشی که شرایط عینی آنرا ناگزیر میسازد (یعنی *فی المثل*، صندوق اعتصاب کنندگان خالی است، کمکی از جای دیگر نمیرسد، گرسنگ و رنج آنان توانقرسا شده است) و ضمناً تن در دادن کارگران به چنین سازشی، ذرهای از وفاداری انقلابی و آمادگی آنان به ادامه مبارزه تمیکاهد، — از سوی دیگر، سازشی که خائینین به آن دست میزنند (اعتصابشکنان هم با این عمل خود «سازش» میکنند!) و بزدلی خویش و تمايل به خوش خدمتی در برابر سرمایه‌داران و سستی خود را در قبال تهدیدات سرمایه‌داران و گاه در قبال ساخت و پاخت‌ها، گاه صدقات و گاه تملقات آنان، ناشی از علل عینی جلوه‌گر میسازند، — تفاوت وجود دارد (اگرچه بویژه تاریخ جنبش کارگری انگلستان نمونه‌های بسیاری از این نوع سازش‌های خائنانه را که رهبران ترددیون‌های انگلیسی بدان تن در داده‌اند، عرضه میدارد، ولی تقریباً کارگران تمام کشورهای دیگر نیز نظائر آنرا به شکل مشاهده کرده‌اند).

بدیهی است که موارد نادر بس دشوار و بغرنجی هم پیش می‌آید که فقط با مساعی عظیم میتوان خصلت واقعی این یا آن «سازش» را بدروستی تشخیص داد، — همانگونه که مواردی از قتل پیش می‌آید که با دشواری بسیار میتوان تشخیص داد که آیا این قتل کاملاً بحق و حتی واجب بوده (مثلاً بهنگام دفاع ضروری از خویش) یا در اثر بی‌مبالغی نایخشودنی و یا حتی طبق نقشه‌ای میخیانه و ظرفی انجام گرفته است. البته در عرصه سیاست که در آن گله مناسبات میان طبقات و احزاب — مناسبات ملی و بین‌المللی — اشکال بغايت بغرنج پیدا میکند، موارد بسیار زیادی بمراتب دشوارتر از تشخیص این مسئله پیش می‌آید که آیا تن در دادن به «سازش» در یک اعتصاب «سازش» موجه است یا «سازش» خائنانه یک اعتصابشکن و یک رهبر خائن و غیره. کوشش برای تنظیم یک نسخه یا یک قاعده عمومی («هیچ سازشی مجاز نیست»!) که برای تمام موارد

بکار آید، نابخردی است. برای آنکه انسان بتواند در هر مورد معین سر از کار درآورد باید مغز در سر داشته باشد. اهمیت سازمان حزبی و رهبران حزبی شایسته این عنوان نیز از جمله در همین است که بتوانند با کار طولانی، سرخست، متنوع و همه‌جانبه تمام بیانگران اندیشمند منافع طبقه مربوطه^{*} دانش لازم، تجربه لازم و علاوه بر دانش و تجربه — شم سیاسی لازم برای حل سریع و صحیح مسائل سیاسی بفرنج، پدید آورند.

افراد ساده‌لوح و بکلی بی‌تجربه می‌پندازند همینکه مجاز بودن سازش بطور اعم پذیرفته شود، هر گونه مرز میان اپورتونیسم که ما بطور آشتی ناپذیر علیه آن مبارزه می‌کنیم و باید مبارزه کنیم، از یکسو — و مارکسیسم انقلابی و یا کمونیسم، از سوی دیگر، سترده خواهد شد. ولی به چنین افرادی، چنانچه هنوز نفهمیده باشند که تمام مرزها، خواه در طبیعت و خواه در جامعه، متحرک و بمیزان معینی مشروط هستند، از هیچ راهی جز از راه طولانی تعلیم و تربیت، روش‌نگری و تجربه‌آموزی در زینه‌های سیاسی و زندگی روزمره، نمیتوان کمک کرد. در مسائل عملی مربوط به سیاست هر یک از لحظات تاریخی یا لحظه تاریخی ویژه، باید بتوان تمیز داد که در کدامیک از آنها عمدۀ ترین نوع سازش‌های غیرمجاز و خائنانه و نمایانگر اپورتونیسم که برای طبقه انقلابی هلاکتیار

* در هر طبقه‌ای، حتی در کشوری که حداقلی روش‌نگری در آن انجام گرفته باشد، حتی در میان پیشرفته‌ترین طبقه‌ای که اعتدالی تمام نیروهای معنویش در نتیجه اوضاع و احوال زمان به مدارج بسیار عالی رسیده باشد، همیشه بیانگرانی از این طبقه وجود دارد که اندیشمند نیستند و توانایی اندیشیدن ندارند، — تا زمانیکه طبقات پرچار مانده‌اند و جامعه فارغ از طبقات بر بنیاد خود تحکیم کامل نیافته، استوار نشده و تکامل نپذیرفته است، چنین کسانی هم ناگزیر وجود خواهند داشت. اگر جز این سیبود، نظام سرمایه‌داری هم — ستمگر توده‌ها نمیبود.

است، بروز میکنند و سپس همه مساعی خود را برای افشاری این نوع سازش‌ها و مبارزه علیه آنها بکار برد. در دوران جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ که در آن دو گروه از کشورها با خصلت یکسان راهزنی و ددصقته، در برابر یکدیگر قرار داشتند، عمدت ترین و اساسی‌ترین نوع اپورتونيسم عبارت بود از سوسیال‌شوینیسم یعنی پشتیبانی از مشی «دفاع از میهن» که در چنین جنگی عملاً همسنگ دفاع از منافع غارتگرانه بورژوازی «خودی» بود. پس از جنگ، عمدت ترین مظاهر سازش‌های غیرمجاز و خائناه که در مجموع خود بازنایی از اپورتونيسم هلاکتبار برای پرولتاپی انتلاقی و آرمان آن بود، عبارت بود از دفاع از سازمان غارتگر «جامعه ملل»، دفاع از اتحادهای مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی کشور خود علیه پرولتاپی انتلاقی و جنبش «شوری»، دفاع از دمکراسی بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی علیه «حکومت شوروی».

چپ‌های آلمانی در جزو منشره در فرانکفورت مینویسند:

«...باید هرگونه سازشی را با احزاب دیگر... و هر گونه سیاست مانور و ساخت و پاخت را با قاطعیت تمام مردود شمرد».

شگفت‌آور است که این چپ‌ها با چنین نظریاتی چگونه حکم می‌کوییست قطعی بلشویسم را صادر نمیکنند! زیرا ممکن نیست چپ‌های آلمانی ندانند که سراسر تاریخ بلشویسم، خواه پیش از و خواه پس از انقلاب اکتبر سرشار از موارد مانور، ساخت و پاخت و سازش با احزاب دیگر و از آنجلمه با احزاب بورژوازی است! دست زدن به جنگ در واهمه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی، جنگ که صد بار دشوارتر، طولانی‌تر و بغنج تر از سرسریت ترین جنگ‌های معمولی میان دولت‌های است، و در عین حال از همان پیش تصمیم گرفتن به امتناع از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد سوقت) میان دشمنان و از ساخت و پاخت و سازش با متحدین محتمل

(ولو بوقت، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، — آیا چنین عملی بینهایت مضحک نیست؟ آیا این بدان نمیماند که ما بهنگام صعود دشوار از کوهی اکتشاف نشده که تا کنون پای کسی بدان نرسیده است، از پیش امتناع ورزیم از اینکه صعود را گله با پیچ و خم انجام دهیم، گاه به عقب باز گردیم و سمتی را که بار اول برگزیده بودیم، رها کنیم و سمت‌های دیگر را بیازماییم؟ و آنوقت افرادی با چنین مایه اندک آگاهی و چنین بی تجربه (که ای کاش علتیش جوانی آنان باشد زیرا خدا خود به جوانان چنین حکم کرده است که تا زمان معینی چنین سفاهت‌هایی مرتکب شوند)، توانسته‌اند از پشتیمانی برخی از اعضای حزب کمونیست هلند، — اعم از پشتیمانی مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان، کلی یا جزئی آنان برخوردار گردند! پس از نخستین انقلاب سوسیالیستی پرولتاپیا یعنی پس از سرنگونی بورژوازی در یک کشور، پرولتاپیای آن کشور دیرزمانی ضعیفتر از بورژوازی خواهد ماند و علت آنهم صرفاً وجود پیوندی‌های بین‌المللی بسیار وسیع بورژوازی و سپس احیاء و بازپیدایی خودبخود و پیاپی سرمایه‌داری و بورژوازی با نیروی تولید‌کنندگان کوچک کلا در کشوریست که بورژوازی را سرنگون ساخته است. پیروزی بر دشمن زورمندتر از خود تنها در صورتی میسر خواهد بود که حداعلای نیرو بکار رود و از هر «شکافی» میان دشمنان، هر اندازه هم که کوچک باشد، و از هر تضاد منافع میان بورژوازی درون هر یک مختلف و میان گروهها یا اندیشه‌های مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر اندازه هم که کوچک باشد، برای بدست آوردن متوجه توده‌ای، حتی متوجه موقع، مردد، ناپایدار، مشکوک و مشروط حقماً و با نهایت دقت، مواقبت، احتیاط و مهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که توانایی خود را در زمینه کاربرد این حقیقت طی زمانی بالنسبه طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون در عرصه عمل به ثبوت نرسانده باشد، شیوه کمک به مبارزه طبقه انقلابی را

در راه رهایی تمام جامعه بشری زحمتکش از چنگ استثمارگران، هنوز نیاموخته است. ضمناً این مطلب، هم برای دوران پیش از تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاپیا صادق است و هم برای دوران پس از تصرف این قدرت.

مارکس و انگلس میگفتند تئوری ما حکم جزئی (دگم) نیست، بلکه رهنمون عمل است (۶۷) و بزرگترین اشتباہ و بزرگترین تبهکاری سارکسیستهای «صاحب پروانه» نظیر کارل کائوتسکی و اتو باوئر و غیره در آنست که این نکته را نفهمیده و نتوانسته‌اند آنرا در بهمنترین لحظات انقلاب پرولتاپیا بکار ببرند. ن. چرنیشفسکی (۶۸)، سوسیالیست کبیر روس در دوران ماقبل مارکس، میگفت: «فعالیت سیاسی پیاده رو خیابان نفسکی نیست» (پیاده رو تمیز، عربیض و هموار خیابان عمدۀ کامل سر راست شهر پتربورگ). بی‌اعتنایی باین حقیقت یا فراموشی آن برای انقلابیون روس از زمان چرنیشفسکی بعد ببهای قربانیهای بیشمار تمام شد. اینکه باید بهر تدبیری شده کوشید تا کمونیستهای چپ و انقلابیون وفادار به طبقه^۱ کارگر در اروپای غربی و آمریکا بسان روس‌های عقب‌مانده برای فرا گرفتن این حقیقت چنان ببهای گرانی نپردازند.

سوسیال‌دموکرات‌های انقلابی روس در دوران پیش از سقوط تزاریسم بارها از خدمات لیبرالهای بورژوا استفاده کردند، بدین معنی که به سازش‌های عملی بسیار با آنها تن در دادند و در سالهای ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲، پیش از آنکه هنوز بلشویسم پدیده آمده باشد، هیئت تحریریه سابق روزنامه «ایسکرا» (اعضای این هیئت تحریریه عبارت بودند از پلخانف، آکسلروود، زاسولیچ، مارتاف، پوتروف و من) با استرووه، رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژواجی، اتحاد سیاسی صوری برقرار ساخت (البته برای مدتی کوتاه) و همزمان با آن توансست قاطعترین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی را علیه کوچکترین مظاہر نفوذ آن در درون جنبش کارگری انجام دهد و آنی از این مبارزه باز نایستد. بلشویک‌ها پیوسته همین سیاست را ادامه میدادند. از سال ۱۹۰۵ آنها بطور مستمر از اتحاد طبقه^۲ کارگر و دهقانان

علیه بورژوازی لیبرال و تزاریسم دفاع میکردند و در عین حال هیچگاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریسم سر باز نمیزدند (مشابه در مرحله^۱ دوم انتخابات یا هنگام تجدید رأی گیری) و از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی آشتبانی نداشته بودند و ماهیت آنها را در یعنی «سوسیال رولوسیونرها» باز نمی‌ایستادند و ماهیت آنها را در نقش دمکراتهای خرد بورژوازی که عنوان کاذب سوسیالیست روی خود گذاشته بودند، فاش می‌ساختند. در سال ۱۹۰۷ بلوشویک‌ها بهنگام انتخابات مجلس دوما برای مدتی کوتاه با «سوسیالیست رولوسیونرها» وارد ائتلاف سیاسی صوری شدند. در طول سالهای ۱۹۰۳-۱۹۱۲ ما بارها و گاه طی چند سال متوالی با منشویک‌ها بطور صوری در یک حزب واحد سوسیال دمکرات کار میکردیم، بی آنکه هیچگاه از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه این اپرتوپیست‌ها و ناقلین نفوذ بورژوازی در صفوپ پرولتاریا بازایستیم. در دوران جنگ، ما با «کائوتسکیست‌ها»، منشویک‌های چپ (مارتف) و بعضی «سوسیالیست رولوسیونرها» (چرنوف، ناتانسون) وارد یکنوع سازش شدیم و در تسیمروالد و کینتال (۶۹) با آنها در یکجا نشستیم و بیان نامه‌های (مانیفست‌ها). م). مشترک صادر کردیم، ولی هیچگاه از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه «کائوتسکیست‌ها» و مارتف و چرنوف باز نایستادیم و از شدت آن نکاستیم (ناتانسون در سال ۱۹۱۹ در گذشت و پیش از مرگ بعنوان یک «کمونیست انقلابی» نارودنیک) (۷۰) کاملاً بما نزدیک بود و تقریباً با ما همبستگی داشت. در همان لحظه انقلاب اکتبر نیز ما با دهقانان خرد بورژوا یک ائتلاف سیاسی که جنبه صوری نداشت، بلکه بسیار سهم (و بسیار موفقیت‌آمیز) بود، برقرار ساختیم و برنامه^۲ ارضی اسراها را تمام و کمال و بدون اندک تغییر پذیرفتیم یعنی به یک سازش مسلم تن در دادیم تا به دهقانان ثابت کنیم که ما خواستار توافق با آنها هستیم، نه تفوق بر آنها. همزمان با آن ما به «اسراهای چپ» پیشنهاد ائتلاف سیاسی رسمی همراه با شرکت آنها در دولت کردیم (و اندکی بعد به آن تحقیق پخشیدیم)، ولی آنها پس از انعقاد صلح برست این ائتلاف

را برهم زند و سپس در ژوئیه سال ۱۹۱۸ کار را به عصیان مسلحانه علیه ما و بعدها به مبارزه مسلحانه ضد ما کشاندند.

بدینجهت روشن است که چرا وقتی چپ‌های آلمانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان را بمناسبت تجویز فکر ائتلاف با «مستقل‌ها» (با «حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان» و کائوت‌سکیست‌ها) مورد حمله قرار میدهند، ما این حملات را بکلی غیرجذی و گواه آشکاری بر عدم حقانیت «چپ‌ها» تلقی می‌کنیم. در کشور ما روسیه نیز منشویک‌های راست که عناصری از قماش شیدمان‌های آلمانی بودند (و در دولت کرنسکی شرکت کردند) و منشویک‌های چپ (مارتنق) که مخالف منشویک‌های راست و عناصری از قماش کائوت‌سکیست‌های آلمانی بودند، وجود داشتند. در سال ۱۹۱۷ ما جدابی تدریجی توده‌های کارگر از منشویک‌ها و روی آوردن آنها را به بشویک‌ها آشکارا مشاهده می‌کردیم؛ در نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه که در ژوئن سال ۱۹۱۷ برگزار شد، ما فقط ۱۳ درصد کل آراء را داشتیم. اکثریت با اسارها و منشویک‌ها بود. در کنگره دوم شوراهای ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ (بتفویم قدیم) ما ۵۱ درصد کل آراء را داشتیم. پس چرا در آلمان عین همین گرایش، همین گرایش همگون، که در میان کارگران از راست به چپ صورت گرفت، بالافاصله به تقویت کمونیست‌ها نیانجامید، بلکه نخست موجب تقویت حزب بیانیون «مستقل‌ها» گردید و حال آنکه این حزب هیچگاه هیچگونه اندیشه سیاسی مستقل و هیچگونه سیاست مستقل نداشته و فقط میان شیدمان‌ها و کمونیست‌ها در نوسان بوده است؟

سلماً یک از علل این امر تاکتیک اشتباه‌آمیز کمونیست‌های آلمانی بوده است که بیماریست بدون ترس و شرافتمدانه به این اشتباه اعتراف کنند و شیوه برانداختن آنرا بیاموزند. اشتباه آنها نقی شرکت در پارلمان ارتجاعی بورژوازی و سندیکاهای ارتجاعی و نیز مظاهر عدیدهای از آن بیماری کودکی «چپ» بود که اکنون آشکار گردیده است و بهمین جهت نیز این بیماری حالا بهتر و سریعتر و با سود منلدی بیشتری برای بدنه، درمان خواهد شد.

«حزب مستقل سوسیال دمکرات» آلمان دارای ترکیبی بکلی ناهمگون است: در این حزب در کنار رهبران قدیمی اپورتونیست (کائوتسکی) هیلفردینگ و ظاهراً تا حدود زیادی کریسپین، لدهبور و غیره) که ذاتانی خود را در زمینه درک اهمیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و نیز در زمینه رهبری مبارزه انقلابی پرولتاریا به ثیوت رسانده‌اند، یک جناح چپ پرولتری پدید آمده است و با سرعتی چشمگیر رشد می‌کند. چند صد هزار تن از اعضای این حزب (که گمان می‌کنیم قریب ۷۵۰ هزار عضو دارد) پرولترهایی هستند که از شیلدمن دور می‌شوند و بسرعت به کمونیسم روی می‌آورند. این جناح پرولتری چندی پیش در کنگره «مستقل‌ها» در لاپزیگ (سال ۱۹۱۹) پیشنهاد الحاق بیدرنگ و بدون قید و شرط به انتزا-سیونال سوم را مطرح ساخت. ترس از «سازش» با این جناح حزب بکلی خنده‌آور است. بر عکس بر کمونیست‌ها واجب است که در صدد جستجو و یافتن چنان شکل مناسبی برای سازش با آنها برآیند که از یکسو کار اتحاد ضرور و کامل با این جناح را تسهیل و تسریع کنند و از سوی دیگر هیچگونه مانعی برای مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی کمونیست‌ها علیه جناح راست اپورتونیست «مستقل‌ها» پدید نیاورد. یافتن شکل مناسب برای این سازش به احتمال زیاد آسان نخواهد بود، ولی فقط یک شیاد میتواند به کارگران آلمانی و کمو-نیست‌های آلمانی راه «آسان» برای دستیابی به پیروزی نوید دهد. اگر پرولتاریای «تاب» در میان انبوهی از لایه‌های اجتماعی سیال و بسیار رنگارنگ—از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسی که فقط نیمی از وسائل معاش خود را از راه فروش نیروی کار بدست می‌آورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان خردہ‌پا (و پیشه‌ور و افزارمند خردہ‌پا و بطور کلی صاحبکار خردہ‌پا) و از دهقان خردہ‌پا گرفته تا دهقان میانه‌حال و غیره مخصوص نبود و اگر درون خود پرولتاریا تقسیم‌بندی‌هایی از لایه‌های رشدی‌افته‌تر و کم-رشدتر، تقسیم بندی‌های مرکب از همولايتی‌ها و هم‌حرفه‌ها و گاه همدین‌ها و غیره وجود نمیداشت—سرمایه‌داری هم سرمایه‌داری

نمیبود. در نتیجهٔ مجموعه همین عوامل است که توسل به مانور، ساخت و پاخت و سازش با گروههای گوناگون پرولترها و با احزاب گوناگون بیانگر منافع کارگران و صاحبکاران خرده‌پا برای پیشاهنگ پرولتاریا، بخش آگاه آن—حزب کمونیست، ضرورت و آنهم ضرورت بیچون و چرا و مطلق کسب میکند. جان کلام در آن است که ما بتوانیم این تاکتیک را در جهت ترفیع سطح عمومی آگاهی پرولتری نه تنزل آن، در جهت تقویت روحیهٔ انقلابی و آمادگی پرولتاریا برای پیکار و دستیابی به پیروزی، بکار ببریم. ضمناً باید این نکته را هم یادآور شویم که تأمین پیروزی بشویکها بر منشویکها ایجاد میکرد که نه تنها در دوران پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، بلکه پس از آن نیز تاکتیک مانور، ساخت و پاخت و سازش به کار برد شود، ولی البته به اشکال و شیوه‌هایی که پیروزی بشویکها را بزیان منشویکها تسهیل و تسريع میکرد و تحکیم و تقویت میبخشد. دمکرات‌های خردبوزرا (و از آنجلمه منشویکها) ناگزیر میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دمکراسی بورژوازی و نظام شوروی، میان رفرمیسم و مشی انقلابی، میان کارگردوسی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره نوسان میکنند. تاکتیک صحیح کمونیستها باید بر پایه استفاده از این نوسانات استوار باشد نه اینکه آنرا نادیده انگارد. و اما چنین استفاده‌ای مستلزم آنست که ما در قبال عناصری که بسوی پرولتاریا روی می‌آورند، در آن لحظه و در آن حدودی که روی آورده‌اند گذشت‌هایی قائل شویم و همزمان با آن علیه عناصری که بسوی بورژوازی روی می‌آورند، به مبارزه برجیزیم. در پرتو کاربرد این تاکتیک صحیح، منشویسم در کشور ما بیش از پیش فرو پاشیده و فرو میپاشد و همروند با آن، رهبرانی که در زمینه اپورتونیسم سرسختی نشان می‌دهند، منفرد میشوند و بهترین کارگران و بهترین عناصر از اردوگاه دمکراسی خردبوزرازی روی بر میتابند و به اردوگاه ما روی می‌آورند. این یک جریان طولانی است و با «تصمیم» عجولانه درباره اینکه «هیچ سازش و هیچ مانوری

مجاز نیست» نتیجه‌ای جز زیان زدن به امر تشدید نفوذ پرولتاویا افلاطی و افزایش نیروی آن، بیار خواهد آورد.

سرازجام یک از اشتباهات مسلم «چپ‌های آلمانی سماجتی است که در زمینه استناع از برسمیت شناختن صلح و رسای از خود نشان میدهدند. هر اندازه که این افراد، مثلاً ک. هورنر، این نظریه را با تعاریفی «محکمتر»، «وزین‌تر»، «قاطع‌تر» و موکدتر عرضه میدارند، نامعقول بودن آن بیشتر آشکار میگردد. تنها دوری جستن از مهملات عیان و آشکار پیانگران «بلشویسم ملی» (لائوفبرگ و دیگران) که در اوضاع و احوال کنونی انقلاب جهانی پرولتاری رشته سخن را به ضرورت ائتلاف با بورژوازی آلمان برای جنگ علیه آذانت کشاندم ازد، کافی نیست، بلکه باید این نکته را نیز دریافت که تاکتیکی که وجوب شناسایی موقع صلح و رسای و تعیت از شرایط آذرا برای آلمان شوروی (چنانچه بزودی جمهوری شوروی آلمان پدید آید)، قبول نداشته باشد، از بیخ و بن خطاست. ولی از اینجا چنین برنمی‌آید که «مستقل‌ها» در آنهنگام که شیدمان‌ها در حکومت بودند، در آنهنگام که حکومت شوروی هنوز در مجارستان ساقط نشده بود و در آنهنگام که هنوز امکان پشتیبانی از مجارستان شوروی بکمک یک انقلاب شوروی در وین از میان نرفته بود، در اوضاع و احوال آنمان نیز حق داشتنند اضای قرارداد صلح و رسای را طلب کنند. در آنمان «مستقل‌ها» پیچ و خم و مانور را بسیار بد انجام میدادند، زیرا مسئولیت خیانت شیدمان‌ها را کم و بیش بعهده خود میگرفتند و از موضع پیکار طبقاتی بی‌امان (و کاملاً خونسرد) کم و بیش به سراشیب موضع «غیرطبقاتی» یا «مافق طبقات» در می‌غلتیدند.

ولی اکنون وضع بعیان برمتوالی است که کمونیست‌های آلمان نباید دست و بال خود را بینند و وعده دهند که در صورت پیروزی کمونیسم، صلح و رسای را حقماً و قطعاً فسخ خواهند کرد. این کار نشانه بیخردی است. باید گفت: شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها مرتکب سلسله خیانت‌هایی شدند که امر اتحاد با روسیه شوروی

و مجارستان شوروی را دشوار (و تا حدودی بکلی محال) ساخت. ولی ما کمونیست‌ها تحقق این اتحاد را با تمام قوا تسهیل خواهیم کرد و برای آن تدارک خواهیم دید و ضمناً بهیچوجه موظف نیستیم صلح ورسای را حتماً و آنهم بیدرنگ فسخ کنیم. اماکن فسخ موفقیت آمیز صلح ورسای تنها وابسته به کامیابی‌های جنبش شوروی در آلمان نیست، بلکه به کامیابی‌های این جنبش در عرصه جهانی نیز وابسته است. شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها جلوی این جنبش را بیگرفتند، ولی ما به آن کمک نیکنیم. کنه مطلب در این نکته و فرق اساسی در همین نکته است. دشمنان طبقاتی ما یعنی استشمارگران و نوکران آنان یعنی شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها فرصت‌های پسیاری را که برای تقویت جنبش شوروی، چه در آلمان و چه در عرصه جهانی و برای تقویت انقلاب شوروی، هم در آلمان و هم در عرصه^۱ جهانی وجود داشت، از دست دادند و این گناه به گردن آنها خواهد ماند. انقلاب شوروی در آلمان جنبش جهانی شوروی را که نیرومندترین تکیه‌گاه (و یگانه تکیه‌گاه جهانی مقتدر، مطمئن و شکست‌ناپذیر) ضد صلح ورسای و بطور کلی ضد امپریالیسم جهانی است، تقویت خواهد کرد. رهایی از قید صلح ورسای را حتماً و قطعاً و بیدرنگ در جای اول و برتر از مسئله رهایی سایر کشورهای تحت ستم امپریالیسم از یوغ امپریالیسم قرار دادن، نمایانگر ناسیونالیسم خرد بورژوایی (درخورد کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، اوتو باوئرها و شرکاء است)، ذه انترناسیونالیسم انقلابی، سرنگون ساختن بورژوازی در هر یک از کشورهای بزرگ اروپایی و از آنجمله در آلمان برای انقلاب جهانی چنان جنبه^۲ مشتبی دربر دارد که بخاطر آن میتوان و باید — چنانچه لازم آید — به بقای طولانی تر صلح ورسای هم تن در داد. وقتی روسیه یکه و تنها توانست طی چندین ماه صلح برمست را بسود انقلاب تحمل کند، بهیچوجه ناروا نخواهد بود که آلمان شوروی در اتحاد با روسیه^۳ شوروی بقای طولانی تر صلح ورسای را بسود انقلاب تحمل کند.

امپریالیست‌های فرانسه، انگلستان و غیره کمونیست‌های آلمان را

تحریک میکنند و برای آنها دام میگسترند و توصیه میکنند که: «بگویید قرارداد صلح ورسای را امضا نخواهید کرد». آنوقت کمونیست‌های چپگرا بجای آنکه در قبال دشمن خدنه‌گر و در لحظهٔ کنونی زورمندتر از خویش ماهرانه مانور کنند و بجای آنکه به او بگویند: «اکنون ما قرارداد صلح ورسای را امضا خواهیم کرد»، بسان یک کودک به دامی که برایشان گسترشده‌اند، می‌افتدند. دست و بال خویش را از پیش بستن و به دشمنی که اکنون بهتر از ما مسلح است آشکارا گفتن که ما با تو خواهیم جنگید یا نه و چه وقت خواهیم جنگید، — نشانه‌ایست از بیخردی، نه انقلابیگری. پذیرش نبرد بهنگامی که از پیش آشکاراست که این نبرد بسود خصم تمام خواهد شد، نه به سود ما، اقدامی است تبهکارانه و آن سیاستمداران طبقهٔ انقلابی که نتوانند برای اجتناب از نبردی که زیان آن از پیش آشکاراست، به «مانور، ساخت و پاخت و سازش» دست زنند، به پیشیزی نمی‌ارزند.

۹

کمونیسم «چپ» در انگلستان

در انگلستان هنوز حزب کمونیست پدید نیامده است، ولی در میان کارگران آنجا یک جنبش کمونیستی تازه‌نفس، گستردۀ و پرتوان وجود دارد که شتابان راه رشد می‌پوید و سزاوار آنست که نشاط‌بخش ترین امیدها را بدان داشته باشیم. در آنجا چند حزب و سازمان سیاسی وجود دارند («حزب سوسیالیست بریتانیا» (۷۱)، «حزب سوسیالیست کارگری»، «جمعیت سوسیالیستی ولز چنوبی» و «فدراسیون سوسیالیست کارگری» (۷۲) که خواستار بی‌ریزی حزب کمونیست هستند و هم اکنون در این زمینه با یکدیگر مذاکره میکنند. در هفت‌نامه «زرهدار کارگران» (۷۳) (جلد ۶، شماره ۴۸، سورخ ۲۱

فوریه سال ۱۹۲۰) — ارگان «فرداسیون سوسیالیستی کارگری» که رفیق سیلویا پانکهورست سردبیری آنرا بعده دارد، مقاله‌ای از او تحت عنوان «در راه ایجاد حزب کمونیست» درج شده است. مقاله جریان مذاکرات میان چهار سازمان نامبرده را پیرامون چگونگی تشکیل حزب کمونیست واحد تشریح میکند و خاطرنشان میسازد که تشکیل آن باید برپایه الحق به انتربالیونال سوم، پذیرش سیستم شوروی بجای پارلمانتاریسم و نیز پذیرش دیکتاتوری پرولتاپیا انجام گیرد. معلوم میشود که یکی از موانع عمدۀ در راه پیروزی بیدرنگ حزب کمونیست واحد اختلاف نظر بر سر مسئله شرکت در پارلمان و نیز بر سر پیوستن حزب کمونیست جدید به «حزب کارگر» قدیمی پیشه‌گرا (پروفیسیونالیست م.). ابورتوئیست و سوسیال‌سوئیت است که بطور عمدۀ از ترددیونیون‌ها ترکیب یافته است. «فرداسیون سوسیالیست کارگری» — و نیز «حزب سوسیالیست کارگری»* — با شرکت در انتخابات پارلمانی و در پارلمان و با پیوستن به «حزب کارگر» مخالفند و در این زمینه با تمام یا با اکثریت اعضای حزب سوسیالیست بریتانیا که بزعم آنان «جناح راست احزاب کمونیست» را در انگلستان تشکیل میدهند، اختلاف نظر دارند (رجوع شود به صفحه ۶ مقاله سیلویا پانکهورست).

بنابر این در اینجا نیز تقسیم‌بندی اساسی — با وجود تفاوت‌های عظیم در چگونگی شکل بروز اختلاف‌نظرها و یک سلسله نکات دیگر — همانست که در آلمان دیده میشود (در آلمان شکل بروز اختلاف‌نظرها بمراتب بیش از انگلستان به شکل «روسی» آن نزدیک است!). حال به بررسی چگونگی برآهین «چپ‌ها» بپردازیم.

رفیق سیلویا پانکهورست در مورد شرکت در پارلمان به مقاله^۱ رفیق گالاچر (W. Gallacher) منتشره در همان شماره هفتنه‌نامه استناد

* ظاهراً این حزب با پیوستن به «حزب کارگر» مخالف است، ولی تمام حزب با شرکت در پارلمان مخالف نیست.

میورزد که ضمن آن از جانب «شورای کارگری اسکاتلندر» در گلاسگو نوشته شده است:

«این شورا صریحآ خدپارلمنتی است و جناح چپ سازمان‌های سیاسی گوناگون از آن هاداری میکند. ما بیانگر جنبش انقلابی اسکاتلندر هستیم که برای ایجاد یک سازمان انقلابی در مؤسسات تولیدی (در رشته‌های گوناگون تولید) و پایه‌گذاری حزب کمونیست بر بنیاد کمیته‌های اجتماعی در سراسر کشور، میکوشد. ما دیرزنمانی با پارلمانتاریست‌های رسمی جر و بحث داشتیم. ما اعلان جنگ آشکار را علیه آنها ضرور ندانستیم و آنها نیز از شروع حمله به ما میترسند. ولی این وضع نمیتواند دیری بپاید. ما در سراسر جبهه به پیروزی دست می‌یابیم.

اعضای عادی حزب مستقل کارگر در اسکاتلندر پیش از پیش به فکر درباره پارلمان احساس بیزاری میکنند و تقریباً تمام گروههای محلی هادار سویت‌ها (این واژه روسی با حروف انگلیسی بکار رفته است) یعنی شوراهای کارگری هستند. بدیهی است که این امر برای آن حضراتی که سیاست را وسیله امرار معاش (عنوان یک حرفه) تلقی میکنند، اهمیت بسیار جدی دارد و بهمین جهت به هر شیوه و حیله‌ای دست بیزند تا اعضای خود را متقادع سازند که به آغوش پارلمانتاریسم باز گردند. رفتای انقلابی نماید (تکیه روی کلامات همه‌جا از نگارنده آنست) از این دارودسته پشتیبانی کنند. در این زمینه ما مبارزه‌ای بسیار دشوار در خواهیم داشت. یکی از بدترین جوانب این مبارزه پیش خواهیم داشت. یکی از علاوه به انقلاب است. هرگونه انجیزه‌ای نیرومندتر از علاوه به انقلاب است. هرگونه پشتیبانی از پارلمانتاریسم صرفاً کمک است به شیدمان‌ها و نویسه‌های بریتانیایی ما برای رسیدن آنها به حکومت.

هندرسن و کلاینس (Clynes) و شرکاه مرتتعیین درمان ناپذیر هستند. حزب رسمی مستقل کارگر پیش از پیش زیر سلطهٔ لیبرالهای بورژوازی می‌افتد که در اردوگاه حضرات ما کدونالد و استون و شرکاه برای خود پناهگاه معنوی یافته‌اند. حزب رسمی مستقل کارگر با انترناسیونال سوم پشدت خصوصیت سیورزد، ولی توده اعضای آن هادار این انترناسیونال است. پشتیبانی از پارلمانتاریست‌های اپورتونیست، بهر شیوه‌ای که انجام گیرد، صرفاً بنفع حضرات فاسپرد خواهد بود. حزب سوسیالیست بریتانیا در اینمورد هیچ نقشی نخواهد داشت... در اینجا یک سازمان تولیدی (صنعتی) انقلابی سالم و یک حزب کمونیست لازم است که طبق مبانی علمی روش و کاملاً صریح عمل کند. اگر وقایی میتواند در پی ریزی چنین سازمان‌هایی بما کمک کنند، ما کمک آنها را بطيب خاطر می‌پذیریم، ولی اگر نمیتوانند اگر آنوقت محض رضای خدا بگذار اصلاً دخالت نکنند اگر چنانچه نمیخواهند با پشتیبانی خود از مرتتعیین که برای کسب عنوان «محترم» (؟) — علامت استفهام از نگارنده آنست) پارلمان جهد بلیغ سیورزند و اشتیاقی سوزان دارند تا ثابت کنند که قادرند با همان شیوهٔ مرضیهٔ «اربابان» یعنی سیاستمداران طبقاتی، حکومت کنند، — راه خیانت به انقلاب را در پیش گیرند».

این نامه که به هیئت تحریریه هفتنه‌نامه نوشتہ شده است، بعقیده من، بیانگر عالی چگونگی روحیه و نظریه کمونیست‌های جوان یا کارگرانی است که در میان توده‌ها فعالیت می‌کنند و تازه دارند به کمونیسم روی می‌آورند. این روحیه بینهایت نشاط بخش و گرانبهاست، آنرا باید قدر دانست و از آن پشتیبانی کرد، زیرا بدون آن امیدی به پیروزی انقلاب پرولتاریا در انگلستان — و اصلاً در هیچ کشور دیگری — نمیتوان داشت. کسانی را که میتوانند روحیات توده‌ها را

بدینسان بیان دارند و قادرند چنین روحیاتی را (که غالباً هفته و خاموش و ادراک نشده است) در میان توده‌ها برانگیزند، باید حفظ کرد و برای هر گونه یاری به آنان کوشید. ولی در عین حال باید صریح و بی‌پرده به آنها گفت که در پیکار ستراگ انقلابی برای رهبری توده‌ها، روحیه تنها کافی نیست و هر اشتباہی که وفادارترین افراد نسبت به امر انقلاب، مرتكب گردند یا مرتكب میشوند، میتوانند به اسر انقلاب زیان رساند. نامه رفیق گلاخر به هیئت تحریریه نمایانگر آشکار نطفه‌های تمام اشتباہاتی است که کمونیست‌های «چپ» آلمانی مرتكب میگردند و پلشویکهای «چپ» روسی در سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ مرتكب میشند.

روح نگارنده این نامه از پراجترين نفرت پرولتری (که نه تنها برای پرولترها بلکه برای تمام زحمتکشان و باصطلاح آلمانی‌ها برای تمام «آدمهای کوچک» نیز مفهوم و آشناست) نسبت به «سیاستمداران طبقاتی» بورژوازی سرشار است. وجود چنین نفرتی در روح نماینده توده‌های ستمزده و استشارشونده فی الواقع «سر آغاز هر حکمت» و مبنای هر جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و کامیابی‌های آنست. ولی نگارنده ظاهراً این نکته را در نظر نمیگیرد که سیاست - علم و هنر است و این هنر از آسمان نازل نمیشود و رایگان بددست نمی‌آید و بهمین جهت پرولتاریا، چنانچه خواستار پیروزی بر بورژوازی باشد، باید «سیاستمداران طبقاتی» پرولتری خویش را بپورد و آنهم سیاستمدارانی که دست کمی از سیاستمداران بورژوا نداشته باشند.

نگارنده نامه این نکته را بسیار خوب دریافت‌ه است که فقط شوراهای کارگری میتوانند وسیله نیل به هدف‌های پرولتاریا باشند نه پارلمان، و کسانی که تا کنون این نکته را در نیاقته‌اند، ولو علامه‌ترین فرد، مجرب‌ترین سیاستمدار، صدیق‌ترین سوسیالیست، متیحرترین مارکسیست، شریف‌ترین شهروند و بهترین سرپرست خانواده هم باشند، البته شریفترین مرجعین هستند. ولی نگارنده نامه یک مسئله را حتی مطرح نمی‌سازد و فکر ضرورت طرح آنرا نیز به خاطر خطور نمیدهد و آن اینکه: آیا بدون وارد کردن سیاستمداران «شوروی» به درون پارلمان،

بدون ستالشی ساختن پارلمانتاریسم از درون آن و بدون تدارک لازم در درون خود پارلمان برای تحقق کامیابی شوراهای در انجام وظیفه‌ای که برای برجیدن بساط پارلمان در پیش دارند، میتوان پیروزی شوراهای را بر پارلمان تأسیس کرد؟ و حال آنکه نگارنده نامه این فکر را کاملاً صحیح بیان داشته است که حزب کمونیست در انگلستان باید بر بنای علمی عمل کند. و اما علم خواستار آنست که اولًا تجربه کشورهای دیگر در نظر گرفته شود، خاصه اگر این کشورهای دیگر که آنها نیز سرمایه‌داری هستند، با تجربه‌ای بسیار مشابه روبرو باشند یا همین چندی پیش آنرا از سر گذرانده باشند، ثانیاً تمام نیروها، گروهها، احزاب، طبقات و توده‌هایی که در درون این کشور فعالیت میکنند، مورد توجه قرار گیرند و سیاستی که اتخاذ میگردد بهیچوجه فقط برپایه تمایلات و نظریات و درجه آگاهی و آمادگی یک گروه یا یک حزب تنها برای مبارزه، استوار نباشد.

این صحیح است که هندرسن‌ها، کلائنس‌ها، ماکدونالدها و استوندنا مرجعین درسان‌ناپذیر هستند. و نیز صحیح است که آنها میخواهند زمام حکومت را بدست خود گیرند (و ضمناً ائتلاف با بورژوازی را ترجیح میدهند) و میخواهند طبق همان قواعد کهنه بورژوازی «حکومت کنند» و وقتی به حکومت رسند حتماً بکردار همان شیدمان‌ها و توکله‌ها عمل خواهند کرد. همه اینها صحیح است. ولی نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید بهیچوجه آن نیست که پشتیبانی از آنها خیافت به انقلاب است، بلکه آنست که انقلابیون طبقه کارگر بخاطر مصالح انقلاب باید این حضرات را در حدود معین مورد پشتیبانی پارلمانی قرار دهند. برای توضیح این مطلب به دو متن سیاسی انگلیسی، که همین چندی پیش انتشار یافته است، استناد میورزم (۱) نطق نخست وزیر للوید جرج در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۰ (مندرج در روزنامه «The Manchester Guardian» (۷۴) مورخ ۱۹ مارس ۱۹۲۰) و (۲) استدلات کمونیست «چپ» — بانو سیلویا پانکهورست در مقاله‌ای که بدان اشاره شد.

للوید جرج در نطق خود با آسکویت (که مخصوصاً به جلسه دعوت

شده بود، ولی از حضور در آن امتحان ورزید) و نیز با لیبرال‌هایی که نمیخواستند با محافظه‌کاران ائتلاف کنند، بلکه خواستار نزدیکی با حزب کارگر هستند، مباحثه میکرد. (در نامه رفیق گالاخر به هیئت تحریریه نیز به واقعیت روی آوردن لیبرال‌ها به حزب مستقل کارگر، اشاره شده است). للوید جرج سعی داشت ثابت کند که ائتلاف میکنم لیبرال‌ها با محافظه‌کاران ضروریست، زیرا در غیراینصورت ممکن است حزب کارگر پیروز شود که للوید جرج «ترجیح [میدهد] آنرا حزب سوسیالیست «بنامد» و این حزب در راه برقراری «مالکیت جمعی» بر وسائل تولید میکوشد. رهبر بورژوازی انگلستان برای مستمعین خود یعنی نماینده‌گان حزب لیبرال در پارلمان نکته‌ای را که ظاهراً آنها هنوز از آن آگاهی نداشتند بزبانی عابده فهم توضیح داد و گفت: «این همان چیزیست که در فرانسه کمونیسم و در آلمان سوسیالیسم نامیده شده است و در روسیه بلشویسیم نامیده میشود». للوید جرج در ادامه توضیح خود افزود که این امر از نظر اصولی لیبرال‌ها پذیرفتنی نیست، زیرا لیبرال‌ها از نظر اصولی هوادار مالکیت خصوصی هستند. آنکه سخنران اعلام داشت که «تمدن در خطر است» و بدین جهت لیبرال‌ها و محافظه‌کاران باید متحد شوند...

للوید جرج میگفت: «اگر شما به مناطق زراعی بروید، تصمیق میکنم که در آنها تقیسمبندی‌های حزبی قدیمی را بهمان شکل پیشین آن خواهید دید. خطر از آنجا دور است. آنجا خطری شما را تهدید نمیکند. ولی وقتی دامنه کار به مناطق روستایی کشیده شود، در آنجا نیز خطر همان شدتی را پیش خواهد گرفت که اکنون در برخی از مناطق صنعتی مشاهده میشود. چهار پنجم کشور ما به صنعت و بازرگانی اشتغال دارد و سهمیه زراعت در آن بزحمت به یک پنجم میرسد. این یک از نکاتی است که هر وقت من به خطراتی که آینده برای ما در بر دارد، می‌اندیشم، پیوسته آنرا در مدنظر دارم. در فرانسه اهالی زراعت پیشه‌اند و بهمین جهت

برای نظریات معین بنیاد استواری وجود دارد که چندان سریع تغییر نمی‌پذیرد و تکان دادن آن از طریق جنبش انقلابی چندان آسان نیست. در کشور ما حال بر منوال دیگریست. کشور ما را آسانتر از هر کشور دیگری در جهان میتوان واژگون ساخت و اگر تزلزل و نوسان در آن آغاز گردد ورشکستگی آن به علل پیشگفته شدیدتر از کشورهای دیگر خواهد بود.

خواننده از اینجا درمی‌یابد که آقای للوید جرج نه تنها بسیار هوشمند است، بلکه از مارکسیست‌ها نیز بسی نکته‌ها آموخته است. گناهی نخواهد داشت که ما هم بنویه خود از للوید جرج نکته‌ای بیاموزیم.

نقل بخش زیرین مباحثاتی که پس از نطق للوید جرج در گرفت، نیز شایان توجه است:

آقای والاس (Wallace): من میل داشتم بدانم که نخست وزیر نسبت به نتیجه سیاست خود در قبال کارگران صنعتی در مناطق صنعتی که بخش بسیار بزرگی از آنان اکنون لیبرال هستند و اینهمه پشتیبانی از ما بعمل می‌آورند، چه نظری دارد. آیا چنین نتیجه‌ای محتمل نیست که نیروی حزب کارگر با پیوستن کارگرانی به آن که اکنون یار و مدد کار صدیق ما هستند بمیزان عظیمی فزونی یابد؟

نخست وزیر: من در این باره یکلی نظر دیگری دارم. مبارزه لیبرال‌ها علیه یکدیگر بیشک بخش بسیار بزرگی از لیبرال‌ها را از روی نومیدی بسوی حزب کارگر میراند و هم اکنون عده زیادی از لیبرال‌ها بسیار با کفايت به این حزب پیوسته‌اند و به بی اعتبار ساختن دولت مشغولند. نتیجه این امر بیشک آنست که روحیات عمومی بمیزان زیادی بسود حزب کارگر تقویت می‌پذیرد. چرخش افکار عمومی

در جهت لیبرال‌های خارج از حزب کارگر نیست، بلکه در جهت حزب کارگر است و تجدید انتخابات نیز در پارهای از نقاط بر این واقعیت گواهی میدهد».

بطور گذرا یادآور می‌شویم که این داوری بنحو خاصی روشنگر آنست که چگونه هوشمندترین افراد بورژوازی سر در گم مانده‌اند و نمیتوانند از حماقت‌های اصلاح‌ناپذیر بپرهیزنند. این همان عاملی است که موجب فنای بورژوازی خواهد شد. ولی افراد ما میتوانند حتی انواع حماقت‌ها هم مرتكب گردند (البته مشروط برآنکه این حماقت‌ها خیلی فاحش نباشند و بموضع، اصلاح شوند) ولی با وجود این سراذچام پیروز از کار در خواهند آمد.

سند سیاسی دیگر استدلالات زیرین کمونیست «چپ» بانو سیلویا پانکهورست است:

«... رفیق اینکپین (دبیر حزب سوسیالیست بریتانیا) حزب کارگر را «سازمان عمدۀ جنبش طبقه کارگر» مینامد. رفیق دیگری از حزب سوسیالیست بریتانیا در کنفرانس انترناسیونال سوم نظریهٔ حزب سوسیالیست بریتانیا را از این هم برجسته‌تر بیان داشت و گفت: «ما حزب کارگر را طبقهٔ کارگر متشکل می‌شماریم». ما با چنین نظری دربارهٔ حزب کارگر موافق نیستیم. حزب کارگر از نظر تعداد اعضای خود بسیار بزرگ است، ولی بخش بسیار بزرگی از اعضای آن بی‌عمل و بیحالند. اینها مردان و زنان کارگری هستند که برای آن وارد ترددیونیون شده‌اند که رفقای هم کارگاهشان عضو ترددیونیون هستند و نیز برای آنکه می‌غواهند کمک مادی دریافت دارند.

ولی ما معتبریم که کثرت تعداد اعضای حزب کارگر در عین حال ناشی از این واقعیت است که حزب مذبور

آفریده آن مکتب فکریست که اکثریت طبقه^{*} کارگر بریتانیا هنوز از چارچوب آن فرا نرفته است و حال آنکه موجبات دگرگونی‌های عظیم در اذهان مردم فراهم میگردد و مردم بزودی این وضع را دگرگون خواهند ساخت...».

«... حزب کارگر بریتانیا نیز مانند سازمانهای سوسیال میهن پرست کشورهای دیگر در جریان تکامل طبیعی جامعه، ناگزیر به حکومت خواهد رسید، و وظیفه^{*} کمونیست‌ها تشکل نیروهایی است که بتوانند سوسیال میهن پرستان را سرنگون سازند و ما باید در کشور خود نه این کار را بتعویق اندازیم و نه تردیدی در آن نشان دهیم. ما نباید نیروی خود را پخش کنیم و نیروی حزب کارگر را فزونی بخشیم. این حزب حتماً به حکومت خواهد رسید. ما باید نیروی خود را برای ایجاد چنبش کمونیستی که بر این حزب پیروز خواهد شد، متوجه سازیم. حزب کارگر بزودی تشکیل دولت خواهد داد و اپوزیسیون انقلابی باید برای هجوم بر آن آماده باشد...».

پدینسان بورژوازی لیبرال از سیستم «دوحزبی» (متعلق به استشمارگران) که تجربه دیرین تاریخی مهر تقدیس بر آن زده بود — و برای استشمارگران مزایای فراوان در پرداشت — دست میکشد و اتحاد نیروهای هر دو حزب را برای مبارزه علیه حزب کارگر ضرور میشمارد. پخشی از لیبرال‌ها بکردار موشانی که از کشتی در حال غرق میگیرند، بسوی حزب کارگر روی می‌آورند. کمونیست‌های چپ انتقال قدرت را بدست حزب کارگر حتم میدانند و معتبرند که اکثریت کارگران اکنون پشتیبان آنند. ولی آنها از اینجا نتیجه عجیبی میگیرند که رفیق سیلویا پانکهورست آنرا چنین بیان میدارد:

«حزب کمونیست نباید به سازش تن دردهد... این حزب باید آین خود را منزه و استقلال خود را در قبال

رفرمیسم خدشنه‌ناپذیر نگاهدارد. رسالت حزب کمونیست آنست که در صف اول گام بردارد و بدون توقف و بدون پیچیدن از راه خویش یکراست بسوی انقلاب کمونیستی پیش رود.

برعکس، از این واقعیت که اکثریت کارگران انگلستان هنوز از کرنیک‌ها یا شیلدمن‌های انگلیسی پیروی می‌کنند و هنوز دولت متشكّل از این افراد را با محک تجربه‌ای که هم در روسیه و هم در آلمان برای آوردن توده‌های کارگر به کمونیسم لازم آمد، نیازمند است، بدون هیچ تردیدی این نتیجه بدست می‌آید که کمونیست‌های انگلیسی باید در فعالیت پارلمانی شرکت جویند و باید از درون پارلمان به توده کارگر کمک کنند تا نتایج کار دولت هندرسن و استوند را در عمل بینند و به هندرسن‌ها و استوند‌ها کمک کنند تا بر اتحاد للوید جرج و چرچیل فائق آیند. رفتاری جز این معنایش دشوار ساختن امر انقلاب است، زیرا بدون ایجاد تحول در نظریات اکثریت طبقه کارگر، انقلاب میسر نخواهد بود و این تحول هم با تجربه سیاسی توده‌ها پدید می‌آید و با تبلیغات تنها هرگز پدید نخواهد آمد. «به پیش، بدون سازش و بدون پیچیدن از راه خویش» — اگر چنین شعرا را اقلیت علنًا ناتوانی از کارگران اعلام دارند که میدانند (یا بهر حال باید بدانند) اکثریت کارگران، در صورت پیروزی هندرسن و استوند بر للوید جرج و چرچیل، پس از زمانی کوتاه از این رهبران خود نومید خواهند شد و به پشتیبانی از کمونیسم خواهند پرداخت (و یا بهر حال در قبال آن روش بیطرفي و بخش بزرگی از آنان روش بیطرفي نیکخواهانه اتخاذ خواهند کرد) — با اعلام آن اشتباهی آشکار مرتکب می‌گردند. این درست بدان معنی است که ۱۰۰۰۰ سرباز هنگامی علیه ۱۰۰۰۰ سرباز خصم به نبرد پرخیزند که وضع اقتضای آن دارد که «توقف کنند»، «از راهی که تا کنون میرفتند بسوی دیگر بپیچند» حتی به «سازش» تن در دهند و منتظر بمانند تا ۱۰۰۰۰ سرباز دیگری که برای تقویت آنها در نظر گرفته

شده‌اند ولی فوراً قادر به عمل نیستند، از راه برسند. اقدام به چنین نبردی کودک روشنفکرانه است، نه تاکتیک جدی طبقهٔ انقلابی. قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب‌ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم صحبت آنرا تأیید کرده‌اند، نکات زیرین را دربردارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استشارشونده و ستمزده به عدم امکان ادامهٔ زندگی کهنه بشیوهٔ کهنه بی بوده خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استشارگران نیز نتوانند بشیوهٔ سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می‌تواند پیروز گردد که «پایینی‌ها» ادامهٔ زندگی بشیوهٔ کهنه را نخواهند و «بالایی‌ها» ادامهٔ حکومت بشیوهٔ کهنه را نتوانند. این حقیقت را بصورت دیگر می‌توان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران همه‌گیر در سراسر کشور (یعنی بحرانی که هم استشارشوندگان و هم استشارگران را در بر گیرد) امکان‌پذیر نیست. بنابر این برای انقلاب می‌باید: اولاً آکثریت کارگران (یا بهره‌حال آکثریت کارگران آگاه، اندیشمند و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را بعد کمال دریابند و آماده باشند بخاطر آن مرگ را پذیرا شوند؛ ثانیاً طبقات حاکمه در زمینهٔ اداره امور دولت بچنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس‌مانده‌ترین توده‌ها را نیز بمیدان سیاست بکشانند (نشانهٔ هر انقلاب اصلی عبارتست از افزایش سریع یعنی ده برابر شدن و حتی صد برابر شدن تعداد عناصر مستعد مبارزه سیاسی در میان توده زحمتکش و ستمزده‌ای که پیش از آن بی‌عمل و عاطل مانده بود) و دولت را ناتوان کنند و سرنگونی سریع آنرا برای انقلابیون میسر سازد.

در انگلستان، چنانکه ضمناً از همان نقط للوید جرج پیداست، این هر دو شرط انقلاب پرولتاری موقیت‌آمیز آشکارا فراهم می‌آید. اشتباهات کمونیست‌های چپ نیز اکنون درست بدان جهت بسیار خطروناک است که در میان برخی از انقلابیون به هر یک از این دو شرط برخورد بعد کافی سنتجیده، بحد کافی دقیق، بحد کافی آگاهانه و بحد کافی دوراندیشانه مشاهده نمی‌شود. اگر ما گروه انقلابی نیستیم،

بلکه حزب طبقه^۱ انقلابی هستیم و اگر سیخواهیم توده‌ها را به پیروی از خود راغب سازیم (زیرا در غیر اینصورت بیم آنست که پرگویانی بیش نباشیم)، باید اولاً به هندرسن یا استودن کمک کنیم تا للوید جرج و چرچیل را درهم کویند (عبارت صحیح تر حتی اولی‌ها را واداریم تا دویی‌ها را در هم کوینند، زیرا اولی‌ها از پیروزی خود بیمنا کند!) ؟ ثانیاً به اکثریت طبقه^۲ کارگر کمک کنیم تا با تجربه^۳ خویش به حقانیت ما یعنی فرمایگی کامل هندرسن‌ها و استودن‌ها، به سرشت خردببورژوا و خیانتگر آنان و به ناگزیری ورشکستگی آنها یقین حاصل کنند؛ ثالثاً فراسیدن لحظه‌ای را که در آن پرپایه^۴ نوبید شدن اکثریت کارگران از هندرسن‌ها میتوان دولت هندرسن‌ها را بیک ضربت و با اسید جدی به کامیابی سرنگون ساخت، تسريع کنیم و در نظر داشته باشیم که این دولت در آنهنگام سراسیمه تر از پیش خود را به این در و آن در خواهد زد، زیرا هم اکنون می‌بینیم که حتی شخص بسیار هوشمند و پروپاقرصی چون للوید جرج که خردببورژوا نیست، بلکه بزرگ بورژواست، چگونه به سراسیمگی کامل دچار گردیده است و چگونه هر روز بیش از پیش خود (و تمام بورژوازی) را ضعیف میسازد—دیروز از طریق «کشمکش‌هایش» با چرچیل و امروز از طریق «کشمکش‌هایش» با آسکویت.

سیخواهم مطلب را از اینهم روشتر بیان دارم. کموفیستهای انگلیسی بعقیده من، باید هر چهار حزب و گروه خود را (که همه آنها بسیار ضعیف و برخی از آنها ضعیفتر از ضعیف‌اند) بر بنیاد اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتمی در پارلمان، در یک حزب کموفیست متوجه سازند. حزب کموفیست به هندرسن‌ها و استودن‌ها پیشنهاد «سازش» و توافق در انتخابات بیکند، پیشنهادی بدین مضمون: مبارزه مشترک علیه اتحاد للوید جرج و محافظه‌کاران، تقسیم کرسی‌های پارلمان به تناسب شماره آرایی که کارگران به حزب کارگر یا به کموفیست‌ها داده‌اند (نه در انتخابات بلکه از طریق رأی گیری خاص)، حفظ آزادی کامل در کار تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی. بدون شرط اخیر البته نباید تن به ائتلاف داد، زیرا این خیانت خواهد

بود؛ کمونیستهای انگلیسی باید از آزادی کامل خود برای افشاری هندرسن‌ها و استوندن‌ها با همان قاطعیتی دفاع کنند و آنرا محفوظ دارند که بلشویک‌های روس (طی پانزده سال از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷) در قبال هندرسن‌ها و استوندن‌های روسی یعنی مشنویک‌ها از آن دفاع میکرند و آنرا محفوظ میداشتند.

اگر هندرسن‌ها و استوندن‌ها ائتلاف را با این شرایط بپذیرند، برد با ما خواهد بود، زیرا تعداد کرسی‌های پارلمان بهیچوجه برای ما مهم نیست، ما در بنده تعداد کرسی نیستیم و در این زمینه گذشت پذیر خواهیم بود (ولی هندرسن‌ها و بویژه دوستان جدید — یا اربابان جدید — آنان یعنی لیبرال‌هایی که به حزب مستقل کارگر پیوسته‌اند، بیش از هرچیز در بنده تعداد کرسی‌ها هستند). برد با ما خواهد بود، زیرا تبلیغات خود را درست در لحظه‌ای میان توده‌ها خواهیم برد که للوید جرج خود آنها را «به سنتیز برانگیخته است» و بدینسان تنها به حزب کارگر کمک نخواهیم کرد تا دولت خود را زودتر تشکیل دهد، بلکه به توده‌ها نیز کمک خواهیم کرد تا تمام تبلیغات تئوریک کمونیستی ما که آنرا بی هیچ کم و کاست و بدون سکوت گذاردن هیچیک از نکات آن، علیه هندرسن‌ها انجام خواهیم داد، زودتر پی بزند.

اگر هندرسن‌ها و استوندن‌ها از ائتلاف با ما بپایه این شرایط سر باز زنند، برد از آنهم بیشتر با ما خواهد بود، زیرا فوراً به توده‌ها نشان خواهیم داد (در نظر داشته باشید که حتی در درون حزب کارگر مستقل صرفاً مشنویک و کاملاً اپورتوئیست نیز، توده هواردار شوراهاست) که هندرسن‌ها بستگی خوبیش را به سرمایه‌داران بر همپیوستگی صفوی تمام کارگر ترجیح میدهند. در قبال توده‌ها نیز برد فوری ما مسلم خواهد بود، زیرا آنها بویژه پس از آن توضیحات درخشنان و بسیار صحیح و (برای کمونیسم) بسیار مودمندی که للوید جرج داده است، از همپیوستگی صفوی تمام کارگران علیه اتحاد للوید جرج با محافظه‌کاران، هوارداری خواهند کرد. برد فوری ما مسلم خواهد بود، زیرا به توده‌ها نشان خواهیم داد که هندرسن‌ها و

استوند ها از پیروزی بر للوید جرج بیم دارند و میترستند به تنها بی زمام حکومت را بدست گیرند و پنهانی میکوشند تا از پشتیبانی للوید جرج که آشکارا علیه حزب کارگر دست یاری بسوی محافظه کاران دراز میکند، بخوردار گردند. باید خاطرنشان ساخت که در روسیه پس از انقلاب ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ (مطابق با تقویم قدیم) درست وجود عاملی با همین کیفیت موجب شد که تبلیغات بلشویک ها علیه منشویک ها و اس ارها (یعنی هندرسن ها و استوند های روسی) به کامیابی انجامد. ما به منشویک ها و اس ارها میگفتیم: زمام حکومت را تمام و کمال بدون بورژوازی بدست خود گیرید، زیرا شما در شوراهای اکثریت دارید (در نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ بلشویک ها فقط ۱۳ درصد آراء را داشتند). ولی هندرسن ها و استوند های روسی میترسیدند زمام حکومت را بدون شرکت بورژوازی بدست گیرند و هنگامی هم که بورژوازی کار انجام انتخابات مجلس مؤسسان را بدفع الوقت میگذرانید، زیرا بخوبی میدانست که اکثریت را در چنین مجلسی اس ارها و منشویک ها * (که هر دوی آنها ائتلاف سیاسی پسیار محکمی با یکدیگر داشتند و عملآ نیز بیانگر یک دمکراتی خرد بورژوا ای بودند) بدست خواهند آورد، اس ارها و منشویک ها توان آنرا نداشتند که برای جلوگیری از این دفع الوقت ها بطور جدی و پیگیر به مبارزه بrixیزند.

در صورت استناع هندرسن ها و استوند ها از ائتلاف با کمونیست ها برد فوری با کمونیست ها خواهد بود، زیرا بدینوسیله هواخواهی توده ها را بسوی خود جلب میکنند و هندرسن ها و استوند ها را بی اعتبار میسازند و اگر در این رهگذر ما چند کرسی پارلمانی را هم از دست

* در انتخابات مجلس مؤسسان روسیه در نوامبر سال ۱۹۱۷، بنابر آمارهایی که بیش از ۳۶ میلیون رأی دهنده را در برمیگیرد، ۲۵ درصد آراء به بلشویک ها، ۱۳ درصد به احزاب مختلف ملاکان و بورژوازی و ۶۲ درصد به دمکرات های خرد بورژوا یعنی به اس ارها و منشویک ها و گروههای کوچک خویشاوند آنان داده شد.

پدھیم هیچگونه اهمیتی برایمان نخواهد داشت. در چنین صورتی ما فقط در عده بسیار اندکی از حوزه‌های انتخاباتی کاملاً مطمئن یعنی در آن حوزه‌هایی کاندید خواهیم داد که شرکت کاندیدهای ما در انتخابات آنجا موجب پیروزی کاندید لیبوریست (عضو حزب کارگر) نگردد. ما به تبلیغات انتخاباتی خواهیم پرداخت و در جریان آن اوراقی برای تبلیغ کمونیسم پخش خواهیم کرد و در تمام حوزه‌هایی که خود کاندید نداریم، توصیه خواهیم کرد که بسود لیبوریست و علیه بورژوازی رأی دهند. رفیق سیلویا پانکهورست و رفیق گلاخر اشتباه میکنند که این عمل را خیانت به کمونیسم یا استنکاف از مبارزه علیه سوسیال خیانت پیشگان میشمارند. بر عکس، این عمل، بیگمان بسود انقلاب کمونیستی تمام خواهد شد.

برای کمونیست‌های انگلیسی اکنون در موارد بسیار زیاد حتی نزدیک شدن به توده‌ها و حتی واداشتن آنان به شنیدن سخنان خویش، دشوار است. ولی اگر من در برابر آنها بعنوان یک کمونیست سخن گویم و اعلام دارم که شما را دعوت میکنم بسود هندرسون و علیه للوید جرج رأی دهید، یقیناً حاضر خواهند شد حرفاهايم را بشنوند و آنگاه خواهم توانست علاوه بر توضیح عامه‌فهم این حقیقت که چرا شوراها از پارلمان بهتر و دیکتاتوری پرولتاپیا از دیکتاتوری چرچیل (که در پس پرده «دمکراسی» بورژوازی استار میگردد) بهتر است، این نکته را نیز توضیح دهم که میخواهم هندرسون را با رأی خود درست همانگونه نگهداش که طناب شخص بدآراویخته را نگه میدارد، — من میتوانم توضیح دهم که توفیق هندرسون‌ها در تشکیل دولت خویش حقانیت مرا همانگونه ثابت خواهد کرد، توده‌ها را همانگونه بسوی من خواهد کشاند و مرگ سیاسی هندرسون‌ها و اسنودن‌ها را همانگونه تسربیح خواهد کرد که در مورد همفکرانشان در روسيه و آلمان مشاهده شد.

و اگر به من اعتراض کنند که این تاکتیک بیش از اندازه «زیرکانه» یا بسیار پیچیده است و توده‌ها آنرا درک نخواهند کرد و انتخاذ چنین تاکتیکی نیروی ما را پخش میکند و از هم میپاشد و

مانع تمرکز آن برای انجام انقلاب شوروی میگردد و غیره، من در پاسخ متعرضین «چپ» خواهم گفت: گناه آینین پرستی سطحی خود را به گردن تودها نیندازید! سطح فرهنگ تودها در رویه بیقین بالاتر از انگلستان نبود، بلکه پایین تر بود. با وجود این، تودها مقصود بشویکها را در یافتند؛ و این امر که بشویکها در آستان انقلاب شوروی یعنی سپتامبر سال ۱۹۱۷-فهرستی از کاندیدهای خود برای پارلمان بورژوا می‌باشد (مجلس مؤسسان) ترتیب دادند و در همان فردای انقلاب شوروی یعنی نوامبر سال ۱۹۱۷-در انتخابات همان مجلس مؤسسانی که روز ۶ ژانویه سال ۱۹۱۸ طومار آذرا فرو پیچیدند، شرکت ورزیدند، ذه تنها زیانی به آنان نرساند، بلکه پسوردشان تمام شد. در اینجا من نمیتوانم چگونگی دو میان اختلاف نظر میان کمونیست‌های انگلیسی را بر سر اینکه آیا باید به حزب کارگر پیوست یا نه، بررسی کنم. من درباره این مسئله که بسبب ویژگی فوق العاده خصلت «حزب کارگر» بریتانیا و تفاوت فاحش سرایای ساختمانش با احزاب سیاسی معمولی بخش قاره‌ای اروپا، بسیار بغرنج است، مدارک بسیار اندک در اختیار دارم. ولی در یک نکته شکن نیست و آن اینکه اوگا در مورد این مسئله نیز هرگز بخواهد تاکتیک پرولتاپیای انقلابی را بر پایه اصولی از قبیل: «حزب کمونیست باید آینین خود را منزه و استقلال خود را در قبال رفورمیسم خلشه‌نایدیر نگاه دارد و رسالت حزب کمونیست آنست که در صف اول گام بردارد و بدون توقف و بدون پیچیدن از راه خویش یکراست بسوی انقلاب کمونیستی پیش رود» استوار سازد، — ناگزیر دچار اشتباه میگردد، زیرا پیروی از چنین اصولی فقط تکرار اشتباه کمونارهای بلازنگیست فرانسه خواهد بود که در سال ۱۸۷۴ شعار «نفی» هرگونه سازش و هر گونه توقف در بین راه را اعلام می‌داشتند. ثانیاً شکن نیست که در این زمینه نیز مانند همیشه وظیفه‌ای که باید انجام گیرد عبارتست از توانایی کاربرد اصول عام و بنیادی کمونیسم بر وفق آن ویژگی مناسبات میان طبقات و احزاب، بر وفق آن ویژگی سیر تکامل عینی در جهت کمونیسم

که خاص هر کشوریست و باید توانست آنرا پژوهید و یافت و شناخت.

ولی این مطلب را باید در پیوندش نه تنها با کمونیسم انگلستان، بلکه با نتایج عامی که از چگونگی تکامل کمونیسم در تمام کشورهای سرمایه‌داری ناشی می‌شود، بررسی کرد. ما نیز آکنون به این مبحث خواهیم پرداخت.

۱۰

نتایجی چند

انقلاب بورژوازی سال ۱۹۰۵ روسیه نمایانگر چرخشی بسیار ویژه در سیر تاریخ جهانی بود: در یکی از واپس‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، جنبش اعتصابی چنان دامنه و چنان نیرو گرفت که نظیر آن در جهان دیده نشده بود. تنها در نیستین ماه سال ۱۹۰۵ شماره اعتصاب کنندگان از ده برابر میانگین سالانه شماره اعتصاب کنندگان در دوران ده سال پیشین (۱۸۹۵ – ۱۹۰۴) فرونتر گشت و از ژانویه تا اکتبر سال ۱۹۰۵ دامنه اعتصابات، پی در پی و با ابعادی عظیم گسترش پذیرفت. روسیه^۱ واپس‌مانده، تحت تأثیر یک سلسه عوامل تاریخی کاملاً ویژه، نیستین کشوری بود که نه تنها نمونه‌ای از پیشرفت جهش‌وار فعالیت خودجوش توده‌های ستمزده را در هنگام انقلاب به جهانیان عرضه داشت (در تمام انقلاب‌های بزرگ حال بر همین منوال بوده است)، بلکه نقش پرولتاپیا را که اهمیتش بینهایت فرونتر از اهمیت تعدادش در میان اهالی بود و همچنین درآمیزی اعتصاب اقتصادی و سیاسی و تبدیل اعتصاب سیاسی به قیام سلاحانه و پیدایش شکل نوین پیکار توده‌ای و سازمان توده‌ای طبقات ستمزده از سرمایه‌داری – یعنی شوراهما را نیز بر آنان آشکار ساخت.

انقلاب‌های فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ به گسترش همه‌جانبه شوراها در سراسر کشور و سپس به پیروزی شوراها در انقلاب پرولتری، سوسیالیستی، انجامید. آنگاه طی زمانی کمتر از دو سال پس از آن جهانشمول بودن شوراها یعنی رواج این شکل از پیکار و سازمان در قلمرو جنبش جهانی کارگری و نیز رسالت تاریخی شوراها در نقش گورکن، وارت و جانشین پارلمانتاریسم بورژوازی و بطور کلی دمکراتی بورژوازی، نمودار گشت.

مطلوب بدینجا پایان نمی‌پذیرد. تاریخ جنبش کارگری اینک نشان میدهد که این جنبش در تمام کشورها مبارزه کمونیسم نوزاد و رویان و پویان بسوی پیروزی را اولاً و بطور عمدۀ علیه «منشویسم» خویش (در هر کشور) یعنی علیه اپورتونیسم و سوسیال‌شوتیسم و ثانیاً— و باصطلاح بصورت متمم— علیه کمونیسم «چپ» در پیش دارد (و هم اکنون این مبارزه را آغاز کرده است). مبارزه نیختن، در تمام کشورها و ظاهرآ بدون هیچ استثناء، بصورت مبارزه میان انترناسیونال دوم (که دیگر عملاً به نیستی گراییده) و انترناسیونال سوم دامن گستردۀ است . مبارزه دوم، هم در آلمان، هم در انگلستان، هم در ایتالیا و هم در آمریکا (در این کشور دست کم بخش معینی از سازمان «کارگران صنعتی جهان» و جریان‌های آنارشیست سندیکالیست همزمان با قبول تقریباً همگانی و تقریباً تام و تمام سیستم شوروی، از اشتباهات کمونیسم چپ دفاع میکنند) و هم در فرانسه (منظور چگونگی روش بخشی از سندیکالیست‌های پیشین این کشور در قبال حزب سیاسی و پارلمانتاریسم است. ضمناً آنها نیز همزمان با اتخاذ این روش سیستم شوروی را قبول دارند)، — مشاهده میشود و به بیان دیگر این مبارزه نه تنها در مقیاس بین‌المللی، بلکه بیشک در مقیاس سراسر گیتی انجام میگیرد.

ولی جنبش کارگری در همانحال که همه‌جا مکتب مقدماتی و در ماهیت امر مکتب همگونی را برای پیروزی بر بورژوازی میگذراند، تکامل آن در هر کشور پشیوه‌خاص انجام می‌پذیرد. ضمناً کشورهای بزرگ و پیشرفته سرمایه‌داری این راه را از بشنویسم که تاریخ مهلتی

پانزده ساله به آن داد تابصورت یک جریان متشکل سیاسی در آید و مقدمات پیروزی خود را بر بورژوازی فراهم سازد، بس سریعتر میپیمایند. انتربنایونال سوم در همین بهلت کوتاه یکساله‌ای که از تأسیش میگذرد، به پیروزی قطعی دست یافته و انتربنایونال دوم زرد* و سوسیال‌شوینیست را که تا همین چند ماه پیش بمراتب نیرومندتر از انتربنایونال سوم بود و استوار و پرتوان مینمود و از کمکهای همه‌جانبه—مستقیم و غیرمستقیم، مادی (مقامات وزارتی، گذرنامه، جرائد) و معنوی بورژوازی جهانی بخوردار بود، درهم کویله است. اکنون حق مطلب در آنست که کمونیستهای هر کشور بتوانند هم وظایف بنیادی و اصولی مبارزه علیه اپورتونیسم و عليه آین پوستی سطحی «چپ» و هم ویژگی‌های شخصی را که این مبارزه در هر کشور بر حسب مختصات اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ترکیب ملی (ایرلند و غیره) و نیز وضع مستعمرات آن و تقسیم‌بندی‌های مذهبی و غیره و غیره کسب میکند و ناگزیر باید کسب کند، با آگاهی کامل در نظر گیرند. نارضایی از انتربنایونال دوم همه‌جا احساس میشود، دامن میگسترد و شدت می‌پذیرد—هم پسیب اپورتونیسم آن و هم پسیب ذاتی یا بی کفایتی آن برای ایجاد یک کانون واقع‌نمای رهبری کننده که بتواند رهنمای تاکتیک بین‌المللی پرولتاریای انقلابی در مبارزه‌اش بخاطر بی‌ریزی جمهوری جهانی شوروی باشد. باید این نکته را بروشنی دریافت که چنین کانون رهبری کننده‌ای را پهیچونه نمیتوان بر پایه^۱ قواعد تاکتیکی قالبی، یکنواخت و همگون مبارزه بنیاد نهاد. تا زمانی که تمایزات ملی و دولتی میان خلق‌ها و کشورها برجای هستند—و باید توجه

* صفت «زرد» را در قرون پیشین اروپاییان در مورد «خطر زرد» یعنی خطر ایلغار مغلان چنگیزی بکار میبردند. در قاموس انقلابیون این صفت به عناصر اعتصاب‌شکن و به اتحادیه‌های ضدانقلابی و بطور کلی به سازمانهای رفرمیست همدست سرمایه‌داران و اسپریالیسم اطلاق میگردد. مترجم.

داشت که این تمایزات حتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاپیا در عرصه جهانی طی دورانی بسیار و بسیار طولانی همچنان بر جای خواهند ماند – لازمهٔ وحدت تاکتیک بین‌المللی جنبش کارگری کمونیستی تمام کشورها برآنداختن تنوع تمایزات ملی و محو این تمایزات نیست (در لحظه کنونی این یک پندار پوچ است)، بلکه بکار بردن اصول بنیادی کمونیسم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاپیا) بشیوه‌ای است که این اصول را در جزئیات پدرستی تغییر شکل دهد، با تمایزات ملی و دولتی هر کشور پدرستی دمساز کند و بر آنها انطباق دهد. بررسی، پژوهش، کشف یا حدس و دریافت خصوصیات ملی و ویژگی‌های ملی در برخوردهای مشخص هر کشور به حل مسئله بین‌المللی واحد یعنی پیروزی بر اپورتونیسم و آینین‌پرستی سطحی چپ‌روانه در درون جنبش کارگری و نیز سرنگونی بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتاپیا – چنین است وظیفه عمله ما در این لحظهٔ تاریخی که تمام کشورهای پیشرفتنه (و نه تنها کشورهای پیشرفتنه) در آن بمر میبرند. در زمینه جلب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر و سوق دادن آن به راه هواداری از حکومت شوروی و روی بر تافتن از پارلمان‌تاریسم، به راه هواداری از دیکتاتوری پرولتاپیا و روی بر تافتن از دمکراسی بورژوازی، هم اکنون کار عمله انجام گرفته است. ولی این البته بهیچوجه تمام کار نیست و تا پایان آن هنوز راهی بسیار و بسیار دراز در پیش خواهد بود. اکنون باید تمام نیرو و تمام توجه را برای برداشتن گام بعدی یعنی تفحص چگونگی شکل گذار یا رسیدن به انقلاب پرولتری، متمرکز ساخت. بنظر میرسد که این امر اهمیت کمتری دارد – و از نظر معینی واقعاً هم چنین است – ولی در عوض به حل عمله مسئله عملاً نزدیکتر است.

پیشاهنگ پرولتری از نظر ایدئولوژیک تسخیر شده است. این امر اهمیت عمله دارد. بدون آن حتی یک گام هم نمی‌شود بسوی پیروزی برداشت. ولی از اینجا تا پیروزی هنوز راهی پس دراز در پیش است. تنها به نیروی پیشاهنگ نمیتوان به پیروزی رسید. کشاندن پیشاهنگ

یکه و تنها به میدان پیکار قطعی، هنگامیکه هنوز تمام طبقه و توده‌های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاہنگ برخاسته یا دست کم موضع بیطرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده و از پشتیبانی از دشمن آن بلکه دست نکشیده‌اند، — اقدامی است ذه تنها نایخرازنه، بلکه حتی تبهکارانه. و اما برای آنکه واقعاً تمام طبقه و توده‌های واقعاً انبوه رحمتکشان و ستمدیدگان از سرمایه، چنین موضعی اتخاذ کنند، — تنها تبلیغ و ترویج تئوری کافی نیست. برای این کار تجربه^۱ سیاسی خود این توده‌ها لازم است. چنین است قانون اساسی تمام انقلاب‌های کبیر که صحت آن اکنون ذه تنها در روسیه، بلکه در آلمان نیز با قدرت و صراحتی شگفت‌انگیز به ثبوت رسیده است. ذه تنها بر توده‌های بی‌فرهنگ و غالباً بیساد روسیه، بلکه بر توده‌های بسیار با فرهنگ و عموماً با ساد آلمان نیز لازم آمد تا تمام زیونی، کمال بی‌ارادگی، غایت فرمادگی، نهایت چاکرپیشگی در پیشگاه بورژوازی، منتهای فرمایگ دولت شهسواران عرصه انترناسیونال دوم و تمام ناگزیری دیکتاتوری مرتعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) مثل یگانه الترتیف نسبت به دیکتاتوری پرولتاپاریا را در تاریخ وجود خود احساس کنند و فقط پس از آن با قاطعیت به کمونیسم روی آورند.

وظیفه^۲ دست اول پیشاہنگ آگاه جنبش جهانی کارگری یعنی احزاب کمونیست و گروهها و جریان‌های کمونیستی آنست که بتوانند توده‌های انبوه را (که اکنون در اکثر موارد هنوز خواب‌آلوده، دلمده، اسیر عادات کهن و بدون جنبش مانده و بیدار نشده‌اند) به این موضع نوین برسانند یا به بیان صحیحتر، بتوانند ذه تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در جریان رسیدن یا گذار آنان به موضع نوین، رهبری کنند. انجام وظیفه^۳ تاریخی اول (یعنی جلب پیشاہنگ آگاه پرولتاپاریا بسوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقه^۴ کارگر)، چنانکه دیدیم، بدون پیروزی کامل ایدئولوژیک و سیاسی بر اپورتونیسم و سوسیال‌شوینیسم، میسر نبود، ولی انجام وظیفه^۵ دوم که اکنون به وظیفه^۶ دست اول بدل گردیده است یعنی توانایی رساندن توده‌ها به

موضوع نوین که با تکیه بر آن میتوان پیشانگ را در انقلاب تأمین کرد، بدون بر انداختن آینین پرستی سطحی «چپ» و بدون غلبه کامل بر اشتباها آن و خلاصی از این اشتباها، میسر نخواهد بود. تا زمانیکه سخن از جلب پیشانگ پرولتاریا بسوی کمونیسم درمیان بود (و در حدودی که هنوز از آن سخن درمیان است)، تا آنزمان و در این حدود کار ترویج تئوری در جای اول قرار دارد. در این زمینه مخالفها نیز با تمام نقاط ضعف ناشی از مخالف گرایی، سودمندند و نتایج ثمربخش بیار میآورند. ولی وقتی از فعالیت عملی تودهها و از گسترش ارتش‌های ملیونی (اگر بکار بردن چنین اصطلاحی جایز باشد) یعنی آرایش تمام نیروهای طبقاتی یک جامعه برای پیکار نهایی و قطعی سخن بمیان می‌آید، دیگر تنها با ورزیدگی در زمینه ترویج تئوری و تنها با تکرار حقایق مربوط به کمونیسم «ناب» هیچ کاری از پیش نمیرود. در این عرصه سخن از شمار صدها و هزارها نیست که یک مرrog تئوری (پروپاگاندیست M.) یعنی عضو گروه کوچکی که هنوز تودهها را رهبری نکرده، عملاً بدان میپردازد؛ سروکار ما در اینجا با ملیون‌ها و دهها میلیون است. سوالی که در اینجا باید در برابر خود مطرح ساخت تنها این نیست که آیا ما پیشانگ طبقهٔ انقلابی را مجبوب کرده‌ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن اینست که آیا نیروهای دارای اثربخشی تاریخی تمام طبقات جامعهٔ معین، و حتماً تمام طبقات این جامعه بدون استثناء، بطريقی گسترش یافته‌اند که لحظهٔ پیکار قطعی کاملاً فرا رسیده باشد یعنی بطريقی انجام گرفته است که: ۱) تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما بحد کافی سردرگم شده باشند، بحد کافی با هم ستیز کرده باشند و در مبارزه‌ای برون از حیطهٔ قدرشان خود را بحد کافی ناتوان کرده باشند؛ ۲) تمام عناصر متزلزل، مردد، نا استوار، لایه‌های میانین یعنی خردۀ بورژوازی و دمکراتی خردۀ بورژوازی بشکلی متمایز و برون از جمع بورژوازی، خود را بحد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکستگی عملی خویش بحد کافی بی‌آبرو شده باشند و ۳) در محیط پرولتاریا گرایش روحیات عمومی بسوی پستیبانی از قاطع‌ترین و

متهورانه‌ترین اقدامات انقلابی علیه بورژوازی آغاز گردیده و این روحیات بشدت رو به اوج باشد. در چنین صورتی لحظهٔ انقلاب فرارسیده و در چنین صورتی پیروزی ما، چنانچه تمام شرایطی را که در بالا بر شمردیم و به اختصار بیان داشتیم، بدستی در نظر گیریم و لحظهٔ عمل را بدستی برگزیم، تأمین است.

اختلاف نظر میان چرچیل‌ها و لloid جرج‌ها — این رجال سیاسی در تمام کشورها، با اندک تمایزات ملی، وجود دارند — از یکسو و میان هندرسن‌ها و لloid جرج‌ها از سوی دیگر، در نظر کمونیسم ناب یعنی کمونیسم تجربیدی که هنوز به پختگی لازم برای انجام فعالیت عملی توده‌ای و سیاسی نرسیده است، بكلی بی‌اهمیت و ناچیز می‌نماید. ولی وجود این اختلافات برای انجام فعالیت عملی توده‌ها بسیار و بسیار مهم است. اصل کار و تمام وظیفه یک فرد کمونیست که میخواهد ذه تنها متروج آگاه، معتقد و با ایمان بلکه در عین حال رهبر عملی توده‌ها در انقلاب باشد، آنست که بتواند این اختلافات را ارزیابی کند و لحظه‌ای را که تصادمات ناگزیر میان این «دوستان» به نهایت شدت خود میرسد و تمام «دوستان» را یکجا زبون و ناتوان می‌سازد، بدستی دریابد. باید وفاداری آکید و بی‌خدشه به اندیشه‌های کمونیسم را با توانایی تن در دادن به هر گونه سازش عملی ضرور و هر گونه مانور، ساخت و پاخت، پیچ و خم، عقب‌نشینی و غیره در آمیخت تا ظهور و افول قدرت سیاسی هندرسن‌ها (یا قهرمانان انترناسیونال دوم — چنانچه نخواهیم از افراد بیانگر دمکراتی خرد بورژوازی که خود را سوسیالیست می‌نامند، جداگانه نام پیرویم) و ورشکستگی آنان را در عرصهٔ عمل که جنبهٔ ناگزیر دارد و اذهان توده‌ها را درست مطابق با روح معتقدات ما و درست در جهت کمونیسم روشن می‌سازد و نیز کشمکش‌های جدال‌ها، تصادمات ناگزیر و گسیختگی کامل پیوند میان هندرسن‌ها — Lloid جرج‌ها — چرچیل‌ها (منشویک‌ها و اسارها — کادتها — سلطنت طلبان؛ شیدمان‌ها — بورژوازی — پیروان کاپ و غیره) را تسريع کرد و هنگامیکه گسیختگی پیوند میان تمام این «تکیه‌گاه‌های مالکیت خصوصی مقدس» بحد اعلای خود

سیرید، لحظه عمل را چنان صحیح برگزید که بتوان به نیروی تعارض قاطع پرولتاریا همه آنها را در هم کویید و قدرت سیاسی را به تصرف در آورد.

تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب‌ها خصوصاً همواره پر مضمون‌تر، متفوّع‌تر، پرشاخه‌تر، زنده‌تر و «زیرک‌تر» از آنست که در تصور بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیش‌اهنگان پیش‌وتیرین طبقات میگنجد. علت آن نیز روشن است، زیرا بهترین پیش‌اهنگ‌ها بیانگر شعور، اراده، شور و شوق و تصورات دهها هزار انسانند، و حال آنکه انقلاب به نیروی شعور، اراده، شور و شوق و تصورات دهها میلیون انسان که تازیانه‌های پیکار پرتب و تاب میان طبقات آنها را به جنبش و میدارد و آنهم در لحظاتی که تمام استعدادهای انسانی اوچ میگیرد و با حدت و شدتی خاص بکار می‌افتد، — تحقق می‌پذیرد. اینجا دو نتیجه عملی بسیار مهم بدست می‌آید: نخست آنکه طبقه انقلابی برای انجام وظیفه خود باید بتواند فن استفاده از تمام اشکال یا جوانب فعالیت اجتماعی را بدون هیچ استثناء فرا گیرد (و پس از تصرف قدرت سیاسی هر آنچه را که پیش از تصرف آن ناتمام گذاarde بود به فرجام رساند و آنهم گاه در کمال بی‌پرواپی و با تن در دادن به مخاطرات عظیم)، دوم آنکه طبقه انقلابی باید برای تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر، آماده باشد.

هر کس تصدیق دارد ارتشی که خود را برای فرا گرفتن فن کار با انواع سلاح‌ها و تمام وسایل و شیوه‌هایی که دشمن برای پیکار دو دست دارد یا ممکن است بدست آورد، آماده نسازد، رفتارش نابخردانه و حتی تبهکارانه است. این مطلب در عرصه سیاست بیشتر صدق میکند تا در امور جنگی. در سیاست خیلی کمتر میتوان از پیش دریافت که هنگام پیش‌آمد این یا آن وضع چه شیوه‌هایی از مبارزه را میتوان بکار برد که برای ما سودمند باشد. اگر ما برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی نداشته باشیم، آنگاه چنانچه تغییرات حاصله در وضع طبقات دیگر که مستقل از اراده ما صورت میگیرد، شکل و شیوه‌ای از فعالیت را در دستور روز قرار دهد که ما در

آن بسیار ضعیف باشیم، با شکستی عظیم — و گاه حتی شکست قطعی — رویرو خواهیم شد. ولی اگر برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی داشته باشیم، از آنجا که ما بیانگر منافع طبقه واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال نیز به ما امکان نداده تا سلاحی را بکار اندازیم که حداقل خطر را برای دشمن در بردارد و با حداقل سرعت ضربات سرگبار بر او وارد می‌سازد، باز هم پیروزی ما مسلم خواهد بود. انقلابیون بی تجربه غالباً می‌پندارند که کاربرد شیوه‌های علی مبارزه جنبه اپورتونيستی دارد و فقط کاربرد شیوه‌های غیرعلی مبارزه اقدام انقلابی است. علت این پندار هم آنست که بورژوازی بویژه در این زمینه کارگران را غالباً (و بیش از همه در ادوار «آرامش» یعنی در ادواری که آتش انقلاب خاموش بوده) فریفته و اغفال کرده است. ولی چنین تصویری نادرست است. این راست است که احزاب و رهبرانی که نمیتوانند یا نمیخواهند (نگو نمیتوانم، بگو نمیخواهم) شیوه‌های غیرعلی مبارزه را در اوضاع و احوال نظیر مثلاً دوران جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ – ۱۹۱۸ که بورژوازی آزادترین کشورهای دمکراتیک با گستاخی و لجام گسیختگی بیسابقه‌ای کارگران را میفریفت و افشاء حقایق مربوط به خصلت خارگرانه جنگ را ممنوع کرده بود، — بکار برند، اپورتونيست هستند و به طبقه، کارگر خیانت میکنند. ولی انقلابیونی که نمیتوانند اشکال غیرعلی مبارزه را با تمام اشکال علی آن در آسیزند، انقلابیون بسیار بدی هستند. انقلابی شدن بهنگامی که آتش انقلاب شعله کشیده و زبانه‌های آن همه‌جا را فرا گرفته است و عناصری از هر قماش بصرف شیفتگی یا بخطار مد و حتی گاه بهوای جاه و مقام به صفوں انقلاب می‌پیوندند، کار دشواری نیست. پرولتاپیا بعدها، یعنی پس از آنکه پیروزیش به فرجام رسید، باید زحماتی بسیار شاق و سیوان گفت عذایی الیم متتحمل شود تا گریبان خود را از چنگ این انقلابیون دروغین «برهاند». بسی دشوارتر — و بهمان نسبت ارزنده‌تر — است که انسان هنگامی که شرایط لازم برای پیکار مستقیم، آشکار، تودهای واقعاً انقلابی، هنوز فراهم نیامده است، بتواند انقلابی باشد و در

سازمان‌های غیر انقلابی و چه پسا صرفاً ارتقای اجتماعی، در محیطی غیرانقلابی، در میان توده‌هایی که قادر نیستند ضرورت کاربرد شیوه عمل انقلابی را فوراً دریابند، از منافع انقلاب (با کار در زمینه ترویج تئوری و فعالیت تبلیغاتی و سازمانی) دفاع کنند. وظیفه^۱ عمدۀ کمونیسم معاصر در اروپای باختی و آسیا آنست که بتواند مسیر مشخص حوادث یا چرخش خاصی را که در سیر حوادث پدید میگردد و توده‌ها را به عرصه^۲ پیکار انقلابی سترگ، واقعی، قطعی و نهایی بیرساند — بیاپد، لمس کند و بدرستی تعیین کند.

بر سبیل مثال انگلستان را در نظر بگیریم. ما نمیتوانیم بدانیم — و هیچکس هم قادر نیست از پیش معلوم کند که آتش انقلاب واقعی پرولتاری چه وقت در انگلستان شعله‌ور خواهد شد و چه انگیزه‌ای پیش از همه توده‌های بسیار انبوه را، که اکنون در خوابند، بیدار خواهد کرد، به جوش خواهد آورد و به عرصه^۳ پیکار خواهد کشاند. بدینجهت ما موظفیم مقدمات کار خود را بشیوه‌ای فراهم سازیم که (طبق اصطلاحی که پلخاون فقید هنگاسیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود، دوست داشت آنرا بکار برد) «چهار دست و پا نعل شده» باشیم. شاید یک بحران پارلمانی انگیزه‌ای گردد که «رخنه پدید آورد» و «قشر یخ را در هم شکند» و شاید بحران ناشی از سردرگمی بازنشدنی کلاف تضادهای استعماری و امپریالیستی که روزبروز حدتی در دنیا کتر و شدتی فزاینده‌تر بخود میگیرد، چنین انگیزه‌ای پدید آورد؛ شاید هم انگیزه ثالث و غیره و غیره دیگری پدید آید. حرف ما این نیست که چه مبارزه‌ای سرنوشت انقلاب پرولتاری را در انگلستان تعیین خواهد کرد (این مطلب برای هیچیک از کمونیست‌ها تردیدی بر نمی‌انگیرد، این مسئله برای همه^۴ ما حل شده و بطور قطعی هم حل شده است). ما از آن انگیزه‌ای سخن میگوییم که توده‌های پرولتاری را که اکنون در خوابند به جمیش واحدها داشت و آنها را کاملاً به آستان انقلاب خواهد رساند. فراموش نکنیم که مثلاً در جمهوری بورژوازی فرانسه، در اوضاع و احوالی، که هم از نظر بین‌المللی و هم از نظر داخلی صد بار کمتر از امروز خصلت انقلابی داشت، انگیزه «ناگهانی»

و «ناچیزی» (چون حداثه دریقوس (۷۵))، که فقط نشانگر یک از هزاران شیادی ناپکارانه مخالف نظامی مرتاج بود، کافی بود برای آنکه مردم را کاملاً به آستان جنگ داخلی برساند!

کمونیست‌ها باید در انگلستان پیوسته و بشیوه‌ای پیگیر و خستگی‌ناپذیر هم از انتخابات پارلمانی و هم از تمام تغییرات ناگهانی سیاست امپریالیستی دولت بریتانیا در قبال ایرلند و سیاست مستعمراتی سراسر جهان و نیز از تمام رشته‌ها، عرصه‌ها و جوانب دیگر زندگی جامعه استفاده کنند و فعالیت خود را در تمام این بخش‌ها بشیوه نوین، بشیوه کمونیستی یعنی نه بکردار انترناسیونال دوم، بلکه بکردار انترناسیونال سوم انجام دهند. من در اینجا نه فرصت دارم و نه جای آن هست که به تشریح شیوه‌های شرکت «روسی» یعنی «بلشویک» در انتخابات پارلمانی و در مبارزات پارلمانی بپردازم، ولی میتوانم به کمونیست‌های خارجی اطمینان دهم که این شیوه‌ها با شیوه‌های فعالیت پارلمانی معمول در اروپای غربی هیچگونه شباهتی نداشتند. از اینجا غالباً چنین نتیجه میگیرند که: «بله، در کشور شما، روسیه، حال بر این متوال بود، ولی پارلماناتاریسم در کشور ما بر متوال دیگریست». این نتیجه‌گیری نادرست است. در عالم وجود کمونیست‌ها، هواداران انترناسیونال سوم در هر کشور برای همین است که فعالیت کهنه سوسیالیستی، تردیونیونیستی، سندیکالیستی و پارلمانی را در تمام جهات و در جمیع عرصه‌ها به فعالیت نوین یعنی کمونیستی بدل سازند.

در انتخابات ما هم رگه‌های اپورتونیستی و تمام عیار بورژوازی، رگه‌های کارچاق کنی و شیادی سرمایه‌داری همیشه بحد وفور وجود داشتند. کمونیست‌های اروپای غربی و آمریکا باید بتوانند پارلماناتاریسم نوین و دیگر گونه‌ای فارغ از اپورتونیسم و جاهطلبی پدید آرند تا: حزب کمونیست‌ها شعارهای خود را اعلام دارد و پرولترهای راستین بیاری تهیستان غیرمشکل و سخت توسری خورده، اوراق تبلیغاتی پخش کنند و مقصد های لازم برسانند، بسراح خانه‌های کارگران، کله‌های پرولترهای روستا و دهقانان کورده‌های دورافتاده بروند (در اروپا خوشبختانه دهات دورافتاده و سوت و کور بمراتب کمتر از کشور ما

و در انگلستان بکلی کمیاب است)، به میکده‌های پاتوق مردمان بسیار ساده سر بزنند، به اتحادیه‌ها، جمیعت‌ها و جلسات اتفاقی مردمان بسیار ساده راه یابند، با مردم دانشمندانه (و بشیوه نژنдан پارلمانی) سخن نگویند، ذره‌ای در پی «کرسی» پارلمان نباشند، بلکه همه‌جا برای بیداری افکار بکوشند، توده را بسوی خود بکشند، از هر کلام بورژوازی اتخاذ سند کنند، از دستگاهی که خود او ساخته یعنی از انتخاباتی که او تعیین کرده و از دعوت‌هایی که او از عموم خلق بعمل آورده است، استفاده کنند و مردم را با پلشویسم چنان آشنا سازند که در ادوار غیر انتخاباتی (در محیط تسلط بورژوازی) هیچگاه میسر نبوده است (البته باستثناء لحظات اختصاصات بزرگ که طی آن مثلاً در کشور ما عین همین دستگاه تبلیغات عموم خلق حتی باشدت و اثربخشی بیشتر عمل میکرد). انجام این وظیفه در اروپای غربی و آمریکا کاریست بسیار دشوار، بسیار و بسیار دشوار، ولی آنرا میتوان و باید انجام داد، زیرا وظایف ناشی از کمونیسم را اصولاً بدون زحمت نمیتوان با انجام رساند و زحمت را هم باید برای انجام وظایف عملی کشید که بیش از پیش اشکال متنوع کسب میکند، بیش از پیش با تمام رشته‌های زندگی اجتماعی سربوط میگردد و بیش از پیش رشته‌ای از پس وشه دیگر و عرصه‌ای از پس عرصه دیگر را از چنگ بورژوازی برون میکشد.

در همان انگلستان نیز باید کار ترویج تئوری و تبلیغات و فعالیت سازمانی در ارتش و در میان ملیت‌های ستمکش و نابرابر حقوق دولت «خودی» (ایرلند، مستعمرات) را بشیوه‌ای نوین (یعنی نه سوسیالیستی، بلکه کمونیستی، نه رفرمیستی، بلکه انقلابی) سامان داد. زیرا در تمام این عرصه‌های زندگی اجتماعی، در دوران امپریالیسم عموماً و بویژه در حال حاضر یعنی پس از جنگی که شیرجهان خلق‌ها را مکیده است و چشم‌ها را برای مشاهده حقیقت (یعنی اینکه دهها میلیون انسان فقط برای حل این مسئله کشته و مغلول شدند که درندگان انگلیسی، کشورهای بیشتری را تاراج کنند یا درندگان آلمانی) بسرعت میگشاید، آری در تمام این عرصه‌های زندگی اجتماعی مواد محترقه فراوان رویهم

انباشتنه بیشود و انگیزه‌های فراوان برای بروز تصادمات، بحران‌ها و حدت مبارزات طبقاتی پدید میگردد. ما نمیدانیم و نمیتوانیم هم بدانیم که از میان انبوه جرقه‌های پیشماری، که اکنون تحت تأثیر بحران جهانی اقتصادی و سیاسی از همه‌جا به روی تمام کشورها فرو میپارد، کدام جرقه خواهد توانست حريق برانگیزد یعنی توده‌ها را باشد تی خاص به جنیش در آورد. بهمین جهت ما موظفیم با نیروی اصول نوین یعنی اصول کمونیستی خویش برای «عمل آوردن» خمیره جمیع عرصه‌ها، حتی کهنه‌ترین و پوسیده‌ترین و ظاهراً سترون‌ترین آنها، دست بکار شویم، زیرا در غیر اینصورت وظیفهٔ خود را بعد کمال انجام نخواهیم داد، تمام جوانب را در بر نخواهیم گرفت، بر تمام سلاحها مسلط نخواهیم بود و خود را نه برای پیروزی بر بورژوازی (که تمام جوانب زندگی جامعه را پشیوه بورژوازی سامان داده و اکنون نیز بهمان شیوه نابسامان ساخته است) آماده خواهیم ساخت و نه برای نوسازی کمونیستی سرایای زندگی که پس از این پیروزی باید انجام گیرد.

پس از انقلاب پرولتئی در روسیه و پیروزی‌های این انقلاب در مقیاس جهانی که برای بورژوازی و عناصر عاسی کوتاه‌بین غیرمنتظره بود، اکنون سراسر جهان شکل دیگری بخود گرفته و بورژوازی نیز همه‌جا شکل دیگری بخود گرفته است. بورژوازی از «بلشویسم» بوحشت افتاده و از فرط خشم و کین نسبت به آن کارش تقریباً بسرحد جنون رسیده است و درست بهمین جهت از یکسو سیر حوادث را تسریع میکند و از سوی دیگر تمام توجه خود را به سرکوب قهرآمیز بلشویسم معطوف میدارد و بدینسان مواضع خودرا در یک سلسه از عرصه‌های دیگر نیز ضعیف میسازد. کمونیست‌های تمام کشورهای پیشرفته باید در تاکتیک خود این هر دو عامل را در نظر گیرند.

وقتی کادت‌های روس و کرنسکی برای برانگیختن افکار علیه بلشویک‌ها و تحریکات دیوانه‌وار شدید دست زدند — بویژه از آوریل سال ۱۹۱۷ و از آنهم بیشتر در ژوئن و ژوئیه سال ۱۹۱۷ — کار را چنان به افراط رساندند که «شورش را درآوردن». میلیون‌ها نسخه

از روزنامه‌های بورژوازی که بشیوه‌های گوناگون بر بلشویک‌ها میتاختند، با این عمل کمک میکردند تا توده‌ها درباره بلشویسم به داوری بپردازند. به برکت همین «جدوجهد» بورژوازی بود که علاوه بر روزنامه‌ها سراپای محیط زندگی جامعه نیز از جر و بحث پیرامون بلشویسم اشیاع شد. در مقیاس جهانی نیز اکنون میلیون‌ها از تمام کشورها رفتارشان بشیوه‌ایست که ما باید از صمیم قلب سپاسگزارشان باشیم. آنها نیز برای برانگیختن افکار علیه بلشویسم تحریکات خود را با همان جد و جهدی انجام میدهند که کرنسکی و شرکاء انجم میدادند و ضمناً همانگونه «شورش را درسی آورند» و همانگونه به ما کمک میکنند که کرنسکی میکرد. وقتی بورژوازی فرانسه مبارزه علیه بلشویسم را به محور تبلیغات انتخاباتی خود بدل میسازد و سوسيالیست‌های بالتبه معتمد یا متزلزل را به اتهام بلشویسم بجاد دشنام میگیرد، — وقتی بورژوازی آمریکا، در حالتی بلکی عقل باخته، هزاران تن را به اتهام بلشویسم میگیرد و همه‌جا اخباری درباره توطئه‌های بلشویکی پخش میکنند و بدینسان محیط سراسیمگی پدید می‌آورد، — وقتی بورژوازی انگلستان — این «موقرترین» بورژوازی جهان — با تمام عقل و آزمودگی خود، حماقت‌های عجیب میکند، «جمعیت‌های» بسیار ثروتمند برای «مبارزه برضد بلشویسم» تشکیل میدهد، کتابهای خاص درباره بلشویسم مینمی‌ویسد، گروههای تکمیلی دیگری از دانشمندان و مبلغان و کشیشان را برای مبارزه علیه بلشویسم اجیر میکند، — در قبال این اعمال ما باید با تعظیم در برابر حضرات سرمایه‌داران از آنان تشکر کنیم. آنها بسود ما کار میکنند. آنها به ما کمک میکنند تا توده‌ها را به درک چگونگی ماهیت و اهمیت بلشویسم علاقمند سازیم. اصولاً اکنون کار دیگری هم از دست آنها ساخته نیست، زیرا تلاشهای پیشین آنان برای «خاموشی گزیدن» در قبال بلشویسم و خفه کردن آن، عقیم ماند.

ولی در عین حال بورژوازی تقریباً فقط یک جانب بلشویسم را می‌بینند و آنهم قیام و اعمال قهر و ترور است و بدینجهت میکوشند خود را، بویژه در این عرصه، برای مقاومت و دفع حمله آماده سازد،

احتمال هم دارد که بورژوازی در پارهای موارد و در برخی از کشورها، در فواصل زمانی کم و بیش کوتاه به این کار موفق گردد. چنین احتمالی را باید بحساب آورد و اگر هم به این کار موفق شود برای ما هیچ وحشتی نخواهد داشت. کمونیسم بدون استثناء از تمام جوانب زندگی جامعه «برون میروید» و جوانه‌های آن بدون استثناء همه‌جا بچشم می‌خورد. این «بیماری واگیر» (چنانچه بخواهیم اصطلاح دلپسند بورژوازی و پلیس بورژوازی را که برایشان بسیار «دلپذیر» است، بکار برد باشیم) در اعماق بدن سخت رسوخ کرده و در سرایای آن چنان چنگ اندخته است که اگر یک از مجاری آنرا با تلاش خاص «مسدود سازند»، «بیماری واگیر» مجرای دیگری که گاه بکلی غیرمنتظره است، برای خود خواهد یافت. زندگی کار خود را از پیش خواهد برد. حال بگذار بورژوازی هر قدر می‌خواهد تقلائند، تا سرحد جنون خشم از خود نشان دهد، شورش را درآورد، حماقت کند، پیشاپیش از بلشویک‌ها انتقام بگیرد و در کشtar صدها و هزارها و صدها هزار تن دیگر از بلشویک‌های فردا یا دیروز بیداد کند (در هندوستان، مجارستان، آلمان و غیره)؛ بورژوازی با این رفتار بسان تمام طبقات دیگری که تاریخ آنها را به زوال محکوم ساخت، رفتار می‌کند. کمونیست‌ها باید بدانند که آینده در هر صورت به آنان تعلق دارد و بهمین جهت ما میتوانیم (و باید) شور و شوق عظیم خود را در پیکار سترگ انقلابی با حد اعلای خونسردی و حساب کاملاً هشیارانه روی تقلاهای دیوانه‌وار بورژوازی، در آمیزیم. انقلاب روسیه را در سال ۱۹۰۵ با قساوت تمام در هم کوفتند، بلشویک‌های روسیه را در ژوئیه سال ۱۹۱۷ در هم کوفتند، بیش از ۱۵ هزار تن از کمونیست‌های آلمانی را شیدمان و نوسکه هم عنان با بورژوازی و ژنرال‌های سلطنت طلب از طریق مفسدۀ جویی‌های ماهرانه و مانورهای فربیگرانه، قتل عام کردند، در فنلاند و مجارستان ترور سفید بیداد می‌کند. ولی کمونیسم در هر حال و در تمام کشورها آبدیده می‌شود و راه رشد می‌پوید و چنان سخت ریشه دوانده است که پیگردها نه تنها ضعیفیش نمی‌کنند و ناتوانش نمی‌سازند، بلکه نیرویش را بیش از

پیش فزونی می‌بخشنند. برای آنکه ما بتوانیم با گاههای مطمئن‌تر و استوارتر بسوی پیروزی پیش رویم، فقط یک چیز کم داریم و آنهم اینست که تمام کمونیستهای همه^۱ کشورها ضرورت کاربرد حداکثر نرمش را در تاکتیک خود بطور کاملاً روشن و عمیق دریابند. کمونیسم که بویژه در کشورهای پیشرفتنه بنحو درخشنانی راه رشد می‌پوید، اکنون درک این مطلب و توانایی کاربرد آنرا در عرصه عمل کم دارد.

آنچه بر سر مارکسیست‌های بس دانشمند و رهبران انترناشیونال دوم که به سوسیالیسم وفادار بودند یعنی بر سر کسانی چون کائوتسکی، اتو باوئر و دیگران آمد، میتوانند (و باید) درس عبرت سودمندی باشد. آنها ضرورت تاکتیک توأم با نرمش را کاملاً درک میکردنند، دیالکتیک مارکس را آموخته بودند و به دیگران هم می‌آموختند (و بسیاری از آنچه که در این زمینه انجام داده‌اند برای همیشه بصورت دستاورده ارزش‌های در نوشتارهای سوسیالیستی بر جای خواهد باند)، ولی در کاربرد این دیالکتیک چنان اشتباهی مرتکب شدند و یا در عرصه عمل چنان خود را از دیالکتیک بی‌بهره نشان دادند و در زمینه ارزیابی چگونگی دگرگونی‌های سریع اشکال و درک تراکم سریع محتوی تازه در اشکال کهنه چنان ناتوان از کار در آمدند که سرنوشتی چندان بهتر از سرنوشت هایندمان و گد و پلخانف پیدا نکردند. علت اساسی ورشکستگی آنها این بود که «محو تماسای» شکل معین و واحدی از رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند، یکجانبه بودن آنرا از یاد برداشتند، از رویرو شدن با تحول ناگهانی و سریعی که بحکم اوضاع و احوال عینی ناگزیر شده بود ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و ازبر شده و در نظر اول تردیدناپذیری چون: سه از دو بزرگتر است، ادامه دادند. ولی سیاست بیشتر به جبر میماند تا به حساب و از آنهم بیشتر به ریاضیات عالی میماند تا به ریاضی مقدماتی. در واقع هم تمام اشکال کهنه جنبش سوسیالیستی از محتوی تازه‌ای انباشته شدند و بدینجهت جلوی اعداد علامت تازه یعنی «منها» پدید آمد، ولی عالمه‌های ما با لجاج تمام اصرار داشتند (و

همچنان اصرار دارند) خود و دیگران را مجاب سازند که خیر، «نهای سه» از «نهای دو» بزرگتر است.

حال باید کوشید کمونیست‌ها نظیر همین اشتباه را، منتها از جانب دیگر، تکرار نکنند و یا عبارت صحیحتر باید کوشید تا همین اشتباه که کمونیست‌های «چپ»، منتها از جانب دیگر، مرتكب می‌شوند، هر چه زودتر تصحیح شود و هر چه سریعتر و با دردی هر چه کمتر برای بدنه، برطرف گردد. تنها آینه پرستی سطحی راست اشتباه نیست، آینه پرستی سطحی چپ نیز اشتباه است. البته اشتباه ناشی از آینه پرستی چپ در کمونیسم، در لحظه کنونی، هزار بار کم‌خطرتر و کم‌اهمیت‌تر از اشتباه ناشی از آینه پرستی راست (یعنی سوسیال‌شوینیسم و کائوتسکیسم) است، ولی علت این امر فقط آنست که کمونیسم چپ جریانی است کاملاً جوان و تازه دارد پدید می‌آید. فقط بدینجهت است که این بیماری را، با شرایط معین، بیتوان آسان درمان کرد و باید با نهایت جدیت دست بکار درمان آن شد. اشکال کهنه نفع کردنده و ترکیدنده، زیرا معلوم شد که محتوى تازه—یعنی محتوى ضد پرولتری و ارجاعی—در درون آنها به گسترش فزون از اندازه رسیده است. محتوى فعالیت ما (در راه حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) اکنون، از نقطه نظر چگونگی سیر تکامل کمونیسم جهانی، چنان پایدار، چنان نیرومند و چنان پرتوان است که میتواند و باید در هر شکلی، اعم از تو و کهنه، نمودار گردد، میتواند و باید جمیع اشکال یعنی نه تنها اشکال تو، بلکه اشکال کهنه را نیز سراپا دگرگونه سازد، بر آنها فایق آید و تابع خود کند، ولی نه برای آنکه با اشکال کهنه سازگار شود، بلکه برای آنکه بتواند جمیع اشکال را، اعم از تو و کهنه، به سلاح پیروزی کامل و نهائی، قطعی و بازگشت‌ناپذیر کمونیسم تبدیل کند.

کمونیست‌ها باید تمام ساعی خود را بکار بزنند تا جنبش کارگری و بطور کلی سیر تکامل جامعه را از سر راست‌ترین و سریعترین راه بسوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا سوق دهند. در این حقیقت تردیدی نیست. ولی کافیست گامی کوچک—

و ظاهراً در همان جهت—فراتر از آنچه که باید، پرداشته شود تا این حقیقت به اشتباه بدل گردد. کافیست پشیوه کمونیست‌های چپ آلمانی و انگلیسی گفته شود که ما تنها یک راه و آنهم راه سر راست را می‌پذیریم و مانور و قرار و مدار و سازش را سجاز نمی‌شماریم تا اشتباهی روی دهد که بتواند زیانی پس فاحش به کمونیسم وارد سازد و هم‌اکنون نیز تا حدودی وارد ساخته و می‌سازد. آیین پرستی راست لجاج می‌ورزید که فقط اشکال کهنه را می‌پذیرد و چون محتوى تازه را تشخیص نداد، کارش به ورشکستگی کامل انجامید. آیین پرستی چپ در نفع مطلق اشکال کهنه معین لجاج می‌ورزد و نمی‌بیند که محتوى تازه چگونه از خلال انواع گوناگون اشکال برای خود راه می‌گشاید. پیروان این آیین توجه ندارند که وظیفه ما کمونیست‌ها آنست که بر تمام اشکال مسلط گردیم و بتوانیم با نهایت سرعت یک شکل را با شکل دیگر تکمیل کنیم، یک شکل را جایگزین شکل دیگر سازیم و تا کتیک خود را با هر تغییر و تبدیلی از این گونه که توسط طبقه ما یا به نیروی مساعی ما صورت نگرفته باشد، دمساز کنیم. انقلاب جهانی در نتیجه داشت‌ها، پلیدی‌ها و رشتی‌های جنگ جهانی امپریالیستی و چاره‌ناپذیری وضع ناشی از این جنگ با چنان نیرویی به جنبش در آمده و تسريع شده است و با چنان شتاب شگرف و چنان تنوع سرشار از اشکال تغییریابنده در سطح و در عمق تکامل می‌پذیرد و بطلان هر گونه آیین پرستی خشک را چنان عبرت‌انگیز در پنهان عمل به ثبوت میرساند که ما تمام دلائل لازم را در دست داریم برای آنکه به شفای سریع و کامل جنبش جهانی کمونیستی از بیماری کودک کمونیسم «چپ» امیدوار باشیم.

ملحقات

طی مدتی که بنگاههای نشریات کشورما — کشوری که امپریالیست‌های سراسر جهان برای انتقام از انقلاب پرولتاری تاراجش کرده‌اند و با وجود انواع نویدها به کارگران خویش همچنان به تاراج و محاصره‌اش ادامه میدهند — آری، طی مدتی که بنگاههای نشریات ما کار انتشار کتاب مرا به سامان رساندند از خارجه استاد و مدارک تکمیلی دریافت شد. من بی‌آنکه در کتاب خود بیش از شرح اجمالی ملاحظات یک پولیسیست^{*} دعوی دیگری داشته باشم نکات جندي را باختصار بیان میدارم.

۱

انشعاب کمونیستهای آلمان

انشعاب کمونیست‌ها در آلمان تحقق پذیرفت. «چپ‌ها» یا «اپوزیسیون اصولی» حزب خاصی متمایز از «حزب کمونیست» تشکیل داده آنرا «حزب کارگری کمونیست» نامیده‌اند. در ایتالیا نیز از قرار معلوم کار به انشعاب می‌گراید — می‌گوییم: از قرار معلوم زیرا من فقط دو شماره متمم (شماره‌های ۷ و ۸) روزنامه چپ «سویت» («Il Soviet»)

* پولیسیست (publiciste) — نویسنده‌ای که مباحث اجتماعی و سیاسی را تشریح و تحلیل می‌کند. مترجم.

را در دست دارم که در آنها پیرامون امکان و ضرورت انشعاب بحث آشکار انجام گرفته و ضمناً از کنگره فرآکسیون «آبستنسیونیست‌ها» (یا تحریم‌گران یعنی مخالفان شرکت در پارلمان) نیز که هنوز جزو حزب سوسیالیست ایتالیا هستند صحبت شده است.

بیم آن میروند که انشعاب از «چپ‌ها» ضدپارلمانی‌ها (که تا حدودی ضد سیاست یعنی مخالف حزب سیاسی و فعالیت در سندیکاهای نیز هستند) همانند انشعاب از «سانتریست‌ها» (یا کائوتسکیست‌ها، پیروان لونگه، «مستقل‌ها» و غیره) به پدیده بین‌المللی بدل گردد. بگذار چنین باشد. انشعاب بهر حال بهتر از درهمی و آشفتگی است که هم مانع رشد و پختگی ایدئولوژیک ثوریک و انقلابی حزب میشود و هم مانع فعالیت عملی هماهنگ و واقعاً مشکل آن که زمینهٔ واقعی برای تحقق دیکتاتوری پرولتاپیا فراهم میسازد.

بگذار «چپ‌ها» خود را با فعالیت عملی در مقیاس ملی و بین‌المللی بیازایند و بکوشند تا بدون یک حزب مبتنی بر مرکزیت آکید و مجهز به انطباط آهنهای و بدون توانایی تسلط بر تمام عرصه‌ها و رشته‌ها و اشکال گوناگون کار سیاسی و فرهنگی زمینهٔ را برای تحقق دیکتاتوری پرولتاپیا فراهم سازند (و سپس هم به آن تحقق بیخشند). تجربه عملی بسرعت به آنها درس خواهد داد.

فقط باید تمام مساعی لازم را بکار برد تا انشعاب از «چپ‌ها» تحقق امری را که ناگزیر در آینده‌ای نزدیک در پیش خواهد بود و ضرورت سبرم دارد یعنی اتحاد تمام شرکت‌کنندگان جنبش کارگری را که هادار راستین و درستکار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاپیا باشند در چارچوب یک حزب واحد دشوار نسازد یا دشواری آنرا بحداقل رساند. در روسیه خوبختی خاص بلشویک‌ها این بود که مدت‌ها پیش از آنکه به مبارزه توده‌ای مستقیم در راه دیکتاتوری پرولتاپیا برخیزند یک فرصت پانزده‌ماهه داشتند تا هم علیه منشویک‌ها (یعنی اپرتوونیست‌ها و «سنتریست‌ها») و هم علیه «چپ‌ها» بی در پی مبارزه کنند و این مبارزه را به فرجام خود رسانند. در اروپا و آمریکا اکنون باید بنا چار همین کار را «با آهنگ سریع» انجام داد.

پارهای اشخاص خاصه در میان مدعیان ناکام رهبری میتوانند (چنانچه از انضباط پرولتاری و «درستکاری در قبال خویشتن» بهره کافی نداشته باشند) زمانی دراز روی اشتباهات خویش لجاج ورزند ولی توده‌های کارگر آنگاه که فرصت فراهم آید هم خود بآسانی و بسرعت متعدد خواهند شد و هم همه کمونیست‌های راستین را در حزب واحدی که توان تحقق نظام شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را داشته باشد متوجه خواهند ساخت*.

* در مورد مسئله اتحاد آینده کمونیست‌های «چپ» ضدپارلمانی‌ها با کمونیست‌ها بطور اعم ذکر نکات زیرین را نیز لازم میدانم. تا آنجا که من بر پایه آشنایی با روزنامه‌های کمونیست‌های «چپ» و بطور کلی کمونیست‌های آلمان میتوانم قضایت کنم گروه اول این برتری را دارد که بهتر از گروه دوم میتواند نظریات خود را در میان توده‌ها تبلیغ کند. وضعی شیوه بهمین وضع را من باارها در تاریخ حزب پلشویک مشاهده کرده‌ام — متنها به نسبتی کمتر و در پارهای از سازمان‌های محلی — نه اینکه در مقیاس سراسر کشور. مثلاً در سالهای ۱۹۰۷—۱۹۰۸ پلشویک‌های «چپ» گهگاه و اینجا و آنجا تبلیغات خود را در میان توده‌ها موفقیت‌آمیزتر از ما انجام میدادند. یک از علل این امر آنست که در لحظهٔ انقلاب یا هنگامیکه خاطرات انقلاب زنده است با تاکتیک نفی «سلطق» بهتر میتوان به توده‌ها نزدیک شد. ولی این هنوز دلیل بر صحبت چنین تاکتیکی نیست، بهر حال بدون ذره‌ای تردید میتوان گفت حزب کمونیستی که میخواهد عملی پیشاهنگ و طلایه‌دار طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا باشد و علاوه بر آن میخواهد فن رهبری توده انبوه زحمتکشان و استئمارشوندگان و آنهم نه فقط بخش پرولتار بلکه ایضا قشراهای غیر پرولتار آنها را نیز بیآموزد باید بتواند هم ترویج تئوری، هم سازمانگری و هم تبلیغات عادی خود را بزبانی و بشیوه‌ای که هم برای «خیابان» شهر و حول و حوش کارخانه و هم برای روستا بحد اکثر ساده، بحد اکثر مفهوم و پحداکثر روشن و زنده باشد انجام دهد.

کمونیست‌ها و مستقل‌ها در آلمان

من در کتاب حاضر این عقیده را بیان داشتم که سازش میان کمونیست‌ها و جناح چپ مستقل‌ها برای کمونیسم ضرور و سودمند است ولی تحقق آن آسان نخواهد بود. روزنامه‌هایی که از آن پس بدست من رسیدند صحت هر دو نکته را تأیید کرده‌اند. در شماره ۳۲ روزنامه «پرچم سرخ» (۷۶) ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان *Die Rote Fahne*, Zentralorgan der Kommunistischen Partei Deutschlands, Spartakusbund مارس سال ۱۹۲۰) «اعلامیه» این کمیته مرکزی درباره «پوچ»* نظامی (توطئه ساجراجویی) کاپ و لوتوبیس و در باره «دولت سوسیالیستی» انتشار یافته است. این اعلامیه هم از نظر مقدمه اصلی برهان و هم از نظر استنتاج عملی از آن کاملاً صحیح است. مقدمه اصلی در این معنی خلاصه می‌شود که در لحظه حاضر «پایه عینی» برای دیکتاتوری پرولتاپی وجود ندارد زیرا «اکثریت کارگران شهری» هوادار مستقل‌ها هستند. استنتاج آن: وعده حفظ موضع «اپوزیسیون صادقانه» (یعنی خودداری از آماده شدن برای «سرنگونی قهری») در قبال دولت «سوسیالیستی» بشرط طرد احزاب بورژوا، سرمایه‌دار.

این تاکتیک بیشک دارای پایه صحیح است. ولی اگر به مکث روی بیدقتی‌های جزئی این فرمولبندی هم نیاز نباشد باز نمیتوان این نکته را مسکوت گذاard که دولت سوسیال‌خیانت پیشگان را نمی‌شود (در اعلامیه رسمی حزب کمونیست) «سوسیالیستی» نامید و در جایی که هم حزب شیلدمان‌ها و هم حزب حضرات کائوتسکی‌ها و

* «واژه آلمانی) — شورش گروه کوچکی از توطئه گران

بمحمد کودتا. م.

کریسپین‌ها احزاب خردبوزروای دمکراتیک هستند نمی‌شود از برکناری «احزاب بورژوا سرمایه‌دار» سخن گفت و نمی‌شود بدانسان که در بنده چهارم اعلامیه آمده است چنین مطالبی نوشت:

«... برای جلب بیش از پیش توده‌های پرولتر بسوی کمونیسم وجود وضعی که در آن استفاده نامحدود از آزادی سیاسی میسر باشد و دمکراسی بورژوایی نتواند بسان دیکتاتوری سرمایه عمل کند از نقطهٔ نظر پیشرفت امر دیکتاتوری پرولتاریا اهمیت عظیم دارد...».

وجود چنین وضعی محال است. رهبران خردبوزروای یعنی کسانی چون هندرسون‌های آلمانی (شیدمان‌ها) و استوندن‌های آلمانی (کریسپین‌ها) از چارچوب دمکراسی بورژوایی فراتر نمی‌روند و نمی‌توانند فراتر روند و این دمکراسی هم ینویهٔ خود نمی‌تواند دیکتاتوری سرمایه نباشد. برای رسیدن به نتیجهٔ عملی که کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست بشیوه‌ای کاملاً صحیح در راه آن کوشیده است هیچ نیازی به نوشتمن مطالبی که از نظر اصولی نادرست و از نظر سیاسی زیانبار است، نبود. در این زمینه همینقدر کافی بود (برای حفظ موازین نزاکت پارلمانی) گفته شود: تا زمانی که اکثریت کارگران شهری از مستقل‌ها پیروی می‌کند، ما کمونیست‌ها نمی‌توانیم مانع آن شویم که این کارگران با تجربه‌اندوزی از چگونگی فعالیت دولت «خویش» از بنده آخرین پندارهای خردبوزروای دمکراتیک (یعنی همان پندارهای «بورژوایی سرمایه‌داری») خود، پرهنگ. ذکر همین نکته برای مستدل ساختن سازشی که واقعاً ضرورت دارد و در آن باید تا زمان معینی از تلاش برای سرنگونی قهرآمیز دولت مورد اعتماد اکثریت کارگران شهری، خودداری ورزید، کافیست. ولی در تبلیغات روزنامه میان توده‌ها که نیازی به مراءعات نزاکت رسمی پارلمانی ندارد، البته میتوان این نکته را هم افروزد که: بگذار فرمایگانی چون شیدمان‌ها و عناصر کوته‌بینی چون کائوتسکی‌ها و کریسپین‌ها خود را در صحنهٔ عمل رسو سازند و نشان دهند که

چه اندازه خود تحقیق شده و کارگران را نیز تحقیق میکنند. دولت «شسته رفته» آنان «شسته و فتنه از هر کس» کار «شستن و رفتن» اصطبل های اڑیاس (۷۷) سوسیال دمکراتیسم و سوسیال دمکراتیسم و گونه های دیگر سوسیال خیانت پیشگی را به انجام خواهد رساند.

سرشت حقیقی رهبران کنونی «حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان» (یعنی رهبرانی که درباره آنها بنا درست گفته میشود گویا دیگر هر گونه نفوذی را از دست داده اند و حال آنکه عملآ هنوز برای پرولتاریا خطرناکتر از سوسیال دمکرات های مجارتانی هستند که خود را کمونیست نامیده و وعده «پشتیبانی» از دیکتاتوری پرولتاریا داده بودند) یکبار دیگر بهنگام غائله^{*} کورنیل آلمانی یعنی کودتا^{۱۹۲۰} این حضرات کاپ و لوتویتس^{*} آشکار شد. خردمندی کارل کائوتسکی تحت عنوان «لحظات قطعی» (Entscheidende Stunden) که بتاریخ ۳۰ مارس سال ۱۹۲۰ در روزنامه «Freiheit» («آزادی» — ارگان مستقل ها) (۷۸) انتشار یافت و نیز خردمندی آرتور کریسپن تحت عنوان «پیرامون وضع سیاسی» (منتشره در همان روزنامه، بتاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۲۰)، تصویری کوچک ولی روشن در این زمینه بدست میدهدند. این حضرات بهیچوجه توانایی آنرا ندارند که بکدر انقلابیون بیان دیشند و داوری کنند. اینان دمکرات های خرد بورژوای مowie گری هستند که اگر خود را هوادار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا اعلام دارند، هزار بار برای پرولتاریا خطرناکتر میشوند، زیرا در هر یک از لحظات دشوار و خطرناک ناگزیر راه خیانت در پیش خواهند گرفت... و در همانحال «از حدق دل» معتقد خواهند بود که به پرولتاریا پاری میرسانند! آخر سوسیال دمکرات های مجارتانی نیز که نام

* این مطلب ضمیماً در شماره های سورخ ۲۸ و ۳۰ مارس ۱۹۲۰ روزنامه ممتاز «پرچم سرخ» — ارگان حزب کمونیست اتریش، (Die Rote Fahne), (۷۹) Wien 1920, №№ 266 u. 267; L. L.: «Ein neuer Abschnitt der deutschen Revolution» — ل. ل.: «مرحله جدید انقلاب آلمان». ه. ت.

کمونیست بر خود نهاده بودند، در آنهمگام که از فرط ترس و سست عنصری، وضع حکومت شوروی مجارستان را یأس‌آور دیدند و در پرابر عمال سرمایه‌داران کشورهای عضو آناتانت و دژخیمان آناتانت بازی در آمدند، میخواستند به پرولتاریا «یاری رسانند».

۳

توراتی و شرکاء در ایتالیا

شماره‌هایی از روزنامه «سویت» که در صفحات پیشین پداناها اشاره رفت، مؤئد کامل نکاتی است که من در این کتاب پیرامون اشتباه حزب سوسیالیست ایتالیا، که وجود چنین اعضاء و حتی چنین گروهی از پارلمان‌نشین‌ها را در صفو خود تحمل میکند، بیان داشته‌ام. شاهد حاشیه‌نشینی چون خبرنگار روزنامه انگلیسی بورژوا لیبرال The Manchester Guardian در رم، ضمن شرح مصاحبه^۱ خود با توراتی که در شماره مورخ ۱۲ مارس سال ۱۹۲۰ آن روزنامه درج شده است، صحبت این نکات را از آنهم بیشتر تأیید میکند.

خبرنگار مینویسد: «... سنیور توراتی بر آنست که خط افق انتقام را نیست که دلهره بی‌اساس در ایتالیا برانگیزد. ما کسیمالیست‌ها فقط به آنجهت با آتش تئوری‌های شوروی بازی میکنند که توده‌ها را افروخته و برانگیخته نگاهدارند. ولی این تئوری‌ها مفاہیم صرفاً افسانه‌آمیز و برنامه‌های ناپخته‌ای هستند که بدرد مصرف عملی نمیخورند. این تئوری‌ها تنها بدرد آن میخورند که طبقات کارورز را چشم براه نگاهدارند. همان کسانی که این تئوری‌ها را بسان دانه دام بکار میبرند تا دیدگان پرولتارها را خیره سازند، خود را مجبور می‌بینند مبارزه روزمره در راه پاره‌ای

بهبودی‌های اقتصادی غالباً ناجیز را بشیوه‌ای انجام دهند که لحظه‌ای را که طبقات کارگر با پندهارهای خود پدرود خواهند گفت و ایمان به افسانه‌های دلپسند خود را از دست خواهند داد، بتعویق اندازند. رشته دراز اعتمادهای دارای ابعاد گوناگون و انگیزه‌های گوناگون و از آنجله اعتمادهای اخیر کارکنان پست و راه آهن که وضع اصولاً وخیم کشور را بیش از پیش وخیم می‌سازند، از همینجا منشاء می‌گیرد. کشور در اثر دشواری‌های ناشی از بعضی آدریاتیک بر آشفته است و در زیر بار وام خارجی و تورم پولی شدید، خورد شده است و با تمام این احوال هنوز به ضرورت مراعات انضباط در کار که فقط به نیروی آن میتواند نظم و بهروزی را باز یابد، پی نبرده است...»

مثل روز روشن است که خبرنگار انگلیسی حقیقتی را فاش کرده است که ظاهراً هم خود توراتی و هم حامیان و همدستان و الهام‌گران بورژوای او در ایتالیا، آنرا پرده‌پوشی و مستعملی می‌کنند. این حقیقت آنست که اندیشه و عمل سیاسی حضرات توراتی، تروس، مودیلیانی، دوگونی و شرکاء واقعاً همان و درست همانست که خبرنگار انگلیسی تصویر کرده است. این اندیشه و عمل سراپا سوسیال‌زمینات پیشگی است. تنها همین موقعه حفظ نظم و انضباط برای کارگرانی که در حالت بردگی مزدوری بسر می‌برند و برای ثروت‌افزایی سرمایه‌داران کار می‌کنند، از چها که خبر نمیدهد! و تمام این سخن پردازی‌های منشویکی چه اندازه به گوش ما، روسها، آشناست! تا چه اندازه اعتراف به این حقیقت که توده‌ها هوادار حکومت شوروی هستند، ارزنه امت! در این عدم درک چگونگی نقش انتلابی سیل خودجوش اعتمادهای دامن گستر، چه مایه‌ای از کودنی و ابتذال بورژوایی نهفته است! آری، آری، خبرنگار انگلیسی روزنامه بورژوا لیبرال براستی در حق حضرات توراتی و شرکاء دولتی خاله خرسه انجام داده و حقانیت رفیق بوردیگا و دوستانش را در روزنامه «سویت» که اصرار دارند حزب

سوسیالیست ایتالیا، چنانچه عملاً خواستار هاداری از انترناشیونال سوم است، باید حضرات توراتی و شرکاء را با زدن داغ ننگ برگبین آنان از صفوف خود بیرون راند و بدینسان هم از نظر عنوان و هم از نظر اعمال خود به حزب کمونیست بدل گردد، — بنحو درخشنده تأیید کرده است.

۶

استنتاجات سقیم از مبادی صحیح

ولی رفیق بوردیگا و دوستان «چپ» او از انتقادات صحیح خود از حضرات توراتی و شرکاء به این استنتاج سقیم میرسند که شرکت در پارلمان اصولاً زیانبار است. «چپ‌های» ایتالیایی در دفاع از این نظریه کمترین برهان جدی نمیتوانند عرضه دارند. آنها از نمونه‌های بین‌المللی چگونگی استفاده واقعاً انتلایی و کمونیستی از پارلمان‌های بورژوازی که برای تدارک انقلاب پرولتاری بیشک سودمند است، صرفاً بی‌خبرند (یا میکوشند آنرا بدست فراموشی بسپارند). آنها درباره شیوه «نو» اصلاً تصویری ندارند و بدینجهت پیرامون شیوه «کنه» و غیر بلشویکی استفاده از پارلمنتاریسم داد و فریاد میکنند و بی‌پایان بدان ادامه می‌دهند.

اشتباه اساسی آنها نیز در همین است. کمونیسم باید نه تنها در عرصه فعالیت پارلمانی، بلکه در تمام عرصه‌های دیگر فعالیت نیز اصل نوینی وارد سازد (و این کار را هم بدون کوشش طولانی، پیگیر و سرسرخت نخواهد توانست انجام دهد) که با سنت انترناشیونال دوم از بنیاد پیوند بگسلد (و در عین حال دستاوردهای مشبت آنرا حفظ کند و تکامل بخشد).

برای مثال کار روزنامه‌نگاری (ژورنالیستی. م.) را در نظر پگیریم. روزنامه‌ها، جزوای و شبناههای در زمینه ترویج و تبلیغ

و سازمانگری کار لازم انجام می‌دهند. هیچ جنبش توده‌ای در یک کشور تا اندازه‌ای متعدد بدون دستگاه روزنامه‌نگاری نمی‌تواند کار خود را از پیش ببرد. هیچ داد و فریادی علیه «رهبران» و هیچ وعده و سوگند پرطمطراقی درباره پاکیزه نگاهداشتمن ساخت توده‌ها از نفوذ رهبران لزوم استفاده از روشنفکران زاییده محیط بورژوازی را برای کار در این دستگاه منتفی نخواهد ساخت و به رهایی از محیط بورژوادمکراتیک آفریده «مالکیت خصوصی» و خلاصی از اوضاع و احوال ناشی از نظام سرمایه‌داری، که این کار در چارچوب آن تحقق می‌پذیرد، نخواهد انجامید. حتی دو سال و نیم پس از سرنگونی بورژوازی و تصریف قدرت سیاسی توسط پرولتاپیا، هنوز ما پیرامون خود این محیط و این اوضاع و احوال ناشی از مناسبات بورژوادمکراتیک و مالکیت خصوصی را میان توده‌ها (دهقانان و پیشه‌وران) مشاهده می‌کنیم.

سیاره پارلمانی یک شکل فعالیت و روزنامه‌نگاری شکل دیگری از آنست. و اگر کارکنان این هر دو رشته، کمونیست‌های راستین و اعضای واقعی حزب توده‌ای پرولتاپی باشند، محتوى این هر دو فعالیت می‌تواند و باید کمونیستی باشد. ولی در نظام سرمایه‌داری و در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، چه در رشتهٔ اول و چه در رشتهٔ دوم — و بطور کلی در هیچ رشته‌ای از کار — احتراز از دشواری‌هایی که پرولتاپی باید بر آنها فایق آید و گریز از وظایف ویژه‌ای که باید انجام دهد تا بتواند از وجود برخاستگان از محیط بورژوازی برای پیش‌برد مقاصد خویش استفاده کند و پیشداوری‌ها و نفوذ روشنفکران بورژوا را براندازد و نیروی مقاومت محیط خرد بورژوازی را ضعیف سازد (و سپس به نوسازی کامل آن برخیزد)، — میسر نخواهد بود.

مگر ما در دوران پیش از جنگ ۱۹۱۴—۱۹۱۸ در تمام کشورها ناظر نمونه‌های بیشماری از اعمال آناشیست‌ها و سندیکاً لیست‌ها و سایر عناصر بسیار «چپ» نبودیم و ندیدیم که همه این عناصر چگونه بر پارلمان‌اریسم می‌باختند، چگونه سوسیالیست‌های

پارلمان‌نشینی را که استحاله بورژوازی آنها به ابتدال رسیده بود، بیاد استهza میگرفتند، بر جاهطلبی‌های آنان داغ نشگ میزدند و هکذا و قس علیهذا، ولی خودشان از راه روزنامه‌نگاری و از راه کار در سندیکاهای (اتحادیه‌ها) از همان نرdban جاه و مقام بورژوازی بالا میرفتند؟ مگر حضرات ژوئوها و سرهایم‌ها، اگر فقط به فرانسه بسته کنیم، نمونه‌های جامع و کاملی از این دست نیستند؟

بچگانه بودن «نقی» شرکت در فعالیت پارلمانی در همین است که با این شیوه «садه» و «آسان» و باصطلاح انقلابی «میخواهند وظیفه» دشوار مبارزه علیه نفوذ بورژوازی‌کراتیک در درون جنبش کارگری را «انجام دهند»، ولی وقتی پای عمل به میان می‌آید از سایه خود می‌گریزند، در برابر دشواری فقط چشم فرو می‌بنند و فقط با حرف گربیان خود را از چنگ آن می‌رهانند. در این نکته تردیدی نیست که پیش‌مانه ترین جاهطلبی‌ها، شیوه‌های بورژوازی استفاده از کرسی‌های پارلمانی، کجروی‌های آشکارا رفرمیستی در زمینه فعالیت پارلمانی، کهنه‌پرستی مبتذل خرد بورژوازی، — همه از صفات مشخصه عادی و رایجی است که نظام سرمایه‌داری همه‌جا، چه در برون و چه در درون جنبش کارگری پدید می‌آورد. ولی سرمایه‌داری و محیط بورژوازی زایده آن (که حتی پس از سرنگونی بورژوازی نیز، از آنجا که دهقانان پیوسته بورژوازی را احیا می‌کنند، بسیار کند از میان پیروز) در کلیه عرصه‌های کار و زندگی بدون هیچ استثناء، موجب پیدایش صفات جاهطلبی بورژوازی، شوینیسم ملی، ابتدال خرد بورژوازی و صفات دیگری از همین گونه می‌گردد که همه از نظر ماهیت یکسانند و فقط از نظر شکل بروز خود اندک تفاوتی دارند.

تحریم گران و ضدپارلمانی‌های نازین، شما خود را «انقلابیونی دوآتشه» می‌پنداشدید، ولی عملاً از دشواری‌های بالتبه ناچیز مبارزه علیه نفوذ بورژوازی در درون جنبش کارگری، به وحشت افتاده‌اید و حال آنکه پیروزی شما یعنی سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی بدلست پرولتا ریا، همین دشواری‌ها را با دامنه‌ای گسترده‌تر و بمراتب گسترده‌تر، پدید خواهد آورد. شما از دشواری کوچک

که امروز در برابر تان قرار دارد مثل بچه‌ها به وحشت افتاده اید، بی‌آنکه متوجه باشید که فردا و پس فردا بهر تقدیر ناچارید فن غلبه بر همین دشواری‌ها را در مقیاسی بمراتب بیشتر بیاموزید و آنرا تکمیل کنید.

در دوران حکومت شوروی، روشنفکران پرخاسته از محیط بورژوازی، بمیزانی بازهم بیشتر در حزب پرولتاری شما و ما رخته خواهند کرد. آنها، هم در شوراهای دادگاه‌ها و هم در دستگاه اداری رسوخ خواهند کرد، زیرا کمونیسم را با مصالح دیگری جز همان مصالح انسانی که سرمایه‌داری فراهم آورده است، نمیتوان ساخت و روشنفکران بورژوازی را نیز نمیتوان طرد کرد یا نابود ساخت، بلکه باید بر آنها چیزه شد، باید آنها را دیگر گونه ساخت، به قالب دیگری درآورد و تجدید تربیت کرد — همانگونه که خود پرولترها را نیز باید در رهگذر پیکار طولانی و بر بنیاد دیکتاتوری پرولتاریا تجدید تربیت کرد، زیرا آنها نیز یکباره، به نیروی معجزه، با کرامات حضرت مريم و بحکم یک شعار و یک قطعتماه و یک منشور، از بند خرافات خرد بورژوازی خویش نمیرهند، بلکه این رهایی فقط از طریق پیکار گسترده طولانی و دشوار علیه نفوذ گستردۀ خرد بورژوازی تحقق پذیر خواهد بود. در دوران حکومت شوروی همین وظایفی که اکنون خدپارلمانی‌ها با چنین غرور و نخوت، با چنین سبک و مغزی و روش بیچگانه به یک دست افشاگان از خود دور میسازند، — آری همین وظایف در دوران حکومت شوروی درون شوراهای درون دستگاه اداری شوروی و در میان «وکلای مدافعان» شوروی باز پیدا میشوند (ما در روسیه حرفة و کیل مدافعی بورژوازی را برانداختیم، و کار خوبی هم کردیم که برانداختیم، ولی این حرفة اکنون در کشور ما با نقاب «وکلای مدافعان» (شوروی) (۸۰) باز پیدا میشود). هم اکنون ما در میان مهندسان شوروی، در میان معلمان شوروی و در میان کارگران پرامتیاز کارخانه‌های شوروی یعنی کارآمدترین آنان که از بهترین وضع برخوردارند، باز پیدایی تمام صفات منفی خاص پارلماناریسم بورژوازی را بچشم می‌بینیم و فقط به نیروی

پیکار متواالی، خستگی‌ناپذیر، طولانی و سرسخت، به نیروی تشکل و انضباط پرولتاری است که ما — اندک اندک — بر این بلا چیزه دیشیویم.

البته در محیط تسلط بورژوازی چیزی بر عادات بورژوازی در درون حزب خویش، یعنی حزب کارگری، بسیار «دشوار» است: از حزب بیرون کردن رهبران پارلمان‌نشینی که افراد به آنها عادت کرده‌اند و خرافات بورژوازی بطور درمان‌ناپذیر آنها را فاسد کرده، کاریست «دشوار»، تابع ساختن برخاستگان از محیط بورژوازی به انضباط پرولتاری و آنهم بتعدادی مطلقًا ضروری (ولو بتعداد معین و بسیار محدود)، کاریست «دشوار»، ایجاد یک فراکسیون کمونیستی کاملاً برازنده طبقه^۱ کارگر در پارلمان بورژوازی، کاریست «دشوار»، بازداشتمن نمایندگان کمونیست در پارلمان از پرداختن به بازیهای بیمقدار پارلمانی بورژوازی و واداشتن آنان به فعالیت ترویجی و تبلیغی و سازمانی بسیار بیرم در میان توده‌ها، کاریست «دشوار». همه اینها «دشوار» است و در آن حرفی نیست، در رویه دشوار بود و در اروپای غربی و آمریکا که بورژوازی آن پس تواناتر و سنه بورژواوdemکراتیک و غیره آن پس قویتر است، بمراتب دشوارتر است.

ولی همه این «دشواری‌ها» در قیاس با وظایقی کاملاً از همین گونه که پرولتاریا، هم برای تأمین پیروزی خود، و هم در جریان انقلاب پرولتاری و هم پس از تصرف قدرت حاکمه بهر تقدير ناگزیر به انجام آنها خواهد بود، دشواری‌های واقعاً کودکانه هستند. در قیاس با این وظایف واقعاً سترگ که برای تحقق آنها باید در محیط دیکتاتوری پرولتاریا میلیون‌ها دهقان و کاسپکار کوچک، صدها هزار کارمند و منصبدار اداری و روشنفکر بورژوا را تجدید تربیت کرد و همه آنها را تابع دولت پرولتاری و رهبری پرولتاری ساخت و بر عادات و سنه بورژوازی آنان چیزه گشت، — در قیاس با این وظایف سترگ ایجاد فراکسیون واقعاً کمونیستی حزب واقعاً پرولتاری در پارلمان بورژوازی بهنگام تسلط بورژوازی، کار آسان بچگانه‌ایست.

اگر رفقای «چپ» و مخالف فعالیت پارلمانی هم اکنون نیاموزند که چگونه باید دشواری به این کوچکی را برانداخت، آنوقت بیقین میتوان گفت که آنها یا اصلاً نخواهند توانست دیکتاتوری پرولتاریا را تحقق بخشنده، نخواهند توانست روشنگران بورژوا و مؤسسات بورژوازی را در مقیاس وسیع تابع خود سازند و آنها را اصلاح کنند و یا آنکه ناچار خواهند شد شتابزده به تکمیل آموزش خود در این زمینه بپردازند و در اثر این شتابزدگی هم به امر پرولتاریا زبانی عظیم خواهند رساند، اشتباها تی بیش از حد عادی مرتكب خواهند گشت، خود را بیش از حد متوسط ناتوان و ناشی نشان خواهند داد و هکذا و قس علیهذا.

تا زمانی که بورژوازی سرنگون نشده و از پی آن اقتصاد کوچک و تولید کالایی کوچک بکلی از میان نرفته است، محیط بورژوازی و عادات زاییده مالکیت خصوصی و سنن خرد بورژوازی به کار پرولتاری، نه تنها در برون بلکه در درون جنبش کارگری، نه تنها در یک رشته فعالیت یعنی فعالیت پارلمانی، بلکه ناگزیر در کلیه شئون فعالیت اجتماعی و در کلیه عرصه های فرهنگی و سیاسی نیز بدون هیچ استثناء آسیب خواهند رساند. هر گونه تلاش برای سر باز زدن و روی گرداندن از یک از وظایف «ناخوشایند» یا دشواری های ناشی از یک عرصه فعالیت، خطای فاحشی خواهد بود که سپس ناگزیر باید آنرا کفاره داد. باید فن تسلط بر کلیه عرصه های کار و فعالیت را بدون استثناء، آموخت و فرا گرفت و بر تمام دشواری ها و بر تمام رسوم و سنن و عادات بورژوازی همه جا و در همه عرصه ها چیره شد. هر گونه شیوه برخورد دیگری به این سیمه حرفه غیرجدی و صرفاً بیچگانه است.

من در چاپ روسی این کتاب روش مجموع حزب کمونیست هلند را در زینه سیاست جهانی انقلابی کمی فادرست تشریح کردم. بدینجهت با استفاده از فرصتی که اکنون دست داده است نامه زیرین رفای هلندی خودمان را درباره این مسئله انتشار میدهم و سپس عبارت «تریبونیستهای هلندی» را که در متن روسی بکار بردهام اصلاح میکنم و عبارت «برخی از اعضای حزب کمونیست هلند» را جایگزین آن میسازم (۸۱).

ن. لنین

نامه واينکوب

مسکو، ۳۰ ژوئن سال ۱۹۲۰

رفیق عزیز لنین،

ما اعضای هیئت نمایندگی هلند در دوین کنگره انترناسیونال کمونیستی، در پرتو ابراز لطف شما امکان یافتهیم کتاب شما را تحت عنوان «بیماری کودکی «چپ گرایی» در کمونیسم» پیش از انتشار آن، از روی دستنویس ترجمه‌اش بزبان‌های اروپای غربی مطالعه کنیم. شما در این کتاب مخالفت خود را با نقشی که برخی از اعضای حزب کمونیست هلند در سیاست بین‌المللی داشته‌اند، چند بار خاطرنشان میسازید.

با اینهمه، ما ناچاریم مخالفت خود را با این امر که شما مسئولیت رفتار آنها را به گردن حزب کمونیست گذاشته‌اید، ابراز داریم. این نظریه بھیچوجه دقیق نیست. وانگلی غیر عادلانه هم هست،

زیرا این عده از اعضای حزب کمونیست هلند یا اصلاً در فعالیت جاری حزب ما شرکت ندارند و یا شرکت‌شان بسیار محدود است، از سوی دیگر آنها سیکوشند شعارهای اپوزیسیونی خود را که حزب کمونیست هلند و تمام ارگان‌های آن همواره و تا همین امروز با جدیت تمام علیه آن مبارزه کرده و میکنند، بطور مستقیم یا غیرمستقیم در حزب کمونیست از پیش ببرند.

با درود برادرانه
(از جانب هیئت نمایندگی هلند)

د. ای. واينکوب

از روی متن مجموعه^{*}
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۴۱،
ص ۱ - ۱۰۴ ترجمه
و چاپ شده است

در آوریل - مه سال ۱۹۲۰
نوشته شده است
در ژوئن سال ۱۹۲۰ در
پتروگراد به شکل کتاب از طرف
نشریات دولتی چاپ شده است

توضیحات

۱—منشویک‌ها—طرفداران جریان خردبوزروایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دموکراسی روس بودند. در دوین کنگره حزب سوسیال-دموکرات کارگری روسیه بسال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارکانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دموکراتهای انقلابی به رهبری لینین «بلشیونستوو» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند و «بلشویک» نامیده شدند و اپورتو-نیستها در «منشیونستوو» یعنی در اقلیت ماندند و «منشویک» لقب گرفتند.

منشویک‌ها مخالف هژمونی طبقهٔ کارگر در انقلاب، مخالف اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان بودند و میخواستند که با بورژوازی لیبرال سازش شود.

پس از پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، منشویک‌ها در دولت موقت بورژوازی شرکت چستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد، مبارزه می‌نمودند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، منشویک‌ها از سازماندهان و شرکت‌کنندگان توطئه‌ها و قیامهایی بودند که در جهت سرنگونی حکومت شوروی چیزهای و برقا می‌شد.

سوسیالیست رولوسیونرها (اسارها) —اعضای حزب خردبوزروایی در روسیه بودند که اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شدند.

پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ اسارها به اتفاق منشویک‌ها پشتیبان عمده دولت موقت بورژوازی بودند و رهبران این حزب در هیئت آن دولت شرکت داشتند. اسارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اتفاق بورژوازی و ملکان و مداخله‌گران مسلح بیگانه مجدانه علیه حکومت شوروی سبارزه می‌کردند. ص ۷

۲ - اسپارتاکیست‌ها - اعضای سازمان انقلابی سوسیال دمکراتهای چپ آلمان بودند. گروه «اسپارتاک» در اوایل جنگ اول جهانی توسط ک. لیبکنخت، ر. لوکزاسبورگ، ف. سرینگ، ک. تستکین و دیگران تشکیل شد. اسپارتاکیست‌ها به تبلیغات انقلابی در میان توده‌ها می‌پرداختند و تظاهرات گسترده بر ضد جنگ برپا می‌ساختند، اعتصابها را رهبری می‌کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای اپورتوونیست سوسیال دمکراسی را افشاء می‌نمودند. در آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتاکیست‌ها با حفظ استقلال سازمانی خود به حزب سنتریستی سوسیال دمکراتیک مستقل پیوستند، و در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمانی در «اتحاد اسپارتاک» متشکل گشتند و ۱۴ دسامبر برنامهٔ خود را اعلام داشتند و با «مستقل»‌ها قطع رابطه کردند. در گنگرهٔ مؤسسان که سی ام دسامبر سال ۱۹۱۸ - اول ژانویه سال ۱۹۱۹ برپا بود، حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص ۱۸

۳ - انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعده مقرر - ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق لیست‌های تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر مطابق آئین‌نامهٔ مصوب دولت موقت، هنگامی انجام گرفت که بخش قابل ملاحظهٔ مردم هنوز نمی‌توانستند به اهمیت انقلاب سوسیالیستی بی ببرند. اسارهای راستگرا با استفاده از این وضع توانستند در ایالات و ولایات دور از پایتخت و مراکز صنعتی اکثریت آراء را بدست

آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی تشکیل شد و روز پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت ضدانقلابی مجلس مؤسسان «اعلامیه» حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان، را که از طرف کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه به آن تسلیم شده بود رد کرد و از تصویب منشورهای کنگره دوم شوراهای درباره صلح و زمین و درباره انتقال حکومت بدست شوراهای خودداری کرد، برطبق فرمان سورخه ششم (۱۹) ژانویه کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص ۲۲

۴— صحبت از شورش مسلحانه ضدانقلابی سپاه نظامی چکسلواکی است که قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکابر از اسیران جنگی چک و اسلواکی تشکیل شده بود.

این شورش که توسط امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با شرکت منشیکها و اسارها سازمان یافته بود، در ماه مه سال ۱۹۱۸ آغاز گردید. چکهای ضدانقلابی که در تماس نزدیک با افراد گارد سفید و کولاکها عمل می‌کردند بخش قابل ملاحظه‌ای از اورال، پاولزیه و سیبری را اشغال کردند و در همه‌جا حکومت بورژوازی را احیاء می‌نمودند.

پاولزیه در پائیز سال ۱۹۱۸ توسط ارتش سرخ آزاد شد و چکهای سفید در اواخر سال ۱۹۱۹ یکلی تارومار شدند. ص ۳۲

۵— سرمدایی کرنسکی— دورانی میان انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکابر که کرنسک اسرا ریاست دولت موقت را بعهده داشت و سیاستی مطابق منافع بورژوازی را تعقیب می‌کرد. ص ۳۳

۶— آننانت (توافق سه جانبی)— بلوک امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیه تزاری بود. در سالهای جنگ اول جهانی ایالات متحده آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عده دیگر از کشورها به این بلوک پیوستند. ص ۳۴

۷— انترناسیونال دوم — اتحاد بین‌المللی احزاب سوسیالیست که در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد. وقتی جنگ اول جهانی (۱۹۱۴—۱۹۱۸) آغاز گردید، پیشوایان انترناسیونال دوم به ارسان سوسیالیسم خیانت کردند و از دولتهای امپریالیستی خود جانبداری نمودند و انترنال-سیونال دوم متلاشی شد. احزاب و گروههای چپ که قبلاً در انترنال-سیونال دوم شرکت داشتند به انترناسیونال کمونیستی (انترناسیونال سوم) گرویدند که در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل گردید.

انترناسیونال دوم در همان سال ۱۹۱۹ در کنفرانس برن (سوئیس) احیاء شد و فقط آن احزابی که نماینده جناح راستگرا و اپورتونیستی جنبش سوسیالیستی بودند در آن شرکت جستند. ص—۴۸

۸— دوین کنگره کشوری سازمانهای کمونیستی ملل خاور که توسط بوروی مرکزی سازمانهای کمونیستی ملل خاور جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تشکیل شده بود از ۲۲ نوامبر تا سوم دسامبر سال ۱۹۱۹ در مسکو جریان داشت. ص—۶۰

۹— سلطنت دولت گارد سفید — اساری — بنشویکی در سامارا — به اصطلاح کمیته^۱ اعضای مجلس مؤسسان است. این دولت در ژوئن سال ۱۹۱۸ هنگام اشغال سامارا توسط شورشیان سپاه چکسلواکی تشکیل شد. کمیته^۲ اعضای مجلس مؤسسان تا اوت سال ۱۹۱۸ عده‌ای از ولایات پاولزیه و پری‌اورال را اشغال کرد. در پائیز همان سال این دولت ضدانقلابی زیر ضربات ارتتش سرخ بوجود دیت خود پایان داد. ص—۶۲

۱۰— پیمان صلح ورسای که بجنگ امپریالیستی جهانی ۱۹۱۴—۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ از طرف ایالات متعدد آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دولی که در جریان جنگ به آنها ملحق شده بودند از یک طرف، و آلمان از طرف دیگر امضاء شد. پیمان صلح ورسای هدفش تسجیل تقسیم

مجدد جهان سرمایه‌داری بنفع دول غالب و همچنین ایجاد آذچنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که متوجه خفه کردن روسیه^۱ شوروی و سرکوب جنبش انقلابی در سراسر جهان باشد. ص—۶۵

۱۱—صلح برست - لیتوفسک - قرارداد صلح میان روسیه^۲ شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش مجارستان، بلغارستان و ترکیه) که در تاریخ سوم مارس سال ۱۹۱۸ با شرایط فوق العاده سنگین برای روسیه^۳ شوروی در برست - لیتوفسک منعقد شد. انعقاد قرارداد صلح برست با مبارزه سخت علیه ل. د. تروتسکی و گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» که با آن مخالفت می‌کردند، رابطه داشت. تنها در سایه^۴ کوششهای عظیم و. ای. لنین قرارداد با آلمان امضاء شد. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که نظام سلطنتی را بر انداخت، سیزدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ کمیته^۵ اجرائیه^۶ مرکزی سراسر روسیه الغای قرارداد خارتگرانه و غیرعادلانه برست - لیتوفسک را اعلام کرد. ص—۶۵

۱۲—نخستین کنگره کمونهای زراعی و آرتل‌های کشاورزی از طرف کمیسariای ملی زراعت تشکیل شد و از سوم تا دهم دسامبر سال ۱۹۱۹ در مسکو برپا بود. در این کنگره ۱۴۰ نماینده از جمله ۹۳ کمونیست حضور داشتند. نین روز دوم کار کنگره سخترانی کرد. کنگره اساسنامه^۷ اتحاد مؤسسات تولیدی کشاورزی بر مبنای کار در سراسر روسیه (کمونها و آرتل‌ها) را تصویب کرد که بعداً سورد تأیید کمیسariای ملی زراعت قرار گرفت، اساسنامه اتحاد همه^۸ مؤسسات کشاورزی را در سازمان واحد تولیدی و تبلیغ ایده کشت و زرع جمعی زمین و کمک عملی به قوانان اطراف و جوانب، در درجه^۹ اول بخانواده‌های افراد ارتش سرخ و تهیستان روسنا را وظیفه^{۱۰} اصلی اتحاد نامید. ص—۷۶

۱۳—اعتبار یک میلیاردی برطبق فرمان مورخه^{۱۱} دوم نوامبر سال ۱۹۱۸ شورای کمیسراهای ملی «بمنظور بهبود و پیشبرد کشاورزی

و نوسازی آن بر پایه «موازین سوسیالیستی» تخصیص داده شد. مستمریها و واسه‌ها از محل این اعتبار به کمونهای کشاورزی و شرکت‌های کار تولیدی و بجایم روتائی یا پگروههای اقتصاد دهقانی بشرط انتقال از کشت و زرع انفرادی به کشت و زرع جمعی زمین، داده می‌شد. ص ۷۶

۱۴— «آئین نامه مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی و درباره اقدامات مربوط به انتقال بزراعت سوسیالیستی» از طرف کمیته اجرائیه مركزی سراسر روسیه در فوریه سال ۱۹۱۹ تصویب گردید. تصمیمات تخته‌نی کنگره دوایر ارضی، کمیته‌های تهیه‌ستان و کمونهای سراسر روسیه که در دسامبر سال ۱۹۱۸ برپا بود، اساس و شالوده آنرا تشکیل داد. و. ای. لنین در تنظیم «آئین نامه» و حک و اصلاح آن شرکت مستقیم داشت. در «آئین نامه» مسلسله اقدامات عملی در جهت افزایش حاصل‌بخشی کشاورزی، گسترش مزارع و نوسازی کشاورزی بر پایه موازین سوسیالیستی پیش‌بینی شده بود. ص ۷۶

۱۵— کمیته «کل نظامی-انقلابی اوکرائین-ارگان موقتی حکومت انقلابی در اوکرائین که از طرف کمیته اجرائیه مركزی و شورای کمیسراهای ملی اوکرائین در تاریخ ۱۱ دسامبر سال ۱۹۱۹ ایجاد شده بود. وظایف کمیته انقلابی که وظایف کمیته اجرائیه مركزی و شورای کمیسراهای ملی اوکرائین به آن متحول می‌گردید عبارت بودند از: سازماندهی کمک همه‌جانبه به ارتش سرخ در امر قلع و قمع قطعی افراد گارد سفید؛ اصحابی ملاکین و الغای زمینداری ملکی؛ برقراری حکومت قاطع کارگری - دهقانی در خاک اوکرائین شوروی؛ تشکیل چهارسین کنگره شوراهای سراسر اوکرائین بالفاصله پس از آزاد شدن بخش بزرگ خاک اوکرائین. ص ۹۲

۱۶— با روتبیست‌ها — اعضای حزب خرد بورژوا ای ناسیونالیستی که در ماه مه سال ۱۹۱۸ پس از انشعاب در حزب سوسیالیست رولوسیونرها

اوکرائین بوجود آمد. باروتبیست‌ها بنام روزنامه «باروتبا»—ارگان سرکزی حزب نامیله می‌شدند که در ماه مارس سال ۱۹۱۹ نام حزب سوسیالیست رولوسیونرها—کمونیست‌های اوکرائین و در ماه اوت حزب کمونیست باروتبیست‌های اوکرائین را روی خود گذاشتند. نظر به افزایش نفوذ بلشویکها در میان توده دهقانان و موقیت‌های حکومت شوروی در اوکرائین، باروتبیست‌ها ناگزیر تصمیم انحلال حزب خود را گرفتند. کنفرانس چهارم حزب کمونیست (بلشویک) اوکرائین که در ماه مارس سال ۱۹۲۰ برپا بود بر له قبول باروتبیست‌ها بصفوف حزب کمونیست اوکرائین اظهار نظر کرد. اما بعد از پیاری از باروتبیست‌ها بفعالیت ضد شوروی خود ادامه می‌دادند و مبارزه عناصر خداقلابی و بورژوا-ناسیونالیستی را در اوکرائین رهبری می‌کردند. ص ۹۲.

۱۷—جامعهٔ ملل—سازمان بین‌المللی که در دورانی بین جنگ اول و دوم جهانی وجود داشت، در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح پاریس توسط دول غالب در جنگ اول جهانی تأسیس یافت. اساسنامهٔ جامعهٔ ملل طوری تنظیم گردیده بود که وامود شود که این سازمان گویا هدفمند مبارزه با تجاوز، تقلیل تسليحات، تحکیم پایه‌های صلح و امنیت است. ولی در واقع رهبران جامعهٔ ملل تجاوزگران را مورد اغراض قرار می‌دادند و مسابقهٔ تسليحات و تدارک جنگ دوم جهانی را تشویق می‌کردند.

در دورانی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۴ فعالیت جامعهٔ ملل جنبهٔ دشمنی با اتحاد شوروی را داشت. در سالهای ۱۹۲۰—۱۹۲۱ جامعهٔ ملل یک از مراکز سازماندهی مداخلهٔ مسلحانهٔ بیگانگان علیه دولت شوروی بود.

پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۳۴ به ابتکار دیپلماسی فرانسه ۳۴ دولت عضو جامعهٔ ملل از اتحاد شوروی دعوت کردند عضویت جامعهٔ ملل را بپذیرد. اتحاد شوروی بمنظور مبارزه در راه تقویت صلح در جامعهٔ ملل عضویت پیدا کرد. اما تلاشهای اتحاد شوروی

در جهت ایجاد جبهه^{*} صلح با مخالفت مخالف ارتجاعی کشورهای غربی روبرو شد. با آغاز جنگ دوم جهانی فعالیت جامعه^{*} ملل در واقع قطع شد. و این سازمان ظاهراً در اوریل سال ۱۹۴۶ بنایه قرار مجمع ویژه منحل گردید. ص - ۱۰۴

۱۸ - قرارداد صلح میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و لیتوانی در تاریخ دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۲۰ در مسکو منعقد شد. قرارداد صلح میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و لتوانی در تاریخ یازدهم اوت سال ۱۹۲۰ در ریگا منعقد گردید. ص - ۱۰۵

۱۹ - بوروی سیاسی (پولیتبورو) و بوروی تشکیلات (اورگد بورو) کمیته^{*} مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بعنوان ارگانهای دائمی در تاریخ ۲۵ مارس سال ۱۹۱۹ در نخستین پلیوم کمیته مرکزی منتخب کنگره هشتم حزب بطبق قطعنامه این کنگره درباره مسئله سازمانی ایجاد شدند. ص - ۱۰۸

۲۰ - منظور گزارشهای کمیته^{*} مرکزی و شعبات آن است که در ماه مارس ۱۹۲۰ در آستانه^{*} تشکیل کنگره نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در «ایزوستیای کمیته^{*} مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» درج شده بود. ص - ۱۱۰

۲۱ - در ژانویه سال ۱۹۱۸ انقلابی در فنلاند روی داد و در نتیجه^{*} آن زمام حکومت بدست کارگران افتاد و جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند تشکیل شد. نیروهای اما انقلاب پرولتیری فقط در جنوب فنلاند پیروز شد. نیروهای ضد انقلابی در شمال کشور متصرف شده و نیروهای آلمان قیصری را بکمک خواستند. پس از جنگ شدید داخلی انقلاب در فنلاند سرکوب شد و

دوران ترور ضد انقلابی در آنکشور فراسید و هزاران کارگر و دهقان انقلابی اعدام شدند و در زندانها زجر کش گردیدند. ص - ۱۱۵

۲۲ - بیست و یکم مارس ۱۹۱۹ تشکیل جمهوری شوروی در مجارستان اعلام گردید. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان جنبهٔ نسبتاً مسالمت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهده مشکلات خارجی برآید، تصمیم گرفت زمام حکومت را پدست سوسیال دمکرات‌های راستگرا پدهد تا از رشد و گسترش انقلاب جلوگیری شود. اما وجهه و اعتبار حزب کمونیست مجارستان میان توده‌ها در آنزمان بقدرتی زیاد و خواست اعضای معمولی حزب سوسیال دمکرات درباره اتحاد با کمونیست‌ها بقدرتی قاطعانه بود که رهبری حزب سوسیال دمکرات بر هبران بازداشت شده حزب کمونیست پیشنهاد کرد که به اتفاق دولتی تشکیل دهند. لیدرهای سوسیال دمکرات‌ها ناگزیر شرایط پیشنهادی کمونیست‌ها را پذیرفتد که عبارت بود از: تشکیل دولت شوروی، خلع سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و میلیس خلقی، مصادره زمین‌های ملاکین، ملی کردن صنایع و انعقاد پیمان اتحاد با روسیهٔ شوروی و شرایط دیگر. در عین حال موافقتنامه‌ای دایر به اتحاد هر دو حزب بصورت حزب سوسیالیست مجارستان امضاء شد. هنگام عملی ساختن اتحاد دو حزب اشتباها تی رویداد که پیامدهایی داشت؛ اتحاد از راه ادغام سکانیک، بدون طرد عنابر رفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجهٔ اقدامات مشترک مداخله گران بیگانه امپریالیستی و ضد انقلاب داخلی حکومت شوروی در مجارستان سرنگون گردید. ص - ۱۱۵

۲۳ - بیست و پنجم مارس ۱۹۲۰ وزارت خارجه فنلاند بدولت شوروی پیشنهاد کرد که خط مرزی علامت‌گذاری شود که در واقع بمعنای آغاز مذاکرات صلح بود. پیمان صلح شوروی و فنلاند در تاریخ ۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۰ به امضاء رسید. ص - ۱۱۸

۴— موافقت لهستان با مذاکرات فقط مانوری برای استمار تدارک آن برای جنگ با روسیه^{*} شوروی بود. دولت لهستان به پیشنهادهای مکرر دولت شوروی درباره آغاز مذاکرات (۲۲ دسامبر ۱۹۱۹، ۲۸ زانویه، ۲ فوریه، ۶ مارس ۱۹۲۰) تنها در تاریخ ۲۷ مارس پاسخ مثبت داد و پیشنهاد کرد که مذاکرات در شهر بوریسوو—در نزدیکی جبهه آغاز گردد و عملیات جنگ فقط درباره این پیش موقوف شود. دولت لهستان به پیشنهادهای شوروی در قطع کامل عملیات نظامی و درباره انتقال محل مذاکرات به یک کشور بیطرف، با لحن اتمام حجت جواب منفی داد. مخالف ارجاعی لهستان با عقیم گذاشتن مذاکرات، در تاریخ ۲۵ آوریل علیه جمهوری شوروی پنج پرداختند.

در نتیجه^{*} بوقیتهای ارتش سرخ، دولت لهستان در پائیز سال ۱۹۲۰ با عقد قرارداد صلح موافقت کرد. قرارداد آتش بس در تاریخ ۱۲ اکتبر سال ۱۹۲۰ و قرارداد صلح هیجدهم مارس ۱۹۲۱ به امضاء رسید. ص—۱۱۸

۵— خائله^{*} کورنیلف—شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکان در اوت سال ۱۹۱۷ است که کورنیلف—ژنرال تزاری و سرفما-نده‌ی عالی ارتش در رأس آن بود. توطئه‌گران می‌خواستند پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار سازند و شوراهای را متفرق نمایند و دیکتاتوری نظامی در کشور برقرار کنند و مقدمات تجدید نظام سلطنتی را فراهم سازند. این شورش بدست کارگران و دهقانان بربری بلشویک‌ها سرکوب شد.

خائله کورنیلفی آلمان—کودتای نظامی-پادشاهی بنام «شورش کاپ» که نظامیان مرتع آلمان برپا داشتند، سلطنت طلبان—ملاک کاپ و ژنرال لیودنفورف، ژنرال مکت و ژنرال لیوتوفیس سازمانده این شورش بودند. توطئه‌گران مقدمات کودتا را در شرایط اغماض آشکار دولت سوسیال‌دموکرات فراهم می‌کردند. سیزدهم مارس ۱۹۲۰ شورشیان یگانهای نظامی را بسوی برلن راه انداختند و با مقاومنی

از جانب دولت روپرتو نشدند و دیکتاتوری نظامی اعلام داشتند. کارگران آلمان با اعتراض همگانی بکودتا پاسخ دادند. دولت کاپ زیر فشار پرولتاریا در تاریخ ۱۷ مارس سقوط کرد و سوسیال دمکراتها دوباره زمام حکومت را بدست گرفتند. ص ۱۱۸

۲۶ — منظور حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان — حزب سفتر —
یستی است در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگره مؤسسان در گنا تشكیل شد، «مستقلها» در پرده عبارت پردازی سنتریستی وحدت با سوسیال شویندگیستها را موعظه می‌کردند و بورطه «عدول از مبارزة طبقاتی می‌غلطیدند. سازمان کائوتسمکیستی بنام «اتحاد کار» در ریشتاگ بخش اصلی حزب را تشکیل می‌داد.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگره حزب مستقل سوسیال دمکرات در هاله انشعاب شد. بخش قابل ملاحظه «مستقلها» در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متوجه شدند. عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و آنرا حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان نامیدند که تا سال ۱۹۲۲ به وجودیت خود ادامه داد. ص ۱۲۱

۲۷ — لونگیستها — طرفداران اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه بر —
هبری ژان لونگه بودند. لونگیستها هنگام جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴—۱۹۱۸ در سوره سوسیال شویندگیستها سیاست سازشکارانه تعقیب می‌کردند؛ مبارزة انقلابی را نفی می‌نمودند و در جنگ امپریالیستی در موضوع «دفاع از میهن» بودند. لونگیستها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا وانمود می‌کردند و در عمل کماکان دشمن آن بودند. در دسامبر سال ۱۹۲۰ لونگیستها به اتفاق رفرمیستهای علمی از حزب جدا شدند و به انترداسیونال به اصطلاح دو و نیم پیوستند. ص ۱۲۱

۲۸ — اسمولنی — بنای دانشکده سابق اسمولنی در پتروگراد، اقامتگاه دولت شوروی قبل از انتقال آن به مسکو در مارس ۱۹۱۸. ص ۱۲۶

۲۹— «ایزوستیای کمیته» مركزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه — نشریه اطلاعاتی کمیته مركزی که مسائل زندگی حزبی را تشریح می کرد؛ بنابراین تصمیم کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تأسیس یافت و انتشار آن از ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۹ در مسکو آغاز شد. نخستین شماره های آن بشكل ضمیمه هفتگی روزنامه «پراودا» منتشر می شد و از اکتبر سال ۱۹۲۰ به عنوان ارگان مستقل انتشار یافت. ص— ۱۲۹

۳۰— منظور لینین «روزنامه» یکروزه «سوبوتنیک (شبیه) کمونیستی» است که به ابتکار کمیته حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو یازدهم آوریل سال ۱۹۲۰ از چاپ خارج شد. این روزنامه در جریان سوبوتنیک دهم آوریل توسط هیئت های تحریریه و کارمندان روزنامه های مسکو — «پراودا»، «ایزوستیای کمیته اجرائیه مركزی سراسر روسیه» و «بدنوتا» و «اکونومیچسکایا ژیزن» («زندگی اقتصادی» م.م.)، «کمونیستیچسکی ترود» («کار کمونیستی» م.م.) و آزانس تلگرافی («روستا») تنظیم شده بود. این ابتکار کمیته حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو بگرمی از طرف کارگران چاپخانه ها تایید و پشتیبانی شد که با شور فراوان در نخستین سوبوتنیک «کارگنان روزنامه ها» کار می کردند. این روزنامه توسط کارگران چاپخانه کمیته اجرائیه مركزی سراسر روسیه حروفچینی و چاپ شد و روز یکشنبه ۱۱ آوریل که روز کار داوطلبانه بود منتشر گردید. — ص— ۱۳۱

۳۱— کتاب «بیماری کودکی «چیگراپی» در کمونیسم» را و. ای. لینین در آستانه گشایش کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی برگشته تحریر در آورد.

لینین کار اساسی روی تدوین این کتاب را در ماه آوریل سال ۱۹۲۰ انجام داد (دستنویس کتاب ۲۷ آوریل انجام گرفته بود). ملحقات کتاب در تاریخ ۱۲ ماه مه، هنگامیکه غلطگیری چاپی صورت می گرفت نوشته شد. لینین شخصاً بر جریان حروفچینی و چاپ کتاب

نظرارت داشت که تا آغاز کار کنگره کمیترن از چاپ خارج شود. دوازدهم ژوئن سال ۱۹۲۰ کتاب ازچاپ خارج شد و تقریباً در یک زمان در ماه ژوئیه در روسیه^{۱۷} شوروی بیانهای فرانسه و انگلیسی هم بچاپ رسید. این کتاب بهمه^{۱۸} نمایندگان کنگره دوم کمیترن داده شد. مهمترین نکات و نتیجه‌گیری‌های کتاب «بیماری کودکی (چیگرایی) در کمونیسم» پایه و شالوده تصمیمات کنگره قرار گرفت. ص - ۱۳۴

۳۲ - رساله^{۱۹} «Weltrevolution» («انقلاب جهانی») بقلم اوتو باؤرر نوشته شده بود. ص - ۱۳۵

۳۳ - «ایسکرا» (قدیم) - نخستین روزنامه^{۲۰} غیرعلنی مارکسیستی همگانی روسیه که در سال ۱۹۰۰ توسط لنین تأسیس گردید و در ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی طبقه^{۲۱} کارگر روسیه نقش قاطع ایفاء نمود.

کمی پس از کنگره دوم حزب که در ژوئیه - اوت سال ۱۹۰۳ برپا بود، منشیکها با پشتیبانی گ. و. پلخانف «ایسکرا» را بدست خود گرفتند و این روزنامه از شماره ۵۲ دیگر ارگان مارکسیسم انقلابی نبود. ص - ۱۳۶

۳۴ - صحبت از منشیکهاست که در حزب سوسیال‌demکرات کارگری روسیه نماینده جناح راستگرا و اپورتونیستی سوسیال‌demکراسی بودند و صحبت از حزب سوسیالیست رولومیونفرها (اسارها) است. (رجوع شود به توضیح شماره یک). ص - ۱۴۱

۳۵ - منظور گلوله‌باران کارگران بی‌سلاح در معادن طلای لنا در سیبری چهارم (۱۷) آوریل سال ۱۹۱۲ است. خبر فاجعه^{۲۲} خونین در لنا طبقه^{۲۳} کارگر روسیه را بهیجان آورد. موج تظاهرات و میتینگها و اعتراضها سراسر کشور را فرا گرفت. ص - ۱۴۳

۳۶ - دومای دولتی - مجلس نمایندگان که دولت تزاری در نتیجه^{۲۴} رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر آنرا تشکیل داد.

دومای دولتی خاکار ارگان قانونگذاری بود، ولی در واقع هیچگونه قدرت حقیقی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم، نابرابر بود و جنبهٔ همگانی نداشت. حقوق انتخابی طبقات زحمتکش و همچنین مليتهای غیر روس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش اعظم کارگران و دهقانان اصلاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند. نخستین دومای دولتی (آوریل - ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دویین دومای دولتی (فوریه - ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خردبوزروزی شهری را بیش از پیش محدودتر ساخته، سلطهٔ کامل بلوک ارتعاجی ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ را در سویین دومای دولتی (۱۹۰۷ - ۱۹۱۲) و در چهارین دوما (۱۹۱۲ - ۱۹۱۷) تأمین نموده بود.

ص - ۱۴۴

۳۷ - صحبت از نمایندگان بلشویک چهارمین دومای دولتی - آ. یه. بادایف، م. ک. سورانف، گ. ای. پتروفسکی، ف. ن. سامولیف و ن. ر. شاگف است. در اجلاس ۲۶ ژوئیه (۸ اوت) سال ۱۹۱۴ دوما، فراکسیون بلشویک علیه شرکت روسیهٔ تزاری در جنگ امپریالیستی قاطعانه اعتراض کرد و از تأیید اعتبارات جنگ استناع ورزید و به تبلیغات انقلابی در سیان توده‌ها پرداخت. در نوامبر سال ۱۹۱۴ نمایندگان بلشویک بازداشت شدند و در فوریه سال ۱۹۱۵ تسليم دادگاه گردیدند و برای تمام عمر به قصبه‌ای در منطقه توروخانسک (در سیبری خاوری) تبعید شدند. اظهارات متهورانه اعضای فراکسیون بلشویک در دادگاه که افشاگر حکومت مسلطه بود، در تبلیغات ضدامپریالیستی و در آگاهی انقلابی توده‌های زحمتکش نقش بزرگ ایفاء نمود. ص - ۱۴۴

۳۸ - حزب مستقل کارگر انگلستان (Independent Labour Party - I. L. P.) سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ توسط رهبران

«تردیونیونهای جدید» تأسیس یافت. ک. هارדי و ر. ماکدونالد رهبری حزب را بعده داشتند. حزب مستقل کارگر توجه عمده خود را به شکل مبارزه پارلمانی و معاملات پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لینین ضمن تعریف حزب مستقل کارگر نوشت که «در واقع این حزب اپورتونیستی همیشه وابسته بورژوازی است». ص - ۱۴؛

۳۹ - فابیان‌ها - اعضای جمعیت فابیانها - سازمان رفرمیست انگلیسی که در سال ۱۸۸۴ تأسیس یافته و عنوان خود را از نام سردار رومی قرن سوم قبل از میلاد فای ماسکسیم اقتباس کرده است که به «کوتنتا-تور» («کندکار») و بداشتن تاکتیک انتظار و خودداری از نبردهای قطعی در جنگ با هانیبال معروف بود. اعضای جمعیت فابیانی اکثرآ نمایندگان روشنفکران بورژوا مشرب - دانشمندان، نویسندهان و شخصیت‌های سیاسی بودند و خصوصیت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و می‌گفتند که گذار از سرمایه داری پسوسیالیسم فقط از راه اصلاحات کوچک و تحول تدریجی جامعه امکان‌پذیر است. جمعیت فابیانها در سال ۱۹۰۰ بحزب لیبوریست پیوست. ص - ۱۴۴

۴ - مینیستریالیسم - (یا «سوسیالیسم وزارتی» و همچین «سیلیرا-نیسم») - تاکتیک اپورتونیستی شرکت سوسیالیست‌ها در هیئت دولتهاي مرتتعج بورژوازی است. این اصطلاح بمناسبت شرکت میلیران - سوسیالیست فرانسوی در دولت بورژوازی والدک‌روسو رایج شد. ص - ۱۴۵

۴۱ - از قرار معلوم منظور مقاله^۱ و. ای. لینین است تحت عنوان «چیزی که نباید در جنبش کارگری آلمان از آن تقليد نمود» که در آوریل سال ۱۹۱۴ در مجله^۲ بشویک «پرسوشنیه» چاپ شده و در آن روش تبهکارانه ک. لکین - سوسیال‌دیکرات آلمانی که در سال ۱۹۱۲ هنگام مسافرت به آمریکا، در کنگره ایالات متحده آمریکا نطق تهنیت‌آمیزی خطاب بمحافل رسمی و احزاب بورژوازی ایجاد کرد، افشاء شده است. ص - ۱۴۵

۴۲— صحبت از نامه^۱ بورخه^۲ ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵
ف. انگلستان به آ. بیبل است. ص—۱۵۰

۳— صحبت از ارزویستها و اولتیماتیستهاست که مبارزه با آنها در سال ۱۹۰۸ گسترش یافت و در سال ۱۹۰۹ به اخراج آ. باگدانف—لیدر ارزویستها از صفوف بلشویک‌ها انجامید. ارزویستها در پرده جملات انقلابی طلب می‌کردند که نمایندگان سوسیال دمکرات از دوامی سوم دولتی فرا خوانده شوند و کار و فعالیت در سازمان‌های علیٰ—در اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها و غیره قطع شود. اولتیماتیسم نوعی از ارزویسم است. اولتیماتیست‌ها بدون درک ضرورت کار پیگیرانه و دقیق و پرزمخت با نمایندگان سوسیال دمکراتی و تربیت آنان بعنوان پارلمانتاریست‌های پیگیر و انقلابی، پیشنهاد می‌کردند به فراکسیون سوسیال دمکرات در دوما درباره تعیین بی‌چون و چرا از تصمیمات کمیته^۳ مرکزی حزب اولتیماتوم داده شود و در صورت عدم اجرا، نمایندگان سوسیال دمکرات از دوام فراخوانده شوند. اجلاس مشاوره وسیع هیئت تحریریه^۴ روزنامه^۵ بلشویک «پرلتاری» در ژوئن سال ۱۹۰۹ ضمن قرار خود اعلام داشت که «بلشویسم بعنوان جریان معین در حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه با ارزویسم و اولتیماتیسم هیچگونه وجه مشترکی ندارد» و از بلشویک‌ها خواست «قطاعانه با این انحرافات از سارکسیسم انقلابی مبارزه کنند». ص—۱۵۱

۴— ششم (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ بیانیه^۶ تزار—قانون تأسیس دوامی دولتی و مقررات مربوط به انتخابات آن چاپ و منتشر شد. دوما عنوان بولیگینی بنام آ. گ. بولیگین وزیر کشور گرفت که تزار او را مأمور تنظیم طرح دوما کرده بود. برطبق این طرح، دوما حق تصویب هیچ قانونی را نداشت و فقط می‌توانست برخی از مسائل را بعنوان ارگان مشورتی واپسته به تزار، مورد بررسی قرار دهد. بلشویک‌ها کارگران و دهقانان را به تحریم مجدانه دوامی بولیگین دعوت کردند و از غوغای تحریم آن برای بسیج همه^۷

نیروهای انقلابی، برای اعتصابهای گسترده سیاسی و تدارک مقدمات قیام مسلحانه استفاده کردند. انتخابات دومای بولیگینی صورت نگرفت و دولت نتوانست آنرا تشکیل دهد؛ اعتلای انقلاب روزافون و اعتصاب سیاسی سراسر روسیه در اکتبر سال ۱۹۰۵ آنرا جارو کرد. ص - ۱۵۱

۴۵ - منظور اعتصاب سیاسی سراسری روسیه در اکتبر سال ۱۹۰۵ است که با شعارهای سرنگونی حکومت مطلقه و تحریم مجدانه دومای بولیگینی و تشکیل مجلس مؤسسان و استقرار نظام جمهوری دمکراتیک جریان داشت. اعتصاب سیاسی سراسری روسیه نیرو و قدرت جنبش کارگری را نشان داد و بگسترش مبارزه انقلابی در روسنا و ارتش و ناوگان دریایی کمک کرد. ص - ۱۵۱

۴۶ - لیبوریست‌ها - اعضای حزب کارگر انگلستان (Labour Party) که در سال ۱۹۰۰ بعنوان سازمان متحده اتحادیه‌ها - تریدیونیونها، سازمانها و گروههای سوسیالیستی پمنظور اعزام نمایندگان کارگران به پارلمان («کمیته نمایندگان کارگری») تأسیس یافت. در سال ۱۹۰۶ این کمیته تغییر نام داد و حزب کارگر (لیبوریست) نامیده شد. حزب لیبوریست که ابتداء از لحاظ ترکیب حزب کارگر بود (بعدها تعداد قابل ملاحظه‌ای از عناصر خردبوزرژواری وارد آن شدند) از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک یک سازمان اپورتونیستی است. از لحاظ پیدایش این حزب، رهبران آن سیاست همکاری طبقاتی با بوزرژواری را تعقیب می‌کنند. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) رهبران حزب لیبوریست (آ. هندرسون و دیگران) موضع سوسیال-شونیستی گرفتند و در دولت پادشاهی شرکت جستند، و با پشتیبانی مجدانه آنها قوانینی علیه کارگران (درباره میلیتاریزاسیون کشور و نظایر آن) از تصویب گذشت. ص - ۱۵۳

۴۷ - کادتها - اعضای حزب مشروطه‌خواه دمکرات - حزب عمده بوزرژواری لیبرال سلطنت طلب در روسیه بودند. حزب کادتها در

اکتبر سال ۱۹۰۵ از نمایندگان بورژوازی، شخصیت‌های زمستوا از ملا کان و روشنفکران بورژوا مشرب تشکیل شد. بعد‌ها حزب کادتها بهزب بورژوازی امپریالیستی مبدل گردید.

در سالهای جنگ اول جهانی کادتها از سیاست خارجی استیلا گرانه دولت تزاری مجددانه پشتیبانی می‌کردند. در دوران انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در راه نجات نظام پادشاهی می‌کوشیدند. کادتها با بدست آوردن زمام رهبری در دولت موقت بورژوازی سیاست ضدانقلابی تعقیب می‌کردند. کادتها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر دشمن آشتبانی ناپذیر حکومت شوروی پودند و در همه اقدامات مسلحانه ضدانقلابی، در یورش‌های مداخله گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص ۱۵۵

۴۸— «اپوزیسیون اصولی» — گروه کمونیست‌های «چپ» آلمانی که نظریات آنارشی سندیکالیستی را تبلیغ می‌کردند. کنگره دوم حزب کمونیست آلمان که در اکتبر سال ۱۹۱۹ در هیدلبرگ برپا بود اپوزیسیون را از حزب اخراج کرد؛ این اپوزیسیون در آوریل سال ۱۹۲۰ به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان را تشکیل داد. در نوامبر سال ۱۹۲۰ بمنتظر تسهیل در امر اتحاد همه نیروهای کمونیستی آلمان و بمنظور استقبال از بهترین عناصر پرولتاری حزب کمونیست کارگری آلمان این حزب بطور موقت به کمینترن با حقوق اعضا هودار پذیرفته شد. اما کمیته اجرائیه کمینترن حزب متحده کمونیست آلمان را یگانه شعبه قام اختیار می‌شمرد. هنگام پذیرش نمایندگان حزب کمونیست کارگری آلمان شرط ادغام با حزب متحده کمونیست آلمان و پشتیبانی از آن در تمام اقدامات بینان کشیده شده بود. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان از دستورات کمیته اجرائیه کمینترن پیروی نکرد. سومین کنگره کمینترن ضمن مبارزه بر سر جلب کارگرانی که هنوز از حزب کمونیست کارگری آلمان پیروی می‌کردند دو سه ماه به این حزب وقت داد که طی آن می‌باشد کنگره حزب تشکیل شود

و سئلهٔ اتحاد حل گردد. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان تصمیمات کنگره سوم را اجرا نکرد و بکار انسبابگرانهٔ خود ادایه می‌داد و لذا کمیتهٔ اجرائیهٔ کمیترن ناگزیر مناسبات خود را با آن قطع کرد و حزب کمونیست کارگری آلمان، در خارج از کمیترن ماند. بعدها این حزب بگروه سکتاریستی دشمن طبقهٔ کارگر آلمان که هیچگونه پشتیبانی در میان طبقهٔ کارگر نداشت مبدل شد. ص—۱۵۶

۴۹— «روزنامهٔ کارگری کمونیستی» (*Kommunistische Arbeiter Zeitung*) — ارگان گروه آنارشی-سنديکاليسنی کمونیستهای «چپ» آلمان بود که از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۷ در هابورگ چاپ و منتشر می‌شد. کارل ارلر که و. ای. لنین به وی اشاره می‌کند نام مستعار ادبی گ. لائوفنبرگ است. ص—۱۶۱

۵۰— اصطلاح «ستونهای هرکولسی»، «رسیدن بستونهای هرکولسی» بمعنای حداکثر اغراق و گزافه‌گویی است. ستونهای هرکولسی بنایه اساطیر یونان باستان توسط هرکولس (هراکل) برپاشد و بنظر یونانیان دوران باستان آخر دنیا بود و از آن به بعد راهی برای رفتن وجود نداشت. ص—۱۶۲

۵۱— صحبت از «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» است که و. ای. لنین در پائیز سال ۱۸۹۵ تشکیل داده بود. «اتحاد مبارزه» در حدود بیست محقق مارکسیستی پتریورگ را متعدد ساخت. گروه مرکزی که لنین، وانیيف، زاپوروژتس، سیلوین، کریژانوفسکی، کروپسکایا، مارتک، استارکف و دیگران در آن عضویت داشتند، در رأس «اتحاد» قرار داشت. رهبری مستقیم «اتحاد مبارزه» در دست گروه پنج نفری بریاست لنین متمرکز بود. این سازمان بگروههای بخشی تقسیم شده بود. کارگران پیشو و آگاه—(ای. و. باوشکین، و. آ. شلگوتف

و دیگران) این گروهها را با فابریکها و کارخانه‌ها مربوط می‌ساختند.
«اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه» کارگر در پتروبورگ بگفته
لنین نطفه حزب انقلابی بر پایه جنبش کارگری بود و مبارزه طبقاتی
پرولتاپیا را رهبری می‌کرد. ص ۱۶۲

۵۲ — منظور گروه ضدحزبی «مرکزیت دمکراتیک» است که در
کنگره نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه سخنرانان فرعی در
مسائل ساختمان اقتصادی و در مسئله سازمانی داشت. طرفداران
مرکزیت دمکراتیک در پرده جملاتی درباره مرکزیت دمکراتیک
در واقع ضرورت ریاست فردی در تولید را نفی می‌نمودند و مخالف
انضباط سخت حزبی و دولتی بودند و نقش رهبری حزب را در
شوراهای اتحادیه‌ها نفی می‌کردند و آزادی فراکسیون‌ها و گروه
هایی را طلب می‌نمودند. در سال ۱۹۲۳ گروه طرفدار مرکزیت
demکراتیک متلاشی شد و رهبران آن با اپوزیسیون تروتسکی متحد
شدند. ص ۱۶۴

۵۳ — ترودویک‌ها — گروه دمکراتهای خردبوزوای در دو ماهای
دولتی بودند که از دهقانان و روشنفکران نارودنیک‌مشرب تشکیل
شده بود. ص ۱۶۵

۵۴ — عده اعضای حزب پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه
سال ۱۹۱۷ و تا آخر سال ۱۹۱۹ از اینقرار بود: در آستانه کنفرانس
هفتم (آوریل) کشوری حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک)
روسیه ۸۰۰۰۰ عضو؛ در آستانه کنگره ششم حزب سوسیال دمکرات
کارگری (بلشویک) روسیه (زئیه - اوت سال ۱۹۱۷) در حدود
۲۴۰۰۰ عضو، در آستانه کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک)
روسیه (مارس ۱۹۱۸) حداقل ۳۰۰۰۰ در آستانه کنگره هشتم
حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (مارس ۱۹۱۹) ۳۱۳۷۶۶ —
عضو. ص ۱۶۶

۵۵— صحبت از «هفتهٔ حزبی» است که بر اساس تصمیم کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه درباره گسترش دامنهٔ عضویت در حزب پرگزار شد. کمیتهٔ مرکزی در پایان سپتامبر یخشنامه برای سازمانهای حزبی فرستاد و خاطرنشان ساخت که طی هفتهٔ حزبی باید فقط کارگران مردوzen و افراد ارتش سرخ، ناویان و دهقانان مردوzen عضویت حزب پذیرفته شوند. در نتیجهٔ برگزاری هفتهٔ حزبی تنها در ۳۸ استان یخش اروپایی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بیش از دویست هزار نفر عضو حزب شدند که بیش از نصف آنها کارگر بودند، در جیشه هم تا ۲۵ درصد افراد ارتش و ناوگان نیروی دریایی عضویت حزب پذیرفته شدند. ص—۱۶۶

۵۶— «انترناسیونال کمونیستی»— مجله ارگان کمیتهٔ اجرائیهٔ انترناسیونال کمونیستی که بزبانهای روسی، آلمانی و فرانسه و انگلیسی و اسپانیولی و چینی چاپ می‌شد. نخستین شماره این مجله در تاریخ اول ماه مه سال ۱۹۱۹ انتشار یافت. در این مجله مقالات تئوریک و اسناد کمینترن چاپ می‌شد. مقالاتی بقلم لنین در آن چاپ شد. ص—۱۷۲

۵۷— صحبت از نامهٔ مورخهٔ هفتم اکتبر سال ۱۸۵۸ ف. انگاس به ک. مارکس است (رجوع شود به مجموعهٔ آثار مارکس و انگلیس، چاپ دوم، جلد ۲۹، ص ۲۹۳). ص—۱۷۳

۵۸— «Folkets Dagblad Politiken» («روزنامهٔ یومیهٔ سیاسی مردم»)— روزنامهٔ حزب سوسیال دمکرات چپ سوئد که از آوریل سال ۱۹۱۶ در استکهلم ابتدا یکروز در سیان و سپس همه روزه چاپ و منتشر شد (تا نوامبر سال ۱۹۱۷ «Politiken» نامیده می‌شد). ص—۱۷۴

۵۹— کارگران صنعتی جهان— Industrial Workers of the World— سازمان اتحادیه‌ای کارگران ایالات متحده آمریکا

که در سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت و بطور عمدۀ کارگران غیرمتخصص و کم مزد دارای مشاغل مختلف را متوجه می‌ساخت. شخصیت‌های جنبش کارگری آمریکا—د. د. لئون، یو. دیس و او. هیود در تأسیس این سازمان مجدانه شرکت داشتند، سازمان‌های کارگران صنعتی جهان همچنین در کانادا و استرالیا و انگلستان و آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی تشکیل شد. در سالهای جنگ اول جهانی با شرکت این فدراسیون یکسلسلهٔ تظاهرات وسیع طبقهٔ کارگر آمریکا بر ضد جنگ سازمان داده شد، خیمناً در فعالیت سازمان خصوصیت آناრشیستی سندیکالیستی هویدا گردید؛ این سازمان مبارزه سیاسی پرولتاپی را قبول نداشت و نقش رهبری حزب و ضرورت دیکتاتوری پرولتاپی را نفی می‌کرد و از فعالیت میان اعضای اتحادیه‌های شرکت کننده در فدراسیون کار آمریکا خودداری می‌نمود. سازمان کارگران صنعتی جهان در نتیجهٔ سیاست اپورتونیستی رهبران بسازمان سکتاریستی مبدل گشت و نفوذ خود را در جنبش کارگری از دست داد. ص ۱۷۵

۶۰—در کنگره حزب کمونیست آلمان، سی‌امین دسامبر سال ۱۹۱۸ مسئلهٔ شرکت در انتخابات مجلس ملی مطرح بود. کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ طرفدار شرکت در انتخابات بودند و ضرورت استفاده از تربیون پارلمان را برای ترویج شعارهای انقلابی میان توده‌ها ثابت می‌کردند. اما اکثریت کنگره با شرکت در انتخابات مجلس ملی مخالفت کرد و قطعنامه‌ای در این باره صادر نمود. ص ۱۷۸

۶۱—اسارهای چپ—حزب سوسیالیست رولوسیونرهای چپ (انتر-ناسیونالیست‌ها) که در نخستین کنگره کشوری خود که از ۱۹ تا ۲۸ نوامبر (۲-۱۱ دسامبر ۱۹۱۷) برپا بود شکل سازمانی بخود گرفت، اسارهای چپ قبل از بنوان جناح چپ حزب اسارها که در سالهای جنگ اول جهانی به شکل پرداخت، بموجودیت خود ادامه می‌دادند.

اسارهای چپ در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه اکثریت فرآکسیون اسارها را تشکیل می‌دادند که در مسئلهٔ شرکت در کنگره انشعاب در آن روی داد؛ اسارهای و استگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اسارها کنگره را ترک گفته‌ند و اسارهای چپ در جلسهٔ کنگره ماندند و در مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلوک‌ها رأی دادند. بلوک‌ها ایجاد بلوک با حزب اسارهای چپ را که در آزمان طرفداران قابل ملاحظه‌ای میان دهقانان داشت ضروری شمرده و به اسارهای چپ پیشنهاد کردند که در هیئت دولت شوروی شرکت جویند. اما اسارهای چپ این پیشنهاد بلوک‌ها را رد کردند. در نتیجهٔ مذاکراتی که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت میان بلوک‌ها و اسارهای چپ درباره شرکت اسارهای چپ در هیئت دولت موافقت حاصل شد. اسارهای چپ که تعهد کردند در فعالیت خود سیاست عمومی شورای کمیسرهای ملی را تعقیب کنند، در یک عدد از هیئت‌های کمیسرهای ملی شرکت داده شدند.

اسارهای چپ با وجود گام نهادن در راه همکاری با بلوک‌ها در مسائل بنیادی ساختمان سویالیسم با آنها اختلاف داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاپریا بودند.

در ماههای ژانویه – فوریه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اسارهای چپ بمبارزه علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگره چهارم شوراهای در ماه مارس، اسارهای چپ از هیئت شورای کمیسرهای ملی کنار رفته‌ند. با گسترش دامنهٔ انقلاب سویالیستی در تابستان سال ۱۹۱۸ در روسیه و همزمان با تشکیل کمیته‌های تهیلستان، روحیه ضدشوری در میان اسارهای چپ رو به تقویت نهاد. کمیتهٔ مرکزی حزب اسارهای چپ در ماه ژوئیه در مسکو قتل میرباخ – سفیر آلمان و شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی را سازمان داد و امیدوار بود که از این راه صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ میان روسیهٔ شوروی و آلمان را روشن سازد. پدین مناسبت پس از سرکوب

شورش کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اسارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراهای اخراج نماید. حزب اسارهای چپ با از دست دادن هرگونه حمایت و پشتیبانی از جانب توده‌ها، در راه مبارزة مسلحانه عليه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اسارهای چپ موضع همکاری با بلشویک‌ها را اتخاذ کرده بودند، حزب «کمونیست‌های خلقی» و حزب «کمونیست‌های انقلابی» را تشکیل دادند. بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضا این احزاب بعد از پنهانیت پذیرفته شدند. ص - ۱۸۴

۶۲ - «سویت» (II Soviet) - روزنامه^۱ حزب سوسیالیست ایتالیا که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ در ناپل چاپ و منتشر می‌شد؛ این روزنامه بعنوان ارگان فراکسیون کمونیست‌های ایستنسیونیست حزب سوسیالیست ایتالیا انتشار می‌یافت. ص - ۱۸۹

۶۳ - «کمونیسم» (Comunismo) - مجله^۲ دو هفتگی حزب سوسیالیست ایتالیا که از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۲ به مدیریت د. سراتی در میلان چاپ و منتشر می‌شد. ص - ۱۸۹

۶۴ - حزب سوسیالیست ایتالیا - در سال ۱۸۹۲ تأسیس یافت و از همان آغاز تأسیس مبارزة شدید مسلکی دو گرایش - اپورتوونیستی و انقلابی در داخل آن جریان داشت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه، جناح چپ در صفوف حزب سوسیالیست ایتالیا قوت گرفت. کنگره ۱۶ حزب که از پنجم تا هشتم اکتبر سال ۱۹۱۹ در بولونی برپا بود تصمیم گرفت به انتربنیونال سوم پیوندد. زمینه‌گران حزب سوسیالیست ایتالیا در کار کنگره دوم کمیترن شرکت داشتند. د. م. سراتی رئیس هیئت نمایندگی که موضع سنتریستی داشت پس از کنگره با قطع رابطه با رفرمیست‌ها مخالفت کرد. در ژانویه سال ۱۹۲۱ در کنگره ۱۷ حزب در لیورنو سنتریست‌ها که در کنگره اکثریت داشتند از قطع رابطه با رفرمیست‌ها و از قبول

کامل شرایط عضویت در کمیته‌نام استناع ورزیدند. نمایندگان چهار ژانویه سال ۱۹۲۱ جلسهٔ کنگره را ترک کردند و حزب کمونیست ایتالیا را تشکیل دادند. ص—۱۸۹

۶۵—بلانکیسم—جزیانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه برگیری لوئی اوگوست بلانک (۱۸۰۵—۱۸۸۱) — انقلابی مبرز و نمایندهٔ نامی کمونیسم تخیلی فرانسه بود. بلانکیست‌ها ضمن تعویض فعالیت حزب انقلابی با اقدامات مشتی توطئه‌گر پنهانکار اوضاع و شرایط لازم برای پیروزی قیام را در نظر نمی‌گرفتند و نسبت برابطه با توده‌ها بی‌اعتناء بودند.

بلانکیست‌ها مبارزه طبقاتی را مردود می‌شمردند و «نجات بشریت از شر بردگی مزدوری را نه از راه مبارزه طبقاتی پرولتاپریا بلکه از راه توطئهٔ اقلیت کوچک روشنفکران امکان پذیر می‌پنداشتند». (و. ای. لنین، «مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۱۳، ص ۷۶). ص—۱۹۰

۶۶—Der Volksstaat («دولت خلقی») — روزنامه، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان (حزب ایزناختسف) که بمدیریت و. لیبکنخت در سال‌های ۱۸۶۹—۱۸۷۶ در لایپزیگ چاپ و منتشر می‌شد. ک. مارکس و ف. انگلس با این روزنامه همکاری داشتند. ص—۱۹۱

۶۷—منظور آن قسمی از نامهٔ مورخهٔ ۲۹ نوامبر سال ۱۸۸۶ ف. انگلス به ف. آ. زورگه است که در آن انگلس ضمن انتقاد از جنبهٔ سکتاریستی فعالیت سوسیال‌دموکرات‌های آلمانی مهاجر در آمریکا می‌گوید برای آنها تئوری «دگم» و شریعت جامداست نه رهبری در عمل» (رجوع شود به «مجموعهٔ آثار مارکس و انگلس، چاپ ۲، جلد ۳۶، ص ۴۸۸»). ص—۱۹۶

۶۸—ن. گ. چرنیشفسکی در تقریظ کتاب گ. ج. کری زیر عنوان «نامه‌های سیاسی و اقتصادی برای رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ

آمریکا» نوشت: «راه تاریخی مانند خیابان نوسکی صاف و هموار نیست بلکه از دشت‌های پرگرد و غبار و کثیف، از میان باطلاق‌ها و جاهای سخت و صعب العبور می‌گذرد. کسی که از گرد و غبار می‌ترسد و بیم آن دارد که چکمه‌هایش کشیف شود نباید به فعالیت اجتماعی بپردازد». ص ۱۹۶

۶۹— منظور کنفرانس‌های بین‌المللی سوسیالیستی در تسیمروالد و کیتنتال است. ص ۱۹۶
کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در روزهای ۵—۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ برپا بود.
کنفرانس کیتنتال یا دوین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در روزهای ۲۴—۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در محلی بنام کیتنتال جریان داشت.

کنفرانس‌های تسیمروالد و کیتنتال به همپیوستگی عناصر چپ سوسیال‌demکرات اروپای غربی برپایه مسلکی مارکسیسم-لنینیسم کمک کرد. ص ۱۹۷

۷۰— «حزب کمونیسم انقلابی»— در کنگره گروه طرفداران روزنامه «ولیا ترودا» که در روزهای ۲۵—۳۰ سپتامبر سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود، شکل سازمانی پخود گرفت. در تصمیم متینده کنگره گفته می‌شد که حزب جدید سیاست «همکاری واقعی و صادقانه با بلویکها را» می‌پذیرد. آ. آلكساندروف، م. دوبروختوف، آ. کولیگايف و عده دیگر عضو کمیتهٔ مرکزی «حزب کمونیسم انقلابی» بودند. «حزب کمونیسم انقلابی» تا سال ۱۹۲۰ بعنوان گروه کوچک بموجودیت خود ادامه داد. کنگره ششم این حزب که در ماه سپتامبر ۱۹۲۰ برپا بود، تصمیمی درباره الحاق به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه گرفت. و کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در آکتبر سال ۱۹۲۰ بسازمانهای حزبی اجازه داد اعضای حزب سابق «کمونیستهای انقلابی» را بپذیرند. ص ۱۹۷

۷۱ — حزب سوسیالیست بریتانیا — (British Socialist Party — B.S.P.) در سال ۱۹۱۱ در نتیجهٔ اتحاد حزب سوسیال دمکرات با دیگر گروههای سوسیالیستی در منچستر تشکیل شد. حزب سوسیالیست بریتانیا با روح ایده‌های مارکسیسم تبلیغ می‌کرد و حزبی بود «غیراپور-تونیستی واقعًا مستقل از لیبرالها عمل می‌کرد» (و. ای. لنین، مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۲۳، ص ۳۴).

حزب سوسیالیست بریتانیا از وقوع انقلاب سوسیالیستی اکتبر اظهار خوشوقتی کرد و اعضای آن در جنبش زحمتکشان انگلیس برای دفاع از روسیهٔ شوروی در برابر مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی نقش بزرگ ایفاء می‌کردند. در سال ۱۹۱۹ اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌های حزب (۹۸ در برابر ۴) برله عضویت در انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کردند. حزب سوسیالیست بریتانیا به اتفاق گروه وحدت کمونیستی در امر تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر نقش عمده ایفاء نمود. در نخستین کنگرهٔ متوجه در سال ۱۹۲۰ اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای محلی حزب سوسیالیست بریتانیا در حزب کمونیست بریتانیای کبیر ادغام شد. ص ۲۰۳.

۷۲ — حزب سوسیالیست کارگری (Socialist Labour Party) — سازمان انقلابی مارکسیستی که در سال ۱۹۰۳ با جدا شدن گروه سوسیال دمکرات‌های چپ که اکثراً اسکاتلندي بودند از فدراسیون سوسیال دمکرات در اسکاتلندر ایجاد شد.

جمعیت سوسیالیستی ولز جنوی (South Wales Socialist Society) — گروه نسبتاً کوچک که عمدتاً از معدنچیان انقلابی ولز تشکیل شده بود. این جمعیت از جنبش برای اصلاحات امور سعادن که در آستانه جنگ اول جهانی شدت یافته بود، سرچشمه گرفت.

فدراسیون سوسیالیستی کارگری (Workers' Socialist Federation) — سازمان قلیل العده‌ای در ماه مه سال ۱۹۱۸ از جمعیت دفاع از حقوق انتخاباتی زنان بوجود آمد و بطور عمده از زنان تشکیل می‌شد. هنگام تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر (کنگرهٔ موسسانش

در تاریخ ۳۱ ژوئیه — اول اوت سال ۱۹۲۰ بربا بود) که موادی درباره شرکت حزب در انتخابات پارلمان و عضویت در حزب کارگری داشت، سازمانهای نامبرده که اشتباهات سکتاریستی داشتند، به حزب کمونیست ملحق نشدند. در ماه ژانویه سال ۱۹۲۱ جمیعت سوسیالیستی ولز جنبی و فدراسیون سوسیالیستی کارگری که تا آن زمان نام «حزب کمونیست (شعبه بریتانیایی انترناسیونال سوم)» روی خود گذاشته بود با حزب کمونیست بریتانیایی کبیر متولد شدند. رهبری حزب سوسیالیست کارگری از اتحاد خودداری کرد. ص — ۲۰۳

۷۲ — «زرهدار کارگران» («Workers' Dreadnought») — این روزنامه از مارس سال ۱۹۱۴ تا ژوئن سال ۱۹۲۴ در لندن چاپ می شد و تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ بنام «Woman's Dreadnought» انتشار می یافت، و پس از ایجاد فدراسیون سوسیالیستی کارگری در سال ۱۹۱۸ ارگان مطبوعاتی این سازمان شد. ص — ۲۰۳

۷۴ — «پاسدار منچستر» («Manchester Guardian») — روزنامه بورزوالیبرال که یکی از کثیرالانتشارترین و با نفوذترین روزنامه های بورژوازی انگلستان بشمار می رفت که در سال ۱۸۲۱ تأسیس یافته بود. ص — ۲۰۸

۷۵ — حدّثه دریفوس — محاکمه تحریک‌آمیزی که در سال ۱۸۹۴ توسط مخالف مرتاج سلطنت طلب نظامیان فرانسه علیه دریفوس یهودی — افسر ستاد کل ارتش فرانسه ترتیب داده شد و بدروغ او را بجاسوسی و خیانت پکشور متهم کردند. دریفوس در دادگاه نظامی زندان ابد محکوم شد. در سال ۱۸۹۹ تحت فشار افکار عمومی دریفوس مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد؛ ولی فقط در سال ۱۹۰۶ بنا برأی دادگاه تجدید نظر بیگناه تشخیص داده شد و بخدمت در ارتش بازگشت. ص — ۲۳۰

۷۶ — «پرچم سرخ» (*Die Rote Fahne*) — روزنامه‌ای که ک. لیبکنخت

و ر. لوکزامبورگ بعنوان ارگان مرکزی «اتحاد اسپارتاک» آنرا تأسیس کردند؛ بعدها — ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد. این روزنامه از نهم نوامبر سال ۱۹۱۸ در برلن چاپ می‌شد و پارها از جانب مقامات حاکمه آلمان تحت فشارها و توقیف‌ها قرار گرفت؛ ارنست تلمان — صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان مجدانه با این روزنامه همکاری داشت. *روزنامه Die Rote Fahne* پس از برقراری دیکتاتوری فاشیستی در آلمان توقیف شد ولی انتشار آن بطور غیرعلیه ادامه یافت. در سال ۱۹۳۵ محل چاپ روزنامه به پراگ (چکسلواکی) منتقل یافت؛ و از پائیز سال ۱۹۳۶ تا پائیز سال ۱۹۳۹ در بروکسل (بلژیک) چاپ می‌شد. ص ۲۴۱

۷۷ — اصطبل‌های اژیاس — برطبق اساطیر یونانی اصطبل‌های وسیع

پادشاه الید اژیاس که طی سالهای متمادی روی نظافت را ندیده بودند و هر کولس قهرمان (هراکل) در عرض یکروز آنها را پاک کرد. اصطلاح «اصطبیل‌های اژیاس» متراffد با تلمبار شدن انواع زباله و کثافت یا نهایت نابسامانی و بی‌نظمی امور است. ص ۲۴۳

۷۸ — «آزادی» (*Die Freiheit*) — روزنامه یوویه — ارگان حزب

مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان که از ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ تا اکتبر سال ۱۹۲۲ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص ۲۴۳

۷۹ — «پرچم سرخ» (*Die Rote Fahne*) — روزنامه ارگان مرکزی

حزب کمونیست اتریش که از نوامبر سال ۱۹۱۸ در وین چاپ می‌شد. این روزنامه ابتداء بنام *Der Weckruf* («فدا») و از ژانویه سال ۱۹۱۹ بنام *Die Soziale Revolution* («انقلاب اجتماعی») و از ژوئیه سال ۱۹۱۹ بنام *Die Rote Fahne* («از چاپ بیرون می‌آمد. در سال ۱۹۳۳ «*Die Rote Fahne*» ناگزیر در شرایط غیر علیه انتشار می‌یافتد. از ماه اوت سال ۱۹۴۰ بنام «*Österreichische Volksstimme*»

(«صدای مردم اتریش») و از ۲۱ فوریه سال ۱۹۵۷ بنام «Volksstimme» چاپ و منتشر می‌شود. ص - ۲۴۳

۸۰ - «وکلای مدافع» (شوروی) - هیئت‌های مدافعان حقوق که در فوریه سال ۱۹۱۸ جنب شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و قزاقها تشکیل شدند. در بسیاری از این هیئت‌ها نفوذ وکلای دادگستری پورژوا منشرب شدید بود که اصول دادرسی و محاکمات شوروی را خیلی تحریف می‌کردند و سؤاستفاده‌ای می‌نمودند. در آکتبر سال ۱۹۲۰ هیئت‌های مدافعان حقوق منحل شدند. ص - ۲۴۹

۸۱ - بموجب این دستور در چاپ پنجم مجموعه «آثار و. ای. لینین و در این جلد در متن اثر «بیماری کودکی «چپگرائی» در کمونیسم» عبارت «تریبونیست‌های هلندی» در همه جا به «برخی اعضای حزب کمونیست هلند» تغییر داده شده است. ص - ۲۵۲

فهرست نامها

آدلر (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹—۱۹۶۰) — لیدر سوسیال دمکراتی اتریش بود که پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در اتریش به اردوانه خدانقلاب پیوست و از جمله سازماندهان انترناسیونال سنتریستی $\frac{1}{3}$ (۱۹۲۱—۱۹۲۳) بود و بعداً یکی از لیدرهای باصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری شد. ص—۴۸، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۰۳

ارلر، ک. رجوع شود به لائوفنبرگ هنریخ

اسپارتاک (Spartacus) (در سال ۷۱ قبل از میلاد در گذشته است). گلادیاتور رومی، پیشوای یکی از بزرگترین قیام‌های برداشتن در روم باستان بسال‌های ۷۴ (یا ۷۳) — ۷۱ قبل از میلاد بود. ص—۱۸

استرووه، پتر برنگاردویچ (۱۸۷۰—۱۹۴۴) — اقتصاددان و پولیسیست بورژوا مشرب و یکی از لیدرهای حزب کادتها بود. در دههٔ سالهای نود معروفترین نمایندهٔ «مارکسیسم علمی» — شکل روسی برنشتیتسکا بشمار می‌رفت. یکی از یدئولوگهای امپریالیسم روس بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر — در دولت خدانقلابی ورانگل شرکت جلسه و بعداً بعنوان عنصر خدانقلابی سهاجرت کرد. ص—۱۹۶

آسکویت (Asguith)، هربرت هنری (۱۸۵۲—۱۹۲۸) — شخصیت سیاسی و دولتش اهلی اینگلیسی، لیدر حزب لیبرالها بود. بارها پ مقام

وزارت رسید، از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۶ ریاست دولت را بعده داشت و بیانگر نظریات بورژوازی امپریالیستی انگلیس و تمایلات الحاق طلبانه آن بود و سیاست سرکوب جنبش کارگری و آزادیبخش تعقیب می‌کرد. ص ۲۱۵، ۱۴۸

استوندن فیلیپ (Showden) (۱۸۶۴—۱۹۳۷) — سیاستمدار انگلیسی که در سالهای ۱۹۰۳—۱۹۰۶ و ۱۹۱۷—۱۹۲۰ صدر به اصطلاح حزب مستقل کارگر و نماینده جناح راستگرای آن بود. هنگام جنگ اول جهانی — سنتریست شد و از ائتلاف با بورژوازی طرفداری می‌کرد. ص ۲۴۲، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۰۸، ۲۰۶

اکسلرود، پاول بوریسویچ (1۸۰۰—۱۹۲۸) — یکی از لیدرهای منشویکها بود. هنگام جنگ اول جهانی در پرده عبارتپردازیهای پاسیفیستی در واقع موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیته اجرائیه شورای پتروگراد شد و از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد. از انقلاب اکتبر خصم‌مانه استقبال کرد؛ در مهاجرت برله مداخله مسلح‌حانه خارجی علیه روسیه شوروی تبلیغ می‌نمود. ص ۱۹۶

انگلس (Engels)، فریدریش (1۸۲۰—۱۸۹۵) ص ۶۸، ۶۶، ۶۰، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۴۵۸

ایر (Eire)، لینکلن — خبرنگار روزنامه بورژوازی «The World» («دُنیا») چاپ آمریکا بود. ص ۱۰۰—۱۰۷

اینکپین (Inkpin)، آلبرت (1۸۸۴—۱۹۴۴) — از شخصیت‌های جنبش کارگری انگلستان بود که در سال ۱۹۰۴ عضو فدراسیون سوسیال‌demکرات شد. در سال ۱۹۱۳ به عنوان دیر کل حزب سوسیالیست

بریتانیا انتخاب گردید و با گروه ه. هایندمان - سوسیال‌شوینیست مخالفت می‌کرد و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست بریتانیای کبیر (۱۹۲۰) بود. در سالهای (۱۹۲۰ - ۱۹۲۹) - دبیر کل حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود. ص - ۲۱۱

آئوسترلیتس (Austerlitz)، فریدریخ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۱) - یکی از لیدرهای حزب سوسیال‌دموکرات اتریش و سردبیر روزنامه «Arbeiter-Zeitung» («روزنامه کارگری») - ارگان مرکزی آن، و نماینده پارلمان از وین بود. هنگام جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. ص - ۱۴۵

باپوشکین، ایوان واسیلیویچ (۱۸۷۳ - ۱۹۰۶) - کارگر و انقلابی حرfeای و پلشویک بود و از اعضای فعال «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در پتریبورگ بشمار می‌رفت و در سازمان «ایسکرای» لنینی شرکت مجданه داشت. در انقلاب سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ مجданه شرکت جست و هنگام حمل اسلحه بدست واحد سفارک تزاری افتاد و بدون محاکمه و دادرسی تیرباران گردید. ص - ۱۷۵

باوئر (Bauer)، اوتو (وبر، هنریخ) * (۱۸۸۲ - ۱۹۳۸) - یکی از لیدرهای سوسیال‌دموکراسی اتریش و انترناسیونال دوم بود و ایدئولوگ به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت و عدول از مارکسیسم انقلابی و مبارزة طبقاتی پرولتاپریا را با عبارت پردازی مارکسیستی مستور می‌کرد. ص - ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۹۶، ۱۵۳، ۲۰۲، ۲۳۵

ببل (Bebel)، اوگوست (۱۸۴۰ - ۱۹۱۳) - یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های سوسیال‌دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود. در دهه سالهای نود و اوایل سالهای ۹۰۰ با رفمیسم و رویزیونیسم

* نام خانوادگی واقعی توی پرانتز گذاشته شده است.

در صفوں سوسیال دمکراتی آلمان بمخالفت برخاست. سازمانده و پولیسیست باستعداد بود و در رشد و گسترش جنبش کارگری آلمان و جهان تأثیر زیاد بخشید. ص - ۱۵۰

برنستین (Bernstein)، ادوارد (۱۸۵۰ - ۱۹۳۲) - لیدر جناح بسیار اپورتونیستی سوسیال دمکراتی آلمان و انترباکونال دوم و تئوریسم رفوبیسم و رویزیونیسم بود. برنستین اصلی جنبش کارگری را مبارزه در راه اصلاحات و بهبود وضع کارگران در شرایط سرمایه داری اعلام کرد و فرمول اپورتونیستی: «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ است» را بهمیان کشید. در دوران جنگ اول جهانی موضع ستریستی داشت و سوسیال شوینیسم را با جملاتی درباره انترباکونالیسم مستور می داشت و مخالف انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی بود. ص - ۱۴۹

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ - ۱۹۳۸) - پولیسیست و اقتصاددان که از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بود.

بوخارین پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سردبیر روزنامه «پراودا» و عضو پولیت بوروی (دفتر سیاسی - م.) کمیته مرکزی و عضو کمیته اجرائیه کمیترن بود. بارها با سیاست لنینی حزب به مخالفت برخاست؛ در سال ۱۹۱۸ در رأس گروه ضدحزبی «کمونیستهای چپ» قرار داشت؛ هنگام بحث پیرامون اتحادیه ها (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) ابتدا، موضع واسط گرفت و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ رهبری اپوزیسیون راستگرا در حزب بعده داشت. بعلت فعالیت ضدحزبی در سال ۱۹۳۷ از حزب اخراج شد. ص - ۱۵۲

بلانکی (Blanqui)، لوئی او گوست (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) - شخصیت سبز انقلابی فرانسه، نماینده برجسته کمونیسم تخلی که رهبری تعدادی از انجمن های مخفی انقلابی را بعده داشت و سعی می کرد

با کمک گروه کوچکی از انقلابیون توطئه‌گر زمام حکومت را قبضه نماید و به نقش قاطع سازمان توده‌ها برای مبارزه انقلابی بی فمی برد. ص ۲۱۹، ۱۹۰

بوردیگا (Bordiga)، امادئو (متولد سال ۱۸۸۹) — سیاستمدار ایتالیایی که از سال ۱۹۱۰ عضو حزب سوسیالیست ایتالیا بود و در آن، در رأس جربانی نزدیک به آذارشیسم قرار داشت. از سال ۱۹۱۹ برنامهٔ تحریم پارلمان بورژوازی را بیان می‌کشید. در سال ۱۹۲۱ در امر بنیانگذاری حزب کمونیست ایتالیا شرکت جست و سیاست سکتاریستی چپگراندای را تعقیب می‌کرد. ص ۲۴۶، ۲۴۴، ۱۸۹

بولیت (Bullitt)، اوئلیام کریستیان (متولد سال ۱۸۹۱) — روزنامه‌نگار و دیپلمات مرتعج آمریکایی و یکی از مجریان سیاست ضدشوری بود. در سال ۱۹۱۹ از طرف ویلسون و لوید جورج برای مأموریت ویژه‌ای بروسیهٔ شوروی اعزام شد. ص ۷۴

پانکوک (Pannechock)، آنتونی (هورنر، ک.) (۱۸۷۲—۱۹۶۰) — سوسیال دمکرات هلندی که در سالهای جنگ اول جهانی انتراستیونا لیست بود. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۱ در حزب کمونیست هلند عضویت داشت و در کار کمینترن شرکت می‌جست و موضوع افراطی چپ و سکتاریستی گرفته بود. پانکوک در سال ۱۹۲۱ از حزب کمونیست کنار رفت و کمی بعد دست از فعالیت سیاسی کشید. ص ۲۰۱، ۱۶۵

پانکهورست (Punkhurst)، میلویا استلا (۱۸۸۲—۱۹۶۰) — از شخصیت‌های جنبش کارگری انگلیس بود که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بطریقداری از قطع مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیهٔ روسیهٔ شوروی برخاست. لیدر فدراسیون کارگری سوسیالیستی بسیار چپ بود و در

کنگره دوم کمیترن شرکت داشت. در سال ۱۹۲۱ عضو حزب کمونیست شد ولی کمی بعد بعلت عدم اطاعت از انضباط حزبی از آن اخراج گردید. ص - ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸

پلخانف، گئورگی والنتینویچ (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) - از شخصیت‌های

برجسته جنبش کارگری روس و جهان، و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پلخانف پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) روش آشتنی با اپورتونیسم در پیش گرفت و سپس به منشویکها پیوست. در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی اتخاذ نمود.

پس از انقلاب بورژوا‌دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه در رأس گروه بسیار راستگرای منشویک‌های دفاع طلب بنام «یدینستوو» قرار گرفت، با بلشویکها و با انقلاب سوسیالیستی بمعخالفت برخاست و بر آن بود که روسیه برای سوسیالیسم رشد و نضیج لازم را ندارد. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر برخورد منفی داشت ولی در مبارزه علیه حکومت شوروی شرکت نکرد. ص - ۲۳۵، ۲۲۹، ۱۹۶، ۱۴۹

پوترسوف، آلکساندر نیکولاویچ (۱۸۶۹ - ۱۹۳۴) - از لیدرهای

منشویسم بود که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مهاجرت کرد و در خارجه در نطق‌های خود روسیه شوروی را مورد حمله قرار می‌داد. ص - ۱۹۶

پوئول (Poole)، دیوئیت کلیستون (۱۸۸۵ - ۱۹۵۲) - دیپلمات

آمریکایی بود. پوئول از ژوئیه سال ۱۹۱۷ کنسول آمریکا در مسکو و از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا ژوئن سال ۱۹۱۹ کاردار سوقت آمریکا در دولت تاراد سفید - «دولت موقت منطقهٔ شمالی» بود و یکی از سازماندهان مداخلهٔ مسلحانهٔ کشورهای آناتانت علیه روسیهٔ شوروی و اقدامات ضدانقلابی در داخل کشور بشمار می‌رفت. ص - ۷۴

تروس (Treves)، کلائودیو (۱۸۶۸-۱۹۲۳) - یکی از لیدرهای رفرمیست حزب سوسیالیست ایتالیا بود که در سالهای جنگ اول جهانی سنتریست شد. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکثر برخورد خصمانه داشت. پس از انشعاب در حزب سوسیالیست ایتالیا (۱۹۲۲) یکی از لیدرهای حزب رفرمیستی سوسیالیست اونیتار شد. ص ۲۴۵

توراتی (Turati)، فیلیپو (Filippo) (۱۸۵۷-۱۹۳۲) - از شخصیت‌های جنبش کارگری ایتالیا و یکی از سازماندهان حزب سوسیالیست ایتالیا، و لیدر جناح راستگرا و رفرمیستی آن حزب بود. توراتی در دوران جنگ اول جهانی سنتریست شد و نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر پرخورد خصم‌اند داشت. پس از انشعاب در حزب سوسیالیست ایتالیا (۱۹۲۲) در رأس حزب رفرمیستی سوسیالیست اوئینیtar قرار گرفت. ص ۱۴۵، ۱۸۹، ۲۴۵

چرچیل (Churchill)، وینستون (١٨٧٤ - ١٩٦٥) - سیاستمدار انگلیسی، محاکمه کار بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ بعنوان وزیر جنگ یکی از الهام‌دهندگان مداخله سلطانانه خارجی علیه روسیه شوروی پیشمار می‌رفت. ص - ٢٢٦، ٢١٨، ٢١٥، ٢١٣، ١٠٥، ٦٧

چرنوف، ویکتور میخایلوویچ (۱۸۷۶-۱۹۵۲) - از لیدرها و تئوریسین‌های حزب اسارها بود. در ماههای مه - اوت مقام وزارت زراعت را در دولت موقت پوزرواژی داشت و سیاست تضمیمات شدید علیه دهقانانی که زمینهای ملاکین را متصرف شده بودند، تعقیب می‌کرد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از جمله سازماندهان شورشهای ضدشوری بود. در سال ۱۹۲۰ بعنوان عنصر ضدانقلابی مهاجرت کرد. ص ۱۹۷، ۵۶، ۵۴

چرفيشفسكى، نيكولاي گاوريلovich (1828 - 1889) — دمکرات افقلابی روس، دانشمند و نویسنده و منقد ادبی بود و یکی از

مبهرترین اسلاف سوسیال دسکراسی انقلابی روس بشمار می‌رود. ص —

۱۹۶

دريفوس (Dreyfus)، القرد (۱۸۵۹—۱۹۳۵) — افسر ستاد کل فرانسه که در سال ۱۸۹۴ به اتهام دروغین عمدی بخیانت بکشور بزندان ابد با اعمال شاقه محکوم گردید. ولی در سایه دفاع طبقه کارگر و روشنفکران ترقیخواه از دريفوس، در سال ۱۸۹۹ مورد عفو قرار گرفت و در سال ۱۹۰۶ اعاده حیثیت شد. ص — ۲۳۰

دنیکین، آنتون ایوانویچ (۱۸۷۲—۱۹۴۷) — ژنرال تزاری که در دوران مداخله مسلح‌خانه خارجی و جنگ داخلی (۱۹۱۸—۱۹۲۰) — فرمانده کل نیروهای مسلح گارد سفید در جنوب روسیه شد و پذیرای تارومار شدن آنها بدست سپاهیان شوروی به خارجه مهاجرت کرد. ص — ۳۷، ۲۹، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۶۱، ۶۴، ۶۹، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۶

دو گونی (Dugoni)، افریکو (۱۸۷۴—۱۹۴۰) — سوسیالیست ایتالیایی که در آستانه جنگ اول جهانی به فراکسیون رفرسیستی توراتی — تروس گروید. در سال ۱۹۲۰ جزو هیئت نمایندگی سوسیالیستهای ایتالیا از روسیه شوروی دیدن کرد و پس از بازگشت به ایتالیا کتاب تهمت‌آمیزی درباره انقلاب در روسیه نوشت. ص — ۵

دو لئون (De Leon)، دانیل (۱۸۵۲—۱۹۱۴) — شخصیت بنیش کارگری ایالات متحده آمریکا بود و از دهه سالهای ۹۰ لیدر و ایدئولوگ حزب سوسیالیست کارگری بشمار می‌رفت و پولیسیست بود. یکی از مؤسسان سازمان سندیکایی «کارگران صنعتی جهان» شمرده سی شد. ص — ۱۷۳

دیتسگن (Dietzgen) ، یوسیف (۱۸۲۸—۱۸۸۸) — فیلسوف مبرز آلمانی که مستقیماً پمتریالیسم دیالکتیک پی برد؛ سوسيال دمکرات بود. ص—۱۸۵

رادک، کارل برنگارد ویچ (۱۸۸۵—۱۹۳۹) — از شرکت کنندگان جنبش سوسيال دمکراتی در گالیسی و لهستان و آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴—۱۹۱۸) موضع انتراپاسیونالیستی داشت. از سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویک‌ها بود. بارها با سیاست حزب لنینی مخالفت می‌کرد. در دوران صلح برست در چرگه «کمونیستهای چپ» در آمد و از سال ۱۹۲۳ از فعالیت اپوزیسیون تروتسکی شد و بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص—۱۵۲

رنر (Renner)، کارل (۱۸۷۰—۱۹۵۰) — سیاستمدار اتریشی و لیدر و تئوریسین سوسيال دمکراتهای راستگرای اتریش بود و از ایدئولوگهای به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت. در دوران جنگ اول جهانی سوسيال شوینیست شد. در سالهای ۱۹۱۹—۱۹۲۰ صدر اعظم اتریش بود.—۱۴۵، ۱۵۳

رنولد (Renaudel)، پیر (۱۸۷۱—۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای رفرمیست حزب سوسيالیست فرانسه بود. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴—۱۹۱۸) سوسيال شوینیست شد. در سالهای ۱۹۱۴—۱۹۲۰ سردپیر روزنامه «اومنانیته» («بشتريت») بود و در سالهای ۱۹۱۴—۱۹۱۹ و در سال ۱۹۲۴ در مجلس نمایندگان فرانسه عضویت داشت. ص—۱۵۳

روذزیانکو، سیخائیل ولادیمیرویچ (۱۸۰۹—۱۹۲۴) — ملاک بزرگ و یکی از لیدرهای حزب اکتبریست‌ها و سلطنت طلب بود. در دوران انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مرکز ضدانقلابی بنام «کمیته» وقت دولتی دولتی و سپس «اجلاس مشاوره خصوصی»

اعضای دوها را تشکیل داد. یکی از سردمداران خانله کورنیلف بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر فرار کرد، پیش دنیکین رفت و کوشید نیروهای ضدانقلابی را برای سبارزه علیه حکومت شوروی متحد سازد. بعدها مهاجرت کرد. ص - ۱۶۰

زاولیچ، ورا ایوانونا (۱۸۴۹ - ۱۹۱۹) - از شرکت کنندگان معروف جنبش فارودنیک و سپس جنبش سوسیال دمکرات در روسیه بود و در تشکیل و در فعالیت گروه «آزادی کار» شرکت داشت. در سال ۱۹۰۰ عضو هیئت تحریریه «ایسکرا» و «زاریا» شد. پس از کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از لیدرهای منشویسم شد، به انقلاب اکتبر برخورد منفی داشت. ص - ۱۹۶

زوباتف، سرگی واصلویچ (۱۸۶۴ - ۱۹۱۷) - سرهنگ ژاندارمری، الهام بخش و سازمانده «سوسیالیسم پلیسی» (آئین زوباتفی) بود. در سالهای ۱۹۰۱ - ۱۹۰۳ اتحادیه های پلیسی کارگری را بمنظور انحراف توجه کارگران از سبارزه انقلابی سازمان می داد. پس از آنکه سیاست تقتیین آمیزش شکست خورد و عقیم ماند از خدمت پلیس اخراج گردید و از فعالیت سیاسی کناره گرفت. ص - ۱۷۵

ژوئو (Jouhaux)، لثون (۱۸۷۹ - ۱۹۵۴) - از رجال رفرمیست جنبش سنديکالی فرانسه و جهان، و یکی از لیدرهای راستگرای انترناسیونال اتحادیه ها در آمستردام بود و در سالهای جنگ اول جهانی موضع شویندیستی داشت. ص - ۲۴۸، ۱۷۲، ۱۷۵

سراتی (Serrati)، جاچنتو متوی (۱۸۷۲ - ۱۹۲۶) - شخصیت نامی جنبش کارگری ایتالیا و یکی از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا بود. در دوران جنگ اول جهانی - انترناسیونالیست بود. در کنفرانس های تسیمروالد و کینتال شرکت داشت. در کنگره دوم کمیترن ریاست هیئت ایتالیائی را بعده داشت و مخالف قطع بدون قید و شرط رابطه

با رفرمیست‌ها بود. در سال ۱۹۲۴ بعضویت حزب کمونیست ایتالیا درآمد. ص - ۱۸۹

سردا، سمیون پافوتیویچ (۱۸۷۱ - ۱۹۲۳) - از دولتمردان معروف شوروی که از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویکها بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ کمیسر ملی زراعت جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بود و از سال ۱۹۲۱ در هیئت رئیسه شورای کمیسراهای ملی و سازمان برنامه^{*} دولتی عضویت داشت و معاون و سپس رئیس اداره مرکزی آمار جمهوری فدراتیو شوروی و سوسیالیستی روسیه بود. ص - ۸۲

سوردلف، یاکوف میخایلویچ (۱۸۸۵ - ۱۹۱۹) - شخصیت بر جستهٔ حزب کمونیست و دولت شوروی، از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بود و در تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکبر شرکت مجданه داشت. از نوامبر سال ۱۹۱۷ صدر کمیتهٔ اجرائیه^{*} مرکزی سراسر روسیه بود. ص - ۱۰۸

شدر، کارل (Schröder) (۱۸۸۴ - ۱۹۵۰) - سوسیالدموکرات چپ آلمانی، نویسنده و پولیسیست بود که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن به اپوزیسیون «چپ» لائوفنبرگ - ولفهایم گروید و به تبلیغ نظریات آنارشیستیکالیستی پرداخت، پس از آنکه در سال ۱۹۱۹ اپوزیسیون «چپ» از حزب کمونیست آلمان اخراج گردید شدر در تشکیل به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت جست و کمی بعد از حزب کمونیست کارگری آلمان کنار رفت و به حزب سوسیالدموکرات آلمان بازگشت. ص - ۱۶۱

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸۶۵ - ۱۹۳۹) - یکی از لیدرهای جناح راستگرا و اپورتونیستی سوسیالدموکراسی آلمان بود.

هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در به اصطلاح شورای نمایندگان ملی شرکت داشت که فعالیتش تابع علائق و منافع بورژوازی ضدانقلابی بود. در ماههای فوریه - ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را بعهده داشت و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱، ۲۱۳، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۵۳، ۱۴۵، ۹۷، ص - پیشمار می‌رفت.

۲۴۲، ۲۳۴، ۲۲۶

فوش (Foch)، فردیناند (۱۸۵۱ - ۱۹۲۹) - شخصیت نظامی فرانسه و مارشال بود. در دوران جنگ اول جهانی فرماندهی ارتش‌های فرانسه را بعهده داشت و سپس رئیس ستاد کل فرانسه شد و مقام سرفرماندهی نیروهای مسلح آنتانت را احراز نمود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ یکی از سازماندهان فعال مداخله «سلحانه» خارجی علیه روسیه شوروی بود و ریاست شورای عالی جنگ را بعهده داشت و از تنظیم - کنندگان قرارداد ورسای بود. ص - ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵

کاپ (Kapp)، ولفگانگ (۱۸۵۸ - ۱۹۲۲) - نماینده مخالف یونکری آلمان و نظامیان امپریالیستی که در سال ۱۹۱۷ یکی از مؤسسان حزب ارتقای «حزب میهن» بود. در ماه مارس ۱۹۲۰ در رأس کودتای نظامی ضدانقلابی هواندار سلطنت قرار داشت. ص - ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۳

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال-دموکرات کارگری روسیه و بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوازی-کاراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با خطمشی لفینی حزب درباره انقلاب سوسیالیستی مخالفت می‌کرد. در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ بنام خود و بنام زینتویف بیانیه‌ای درباره عدم موافقت با «قطعنامه کمیته سرکری درباره قیام مسلحانه در روزنامه نیمه بلشویک «نوایا ژیرن» بچاپ رساند که در حکم افشاء تصمیم صحنه حزب

گارد سفید شد. در جنگ حوبه^۱ یکاترینودار کشته شد. ص—۱۱۸، ۱۱۹

۲۴۳

گالاخر (Gallacher)، اولیام (۱۸۸۱—۱۹۶۵) — شخصیت برگسته^۲ جنبش کارگری انگلیس و یکی از رهبران حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود. اشتباهات سکتاریستی چپ داشت و مخالف شرکت کمونیستها در پارلمان بورژوازی بود و با الحق به حزب کارگر (لیبوریست) مخالفت می‌کرد؛ کمی بعد تحت تأثیر انتقادات اشتباهات خود را اصلاح کرد. در سال ۱۹۲۱ گالاخر بعضیوت حزب کمونیست انگلیس در آمد و بارها بعضیوت کمیته^۳ مرکزی و پولیتبوروی کمیته^۴ مرکزی حزب انتخاب گردید. ص—۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۸

گد (Guesde)، ژول (۱۸۴۵—۱۹۲۲) — یکی از سازماندهان و رهبران جنبش سوسیالیستی فرانسه و انتراصیونال دوم بود. گد برای ترویج ایده‌های مارکسیسم و گسترش جنبش سوسیالیستی در فرانسه زحمت زیاد کشید. ولی ضمن مخالفت با سیاست سوسیالیست‌های راستگرا هم در مسائل ثوری و هم در مسائل تاکتیک اشتباهات دارای جنبه^۵ سکتاریستی داشت. از آغاز جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی گرفت و در دولت بورژوازی فرانسه شرکت کرد. گد در سال ۱۹۲۰ از اکثریت کنگره تور حزب سوسیالیست فرانسه که تصمیم گرفت به کمینترن ملحق شود، پیروی نکرد. ص—۱۹۱، ۲۳۵

گوف، سرگی ایوانویچ (درایکین، یا. د.) (۱۸۷۴—۱۹۳۳) — انقلابی حرفة‌ای و بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۰ در ارتش سرخ پکار سیاسی اشتغال داشت. آثاری درباره تاریخ حزب و مسائل نظامی و اقتصادی نوشته است. ص—۱۲۹، ۱۳۰

گومپرس (Gompers)، ساموئل (۱۸۵۰—۱۹۲۴) — شخصیت جنبش اتحادیه‌ای آمریکا و یکی از رهبران فدراسیون کار آمریکا بود. گومپرس

ضمیم تعقیب سیاست همکاری طبقاتی با سرمایه‌داران، با مبارزه انقلابی طبقه^۱ کارگر بخلاف بود. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی برخورد خصم‌مانه داشت. ص—۱۷۲، ۱۷۵

لائوفنبرگ (Laufenberg)، هنریخ ارلر (Erler) کارل

(۱۸۷۲—۱۹۳۲) — سوسیال‌دموکرات چپ آلمانی بود که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن پس از کمی در رأس اپوزیسیون «چپ» قرار گرفت که نظریات آنارشی‌سنديکالیستی و بروزرا - ناسیونالیستی به اصطلاح «بلشویسم ملی» را تبلیغ می‌کرد. در اواخر سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انشعاب حزب کمونیست آلمان و تأسیس به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان در آوریل سال ۱۹۲۰ شد. در اوخر سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان اخراج گردید. ص—۲۰۱، ۱۶۱

لدهبور (Ledebour)، گثورگ (Lederer) ۱۸۵۰—۱۹۴۷ — سوسیال‌دموکرات

آلمانی و از لیدرهای حزب سنتریستی - حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان بود. ص—۱۵۰، ۱۹۹

لگین (Legien)، کارل ۱۸۶۱—۱۹۲۰ — سوسیال‌دموکرات

راستگرای آلمانی و از لیدرهای اتحادیه‌های آلمان بود که در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست افراطی شد. بر ضد جنبش انقلابی پرولتاریا مبارزه می‌کرد. ص—۱۷۲، ۱۷۵، ۱۴۹

لloyd جرج (Lloyd George)، داوید ۱۸۶۳—۱۹۴۵ — دولتمرد

و دیپلمات انگلیسی، لیدر حزب لیبرال‌ها بود. در سالهای ۱۹۱۶—۱۹۲۲ نخست وزیر بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه یکی از الهام‌دهندگان و سازماندهان مداخله^۲ سلاح خارجی علیه دولت شوروی بشمار می‌رفت. ص—۱۰۱، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹

لنسبری (Lansbury)، جورج (۱۸۵۹—۱۹۴۰) — یکی از لیدرهای حزب لیبپریست انگلستان و نماینده پارلمان بود. ص—۱۹۱، ۱۵۳

لنین (اولیانوف)، ولادیمیر ایلیچ (۱۸۷۰—۱۹۲۴) — ص—۱۰۱،

۲۰۶، ۱۰۷، ۱۰۶

۲۰۴

لوتوویتس (Lüttwitz)، والتر (۱۸۵۹—۱۹۴۲) — زنراں و یکی از نماینده‌گان نظامیان امپریالیستی آلمان بود. در ماه مارس ۱۹۲۰ از جمله رهبران به اصطلاح «شورش کاپ» — شورش ضدانقلابی بود که نظامیان آلمان بمنظور احیای رژیم سلطنتی و برقراری دیکتاتوری نظامی در آلمان سازمان داده بودند. ص—۲۴۳، ۲۴۱

لوکزامبورگ (Luxemburg)، روزا (۱۸۷۱—۱۹۱۹) — شخصیت برجسته جنبش کارگری آلمان و لهستان و جهان و یکی از لیدرهای جناح چپ انترناسیونال دوم بود و از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بشمار می‌رود. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ یکی از رهبران پیشانیگ انقلابی کارگران آلمان بود. در ژانویه سال ۱۹۱۹ بمحوی فوجیع بدست خدابندهایون کشته شد. ص—۱۷۸

لونگه (Longuet)، ژان (۱۸۷۶—۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست فرانسه و انترناسیونال دوم بود. در سالهای جنگ اول جهانی در رأس اقلیت سنتریستی-پاسیفیستی حزب سوسیالیست فرانسه قرار داشت و مخالف پیوستن حزب سوسیالیست فرانسه به کمینترن و تأسیس حزب کمونیست فرانسه بود. از سال ۱۹۲۱ در کمیته اجرائیه انترناسیونال ۲/۳ عضویت داشت. از سال ۱۹۲۳ یکی از رهبران به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری بشمار می‌رفت. ص—۱۲۱، ۴۸۵

۲۲۹، ۱۵۳، ۱۴۵

لیبکنخت (Liebknecht)، کارل (۱۸۷۱—۱۹۱۹) — شخصیت مبارز جنبش کارگری آلمان و جهان و یکی از رهبران جناح چپ سوسیال دمکراتی

آلمان بود. هنگام جنگ اول جهانی در موضع انقلابی انترناسیونلیستی قرار داشت. دوم دسامبر سال ۱۹۱۴ به تنها بی در رایشتاب علیه اعتبارات نظامی رأی داد. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان به اتفاق ر. لوکزامبورگ پیشاہنگ انقلابی کارگران آلمان را رهبری می کرد. یک از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بود و رهبری قیام کارگران برلن را در ماه ژانویه سال ۱۹۱۹ بعده داشت. پس از سرکوب قیام ۱۸۷، ۱۷۸، ۱۱۵ پنهوی فجیع بدست خدائقلاپیون کشته شد. ص —

لیتوینف، ماکسیم ماکسیموف (MacLennan) (۱۸۷۶—۱۹۵۱) — شخصیت حزبی و دولتی، دیپلمات معروف شوروی بشمار می رفت و از سال ۱۸۹۸ عضو حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکار دیپلماسی اشتغال داشت. در سالهای ۱۹۲۱—۱۹۳۰ معاون کمیسر ملی امور خارجه بود. ص —

ماکدونالد (MacDonald) (۱۸۶۶—۱۹۳۷) — سیاستمدار انگلیسی و از بنیادگذاران و لیدرهای حزب مستقل کارگر و حزب لیپوریست‌ها بود و سیاست بی‌نهایت اپورتونیستی تعقیب می کرد، تئوری همکاری طبقاتی و رشد تدریجی سرمایه‌داری بسوسیالیسم را تبلیغ می کرد. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۰ سعی کرد از مبارزه کارگران انگلیس که علیه مداخلات مسلحانه خارجی ضدشوری دست بظاهرات زده بودند جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۴ و در سالهای ۱۹۲۹—۱۹۳۱ نخست وزیر بود. ص — ۴۸، ۲۰۶، ۲۰۸

مارتف، ل. (تسدریاوم، یولی اوسیپویچ) (۱۸۷۲—۱۹۲۲) — از لیدرهای منشویسم بود، در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیته اجرائیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی مخالفت می کرد، در سال ۱۹۲۰ به آلمان سهاجرت کرد. ص — ۵۶، ۵۴، ۱۹۶، ۱۹۷

مارکس (Marx)، کارل (۱۸۱۸—۱۸۸۳) ص—۶، ۱۰۰، ۱۶۰

۱۹۶، ۱۹۰، ۱۷۳

مالینفسکی، رومان واتسلاوویچ (۱۸۷۶—۱۹۱۸) — نماینده دویانی
چهارم دولتی از طرف کارگران استان مسکو و عضو فراکسیون بلشویکی
دویان بود که بعداً بعنوان مفسدگو و عامل پلیس مخفی تزاری افشاء
گردید. در سال ۱۹۱۸ تسليم دادگاه شد و به حکم دادگاه عالی کمیته «
اجرائیه» برکزی سراسر روسیه تیرباران شد. ص—۱۶۴، ۱۶۵

مرهایم (Merrheim)، آلفونس (۱۸۸۱—۱۹۲۵) — شخصیت
اتحادیه‌ای فرانسوی و سندیکالیست بود و از رهبران کنفردراسیون کل
کار فرانسه بشمار می‌رفت. در دوران جنگ اول جهانی ابتداء
انترنسیونالیست بود و سپس موضع سوسیال‌شوبینیستی و رفرمیستی آشکار
اتخاذ کرد. نسبت به اتحاد شوروی پرخورد خصمانه داشت. ص—۱۷۲

۲۴۸

مودیلیانی (Modigliani)، ویتوریو امانوئل (۱۸۷۲—۱۹۴۷) —
یک از پاساچه‌ترین اعضای حزب سوسیالیست ایتالیا و رفرمیست بود.
در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴—۱۹۱۸) — سنتریست شد.
در کنفرانس‌های تسمیروالد و کینتال شرکت داشت و با تسمیروالدیهای
چپ مخالفت می‌کرد. ص—۲۴۵

میلان (Millerand)، آلسساندر اتین (۱۸۵۹—۱۹۴۳) —
سیاستمدار فرانسوی که در دهه سالهای ۹۰ جریان اپورتونیستی را در
جنبش سوسیالیستی فرانسه (بهبودی می‌کرد. در سال ۱۸۹۹ در دولت
مرتعج بورژوازی شرکت جیست. در سال ۱۹۰۴ از حزب سوسیالیست
اخراج گردید و به اتفاق سوسیالیست‌های سابق (بریان، ویویانی)
گروه «سوسیالیست‌های مستقل» را تشکیل داد. بارها پست‌های مختلف
وزارتی را اشغال کرد. در سالهای ۱۹۲۰—۱۹۲۴ رئیس جمهور
فرانسه بود. ص—۱۰۱

ناتانسون، مارک آندرویچ (۱۸۵۰—۱۹۱۹) — نمایندهٔ نارودنیک‌های انقلابی و بعداً اسار بود و از سال ۱۸۶۹ در جنبش انقلابی شرکت داشت. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، از جمله سازماندهان حزب اسارهای چپ شد. در سال ۱۹۱۸ شورش اس ارهای چپ را علیه حکومت شوروی محکوم کرد. ص—۱۹۷

نانسن (Nansen)، فریتف (۱۸۶۱—۱۹۳۰) — دانشمند مبرز در روزی، پژوهشگر منطقهٔ قطب شمال و شخصیت اجتماعی مشهور بود. نانسن هنگام جنگ اول جهانی در راه بهبود وضع اسیران جنگی در کشورهای مختلف کار می‌کرد. پس از خاتمهٔ جنگ کمیسر عالی جایعهٔ ملل در امور اسیران جنگی بود. در سال ۱۹۲۱ هنگام قحطی در روسیه کمیسیون بین‌المللی کمک به اهالی قحطی‌زده را تشکیل داد. در سال ۱۹۲۲ جایزهٔ صلح نوبل دریافت نمود. ص—۷۴

نوسکه (Noske)، گوستاو (۱۸۶۸—۱۹۴۶) — یک از لیدرهای اپورتونیست حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. در سال ۱۹۱۸ هنگام انقلاب نوامبر در آلمان از رهبران سرکوب جنبش انقلابی ناویان در کیل بشمار می‌رفت. در سالهای ۱۹۱۹—۱۹۲۰ وزیر جنگ بود؛ بیدادگری در حق کارگران برلن و قتل ک. لیبنخت و ر. لوکزامبورگ را سازمان داد. ص—۱۴۵، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۳۴

نیکولای دوم (رومانت) (۱۸۶۸—۱۹۱۸) — آخرین امپراتور روس که از سال ۱۸۹۴ تا انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ سلطنت کرد. ص—۱۵۰، ۱۵۱

وایان (Vaillant)، ادوارد ماری (۱۸۴۰—۱۹۱۵) — سوسیالیست فرانسوی و یکی از رهبران انترناسیونال دوم و از بنیادگذاران حزب سوسیالیست فرانسه (۱۹۰۱) بود. در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. ص—۱۹۱

واینکوپ (Wijnkoop)، داوید (1877 – ۱۹۴۱) – سوسیال دمکرات چپ هلندی که بعداً کمونیست شد. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود و با مجله «Vorbote» («مبشر») – ارگان تئوریک تئیمروالدیهای چپ همکاری می‌کرد. بعنوان یکی از رهبران حزب کمونیست هلند موضع بسیار چیگرایانه و سکتاریستی داشت. در کنگره دوم کمیته‌نیز بعضیوت کمیته «اجرائیه» انترناسیونال کمونیستی انتخاب گردید. ص – ۲۵۲

ولفهایم (Wolffheim)، فریتس، – سوسیال دمکرات چپ و پولیسیسیست آلمانی که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان بعضیوت حزب کمونیست آلمان درآمد و در آن به اتفاق هنریخ لائوفن برگ اپوزیسیون «چپ» را رهبری می‌کرد که نظریات آنارشی-سنديکالیستی را تبلیغ می‌نمود. ولفهایم پس از اخراج اپوزیسیون چپ از حزب کمونیست آلمان در ایجاد به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت جست. در پایان سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان اخراج گردید و بعداً از جنبش کارگری کناره گرفت. ص – ۱۶۱

وندل (Wendel)، فریدریخ (1886 – ۱۹۶۰) – سوسیال دمکرات چپ آلمانی بود، در سال ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن به اپوزیسیون «چپ» گرایید و نظریات آنارشی-سنديکالیستی را تبلیغ می‌کرد. پس از اخراج اپوزیسیون «چپ» از حزب کمونیست آلمان در سازماندهی به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت جست. در اوخر سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان اخراج شد و پس از کمی به حزب سوسیال دمکرات آلمان بازگشت. ص – ۱۶۱

ویگاند (Wigand)، کارل – خبرنگار خبرگزاری آمریکائی Universal Service در برلن، ص – ۹۶ – ۹۹

ویلسون (Wilson)، وودرو (1856—1924) — رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۱۳—۱۹۲۱ که یکی از سازماندهان «داخلهٔ مسلحاهه» دول امپریالیستی علیه روسیه^۱ شوروی بود. ص — ۷۴

هایندمن (Hyndman)، هنری مایرس (1842—1921) — سوسیالیست انگلیسی که رفریبیست بود و یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست بریتانیا بشمار می‌رفت که در سال ۱۹۱۶ پس از آنکه کنفرانس حزب در سولفورد موضع سوسیال شوینیستی او را در برخورد به جنگ امپریالیستی محاکوم کرد، از حزب کنار رفت. به انقلاب اکتبر برخورد خصم‌مانه داشت. ص — ۷۴

هگلوند (Höglund)، کارل تست کنستانتنین (۱۸۸۴—۱۹۵۶) — لیدر جناح چپ جنبش سوسیال دمکراتیک و همچنین جنبش سوسیالیستی جوانان سوئد بود. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست شد و جزو تسمیروالدیهای چپ بود. در سالهای ۱۹۱۷—۱۹۲۴ از رهبران حزب کمونیست سوئد بشمار می‌رفت. ص — ۱۸۷

هندرسن (Henderson)، آرتور (۱۸۶۲—۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای حزب لیبوریست و جنبش سندیکالی انگلستان بود. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بروسیه آمد تا ادامهٔ جنگ امپریالیستی را تبلیغ نماید. در سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انترناسیونال دوم در برن بود. بارها در هیئت دولت بورژوازی انگلیس عضویت داشت. ص — ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹

۲۴۲، ۲۲۶

هورنر، ک. رجوع شود به پانکوک، آنتونی.

هیلفردنگ (Hilferding)، رودولف (1877—1941) — یکی از لیدرهای آپورتونیست سوسیال دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود و تئوریسین به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت.

بعنوان سازنده تئوری «سرمایه‌داری متشکل» ازرا بیمان کشید و مذاخ سرمایه‌داری دولتی انحصاری شد. از سال ۱۹۱۷ لیدر حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان بود. ص—۲۰۲، ۱۹۹، ۱۴۵، ۱۹۹، ۲۰۲

یودنیچ، نیکولاویچ (۱۸۶۲—۱۹۳۳) — ژنرال ارتش تزاری که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر عضو دولت ضدانقلابی — «دولت شمال غربی» و فرمانده کل ارتش گارد سفید شمال غربی شد و مورد پشتیبانی گسترده امپریالیست‌های آنتاونت بود. در برابر ارتش سرخ در نوامیر سال ۱۹۱۹ شکست خورد و به استونی عقب‌نشینی کرد و سپس به انگلستان رفت. ص—۱۱۲، ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۳، ۶۶۱، ۶۴۲، ۳۴، ۲۹، ۱۱۲، ۶۶۰

فهرست مندرجات

درباره دولت

- سخنرانی در دانشگاه سوردلوفسک. ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۱۹ ۵
- نامه بکارگران و دهقانان بمناسبت پیروزی بر کلچاک. ۲۷
- نمونه و سرمشق کارگران پتروگراد. ۳۷
- نتایج هفته^۱ حزبی در مسکو و وظایف ما. ۴۱
- اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاپیا. ۴۷
- سخنرانی در دوین کنگره سازمانهای کمونیستی ملل خاور سراسر روسیه ۶۰
- هشتمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ۲-۴ دسامبر سال ۱۹۱۹
- طرح قطعنامه مربوط به مسئله^۲ سیاست بین‌المللی ۷۴
- سخنرانی در نیمیستین کنگره کمونهای زراعتی و آرتل‌های کشاورزی. ۴ دسامبر سال ۱۹۱۹ ۷۶
- نامه بکارگران و دهقانان اوکرائین بمناسبت کسب پیروزیها در برابر دنیکین ۸۸

- پاسخ پرسوالات کارل ویگاند - خبرنگار خبرگزاری آمریکایی
در برلن UNIVERSAL SERVICE» ۹۶
- مصاحبه با لینکلن ایر - خبرنگار روزنامه «آمریکایی The World
- ستفین به «بازی شطرنج» مشغولند ۱۰۰
- ایالات متحده سوسیالیست‌ها را تعقیت می‌کند ۱۰۱
- اروپا به روسیه وابسته است ۱۰۳
- دنیا به کالاهای روسی نیازمند است ۱۰۴
- وضع داخلی چشم‌انداز خوبی دارد ۱۰۵
- انتقاد شدید از لیدرهای سوسیالیست ۱۰۷
- کنگره نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه. ۲۹ مارس -
۹ آوریل سال ۱۹۲۰ ۱۰۸
- گزارش کمیته مرکزی. ۲۹ مارس ۱۰۸
- از تخریب نظام کهن بسازندگی نظام نوین ۱۳۱
- بیماری کودکی «چیگرایی» در کمونیسم
- ۱ - به چه معنی می‌توان گفت انقلاب روسیه اهمیت
بین‌المللی دارد؟ ۱۳۴
- ۲ - یکی از شرایط اساسی کامیابی بلشویک‌ها ۱۳۷
- ۳ - مراحل عمده تاریخ بلشویسم ۱۴۱
- ۴ - بلشویسم در سیاره با چه دشمنانی در درون جنبش
کارگری رشد یافت، تحکیم پذیرفت و آبدیده
شد؟ ۱۴۷

- | | | |
|----|--|-----|
| ۱۰ | — کمونیسم «چپ» در آلمان. رهبران — حزب — طبقه — توده | ۱۵۶ |
| ۶ | — آیا انقلابیون باید در سندیکاهای ارتگاعی فعالیت کنند؟ | ۱۶۵ |
| ۷ | — آیا باید در پارلمانهای بورژوازی شرکت جست؟ | ۱۷۷ |
| ۸ | — هیچ سازشی مجاز نیست؟ | ۱۹۰ |
| ۹ | — کمونیسم «چپ» در انگلستان | ۲۰۳ |
| ۱۰ | — نتایجی چند | ۲۲۰ |
| | ملحقات | ۲۲۸ |
| ۱ | — انشعاب کمونیست‌های آلمان | ۲۲۸ |
| ۲ | — کمونیست‌ها و مستقل‌ها در آلمان | ۲۴۱ |
| ۳ | — توراتی و شرکاء در ایتالیا | ۲۴۴ |
| ۴ | — استنتاجات سقیم از سبادی صحیح | ۲۴۶ |
| ۵ | — | ۲۵۲ |
| ۶ | نامه ^۱ واینکوب | ۲۵۲ |
| ۷ | توضیحات | ۲۵۴ |
| ۸ | فهرست نامها | ۲۸۴ |

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار
خواهد بود هرگاه نظر خود را درباره چگونگی ترجمه و
آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای
خود را بما اطلاع بدهید.
نشانی ما: اتحاد شوروی،
مسکو، زوبوفسکی بولوار ۱۷

શ્રીમતી જાનકી રાણી